

الْكِتَابُ الْكَافِي

شامل كلية مباحث خروق أمراض كيماوية وضيق



تأليف - محسن بينا



أ. علاء الدين شوقي

www.lisanarb.com

هـنـرـ نـمـيـخـرـ دـاـيـامـ وـ فـيـرـ اـزـ آـيـنـمـ فـيـسـتـ هـ كـجـارـ وـ مـبـجـارـتـ بـدـيـنـ كـسـادـمـنـاعـ

در بازار علم و دانش مکان نجور ارونقی نیست، خریداران آن محدودند، علت اینست هنوز این علم با سبک و روش و الفاظ و عبارات چندین قرن قبل پیغایداران عرضه نمیشود . مشتریان امروز جز مکان روز نخرند، این علم را سبکی بدیع، مجدد جدید، غمار ای سلیس لازم است تا امروزیان نیز بدان رو گفتهند «النحو الجامع» جامع این جهات است .

بِسْمِهِ نَعَالَىٰ

أَعْلَمُ أَنَّ لِلْعِلُومِ أَوَّلَ تَؤْدِي إِلَىٰ أَوْآخِرِهَا وَمَدَاخِلَ تَفْضِي
إِلَىٰ حَقَائِقِهَا . فَلَيَمْتَدِ عَطَالِبُ الْعِلُومِ بِأَوَّلِهَا لِيَنْتَهِي إِلَىٰ أَوْآخِرِهَا
وَبِمَدَاخِلِهَا يَفْضِي إِلَىٰ حَقَائِقِهَا وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَ قَبْلَ الْأُولِ ،
وَلَا الْحَقِيقَةَ قَبْلَ الْمَدَخَلِ فَلَا يَدْرِكُ الْآخِرَ وَلَا يَعْرِفُ الْحَقِيقَةَ
لَا نَبْنَاعَ عَلَىٰ غَيْرِ اسْلَامِي وَالثَّمَرُ مِنْ غَيْرِ غَرْسٍ لَا يَجْنَى .
(ماوردي)

النحو والجاح

al-Nahw al-Jāmi'

شامل کلیه مباحث نحو توأم با ترکیب و توضیح

تألیف محسن بنیا

دیزبان و ادبیات

چاپ اول

شهریور ماه ۱۳۳۷

طبع محفوظ و مخصوص است به مؤلف

چانچانه دارالعلم قم

مقدمه‌های تحول در علم نحو

در سالهای ۲۵ و ۲۶ که اینجانب عهده دار تدریس زبان عربی بودم بین کتب موجوده هرچه کشتم کتابی نیافرمت که برای محققین کلاسیک پنجم و ششم مناسب و با برنامه آنان سازش داشته باشد ناچار شدم جزوه ای تهیه و از روی آن تدریس کنم تهیه این جزوه چون نظر خاصی در تدوین آن داشتم مدتی وقت مرا گرفت اما باین نتیجه هم نبود چند سالی مورد استفاده قرار گرفت.

پس از تهیه جزوه بفکر تکمیل آن و تألیف کتاب افتادم بخاطر مکانی که جزوه را بهمان سبک و روش که روی آن آزمایش شده تکمیل کنم از آنجانی که برای نوع کتب کلاسیک ثبات و بقائی نمیدیدم با تألیف کتاب بسبک کلاسیک موافق نبودم میخواستم کتابی تألیف شود جامع، غیر کلاسیک، در عین حال به روشنی که نظر محققین را جلب کند تا در نتیجه راه تحقیق زبان عربی سهل و زمینه تکمیل ادبیات بیش از پیش فراهم گردد. البته این فکر در آنوقتی قوت میگرفت که میدیدم کتابهای درسی زبان خارجی روز بروز تکمیل و یکی پس از دیگری با سبکی نو، به بازار عرضه میشد. هن هنوز در مقدمات امر میبودم، فکر چنین تألیفی را در سرداشت، نقشه برای وضع کتاب طرح میکردم، پای بمیدان عمل نگذارده بودم، اما چیزی که بود فکر این کار هر بسیار رنج میداد.

پس از مدتی با مشغله تدریس مشغول آن شدم چند روزی بمطالعه گذرانده چند صفحه از آن را نوشتم، ولی متوجه شدم تحول در نحو و تألیف چنین کتاب کاری است مشکل فرصت و فراغتی میخواهد که برای من میسر نیست و اجبار بتدبری در صبح و عصر با تألیف سازش ندارد با خود گفتم آنانکه فراغت بیشتری داشته و شایستگی این کار را دارند قطعاً دست بچنین تألیفی خواهند زد و مرور ایام ابهام علم نحورا هم بر طرف خواهد کرد فکر تألیف را از سر بدل کرده بترجمه ای مشغول شدم (۱)

سالها گذشت، کتابها نوشته شد، تحولاتی پیش آمد، صورت بسیاری از کتب عوض شد، کسی بفکر تحول در علم نحو نیفتاد، ظاهرآ کتب درسی این رشته برای همیشه باید همان باشد که هست!

(۱) شرح حال ابن سينا نعت عنوان «مردشرق» ترجمه ازانکلیسی مؤلف پروفسور آربی.

بایین ترتیب معلوم است تأمل من دیگر مورد نداشت نقشہ که طرح کرده بودم
بايد عملی سازم باهمه گرفتاری و موافع و عدم امیدواری با جام و اتمام، مشغول آن شدم چهار
سال وقت اضافی خود را صرف این کار نمودم بالاخره روزی رسید که کتاب را به مان سبک
وروش که موردنظر بود در مقابل خود آماده بچاپ دیدم در این موقع تصویر میکردم زحمت
من تمام شده غافل از اینکه مشکل بزرگ چاپ کتاب است.

چون در همدان وسائل چاپخانه ها کافی نبود و آماده اینکار نبودند برای
طبع کتاب از همدان شهرستان قم منتقل و نظرم این بود کتاب را در این شهرستان بچاپ
رسانم . معمول است میگویند چاپ کتاب زحمتی بیش از تأثیف کتاب است این قسمت
اضافی حد ش چقدر است معلوم نیست ! کسانی که بوضع چاپ و چاپخانه ها آشنا
و بطبع کتاب وارد هستند بدین این کتاب متوجه میشوند که مؤلف در راه طبع
این کتاب متحمل چه زحماتی شده است .

چاپخانه دارالعلم قم که طبع این کتاب را بعده گرفت از آنجایی که مؤسسه ای بود
نوینیاد و نمیخواست شانه از زیر بارسنگین خالی کند نهایت علاقه مندی رانشان
داد که این کتاب مطابق دلخواه من چاپ شود مسلماً اگر توجه مخصوص مؤسسه
چاپخانه و علاقمندی مدیر انداخته آن نبود کتاب با این ظراوت از طبع خارج نمیشد من از
هیئت مؤسسه محترم چاپخانه که بمنظور همین همکاریها این چاپخانه را تأسیس نموده ام
از آن جهت که تمام چاپخانه را برای نیل بمقصود در اختیار من گذازده اند نهایت سپاسگزارم
معلوم است اینگونه مؤسسات در نشر علوم و بسط و توسعه معارف سهم بسزائی دارند.
باری کتابی که شرح طبع و تأثیف در بالا گذشت اکنون تقديم اهل فضل و ادب
میشود امید هست که این کتاب با این سبک و روش در بالا بردن سطح معلومات ادبی
عموم مؤثر واقع شود وزینه ای باشد که علم صرف راهم مؤلف دیگری بدین صورت در
آورده از دو موضوع صرف و نحو بسبکی در آید که محصلین متجدد و داشجوبان امر و زی
دیگر از آنها و گردن نباشند این روگرانی و نفرت محصلین را از تحصیل صرف و نحو
بازداشتند و در نتیجه از استفاده های کتب دینی، علمی، و اخلاقی محروم مانده اند.

تلذگر هضم صحیح

در موقع غلطگیری این کتاب نهایت دقت بعمل آمد که کتاب بدون

غلط از چاپ خارج شود به محمد الله در عبارات معرف که این موضوع نهایت

اهمیت را داشت این توفیق حاصل شد اما در عبارات فاژسی برخلاف

انتظار بعد از چاپ اغلاطی دیده شد فهرست اغلاط در صفحات اول کتاب

درج شد که از خوانندگان محترم تقاضا شود قبل از قرائت تصحیح آن

اغلاط مبادرت فرمایند.

جامانده‌ها و بعضی از اغلاط که تصحیح آنها لازم است با حروف

هشت چند شده است.

صحیح

فهرست اغلات

صفحه	مفعول	مفعول	صفحه	مفعول	مفعول	صفحه
۳	۲۱	۲۱	۸۴	۱۵	۱۵	۸۴
۱۶	۰	۰	۸۴	۳۰	۳۰	۸۴
۱۶	۳۶	۳۶	۸۸	۵	۵	۸۸
۱۸	۴	۴	۹۴	۱۷	۱۷	۹۴
۲۷	۲۲	۲۲	۹۵	۱۸	۱۸	۹۵
۳۱	۲۱	۲۱	۱۰۰	۱۱	۱۱	۱۰۰
۳۵	۳	۳	۱۰۸	۱۸	۱۸	۱۰۸
۳۷	۱۹	۱۹	۱۱۰	۱۱	۱۱	۱۱۰
۳۸	۳	۳	۱۱۳	۱۴	۱۴	۱۱۳
۳۸	۱۴	۱۴	۱۱۸	۳۴	۳۴	۱۱۸
۴۹	۲۱	۲۱	۱۲۳	۶	۶	۱۲۳
۵۳	۹	۹	۱۲۳	۲۱	۲۱	۱۲۳
۵۹	۱۸	۱۸	۱۲۳	۲۲	۲۲	۱۲۳
۶۲	۱۴	۱۴	۱۲۴	۱۷	۱۷	۱۲۴
۶۴	۱۳	۱۳	۱۲۵	۱۷	۱۷	۱۲۵
۶۴	۱۲	۱۲	۱۲۵	۱۷	۱۷	۱۲۵
۶۵	۱۴	۱۴	۱۲۹	۱۹	۱۹	۱۲۹
۶۵	۱۵	۱۵	۱۳۶	۲۳	۲۳	۱۳۶
۶۵	۱۳	۱۳	(لقيت فعل ضمير فاعل و او حاله قد تحقيقه طوى فعل)	۱۵	۱۵	۶۵
۶۸	۱۳	۱۳	بود	بود	بود	۶۸
۷۲	۲۴	۲۴	ان شرط ان حرف شرط	۱۷	۱۷	۷۲
۷۵	۸	۸	فى آلاقاف فى الآفاق	۸	۸	۷۵
۷۵	۳	۳	موئ مونث	۱	۱	۷۵
۷۷	۱	۱	يكسون تكسون	۱۸	۱۸	۷۷
۸۰	۱۸	۱۸	ایتان ایتان	۱۳	۱۳	۸۰
۸۱	۱۳	۱۳	يا او	۸	۸	۸۱
۸۳	۸	۸	فاعل مفعول	۱۳	۱۳	۸۳
۸۳	۱۳	۱۳	فاعليت مفعول	۱۳	۱۳	۸۳
۸۴	۷	۷	فاعليت مرفع مفعولييت منصوب	۷	۷	۸۴
۸۴	۶	۶	مهام مهم	۲	۲	۸۴
۸۴	۸	۸	فاعل مفعول	۳۶۰	۳۶۰	۱۱
۸۴	۱۵	۱۵	فاعليت مرفع مفعولييت منصوب	۱۰	۱۰	۱۱

(۱) رقمه تأنيش مجازی است ذکر کتب (مذکراً) غلط نیست بهتر اینست که با تابع ذکر شود (كتبت)

شماره ۶۵-۱ دا خل بر اثر جاما نده است.

پاورقی کتاب

درنظر بود برای مطالب پاورقی فهرستی جدا گانه تنظیم گردد از آنجاییکه زمینه این کارفرامنشد لازم میدانم متذکر شوم پاورقی این کتاب نه تنها شرح کلمات، ترجمه عبارات، یا بیان بعضی توضیحات است مطالبی در پاورقی درج شده که میتوان بهم جمیع آنها عنوان خاصی داد یعنی آنرا کتابی فرض کرد. چون متن کتاب اختصاص به حوزه داشت بیشتر این مطالب در صرف واشتقاق کلمات است و نسبت با آن اسماء و حروفی بحث شده که کمتر از آنها بحث شده است بنابر این بی مورد نیست چنانچه تذکر دهیم خوانندگان محترم بادقت بیشتری پاورقی هارا مطالعه فرمایند.

مؤلف



فصل اول - مقدمه

۱ = تعریف علم نحو

وقتی یکی از اقسام کلمه را (اسم یا فعل) ما از صورتی بصورت دیگر نقل میکنیم چه با تغییر حرکت و چه با تغییر حروف برای اینست که از آن صورت جدید معنای دیگری بگیریم مثلاً وقتی ضرب که ماضی است به مضارع (يضرب) و مضارع با مر (ياضرب) و همچنانی اسم فاعل و مفعول نقل میگردد از هر یک از این صیغه ها معنای جدیدی استفاده میشود بهمین جهت در تعریف صرف گفته اند :

الصَّرْفُ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ تَحْوِيلِ الْكَلِمَةِ إِلَى صُورٍ مُخْتَلِفةٍ بِحَسْبِ الْمَعْنَى
المقصود.

با عبارت دیگر :

أَنَّ التَّصْرِيفَ تَحْوِيلُ الْأَصْلِ الْوَاحِدِ إِلَى أَمْثَالٍ مُخْتَلِفةٍ لِمَعَانٍ مَمْسُودَةٍ
لَا تَحْصُلُ إِلَيْهَا.

خصوصیاتی که از نظر تجزیه برای هر کلمه هست آن کلمه در هر کجای جمله واقع شود آن خصوصیت را واحد است. در موقع تغییر محل از لحاظ صرف تغییری در آن حاصل نمیشود در واقع تغییر مکان سبب تغییر وضع آن نخواهد بود . مثلاً اگر

کلمه رجل را درجه ملاتی هاند:

جاءَ الرَّجُلُ - رَأَيْتَ الرَّجُلَ - ضَرَبَ الرَّجُلَ - قَامَ هَذَا الرَّجُلُ

وَالرَّجُلُ يَذْهَبُ.

مورد نظرقراردهیم تجزیه کامه رجل در هر پنج جمله یکسان است و تغیر محل از نظرصرف تأثیری در آن نکرده است درصورتیکه اگر همان کلمه را لاحاظ تر کیب مورد نظرقراردهیم میبینیم بكلی با هم متغایر و کلمه رجل در هر جمله عنوان خاصی دارد یعنی در اول فاعل دوم مفعول سوم فایب فاعل چهارم عطف بیان پنجم همینجا میباشد.

دراینجا با تغییر محل کلمات عنوان آنها نیز تغییر میکند پس با این ترتیب

نمیتوان گفت علم نحو گفتگو میکند از :

تشکیل جمله و هویت کلمات و حرکات آخر آنها

و یا عبارت دیگر:

یبحث النحو عن موقع المفردات في الجملة و صوغ الجملة من المفردات

علی مقتضی الكلام العربي الصحيح.

۲= فایده علم نحو

محصلیمنی که چند سال در دوران تحصیلی با عربی سروکار دارند هنوز در پایان تحصیلی خود نمیتوانند یک جمله فارسی را عربی و جملات عربی را بفارسی روان ترجمه کنند شاید اشخاصی هم بوده که بدروس عربی علاقمند و نسبت بآن اظهاراتی میکرده اند مع الوصف این عمل از آنها ساخته نبوده علت چیست که محصل چند ساله نمیتواند باین کار مبادرت کند و حتی نمیتواند عبارت عربی را صحیحاً بخواند.

درس عربی منحصر شده است به خواندن چند صفحه قرائت و حفظ چند لغت و تجزیه عده

کلمات بالین مایه کم‌چطور میتواند یک محصل به ترجمه آشنا شود مگر کسی آشنا به عالم نحو نباشد میتواند این کار را انجام دهد مخصوصاً لین را باید بقواعده علم نحو آشنا کرد تاره درست خواندن و درست نوشتمن را بیاموزند و بتوانند عبارات را صحیحاً ترجمه کنند. چه مضماین عالیه در اشعار شعرای عرب هست که بدون علم نحو نمیتوان با آنها سریع استفاده کرد در کتاب آسمانی ما قرآن چه لطائف و دقائقی موجود است که ما را به آنها راهی نیست !

علم نحو است که مارا باین موضوعات آشنا و راه را برای ماباز میکند !

۳- اعراب یا حرکت

گفته شد در علم نحو حرکات آخر کلمات مورد بحث است باید متوجه بود خود حرکت موضوع بحث نیست بلکه اشاره بحرکات از جهت وجود عوامل و نحوه عمل آنها است ماحرکات را در آخر کلمات منزله اثری میدانیم از یک مؤثر و نشانه از یک عامل و روی همین اصل چنانچه عبارت یاجمله را در نظر بگیریم یعنیم که آنجلمه و یا آن عبارت از یک دسته عامل و معمول تشکیل شده در حقیقت عامل و معمول جمله را تشکیل داده و حرکات آخر کلمات هم اثری هستند از عامل که بر روی معمول ظاهر شده اند بنابراین ماباید بدو ابdestه عوامل اشاره کنیم .

عوامل = ۱ فعل و شبه فعل ۲ حرف جر ۳ اضافه ۴ فواصب ۵ جواز ۶

۶ عامل معنوی

این عوامل که عامل رفع - نصب - جر - جزم هستند وقتی کلمه را برای خود معمول گرفتند بر حسب عمل آن کلمه را مرفاع یا منصوب یا مجرور یا مجز و میکنند بهمین جهت تمام موضوعات نحو تحت این سه عنوان ۱ مرفاعات ۲ دهنده بات ۳ مجرورات - بحث شده است .

ذکر - جرم مختص با اسماء و جزم مختص با فعل است لذا اسماء مجرز و فعل مجرور نمیشوند

(وَالْأَسْمُ قَدْ خُصِّصَ الْفِعْلُ بِإِنْجَزِهِ)

چه معرب و هیبی و اقسام آن

کلمات از لحاظ ظهور اثر عامل بدو قسم تقسیم میشوند یک قسم آنهاییکه عامل در ظاهر آنها اثر کرده و حرکات آخرش تغییر میکند و یک قسم آنهاییکه عامل در ظاهر آنها بهیچوجه اثری نداشته و کلمه بحال خود باقی است قسم اول را معرب و قسم دوم را مبنی میگویند. عامل عمل خود را انجام میدهد اگر کلمه معرب بوده باشد اعرابش ظاهر و اگر مبنی باشد اعرابش در تقدیر است و کلمه معمول محل امرفوع یامنصوب یامجرور خواهد بود در این جمله :

(بِكَمِ اِشْتَرِيتَ ؟ ج - بِدِرَهِمِ)

باء یکی از عوامل جراست در کم و در درهم عمل کرده در کم اعراب در تقدیر است و در درهم اعراب ظاهر کم مبنی است محل امر مجرور شده و درهم معرب است صورتاً مجرور گردیده است .

اَفْ لَكَ يَادَهُرٌ مِنْ خَلِيلٍ -

کلمات این مصروع غیر از کلمه خلیل تماماً مبنی هستند و از اقسام مبنی نمونه در اینجا دیده میشود .

اف (مبنی بر کسر) - اف اسم فعل است - اسماء افعال مبنی هستند.

لَكَ (مبنی بر فتح) - کاف ضمیر است ضمائر مبنی هستند .

یاده (مبنی بر ضم) - دهر در اینجا مبنی است - منادای مفرد معین مبنی به بناء عارض است .

هن (مبنی بر سکون) - من از حرف جاره است - حروف تمام مبنی هستند
ابن مالک در الفیه در شرح اسماء مبنیه چنین میگوید.
وَمِنْهُ ذُو فَتْحٍ وَذُو كَسْرٍ وَضَمْ کاین امس حیث و الساکن کم
(این مبنی بر فتح) (امس مبنی بر کسر) (حیث مبنی بر ضم) (کم مبنی بر سکون)

اقسام معرب و مبني

عوامل بروی کامات معرب به بد و طریق اثر میگذارند یکی به تغییر حرکت یکی به تغییر حروف - قسم اول را معرب بحرکت و قسم دوم را معرب بحروف گویند.

اقسام معرب بحرکت محدود نیستند لکن اقسام م العرب بحروف محدود و عبارتند از

۱= اسماء مبنيه ۲= اسماء هشته ۳= اسماء جمع مذکور سالم

در اسماء سته وا برای حالت رفعی است الف برای حالت نصبی و یاء برای حالت جری مانند.

ابو - ابا - ابی - ذو - ذا - ذی - فو - فا - فی و اسماء سته عبارتند از.

۱ ذو ۲ فم ۳ اب ۴ اخ ۵ حم ۶ هن (۱)

ابن مالک میگوید.

وارفع بواو و انصبن بالالف
واجر ریاء مامن الاسماء اصف
من ذاك ذوان صحبة ابانا
والضم حیث الميم منه بانا
أب اخ حم كذاك و هن
ذوقتی جزء این دسته از اسماء است که بمعنای صاحب باشد .

فم در وقتی معرب بحروف است که میم آن ساقط شود .

هن اصلش هنوبوده و قسمت اخیر گفته ابن مالک، اشاره باین است که او ساقط است.

۲ **اسماء مشتی** = در اسماء مشتی الف و نون برای حالت رفعی ویاء و نون برای حالت نصبی و جری است. مثال: **رجلان** - **رجلین**.

۳ **اسماء جمع هذگر** **حالم** = در اسماء جمع مذکر سالم واو و نون برای حالت رفعی ویاء و نون برای حالت نصبی و جری است. مثال: **مؤمنون** - **مؤمنین**.

هر اسمی را با این دو علامت نمیتوان جمع بست و برای استعمال این دو علامت شرائطی ذکر شده است.

۱ - اسماء مرکب را نمیتوان با این دو علامت جمع بست سیب و یهون گفته نمیشود.

۲ - اسماء جامدی که علم نیستند با این دو علامت جمع بسته نمیشوند. **رجلون** گفته نمیشود.

۳ با این دو علامت اسماء علمی را که برای زن علم شده نمیتوان جمع بست زینبون گفته نمیشود:

۴ صفاتی را که مختص بزنان است با این دو علامت جمع نمیشوند حاضرون گفته نمیشود.

۵ صفاتی که در مذکر و مؤنث یکسان هستند با این دو علامت جمع نمیشوند **صبورون** گفته نمیشود.

۶ صفاتی که از باب افعال فعلا (مانند احمر حمرا) باشد اینطور جمع نمیشوند.

۷ صفات باب فعلان فعلی (مانند سکران سکری) را هم با این دو علامت جمع نمیشوند.

- بنابراین گفته نمیشود **سکرانون**.

اشاره ابن مالک به عامر و مذنب در سطر ذیل رعایت مراتب فوق است.

وَارْفَعْ بِوَأْوِ وَيَا جَرْ وَانْصَبْ - سَالِمْ جَمِعْ عَامِرْ وَ مَذْنِبْ .

قد گرفته نون تثنیه و جمع را در افعال منصوب و هجزوم ذیل این مبحث عنوان

کرده‌اند و حذفها **لِلْجَزْمُ وَالنَّصْبُ** می‌شوند - مثال:

لَمْ يَضْرِبُوا (جزم فعل بحذف نون) لَنْ يَضْرِبَا (نصب فعل بـهـ حذف نون) :

فَإِنْ لَمْ تَفْعِلُوا وَلَنْ تَعْلَمُوا فَاقْتُلُو النَّارَ

۱- هبنتی به بناء لازم ۲- هبنتی به بناء عارض

مبني را گفتيم آن کامه که عامل بر روی آن در ظاهر اثری نگذارد و اعرابي که

دارد بـهـ چوجه قابل تغيير نباشد اين نوع از مبني را مبني به بناء لازم ميگويند.

از افعال ماضی وامر و اذ اسماء - اسماء اشارات ۱- موصولات ۲- اسماء شرط واستفهام.

۳- بعضی از کنایات ۴- بعضی از ظروف ۵- اسماء افعال ۶- مبني به بناء لازم هستند.

قد گر - حروف تماماً مبني هستند به بناء لازم .

وَ كُلُّ حَرْفٍ مُسْتَحْقُقٌ لِلنِّيَاءِ وَالْأَصْلُ فِي الْمَبْنِيِّ إِنْ يَسْكُنَا

هـبـنتـی بـهـ بنـاءـ عـارـضـ - موارـدـ هـستـ کـهـ اسمـاءـ معـرـبـ بهـ درـ آـنـ موـارـدـ بـخـصـوصـ

اعـراـيشـانـ ثـابـتـ وـجـزـءـ کـلـامـاتـ مـبـنـیـهـ بشـمارـ مـیـروـنـدـ وـ بدـینـ جـهـتـ آـنـهاـ رـاـ مـبـنـیـ بهـ بنـاءـ
عارـضـ گـوـينـدـ .

۱- بعد از حرف ندادر صورتی که مناداً اسم مفرد معین بوده باشد مثال - يـازـيدـو

يـاـكـريـمـ وـامـثـالـ اـيـنـهاـ - (مبـنـیـ بـرـضـمـ) - نـکـرـهـ مـقـصـودـهـ هـمـ مـبـنـیـ استـ (يـارـجـلـ) .

۲- بعد از لاءـ نـفـیـ جـنـسـ - لـاحـيـاءـ فـیـ الـدـيـنـ - (مبـنـیـ بـرـفتحـ) .

۳- دوـ جـزـءـ اـعـدـادـ مـرـكـبـهـ - أـحـدـ عـشـرـ (۱۱) - تـسـعـةـ عـشـرـ (۱۹) (مبـنـیـ بـرـفتحـ) .

۴- اسمـاءـ جـهـاتـ - فـوقـ - قـعـتـ - يـهـيـنـ - شـهـيـالـ - خـافـ - قـدـاـمـ وـ آـنـ اسمـاءـ يـكـهـ

بـمعـنـایـ اـيـنـهاـ هـسـتـنـدـ مـانـنـدـ - قـبـلـ - بـعـدـ - دـوـنـ - حـيـثـ)

قد گر - فعل مضارع را هم در موقعیکه جمع مؤنث یا مؤکد بـنـونـ تـأـکـیدـ بـودـ

باـشـدـ مـبـنـیـ بـهـ بنـاءـ عـارـضـ مـيـداـنـدـ - مـثالـ : يـضـرـبـنـ - يـذـهـبـنـ ..

وَاعْرَبُو أَمْصَارِعًا اَنْ عَرِيَا

نُونِ اَنَاثٍ كَيْرٌ عَنْ مَنْ فَتَنِ

وَفَعْلٌ اَمْسِرٌ وَمُضَيْ بُنِيَا

مِنْ نُونٍ تَأكِيدٌ مُبَاشِرٌ وَمِنْ

قَدْ گُر - اصطلاحاً مورد استعمال رفع - نصب - جر - جزم - در اسماء معربه

است وضم - فتح -كسر - سكون در کلمات مبنيه . -

فصل دوم

مرفوعات

فاعل ۱ در اصطلاح علم نحو فاعل آن اسم مرفوی است که بعد از فعل تام معلوم یاشبه فعل واقع فعل با آن نسبت داده شود و در جواب که وچه واقع شود :
جاء الرئیس - کامه رئیس که اسمی است مرفوی بعد از فعل تام معلوم جاء ذکر شده فاعل است و در ترکیب آن باید گفت (جاء فعل الرئیس فاعل) واگر شوال شود که آمد جواب الرئیس است .

اقسام فاعل

فاعل از سه قسم خارج نیست یا الاسم ظاهر است و یا ضمیر ضمیر هم یا بازداشت و یا مستتر .

مثال از قسم اول فاعل ظاهر -

كَتَبَ التَّلِمِيذُ أَنْ كَيْبَ (كتب فعل تلميذ فاعل).

قَرَأَ الرَّجُلُانِ ۲ ۰ (قرأ فعل الرجال فاعل) معرب بحروف الفونون حالت رفعى.

قَالَ الرِّجَالُ ۳ ۰ (قال فعل الرجال فاعل).

قَالَتِ الرِّجَالُ ۴ ۰ (قالت فعل الرجال فاعل).

تَقْسِيمُ الْكَلِمَةِ ۵ ۰ (تقسم فعل الكلمة فاعل).

مثال از قسم دوم فاعل ضمير بارز :

أَخَذْتُ قَلْمِي ۱ تركيب (أخذت فعل ضمير فاعل قلم مفعول ياء مضاف اليه).

قَتَلْنَا عَدُوَنَا ۲ ۰ (قتلنا فعل ضمير فاعل عدو مفعول مضاف ياء مضاف اليه).

قَطَعْنَا أَيْدِيهِنَ ۳ ۰ (قطعن فعل ضمير فاعل ايدي مفعول مضاف هن مضاف اليه)

الْحَكْمَاءِ يَقُولُونَ ۴ ۰ (الحكماء مبتدأ يقولون فعل ضمير فاعل خبر محلام مرفوع)

هُمَاضَرَ بَا ۵ ۰ (هما مبتدأ ضر بافعل ضمير فاعل محلام مرفوع خبر).

مثال از قسم سوم فاعل ضمير مستتر :

الْتَّلِمِيذُ كَشَ أَنْ كَيْبَ (التلميذ مبتدأ كتب فعل ضمير فاعل محلام مرفوع خبر).

الشَّمْسُ طَلَعَتْ ۲ ۰ (الشمس مبتدأ طلعت فعل ضمير فاعل محلام مرفوع خبر)

قُلْ ۳ ۰ (فعل ضمير فاعل).

اَضْرِبِي اَنْتَ ۴ ۰ (فعل ضمير فاعل انت تأكيد).

قُتِلَ وَفَرَّ ۵ ۰ (فعل ضمير فاعل وعطف فر فعل ضمير فاعل).

بیان قواعد و تطبیق آنها با مثالهای فوق

۱ فاعل ظاهر اگر مفرد تثنیه یا جمیع باشد فعل در هر سه صورت مفرد است.

(شاهد مثال ۱-۲-۳-۴ قسم اول)

۲ فاعل اگر مؤنث باشد فعل باید مؤنث ذکر شود.

(شاهد مثال ۵ قسم اول)

۳ فاعل چنانچه مؤنث مجازی باشد جایز است فعل مؤنث یامذکر استعمال شود.

(شاهد مثال ۳ و ۴ قسم اول)

۴ فاعل چنانچه جمع مکسر باشد جایز است فعل مؤنث استعمال شود.

(شاهد مثال ۴ قسم اول)

۵ فاعل اگر بر فعل خود مقدم شود جمله تبدیل به مبتدا و خبر میشود.

(شاهد مثال ۱ قسم سوم)

۶ مفردات افعال اگر دارای فاعل ظاهر باشند ضمیری که در آنها مستتر وجود

دارد دیگر فاعل نخواهد بود.

(شاهد پنج مثال قسم اول)

۷ افعال امر (امر بالاصیغه) با فاعل ظاهر سازش ندارند اگر اسم یا ضمیری بعنوان

فاعل مرفوعاً بعد از آنها ذکر شود تأکید خواهد بود.

(شاهد مثال ۴ قسم سوم)

۸ چنانچه با فعل ضمیر باز همراه باشد ضمیر باز فاعل فعل است مکر آنکه

ذکر ضمیر از نظر تطبیق فعل و فاعل بوده باشد.

(شاهد مثال ۱-۲-۳-۴ قسم دوم و مثال ۲ قسم سوم)

۹ فعل یکی از عوامل است.

۱۰ جمله فعل و فاعل خود جمله مستقلی است بهمین جهت میتواند هستند هم

(خبر) واقع شود، (شاهد مثال ۴ و ۵ قسم دوم و مثال ۳ قسم سوم)

شیبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند

فاعل را گفتیم آن اسم مرفوعی است که بعد از فعل تمام معلوم یاشیه فعل قرار گیرد: از قید تمام افعال ناقصه و افعال مقاربه که جزء نواسخ هستند خارج میشوندو از قید معلوم افعال مجهول. (افعال مجهول نایب فاعل و افعال ناقصه و افعال مقاربه اسم و خبر میگیرند)

شیبه فعل - یک دسته از اسماء هستند که مانند فعل عمل نموده فاعل و مفعول میگیرند و آنها عبارتند از :

۱۰۳۴ فاعل ۲۱۰۳ مفعول آنها میشوند چیزی که بالغه میشوند افعال التفضیل

۷ اسماء افعال (مثال از ۶۰۱ شیبه فعل)

المؤمن ذا کر قلبہ کریم خلقہ صبور نفسہ وا زید من قولہ عمله اعجنبی
عمل المؤمن هیهات الناس ان یعلموا قدر المؤمن

اسم فاعل چنانچه درای ال و لام باشد در هر سه حال ماضی مستقبل و حال عمل میکند مثال :

هذا ضارب زیدا الان او غدا او امس «قول مشهور»

ابن مالک گوید :

وَإِنْ يَكُنْ صَلَةً إِلَّا فَنِيَ الْمُضِيُّ وَغَيْرِهِ أَعْمَالَهُ قَدْ أَرْتَضَى
و اگر بدون ال و لام باشد تنها در زمان حال و مستقبل عمل میکند و در ماضی باید اضافه شود :

هذا ضارب زید امس

و بطور کلی در وقتی معمول خواهد داشت که بعد از استفهام - ندا - یافنی ذکر گردد و یا اینکه خود اسم فاعل حال یا صفت برای جمله دیگری باشد و یا اینکه خبر برای مبتدا و یا نواسخ و یا مفعول نواسخ بوده باشد مثال :

در این جمله اسم فاعل (ذاکر) صفت مشبه (کریم) صیغه مبالغه (صبور) افعال
التفضیل (ازید) مصدر (عمل) و اسم فعل (هیهات) عمل فعل را نجام داده فاعل گرفته‌اند

أَضَارِبُ زَيْدٌ عَمْرًا - يَا طَالِعًا جَيْلًا - مَا ضَارِبُ زَيْدٌ عَمْرًا - جَاءَ زَيْدٌ
رَاكِبًا فَرَسًا - مَرَرَتْ بِرِجْلِ ضَارِبٍ زَيْدًا - زَيْدٌ ضَارِبٌ عَمْرًا - كَانَ زَيْدٌ
ضَارِبًا عَمْرًا - إِنَّ زَيْدًا ضَارِبٌ عَمْرًا - ظَنِنتُ زَيْدًا ضَارِبًا عَمْرًا - أَعْلَمْتُ زَيْدًا
عَمْرًا ضَارِبًا بَكْرًا :

مراتب فوق عیناً باید در مورد عمل اسم مفعول رعایت شود :

وَكُلُّ مَا قَرِرَ لِاسْمِ فَاعِلٍ يُعْطِي اسْمَ مَفْعُولٍ بِلَا تَفَاضِلٍ

مشابهت صفت مشبه با اسم فاعل از لحاظ قولی الفولام و تأثیر و تذکیر و تنشیه و جمع آنست با او و نون
و یاه و نون بمثل فساعل و در تحت شرایط اسم فاعل باشند آن عمل می‌کنند الا اینکه معمول
صفت مشبه مقدم بر آن نمی‌شود چنانکه در فاعل مقدم می‌شند .

لِهَا عَلَى الْحَدِ الَّذِي قَدْ حَدَّا وَعَمِلَ اسْمِ الْفَاعِلِ الْمُعَدِّي

صفت مشبه مشتق از فعل لازم :

«وَصَوْغَهَا مِنْ لَازِمِ الْحَاضِرِ كَطَاهِرِ الْقَلْبِ جَمِيلِ الظَّاهِرِ»

واز افعال مزید بروزن اسم فاعل ابواب مزید است مانند متعدل - مستقيم - مطمئن و ازانهایی
که دال بر عیب و رنگ و جمال بوده باشد قیاساً بروزن افضل است مانند اعرج - اسود و ابلج وغير
این دو صورت سماعی است و با وزان مختلف آمد ه است از جمله صعب - صلب جبان - شجاع -
سید کریم - عطشان - عربان - دنق - صب :

معمول صفت مشبه سه حال دارد ۱ - مرفاع بنای فاعلیت این در صورتی است که معمول
مقرر به ضمیر موصوف یامضاف به چیزی باشد که در آن ضمیر موصوف باشد مانند :

إِيَّاهَا الرَّجُلُ الْكَرِيمُ نَسْبَهُ اِيَّاهَا الرَّجُلُ الْكَرِيمُ نَسْبَهُ اِجْدَادِهِ

۲ - منصوب بعنوان تمیز و این در موردی است که معمول نکره یامضاف بر نکره باشد مانند

إِيَّاهَا الرَّجُلُ الْكَرِيمُ نَسْبًا - اِيَّاهَا الرَّجُلُ الْكَرِيمُ نَسْبَهُ اِجْدَادِهِ

الاينکه مصدر بفاعل خود مؤمن اضافه شده است .

تذکر - اسم مفعول شبه فعل مجهول است و در مبحث نایاب فاعل بعمل آن اشاره خواهد شد .

۳ لفظاً مجرور ومحله مرفوع بعنوان فاعليت وابن درصورتی است که معمول دارای الف و لام بوده باشد :

أَيْهَا الْمَلَكُ الْكَرِيمُ النَّسَبِ - أَيْهَا الْمَلَكُ الْكَرِيمُ نَسْبُ الْأَجْدَادِ
فَارْفَعْ بِهَا وَانْصِبْ وَجْرَ مَعَ الْوَدْنَ الْمَصْحُوبَ الْوَمَا تَصْلِ

صيغه مبالغه •

او زان صيغه مبالغه عبارتند از فعول - فعل - فعل اين اسماء مانند فاعل عمل ميكنند وحكم آنها بالالف ولام و بدون آن از جهت تقديم و تأخير واظهار و اضمار معمول بمانند اسم فاعل است بعلاوه زيادي وصف در موصوف عمل سه صيغه او لی بيش از فعيل و فعل است و عمل فعيل بيش از فعل

فَعَالٌ أَوْ مِفْعَالٌ أَوْ فَعَوْلٌ فِي كَثْرَةِ عَنْ فَاعِلٍ بَدِيلٌ
فِي سِتْحِقٍ مَالَهُ مِنْ عَمَلٍ وَفِي فَعِيلٍ قَلَّ ذَاهِلٌ

مصدر •

مصدر عيناً مانند فعل عمل ميكنند اگر لازم باشد تنها فاعل ميکيرد اگر متعدی باشد به يك مفعول يك مفعول خواهد داشت اگر فعل آن دو مفعول طلب باشد مصدر آنهم دو مفعول خواهد گرفت و چنانچه فعل متعدی به حرف جر باشد مصدر هم متعدی به حرف جر ميشود

بِفَعْلِهِ الْمَصْدُرُ الْحِقُّ فِي الْعَمَلِ مُضَافًا أَوْ مَجْرِدًا أَوْ مَعَ الْ

درمورده عمل مصدر چنین تعبير شده که مصدر يبا نایاب مناب فعل است و يا اينکه مقدر است بان وما در هر صورت عملش از اين سه حال خارج نیست ۱ بطور اضافه . مانند

عَجِبْتِ مِنْ ضَرِبِكَ زَيْدًا

۲ بطور تجرید (از اضافه وال) مانند .

عَجِبْتِ مِنْ ضَرِبِ زَيْدًا

فاعل صريح = فاعل مأول

در جملات فعلیه چنانچه اسماء ياضمائر فاعل بوده باشند آنها فاعل صريح
کفته ميشود چنانکه در امثاله قبل گذشت واگر جمله که خود دارای تركيبي است
براي فعل يابشه فعل فاعل بوده باشد آن فاعل مؤلف گفته ميشود . فاعل مأول در
عین اينکه خود ترکيبي دارد فاعل است برای عامل ما قبل خود ؟ (مانند)

۳ بالف ولام مانند

عِجَبٌ هِنَّ الضُّرْبُ زَيْدًا

عمل وجه اول بيشتر از نانی و ثانی بيشتر از ثالث است . عمل آیه شریفه : شماره ۴۱ سوره بلد

«او اطعام فِي يوْمٍ ذِي مسْفَهٍ يَتِيمًا»

از قسم دوم فوق است .

مقاييسه مصدر رواسم فاعل از لحاظ عمل

۱ مصدر مضاف به فاعل و مفعول هردو ميشود - اسم فاعل فقط به مفعول اضافه ميشود .

۲ معمول مصدر بر آن مقدم نميشود - اسم فاعل اکر دارای الف ولام باشد معمولش بر آن
مقدم ميشود .

۳ مصدر احتياج ندارد بچيزی که در قبل بعنوان معتمد ذكر شود تا عمل کند -

اسم فاعل باید معتمد داشته باشد

۴ مصدر در هر سه حال «ماضی - حال - آینده» عمل میکند اسم فاعل تنها در حال و مضارع
عمل میکند . «در مورد عمل با سط در این آیه شریفه

كَلِبَهُمْ بِا سَطَ ذَرَا عِيَهِ بِالْوَصِيدِ

که بمعنای ماضی است نحوین اختلاف نظر دارد «

۵ الف ولام در مصدر تنها مفید معنای تعریف است - الف ولام در فاعل موصول و تعریف هردو

افعل التفضيل

بنای این صیغه از افعال ثالثی مجرد بروزن افعال است مانند اکرم و اعلم و از افعال رباءی
جامد - معجول - ناقص - و افعالی که دال بر عیب و زنگ و زیور باشند و از آنها یکی برای مقاضله

يَنْبُغِي أَنْ تُحَاسِبَ نَفْسَكَ ۱ ترکیب (ینبغی فعل ان حرف نصب تحساب فعل

ضمیر فاعل نفس مفعول کاف مضارف الیه

جمله فعلیه فاعل (ینبغی).

۲ ترکیب (بلغ فعل نون و قایه یاء مفعول ان از حروف

بَلْغَهُ الَّذِي عَالَمَ

مشبهه بالفعل کاف اسم ان عالم خبر ان

جمله فاعل برای (بلغنی).

۳ ترکیب (انا مبتداً) کبر خبر منک جار و مجر و رسانا

أَنَا أَكْبَرُ مِنْكَ سِنًا

تمیز محلات مرفوع فاعل برای (اکبر).

صالح نیستند مانند - فنی و مات بروزن افضل ساخته نمیشود برای ساختن این نوع از افعال و افعال
بلاتی مزید باید از کلمه اکثر واشد واقوی استفاده کرد باین ترتیب بعداز ذکر یکی از این سه مصدر
فعل وارد نظر منصوباً ذکر میشود .

هُوَ أَكْثَرُ احْتِرَامًا لَّا يَهِيَّهُ

افضل التفضیل باتفاق نحوین ضمیر مستتر دارفع میدهد ورفع آن بر اسم ظاهر نادر است مانند

رَأْيُتْ رِجْلًا أَحْسَنَ مِنْهُ أَبُوهُ

« ابو فاعل احسن » و افضل التفضیل اجماعاً مفعول به منصوب تدارد باین معنی عامل نصب
نیست ورفع آنهم در ظاهر در موادی است که بجای آن وقوع فعل صالح باشد . بدین معنی صلاحیت
وقوع فعل را بجای خود داشته باشد . این مثال میگوید در این صورت عملش زیاد است .

وَرَفِعَهُ الظَّاهِرُ نَزَرٌ وَمَتَىٰ

افضل التفضیل تاماً میکه بالفولام باشد از قبولی من و اضافه امتناع دارد و در این صورت

مؤنث و تشیه و جمع بسته میشود مانند :

هندل افضل هندان الفضليان هندات الفضليات . زيد الافضل . زيدان الافضلان . الزي دون الافضلون .

اسْمَاءُ افْعَالٍ

اسماه افعال کلاماتی هستند عملاً و معناً نایب مناب افعال و هر یک مطابق معنای خود بمانند فعل

نایب فاعل :

با سام مرفوع مذکور بعد از فعل مجهول نایب فاعل گفته میشود : نایب فاعل مفعول فعل متعدد است که بعد از حذف فاعل بجای فاعل نشسته و اعراب آنرا پذیرفته است .

کتب رقهه - رقهه که اسمی است مرفوع و بعد از کتّب که فعلی است مجهول واقع شده نایب فاعل کتب میباشد اگر این فعل را تبدیل کنیم به فعل معلوم و فاعلی برای آن ذکر کنیم کامه رقهه بعنوان مفعولیت منصوب خواهد شد - مثلا - کتب **اللَّهِمَّ رَقْهَهُ تَرْكِيبٌ** (کتب فعل تلمیذ فاعل رقهه مفعول) .

ینوب مفعول به عن فاعل

عملی دارند چنانچه معنای فعل لازم باشند تنها فاعل و اکر متعدد باشند مفعول هم خواهند داشت و غرض از بکار بستن آنها بجای افعال نوع ایجاد و اختصار و تضمن مبالغه آنها است . این اسماء از لحاظ زمان بسه قسمت-ماضی - مضارع - وامر تقسیم شده اند .

۱ بطآن « ابطاء » شتان « افترق » سرعان ووشکان « اسرع » هیهات « بعد » آخر کله اخیر « هیهات » بسه حرکت خوانده شده است .

۲ آه و اووه « اتوجع » اف « اتঞ্জির » قد « یکنی » بخ « اتمجب وامدح » زه « استحسن » وا - واه - وی « اتلہف » .

۳ الیک « اعتزل » امامک « تقدم » آمین « استمع » روید « امہل » صه « اسکت » عندك لدیک - دونک - هاک-ها . « خذ » بله « دع » جی « اقبل » هلم وھیاء « اسرع » مه « اکلف وراءک « تأخر » ایه « امض فی حدیثک » .

قبایساً وزن معال هم باین باب ملحاق است نزال « انزل » ضراب « اضرب » .

توضیح - درهات - کاف خطاب است و شنیمه از آن بدین ترتیب صرف شده است .

هاک - هاکما - هاکم - هاک - هاکما - هاکم - هاکن -

در مورد کلمه روید « امہل » چهار و جه ذکر شده ۱ معنای اسم فعلی-مبني . ۲ معنای صفتی معرب « سارو سیراً رویداً ». ۳ حال « معرب » مثال سارو ارویداً . ۴ - معنای مصدری . رویداً زیداً « ارودزیدار واداً » .

از اسماء افعال ذیل این سه عنوان هم « مرتجل - منقول - مشق » بخت شده است مرتجل مانند « صه ومه » منقول « علیک » دونک - الیک « مشتق مانند نزال - حذار » .

احکام فعل مجھول و نایب فاعل

در مبحث فعل و فاعل با حکامی اشاره شد که باید بین فعل و فاعل آن احکام را رعایت نمود. همان احکام عیناً باید بین فعل مجھول و نایب فاعل رعایت شود با این تفاوت که ممکن است ظرف وجار و مجرور نایب فاعل قرار گیرد.

وَقَابِلُ مِنْ ظَرْفٍ أَوْ مِنْ مَصْدَرٍ اوْ حَرْفَ جَرِّ بِنِيَّةٍ حَرِّ

علل حذف فاعل

علیٰ که سبب حذف فاعل شده و بالنتیجه فعل مجھول میشود بسیار است و چون حذف فاعل بسته به نظر نویسنده یامتكلم از این لحظه نمیتوان بجهت اصلی حذف آن دست یافت ولی بطور کای این جهات ممکن است سبب حذف فاعل بوده باشد.

۱ عدم شناسائی فاعل که ممکن نباشد تعیین او.

۲ احساس رغبة سامعين بر عدم ذکر فاعل.

۳ عدم تمايل ذکر فاعل از نظر متکلم.

۴ اشتهرار فاعل فعل بطوریکه اگر ذکر گردد عبث تلقی گردد.

۵ تردید متکلم نسبت بفاعل از لحظه شناسائی.

۶ خوف از ذکر فاعل از نظر متکلم یا از نظر مستمع.

فعل مجھول در ماضی حرف او لش مضوم و ما قبل آخر آن مكسور است:
وَأَوْلَ الْفَعْلِ أَضْمَنْ وَالْمَتَّصلُ بالآخر اكسرى مضى كوصل

و در مضارع حرف اول مضوم و ما قبل آخر مفتح:

وَاجْعَلْهُ مِنْ مُضَارِعٍ مُنْفَتِحًا كينتحي المقول فيه ينتهي

در دو باب فاعل و تفاعل مجھول بدین صورت نوشته میشود فوعل - تو فعل ضورب - تصورب

واز افعال ثالثی معتل العین «قول ببع» بدین صورت قبل - ببع - مضارع بقال بیاع

شُبَهِهِ فَعْلٌ مَجْهُولٌ

اسم مفعول شبه فعل مجھول است و مانند فعل مجھول عمل میکند یعنی نایب فاعل میگیرد مثلاً **التَّاهِيْدَ مَسْرُورُ قَلْبَهُ** - قلب در این عبارت از لحاظ ترکیب نایب فاعل است برای **مَسْرُورٍ**، ترکیب (التمید مبتدا - مسرور خبر - قلب نایب فاعل اضافه به ها، ها مضارف الیه) .

نَائِبٌ فَاعِلٌ صَرِيحٌ - نَائِبٌ فَاعِلٌ مُؤَوِّلٌ

نایب فاعل صریح اسم مرفوعی است که بعنوان نایب فاعل دنبال فعل مجھول ذکر شود . در این جمله **فِقدَ كِتَاب** - کتاب نایب فاعل است و چون یك کلامه بیش نیست آن نایب فاعل صریح گفته میشود لکن چنانچه جمله کامل بعد از فعل مجھول ذکر شود و جمله معمول فعل مجھول باشد مانند (**سَمِعَ انَّ الْكِتَابَ مَفْقُودٌ**) این نوع نایب فاعل را نایب فاعل مأول گویند و جهت هم اینست که باید آنرا چنین تأویل نمود .
سَمِعَ فُقدَانَ الْكِتَابِ

مَجْهُولٌ شَدْنَ أَفْعَالٍ دَوْ مَفْعُولٌ طَلْبٌ

افعالی که دوم مفعول میگیرند چنانچه مجھول شوند مفعول اول بنام نایب فاعل مرفوع شده و مفعول دوم منصوباً بنام مفعول باقی خواهد ماند در جمله **أَعْطَى التَّاهِيْدَ كِتَابًا** تلمیذ نایب فاعل اعطی و کتاباً مفعول است .

بِالْرَّافِعِ النَّصْبِ لَهُ مَحْقَفَاً

وَ مَاسَوِيَ النَّائِبِ مِمَاعِلَتَا

این دویست از جهت وجود افعال مجھول ترکیب شود :

يَعْدُ رَفِيعَ الْقَوْمِ مِنْ كَانَ عَاقِلًا فَلَا يَكُلُّهُمْ إِلَّا حِينَ يُبَقِّسُ	وَ اَنْ لَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِهِ بِحَسْبٍ يَغْضِي حَيَاءَ وَ يَغْضِي مِنْ مَهَابِتِهِ
--	--

مثالی پنداز جملانی که فعل مجھول در آنها موجود است

ترکیب: (قتل فعل مجھول، العدد و
قتل العدو.
 نایب فاعل).

۲ عند الامتحان يكرم المرأة او يهان . ترکیب: (عند ظرف مضاف ، امتحان مضاف اليه، يكرم فعل مجھول، المرأة نایب فاعل ، او حرف عطف يهان فعل مجھول، ضمير نایب فاعل).

۳ علم ان المؤمن مجھول قدره . ترکیب: (علم فعل مجھول ان اذحر و هشیبه بالفعل ، المؤمن اسم ان ، مجھول خبر ان ، قدر نایب فاعل مجھول ، هامضاف اليه تمام جمله محالاً مرفوع نایب فاعل برای علم).
۴ يحذف الفاعل احياناً
 ترکیب: (يحذف فعل مجھول، الفاعل نایب فاعل، احياناً مفعول فيه).

۵ حكى ان قدراً رأى نجراً . ترکیب: (حکی فعل مجھول، ان از حروف مشیبه، بالفعل، قرداً اسم ان، رای فعل ضمیر فاعل، نجساً مفعول، جمله محالاً مرفوع نایب فاعل).

تو ضییغ در جمله ۳ و جمله ۵ (ان المؤمن و ان قردا) هر دو خبر ان تحویل بمفرد هیشوند، در اولی نایب فاعل برای علم و در دومی نایب فاعل برای حکی خواهد بود در واقع معمول علم و حکی جمله است .



۳= مبتدا و خبر

مبتدا و خبر (سوم وچهارم از مرفوعات) قسمت عمده کلام را تشکیل میدهد. علت ذکر این دو مبحث در یکجا تلازم آنها است با یکدیگر بطوریکه مبتدا بدون خبر یا خبر بدون مبتدا امکان ندارد در موادی هم که دیده میشود مبتدا بدون خبر یا خبر بدون مبتداست بمقتضای مطلب هر یک از آن دو را که حذف شده است میباشد در تقدیر گرفت.

کلام و جمله

ترکیب دوکلمه یا بیشتر را در صورتیکه مفید معنای کاملی باشد کلام یا جمله خوانند، جمله ممکن است از دو اسم باشد: زید عذر و یا از فعل و اسم باشد: اعتذر زید

و اگر بالاسم شروع شود جمله اسمیه و اگر با فعل شروع شود فعلیه گویند.
۱) مبتدا زید و عذر خبر
۲) ان قلت زید عذر من اعتذر (۳)

(۱) شبه جمله نیزیکی از اقسام جمله است الا اینکه چون برای هر ظرف یا جارو و مجرور که شبه جمله است لازم است از اینکه فعل یا شبه فعلی در تقدیر گرفت بنابراین اگر فعل در تقدیر گرفته شود جمله فعلیه و اگر اسم در تقدیر گرفته شد، اسمیه خواهد بود.

(۲) مبتدا بردو قسم است مبتدائی که برای آن خبر هست و مبتدائی که برای آن فاعل «قائم مقام خبر» قسم اول مانتد:

زید قائم

و دوم مانتد:

اقائم زید قسم اخیر باید معتمد بر استفهام یانفی باشد.

برای قسم اخیر و ترکیب هست ۱) اقام مبتدا زید فاعل قائم مقام خبر ۲) قائم خبر مقدم زید مبتدای مؤخر.

اراغب انت عن آلهٔ تی یا ابراهیم *

هُفْرَد و هُرْكِب

وقتی یک کلمه بنهایی ذکر شود عنوان مفرد دارد و وقتی با کلمه دیگر ترکیب شد بآن مرکب اطلاق میشود مرکب را روی ارتباط و تناسب کلمات با قسم ذیل منحصر کرده‌اند :

- ۱ = قرگیب اضافی ۲ = قرگیب مزجی ۳ = قرگیب عددی ۴ = قرگیب تهییدی ۵ = قرگیب اسنادی.

مثال از ترکیب اول - باب المدرسة - دوم - سیبویه - سوم - خمسة عشر - چهارم - التلميذالساعی - پنجم زید عاذر یا اعتذر زید .

تمام پنج ترکیب فوق دارای معنا هستند الا اینکه معنای آنها کامل نیست فقط یکی از این تراکیب (ترکیب پنجم) معنای آن کامل و مستمع از شنیدن آن رفع انتطاش میشود.

قرگیب اسنادی

مسند یا خبر و مسند الیه یا مبتدا

ترکیب اسنادی شامل دورکن است یکی مسندالیه و دیگری مسند، مسندالیه آن اسمی است که نسبتی بآن دهنده، (یا از آن سلب کنند) و مسند آن عملی است که بمسندالیه نسبت داده شود، عبارت دیگر مسندالیه مبتدائی است که از او خبر دهد و مسندخبری است که بمبتدانسبت داده میشود. در ترکیب پنجم : «زید عاذر»

زید مسندالیه یا مبتدا و عاذر مسند یا خبر است.

* چنانچه از جهت عدد مطابقت بین مبتدا و وصف نباشد

أَقَائِمُ الزَّيْدَانِ أَقَائِمُ الزَّيْدَوْنَ

بنابراین از مطالب مذکور چنین نتیجه هیگریم که محل مبتدا و خبر در ترکیب اسنادی است و در ترکیبات اسنادی باید مبتدا را از خبر و خبر را از مبتدا تمیز داد و سایر ترکیبات هم چنانچه دارای اسناد شدن بدیهی است مبتدا و خبر خواهد بود.

۱- بَابُ الْمَدْرَسَةِ مَفْتُوحٌ ترکیب: (باب المدرسة مضارف ومضاف اليه مبتداء،

مفتوح خبر).

۲- سَيِّبُوْيَهُ كَانَ رَجُلَ عَالِمًا ترکیب: (سيبویه، مبتدأ كأن فعلنا فقص، ضمير اسم

كان، عالم آخر كأن جمله خبر).

۳- خَمْسَةَ عَشَرَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعَةِ عَشَرَ ترکیب: (خمسة عشر مبتدأ، أكثر خبر، من اربعة

عشرين مجرد متعلق بها أكثر).

ترکیب: (الתלמיד مبتدأ، الساعي صفت، ينجح فعل

۴- التَّلَمِيذُ السَّاعِيُ يَنْجُحُ

ضمیر فاعل محل مرفع خبر).

چنانچه جلواین ترکیبات فعل تمام معلوم گذارده شود تمام آتیدیل میشوند به فاعل و آگر فعل مجهول گذارده شود تبدیل میشوند به نایب فاعل.

مجهول

۱- سد بَابُ الْمَدْرَسَةِ

بسته شد درب مدرسه

۲- أَرْسَلَ سَيِّبُوْيَهُ

فرستاده شد سیبویه

۳- أَسْتَشْنَى خَمْسَةَ عَشَرَ

استشا شد بازده

۴- سَنَلَ التَّلَمِيذُ السَّاعِيُ

شاگرد کوشامورد پرسش واقع شد

معلوم

۱- سد بَابُ الْمَدْرَسَةِ

در ب مدرسه بست

۲- أَرْسَلَ سَيِّبُوْيَهُ

سیبویه فرستاد

۳- كَفَى خَمْسَةَ عَشَرَ

کفايت کرد بازده

۴- سَنَلَ التَّلَمِيذُ السَّاعِيُ

شاگرد کوشامورد پرسش واقع شد

عوامل رفع مبتدأ وخبر

درهیث فاعل و نایب فاعل متذکر شدیم عامل فاعل فعل معلوم و عامل نایب فاعل فعل مجھول است و رفع این دو معمول بواسطه وجود این دو عامل است و این دو عامل که لفطاً در جلو فاعل و نایب فاعل ذکر شده آن دوراً مرفع کرده است. در این مبحث می بینیم لفطاً عاملی در جلو مبتداً ذکر نشده تا که رفع مبتداً بواسطه آن باشد از طرفی هم نمی شود گفت مبتداراً عاملی نیست پس عامل مبتداً باید معنوی بوده باشد و ابتدا یعنی که موضوعی است معنوی مبتداً را رفع دهد و خبر هم بواسطه وجود مبتداً مرفع شده باشد :

وَرَفِعُوا مُبْتَدَأاً بِالْأَبْتِداءِ كَذَلِكَ رَفِعُ خَبَرٍ بِالْمُبْتَداً

بنابراین میتوان مبتداراً چنین تعریف کرد:
مبتداً اسمی است مرفاع عاری از عوامل لفظی و خبر جزوی است که تمام کننده معنای مبتداست.

از این تعریف میتوان چنین نتیجه گرفت :

- ۱- افعال و حروف صلاحیت ندارند که مبتداً بشوند.
- ۲- اسمائی که در اوائل جملات با عوامل لفظی همراه هستند مبتداً نخواهند بود.
(با استثنای عامل زائد و شبه زائد مانند جملات ذیل).

ترکیب : (باء زائد، حسب مجرور به باء بحسبیک درهم).

(لفطاً) مضاف کاف مضاف الیه محل امر مرفع مبتداً درهم خبر).

رَبُّ طَالِبٍ صَالِحٍ فِي مَدْرَسَتِنَا. ترکیب : (رب طالب جار و مجرور محل امر مرفاع مبتداً درهم خبر).

مرفاع مبتداً صالح صفت، فی مدرستنا جار و مجرور و مضاف، نا مضاف الیه محل امر مرفاع خبر).

جمع مطابقت باشد

أَقَائِمَانُ الزَّيْدَانِ أَقَائِمُونَ الزَّيْدُونَ

وصف قائمان و قائمون خبر مقام است والزیدان والزیدون مبتدای مؤخر.
وَالثَّانِي مُبْتَداً وَذَلِكَ الْوَصْفُ خَبَرٌ ان في سوی الافراد طبقاً استقر

چند قاعده گلای راجع به مبتدا و خبر

۱- مبتدا باید معرفه باشد تا خبری که از آن داده میشود مورد استفاده قرار کیرد (اگر اسم نکره هم خبر ش مورد استفاده بود میتواند مبتدا باشد).

وَ لَا يَحُوزُ الْأَبْتِدَاءُ بِالنَّكْرَةِ

مَالِمْ تَفَدْ كَعْنَدْ زِيدْ نَمْرَةْ

۲- خبر باید مؤخر از مبتدا و مبتدامقد م برخیر ذکر گردد لیکن در بعضی موارد تقدیم خبر بر مبتدا اجبار است:

وَ الْأَصْلُ فِي الْأَخْبَارِ أَنْ تُؤْخَرَ

وَ جُوَزُوا التَّقْدِيمُ إِذْ لَا ضَرَرٌ

۳- خبر ممکن است یکی از اشშ صورت ذیل را دارا باشد:

- ۱- اسم مفرد جامد «النحو علم»
- ۲- اسم مفرد مشتق «النحو نافع»
- ۳- جمله اسمیه «النحو نفعه كثیر»
- ۴- جمله فعلیه «النحو ينفعنا»
- ۵- شبه جمله (۱) «علم النحو في كتابنا» ۶- شبه جمله «لدينا كتاب النحو»

در جملاتی مانند جمله دوم سوم و چهارم میباشستی ضمیری بعنوان رابطین مبتدا و خبر در کلام باشد الاينکه در جمله دوم مخدوف و در سوم بارز و در چهارم آن رابط مستر است :

وَ مَفْرَداً يَأْتِي وَ يَأْتِي جَمْلَةً

حَاوِيَةً مَعْنَى الَّذِي سَيَقْتَلُهُ

۴- قبل اشاره کردیم که جار و مجرور و ظرف (شبه جمله) متعلق دارند بنا بر این در جملات پنج و ششم و نظائر این دو جمله افعال یا اسمائی مانند «کائن» و یا «استقر» باید در تقدیر گرفت :

وَ اخْبَرُوا بِظَرْفٍ أَوْ بِحَرْفٍ حِيرَ

نَاوِيْنِ مَعْنَى كَائِنٍ أَوْ اسْتَقْرَ

نسبت به سایر مسائل دیگر مبتدا و خبر به امثاله بعد و توضیحات مرتبه با انها مراجعة شود .

(۱) شبه جمله درمثال پنج جار و مجرور و درمثال ششم ظرف است.

جملات مختلفه از مبتدا و خبر و قوچیحات هر بوطه

۱- الله ربنا . قرگیب : «الله مبتدار بنام مضاف و مضاف اليه خبر»

قوچیح - (اسم مفرد جامد خبر واقع شده احتیاجی به رابط نیست)

۲- الحسود لا يسود . قرگیب : «الحسود مبتدا لانفیه يسود فعل ضمیر

فاعل محل مرفوع خبر » .

قوچیح - (جمله فعلیه خبر واقع شده و ضمیر رابط مستتر است «هو») .

۳- السعادة غاية الإنسان . قرگیب : «السعادة مبتدا، غایة الانسان مضاف

ومضاف اليه خبر » .

قوچیح - (مضاف ومضاف اليه خبر واقع شده است) .

۴- عندي درهم ولی و طر . قرگیب : «عند ظرف مضاف یاء مضاف اليه خبر مقدم

درهم مبتدا م مؤخر، لی جار و مجرور خبر مقدم، و طر مبتدا م مؤخر»

قوچیح - (چون مبتدار این دو جمله نکرها است خبر ظرف و جار

ومجرور خبر بر مبتدا مقدم شده) .

ونحو عندي درهم ولی و طر ملتزم فيه تقدم الخبر -

۵- زيد اخوه . قرگیب : «زيد مبتدا، اخوه خبر مضاف، کاف مضاف اليه » .

قوچیح - (در این جمله خبر و مبتدا هر دو معرفه هستند بنا بر این

میتوان خبر را مبتدا قرار داد) .

۶- كيف حالي . قرگیب : «كيف خبر مقدم، حالك مضاف و مضاف

اليه مبتدا م مؤخر»

قوچیح - (اسماه استفهام صادرات طلب هستند از این جهه خبر بر مبتدا

مقدم است)

٧- في المدرسة رئيسها ترکیب «فی المدرسة جار و مجر و رخبر مقدم، رئيس

مضافها مضاف اليه مبتدأ »

توضیح - (ازجهة اینکه برگشت ضمیر بر متأخر صحیح نیست مبتدا
بالینکه معرفه است مؤخر است) .

٨- العلم مفيد ترکیب : «العلم مبتدأ ، مفید خبر ، العلم نور -

العلم مبتدأ ، نور خبر »

توضیح - (خبر در اولی اسم مشتق است این موردی است که باید
ضمیری بعنوان رابط در تقدير گرفت و در دومی خبر چون جامد است تقدير رابط
لزومی ندارد) .

وَالْمُفْرِدُ الْجَامِدُ فَارْغٌ وَانْ يُشْتَقُ فَهُوَ ذُوْضَمِيرٍ هَسْتَكِينٌ

٩- ما احسن الوفاء ترکیب : «ما تعجبیه مبتدأ ، احسن فعل تعجب ضمیر
فاعل ، الوفاء مفعول به ، جمله خبر »

توضیح = (جمله تعجبیه خبر واقع شده است)

١٠- من يطلب يجد. ترکیب : «من شرطیه محل امر فوج مبتدأ ، يطلب

فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، يجدد فعل ضمیر فاعل جزای شرط ،
جمله محل امر فوج خبر »

توضیح - (جمله جزاییه خبر واقع شده است .)

١١- الاميرة هريضة ترکیب : «الاميرة مبتدأ ، هريضة خبر »

توضیح - (خبر باید از لحاظ افراد تشنه و جمع با مبتدأ مطابقت
داشته باشد)

١٢- الشجرات يابسات ترکیب : «الشجرات مبتدأ ، يابسات خبر »

توضیح = (خبر جمع است و مؤنث - ازجهت اینکه مبتدأ جمع
است و مؤنث)

۱۳- الزیدان قائمان - ترکیب : «الزیدان مبتدا ، قائمان خبر »

توضیح = (مبتدا مذکور و تشیه است خبر نیز مذکور و تشیه است)

۱۴- هو شاعر کاتب - ترکیب : « هو مبتدا ، شاعر خبر ، کاتب خبر دوم »

توضیح = (ضمیر مرفوع مبتدا و خبر متعدد است)

۱۵- أساسی التلميذ - ترکیب : « همزه استفهام ، ساعی مبتدا ، التلميذ

فاعل، قائم مقام (سد مسد) خبر»

توضیح = (چنانچه مبتدا وصف باشد و معتمد به حرف نفی و

استفهام هم باشد اسم مرفوع بعد آن فاعل خواهد بود سد مسد خبر)

۱۶- اقائِم الزیدان - ترکیب : « همزه استفهام ، قائم مبتدا ، الزیدان

فاعل ، سد مسد خبر»

توضیح - (این صورت جمله هم چون مبتدامفرد است اسم مرفوع

بعد فاعل است)

۱۷- اقائِمان الزیدان - ترکیب : « همزه استفهام ، قائمان خبر مقدم ،

الزیدان مبتدای مؤخر »

توضیح - (چون در این جمله قائمان تشیه است و با ضمیر فاعل

همراه از جهت اینکه الزیدان بعد از آن ذکر شده قائمان خبر مقدم است ، و الزیدان
مبتدای مؤخر)

۱۸- اقائِمون الزیدون - ترکیب : « همزه استفهام ، قائمون خبر مقدم ،

الزیدون مبتدای مؤخر »

توضیح - (امثال های ۱۶-۱۷-۱۸ این نتیجه گرفته میشود در

وقتیکه بین وصف و فاعل از لحاظ عدد مطابقت باشد جمله مبتدا و خبر است و چنانچه
مطابقه نباشد فعل و فاعل)

۱۹- زَيْدُ دُقَائِمٍ هُوَ - ترکیب : « زید مبتدا ، قائم خبر ، هو تأکید یا

فاعل برای قائم »

توضیح - (در شماره ۸ اشاره شد چنانچه خبر اصم مفرد مشتق باشد خبر حامل ضمیری است بعنوان رابط - در این جمله همان ضمیر آشکارا ذکر شده و ترکیب تاکید یا فاعل را گرفته است)

۲۰- الفنی والفقیر محتاج - ترکیب : « الغنی مبتدا ، الفقیر مبتدای دوم ، محتاج

خبر برای هردو »

توضیح - (مبتدا در این جمله متعددآ ذکر شده است)

۲۱- این صاحبُ الْبَيْت - ترکیب : « این خبر مقدم ، محلام مرفاع صاحب

البیت مضاف و مضاف الیه ؟ مبتدای مؤخر »

توضیح - (این از اسماء صدارت طلب است از این جهت مقدم بر مبتدا ذکر شده است)

۲۲- الْأَنْسَانُ هُوَ الْحَيْوَانُ النَّاطِقُ - ترکیب : « الانسان مبتدا ، هو ضمیر فصل ، الحیوان

خبر ، ناطق صفت برای حیوان »

توضیح - (خبر باید نکره و مبتدا معرفه باشد اگر هردو معرفه باشند برای رفع اشتباه ضمیری در وسط بعنوان ضمیر قصل یا عمامد ذکر میشود)

۲۳- الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - ترکیب : « المؤمنون مبتدا ، هم ضمیر فصل ،

المفلحون خبر »

توضیح - (این جمله مانند جمله شماره ۲۲ دارای ضمیر فصل است الاينکه چون

مبتدا و خبر هردو جمع هستند ضمیر فصل نیز جمع ذکر شده است)

۲۴- لَوْلَا الْعِلْمُ لَكَانَ النَّاسُ كَالْبَهَائِيمُ - ترکیب : « لولا حرف شرط ، العلم مبتدا ، لام

جواب لو کان از افعال ناقصة ، الناس اسم کان ،

کالبهائیم جار و مجرور خبر برای کان »

توضیح - (بعد از لولا خبر مبتداً وجوباً حذف میشود)

٤٥ - لعمرك (جان تو) ترکیب : «لام ابتداء، عمرك مضاف و مضاف اليه مبتداً، خبر محدوف»

توضیح - (قسمی خبر بعد از لعمرك وجوباً حذف میشود)

و بعد لولا غالباً حذف الخبر \oplus **ختم وفي نص يمين ذا استقر**

٤٦ - كل صانع وما صنع - ترکیب : «كل صانع مضاف و مضاف اليه مبتدأ،

و اعمده، ماموصول عطف بر مبتدأ، صنعت فعل ضمير

فاعل صله ما، بـی نیاز از خبر»

توضیح - (در این جمله چون وابع‌معنای مـع میباشد مبتدا بـی

نیاز از خبر است در حقیقت جمله بدین معنا است (كل صانع مع ما صنع)

وبعد وأوعينت مفهوم مع \oplus **كمـثـلـ كلـ صـانـعـ وـ ماـ صـنـعـ**

٤٧ - ضربـيـ العـبـدـ مـسـيـثـاـ - ترکیب : «ضربي مضاف و مضاف اليه مبتدأ، عبد

مفـعـولـ ، مـسـيـثـاـ حالـ»

توضیح - (چنانچه مبتدا مصدر باشد وبعد از آن حال قائم مقام

خبر باشد وجوباً خبر محدوف است)

٤٧ - الباب الأول - ترکیب : «الباب خبر، الاول صفت، مبتدأ محدوف

است جوازه»

توضیح - (درجـائـيـكـهـ قـريـنهـ درـكـلامـ باـشـدـ مـبـتـداـ جـايـزـ استـ حـذـفـ

شـودـ تقـديرـ «هـذاـ»)

ترکیب : «خبر در جواب کیف ابوک مثلاً»

٤٩ - مریض -

توضیح - (درجـائـيـكـهـ قـريـنهـ درـكـلامـ باـشـدـ مـبـتـداـ رـاـ مـيـتوـانـ حـذـفـ

کـردـ،ـ درـآـیـهـ شـربـفـهـ ذـبـلـیـکـقـسـمـتـ اـزـ مـبـتـداـ مـحـذـفـ استـ)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَنَفِسُهُ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلِيْهَا۔ اَى فَعْلَهُ لِنَفْسِهِ وَاسْأَتَهُ عَلَيْهَا۔

وَفِي جَوَابٍ كَيْفَ زَيْدُ قَلْ دَنْقُ
فَزِيدٌ اِسْتَغْنَى عَنْهُ اِذْ عَرَفَ

٣٠ - صَبْرٌ جَمِيلٌ - ترکیب : «صبر خبر ، جمیل صفت»

توضیح - (مبتدای این جمله وجوباً حذف شده است زیرا خبر

مصدری است از جنس مبتدای محدود «صبری» در واقع جمله فوق در اصل چنین بوده

(صبری صبر جمیل)

٣١ - اَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ لَا سِيمَّا زَيْدٌ - ترکیب : «اکرم فعل ضمیر فاعل ، العلماء مفعول

لا سیما استثناء، زید خیر»

توضیح - «اسم مرفاع بعد از لا سیما خبری است برای مبتدای

محذوف هو که وجوباً حذف میشود»

٣٢ - نَعِمُ الرَّجُلُ زَيْدٌ - ترکیب : «برای این جمله سه ترکیب هست ا نعم

از افعال مدح، الرجل فاعل، زید بدل از فاعل، ۲ نعم الرجل خبر

مقدم، زید مبتدای مؤخر، ۳ نعم از افعال مدح، الرجل فاعل،

زید خبر برای مبتدای محدود (هو) - (نعم الرجل هو زید)

٣٣ - خَرَجَتْ فَادَالْعَدُوُ - ترکیب : (خرجت فعل ضمیر فاعل ، فاء عطف ،

اذ فأجاییه ، العدو مبتدأ)

توضیح - (العدو در این جمله مبتدا است و خبر آن کامن جوازاً

حذف شده است بعد از اذ فأجاییه نوعاً خبر حذف میشود)

٣٤ - رَبُّ رَفِيقٍ يَضْرُبُكَ - ترکیب : (رب رفیق جار و میجر ور میحر لام مرفاع

مبتدا ، یضررك فعل فاعل مفعول خبر)

توضیح - (قبلا اشاره کردیم رب زائد است اعراباً بنابر این رفیق

محلا مرفاع مبتداست و جمله بعد خبران)

٣٥ - كمال الجود بذل الموجود - تركيب: «كمال الجود مضاد ومضاف إليه مبتدأ، بذل الموجود مضاد ومضاف إليه خبر»

توضيح - (مبتدأ ، وخبره دو مضاد ومضاف إليه هستند).

٣٦ - من قوة الايمان ان تقبلوا الى الصلوة - تركيب: «من قوة جار و مجرور مضاد إليه ، ان ناصبه ، تقبلوا فعل ضمير فاعل تحويل بمصدر ، (اقبالكم) الى الصلوة جار و مجرور»

توضيح - (من قوة الايمان محللاً مرفوع است خبر مقدم، وان تقبلوا الى الصلوة مبتدأي مؤخر).

٣٧ - ما يدك ومن انت - تركيب : «ما استفهاميه مبتدأ ، بيد جار و مجرور ، كاف مضاد إليه ، محللاً مرفوع خبر - من استفهاميه خبر مقدم، انت مبتدائي مؤخر»

توضيح - (چنانچه بعد از من وما استفهاميه کامه واقع شود که برای مبتدا بودن صالح نباشد ، اسماء استفهام مبتدا خواهند بود وبقیه جمله خبر ، مانند قسمت اول جمله - واکر کامه واقع شود که صالح باشد آن کامه مبتداخواهد بود و اسما استفهام خبر مقدم مانند قسمت دوم جمله) .

٥ - فو أسلحة

نواسخ دسته از افعال و حروف هستند که بر جمله مبتدأ و خبر داخل شده اعراب و حکم آن دو را تغییر میدهند دسته افعال عبارتند از :

افعال ناقصه . افعال مقاربه . افعال قلوب

و حروف

حروف مشبهة بالفعل . ما ولاعنة مشبهه بليس . لاعنة جنس

افعال ناقصه

کان. صار. اصبح. امسی. ظل. اضھی. بات. مازال
ما بر ح - ما فتی ع. ما انفک. مادام - لیس

عمل این افعال مانند کان رفع به مبتدا و نصب به خبر است کان زید قائم‌آمده

تر کیب «کان از افعال ناقصه زید اسم کان قائم‌آمده خبر کان»

علت تسمیه این افعال بفعل ناقص

در مبحث فاعل چنانکه دیدیم افعال تمام با ذکر فاعل معنای آنها کامل می‌بود و احیاناً اگر فعل متعدد بود مفعول هم می‌گرفت در این مبحث هی بینیم معنای این افعال با ذکر فاعل (اسم مرفوع) کامل نمی‌گردد و احتیاج به اسم یا جمله دیگری (خبر) هست تام معنای آنها کاملاً گردد بدین مناسبت این افعال را افعال ناقصه خوانند.

و از جمله اینکه صرف بعضی از این افعال کامل نیست بآنها افعال جامد و غیر متصرف نیز می‌گویند و از این لحاظ میتوان آنها را به دسته تقسیم کرد ۱ آنها یکی که مانند سایر افعال متصرف هستند (کان. صار) ۲ آنها یکی که غیر متصرف هستند (مادام و لیس) ۳ آنها یکی که صرفشان ناقص است (بقیه).

معانی و خصوصیات این افعال

گان - درین این افعال کان بمعانی مختلف آمده است از جمله ثبت - وجود حضر - و صار - و در عین حال ممکن است یکی از این سه حال «تمامه ناقصه - زائد» را دارا باشد.

کان وقتی تمام است که معنای آن با اسم مرفوع کامل باشد - کان الله و لم یکن شیء و ان در وقتی ناقص است که برای تکمیل معنا احتیاج بخبر داشته باشد . وزائمه بودن آن هم در وقتی است که بود و نبود آن در جمله ینكسان باشد .

هو اردیکه کان زائد است

کان در وقتی زائد است (من غیر قیاس) که بین دو موضوع متناظر : صفت و موصوف - مبتدا و خبر - صله و موصول - فعل و فاعل - فعل مجھول و نایب فاعل ذکر شده باشد.

- | | |
|---------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - صفت و موصوف | «مررت بر جل کان فائِم» |
| ۲ - مبتدا و خبر | «زید کان یکتب» |
| ۳ - صله و موصول | « جاء الَّذِي كَانَ أَكْرَمَتْهُ» |
| ۴ - فعل و فاعل | «كَانَ يَكْتُبُ التَّلَمِيذُ» |
| ۵ - فعل مجھول و نایب فاعل | «لَمْ يُوجِدْ كَانَ مَثِيلَكَ» |

و در وقتی که بعداز ماتعجیبه واقع شود «ما کان احسن الکتاب» قیاس زائد است.

فعل کان و اسم آن حذف هیشود

چنانچه فعل کان بعد از ان ولو شرطی واقع شود جایز است خود فعل و اسم آن حذف شود و تنها خبر باقی بماند : ان خیر آخیراً - ان شرآ فشرآ - استند ولو کلمة في النهار - ان کان عملک خیرآ فکان جزائلک خیرا .

وَيَحْذَفُ فَوْنَهَا وَيَقُولُ الْخَبْرُ وَبَعْدَ أَنْ وَلَوْ كَيْرَآ ذَا اشْتَهِرَ

صار - بمعنای رجم و تحول و انتقال استعمال شده است چنانچه بمعنای دو فعل اخیر استعمال شود ناقصه و اگر بمعنای رجع باشد تامه است : صار الفقیر غنیاً (ناقصه) صار الفقیر . (تامه) (فقیر غنی شد ۱ بر گشت فقیر ۲) ترکیب : صار از افعال ناقصه الفقیر اسم آن، غنیا خبر (۱) - صار فعل الفقیر فاعل (۲)

اصبح = اضطجع = ظل = بات = اهشی

موارد استعمال این افعال در وقتی است که بخواهیم مسند الیهی را متصف کنیم در مدتی از زمان «در روز و شب» با نچه بعداً بعنوان مسند برای آن ذکر میکنیم مثلاً اگر گفته‌یم «بات زید نائماً» زید را متصف کرده‌ایم با اینکه تمام مدت شب را بخواب بوده است یا اینکه اگر این نسبت را دادیم: «اصبح زید باکیا» - باید معنی کنیم تمام مدت صبح را زید در گزینه بوده است در هر صورت زید اسم است در هر دو جمله و نائماً و باکیا خبر.

مازال، ما بروح، ما الفك، ما فتقىء

این چهار فعل از آنجاییکه حرف نفی (ما) در آنها داخل شده است معنای اصلی خود را که عدم ثبات و قرار بوده از دست داده و اکنون موجب هستند باین معنی مفید معنای ثبات و قرار ند چنانچه بگوئیم «مازال زید ^۱ کتاباً» - باید معنا کنیم زید پیوسته کاتب است.

البته عمل این چهار فعل در وقتی است که با حرف نفی - نهی - یا استفهامی شروع شوند.

مدادام = لیس

مدادام برای استمرار اسناد است و لیس برای نفی آن اگر بگوئیم: (۱) اجلس مادمت جالساً و (۲) لیس التلمید حاضراً با این معنا کنیم بنشین مدادامیکه من نشسته‌ام (۱) و اکنون آنشاً گرد حاضر نیست (۲).

توضیح - سایر مشتقات این افعال بمانند صیغه هاضی آنها عمل میکنند البته این نسبت با آنکه ای است که مشتقانی دارند - **کُوْنُوا قَوْمِيْنَ بِالْقَسْطِ** - و یکون الرسول علیکم شهیداً - **وَغَيْرُ ماضٍ مِّثْلُهِ قَدْعَمًا** - ان کان غیر الماض منه است عملاً

نحوه های مختلف از عمل فعل ناقص و قرکیب آنها

۱- **النَّاسُ لَيْسُوا سَوَاءً** - ترکیب : «الناس مبتدا ، ليسوا از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ، سواء خبر آن ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

۲- **لَا يَبِيْتُ الْقَانِعُ الْأَشَاكِرَا** - ترکیب : «لانفیه بیت از افعال ناقصه ، القانع اسم آن ، الااداة حصر شاکرا خبر برای بیت»

۳- **لَا يَبِيْتُ شَاكِرًا الْقَانِعُ** - ترکیب : «لانفیه ، بیت از افعال ناقصه ، شاکرا خبر مقدم ، الااداة حصر ، القانع اسم بیت»

۴- **لَا يَفْتَأِيْكَرِيْمَ مُحْبِبَا** - ترکیب : «لانفیه ، یفتائی از افعال ناقصه ، الكریم اسم آن ، محبوب باخبر»

۵- **مَا زَالَ الْكَسَلَانَ لَا يُحِبُّ الْمَطَاعَةَ** ترکیب : «ما زال از افعال ناقصه ، الکسلان اسم آن لا یحب فعل ضمیر فاعل ، المطالعة مفعول ، جمله در محل نصب خبر برای ما زال»

۶- **الظَّمْعُ لَمْ يَكُنْ مَمْدُوحًا** - ترکیب : «الطعم مبتدا ، لم چارمه نیکن فعل ناقص ضمیر اسم آن ممدوداً خبر»

۷- **كُنْ أَبْنَهُنْ شَيْتَ وَأَكْتَسِبَ ادْبَأً** **يَغْنِيكَ مُحَمَّدُهُ عَنِ النَّسْبِ**
«ترکیب» : - کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ، ابن خبر مضاف ، من مضاف اليه شئت فعل فاعل ، وعطف ، اکتساب فعل ضمیر فاعل ، ادب مفعول - یعنی فعل ، کاف مفعول محمود فاعل مضاف ها مضاف اليه ، عن النسب جار و مجرور .

۸- أَحِبْ صَدِيقَكَ أَنْ فَقِيرًاً وَأَنْ غَنِيًّاً - ترکیب : « احباب فعل ضمیر فاعل،

صدیق مفعول کاف مضاف الیه، ان حرف شرط، فقیر اخبار کان محذوف
واعطف ، ان شرطیه غنیا خبر کان محذوف »

توضیح - (فعل ناقص واسم آن در هر دو جمله حذف شده است)
(ان کان صدیق فقیرآ - وان کان صدیق غنیآ)

۹- لَيْسَ مِنْ عَادَةَ الْكَرِيمِ إِنْ يَمْدُحْ نَفْسَهُ - ترکیب : «لیس از افعال ناقصه من

عاده چارو مجرور مضاف الکریم مضاف الیه محل ا منصوب خبر
مقدم برای لیس، ان یمدح فعل ضمیر فاعل مؤول بمصدر محل ا مرفوع
اسم برای لیس، نفس مفعول مضاف ها مضاف الیه)-(لیس المدح
من عادة الکریم)

۱۰- تَعْلِمُ مَا دَهَتْ حَيَا - ترکیب : «تعلم فعل ضمیر فاعل، مادمت از افعال ناقصه
ضمیر اسم آن، حیا خبر» (۱)

۱۱- مَا فَتَى عَالَحَقَ مُنْتَصِرًا - ترکیب : «ما فتی، از افعال ناقصه الحق اسم آن
منتصرًا خبر»

۱۲- قَدْ يَصِيرُ الْخَصْمُ عَوْنَاهُ - ترکیب : «قد تقليلیه یصیر از افعال ناقصه، الخصم اسم
یصیر «عوناً خبر»

۱۳- أَضْحَى الْعَبْدُ خَرًّا - ترکیب : «اضھی از افعال ناقصه العبد اسم اضھی
خرًا خبر»

۱۴- مَا زَالَتِ النَّاسُ مُخْتَلِفَةً - ترکیب : «ما زالت از افعال ناقصه الناس اسم ما زالت،
مختلفة خبر»

(۱) ما، در مدام مصدر به ظرفیه است بآن مناسبت با آن ظرفیه مصدر به میگویند که بیان دارد از
مصدر محذوف «مدة دراهم» بنابر این صورت اصلی جمله این است
تعلم مدة دراهم حیا

۱۵ - لَا تَكُنْ فَظّاً - ترکیب : «لَا ناهیه تکن از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن فظاً خبر»

۱۶ - لَا يَرِدُ الْحَقُّ بِالْقِيَامِ - ترکیب : «لایزان از افعال ناقصه، الحق اسم لایزال، باقیاً خبر»

اذا كان رب البيت بالدف مولعاً فشيمه أهل البيت كلهم الرقص
 قرگیب : «اذا زمانیه ، کان از افعال ناقصه ، رب اسم کان مضارف اضافه به بیت بیت مضارف الیه ، بالدف جارو مجرور مو لعاً خبر برای کان - فاء نتيجه ، شیمه خبر مقدم مضارف ، اهل مضارف الیه بیت مضارف الیه اهل ، کل تاکید مضارف هم مضارف الیه ، الرقص مبتدای مؤخر ».

۱۸ - كُنْتَ مِيتاً وَ الْعِلْمُ أَحْيَانِي - ترکیب : «کنت از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن ، میتاً خبر و اوعطف ، العلم مبتدا ، احیانی فعل وفاعل مفعول خبر برای مبتدا »

۱۹ - بَاتِ الْمُذَنبُ خَائِفًا - ترکیب : «بات از افعال ناقصه ، المذنب اسم بات ، خائفًا خبر»

۲۰ - أَيْنَمَا تَكُونُوا إِذْرِكُمُ الْمَوْتُ - ترکیب : «اینما ظرف متضمن معنای شرط تكونوا از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن، یدرك فعل کم مفعول ، الموت فاعل »

ابن بیت ترکیب شود

وَ كُمْ مِنْ فَتىٰ يَمْسِي وَ يَصِحِّ آمِنًا

(۱) اسم افعال ناقصه از جهه افراد، تثنیه و جمع و مؤخر بودن از فعل و سایر موضوعات دیگر عیناً نامند فاعل است آنچه راجح به فاعل کفته شد باید نسبت به اسم این افعال در نظر داشت. در مورد خبر این افعال هم از جهت تناکیر و تعریف و تقدیم و تأخیر و سایر جهات دیگر باید قواعد بین مبتدا وخبر را در نظر گرفت الاینکه خبر این افعال چنانچه فعل باشد باید فعل مضارع

أفعال مقاربة

دومین دسته از افعال که ناسخ مبتدا و خبر میباشد افعال مقاربه هستند فرق این دسته از افعال بالفعال ناقصه این است که خبر این افعال باید فعل آخر مضارع باشد و از احاطه معنی بسیه قسمت تقسیم میشوند :

رجاء، قرب، شروع

كَانَ كَادَ وَ عَسِيَ لُكِنْ نَدَرَ **غَيْرِ مَضَارِعٍ لِهَذِينِ خَبَرٍ**

افعالی که مقتضی معنای رجاء (وقوع خبر) هستند عبارتند از: عسی، حرى، اخلو لق و آن افعالی که بر قرب (وقوع خبر) دلالت دارند عبارتند از: کاد، کرب، اوشك و بقیه که حاکی از معنای شروع در خبر هستند بشرح زیر عبارتند از: (۱)

أَنشَاءَ ۲ طَفْقَ ۳ جَعْلَ ۴ أَخْذَ ۵ أَبْتَدَءَ ۶ عَلْقَ ۷ هَبَ ۸ أَنْبَرَ

بیشتر این افعال جامد هستند باین معنا مشتقاتی ندارند مضارع کاد «یکاد» و اوشك «یوشک» استعمال شده است بعضی اسم فاعل اوشك «موشك» رانیزد کرده اند

وَ كَادَلَا غَيْرَ وَ زَادُوا مُوْشَكًا **وَ اسْتَعْمَلُوا مَضَارِعًا لَأَوْشَكًا**

* ذکر شود انته باستثنای این ۶ فعل

كَانَ - اهْسَى - اصْبَحَ - اضْحَى - ظَلَ - بَاتَ

که اگر با حرف قدھراه باشند جایز است فعل ماضی ذکر شود :

كَانَ الْوَلَدَ قَدْ نَجَحَ

(خبر مقرن بحرف «قد» میباشد از این جهت خبر فعل ماضی است)

كَانَ الدَّرْوِسَ يَكْتَبَ

(فعل مضارع مجهول)

كَانَ الْإِسْتَادِيلْقَى الدَّرْوِسَ عَلَى تَلَاهِذَتِهِ

(فعل مضارع معلوم)

(۱) آنچه از افعال شروع مشتق شود چهار افعال مقاربه نبوده بمنند سایر افعال متعدد و لازم

مهمول خواهد داشت

افعال مضارعی که خبر این افعال واقع میشوند غالباً با حرف نصب «آن» مقرر و هستند و از خبر دو فعل «حری - اخلو لق» هیچگاه ساقط نمیشود . لکن در هشت فعل اخیر ترک حرف نصب واجب است .

وَ مِثْلُ كَادَ فِي الْاَصْحِ كَرَبَالَةُ وَ تَرْكُ انْمَعَ فِي الشَّرْوَعِ وَ حِيَا

شُذْ گُرْ- عَسَى - حری - واخلو لق این سه فعل با سایر افعال مقابله از لحاظ ترکیب فرقی دارندگاهی ممکن است تامه و گاهی ممکن است ناقصه واقع شوند ضمن مثال باین موضوع اشاره میشود .

نحو نه هائی از عمل این افعال

نهایا

قریب

«کاد از افعال مقابله ، الرا کب اسم کاد

۱- کاد ال را کب یسقط -

يسقط فعل ضمیر فاعل محلان منصوب خبر برای کاد

۲- حری الغائب ان يحضر -
«حری از افعال مقابله ، الغائب اسم حری

ان يحضر فعل ضمیر فاعل محلان منصوب خبر برای حری »

۳- اخلو لقت السماء ان تمطر -
«اخلو لقت از افعال مقابله ، السماء اسم

اخلو لقت ، ان تمطر فعل ضمیر فاعل محلان منصوب خبر برای اخلو لقت»

۴- اوشك المآل ان يفني -
«اوشك از افعال مقابله ، المآل اسم

اوشك ، ان يفني فعل ضمیر فاعل محلان منصوب خبر برای اوشك »

۵- علق صاحب البيت يحدث ضيفه -
«علق از افعال مقابله ، صاحب

البيت مضاف و مضاف اليه اسم علق ، يحدث فعل ضمیر فاعل ، ضيف

مفعلن مضاف ، هامضاف اليه محلان منصوب خبر برای علق»

٦- كَرْبَتِ الصلاتُ أَنْ تَنقِضِيَ -

كربت، ان تنقضى فعل ضمير فاعل مهلا منصوب خبر براى كربت «

٧- عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرِ حُمْ عِبَادَهُ -

ان ير حم فعل ضمير فاعل، عباد مفعول مضارف، ها مضارف اليه جمله مهلا منصوب خبر براى عسى »

٨- يُوشَكَ الْحَرَمَتِي وَصَلَ إِلَى نَهَايَتِهِ يَذِيبُ الْأَجْسَامَ -

الحراسم يوشك، متى اسم شرط ، وصل فعل ضمير فاعل، الى نهايته
جار و مجر و رهام مضارف اليه، يذيب فعل ضمير فاعل، الا جسام مفعول جمله
مهلا منصوب خبر براى يوشك «

عَسَى تَاهَهُ - عَسَى نَاقِصَهُ

١ عَسَى الْمَرِيضُ أَنْ يَشْفَعَ

دو جمله فوق را بحسب اينکه عسى را در آنها تameh ياناقصه بگيريم بترتيب ذيل
ميتوانيم آنرا بچهار صورت تر كib کنيم

قر گib اجمله اول : عسى از افعال مقابله، مريض فاعل عسى، ان يشفع فعل ضمير
فاعل مهلا منصوب مشابه مفعول يامهلا مرفوع بدل استعمال از مريض .

(ب) خبر صورت تameh

قر گib اجمله اول : عسى از افعال مقابله، المريض اسم عسى، ان يشفع فعل
ضمير فاعل تاويل بمفرد مهلا منصوب خبر براى عسى . (باخبر) صورت فاقصه

قر گib اجمله دوم : عسى از افعال مقابله، ان يشفع فعل ضمير فاعل تاويل بمفرد
فاعل عسى، المريض فاعل ان يشفع . (ب) خبر صورت تameh

قر گib اجمله دوم : عسى از افعال مقابله، ان يشفع فعل ضمير فاعل خبر عسى
مهلا منصوب، المريض اسم عسى . (باخبر) صورت فاقصه

قوضیع - نتیجه که از ترکیب این جمله بدست آمداین است چنانچه برای عسی خبری منظور شود جزء افعال ناقصه بوده و چنانچه تنها بذکر فاعل اکتفا شود جزء افعال تامه خواهد بود مستغنى از خبر .

ترکیب شود

عَسِيَ الْكَرْبُ الَّذِي أَهْمَسَتْ فِيهِ يَكُونُ وَ رَأَيْهُ فَرَجُ قَرِيبُ

افعال قلوب

سومین دسته از افعال که بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و حکم آند و را تغییر میدهند افعال قلوب هستند عمل این دسته از افعال بعکس دو ناسخ قبلی در هر دو معمول خود نصب است و روی عمل، آنها میباشند جزء منصوبات ذکر شوند لکن از نظر اینکه ناسخ مبتدا و خبر میباشند آنها را بدنیال افعال ناقصه و افعال مقابله ذکر کرده‌اند .

افعالی که دو معمول خود را بعنوان دومفعول نصب میدهند دو قسمند قسمی که معمول آنها قبلاً مبتدا و خبر بوده و قسمی که معمول آنها قبلاً مبتدا و خبر نبوده است، دسته اول افعال قلوب و دسته دوم را افعال دومفعول طلب میخوانند: (افعال قلوب ناسخ مبتدا و خبر و افعال دو مفعول طلب بر غیر مبتدا و خبر هم داخل میشوند).

ضمناً باید دانست افعال قلوب هم بد و دسته تقسیم شده دسته دال بر یقین و دسته دال بر رجحان، آن افعالی که مفید معنای یقین هستند عبارتند از: رای-علم-و جد-دری-و تعلم - و آنها میباشند که دلالت بر رجحان دارند خال - ظن - حسب - زعم - عد - حجا - جعل - هب - میباشند .

این افعال را با اختلاف ذکر کرده‌اندزمخشری در ذیل این عنوان فقط ۷ فعل را نام مینبرد سیوطی به ۱۳ فعل اشاره میکند و مطابق گفته ابن هالک عبارتند از .

أَعْنَى رَأْيَ خَالِ عِلْمَتْ وَجْدًا	فِي	الْأَنْصِبْ بِفَعْلِ الْقَلْبِ جَزَائِيَّ اِبْتِداً
حَجاً دَرِيَّ وَجَعْلُ اللَّذِي كَاعْتَقَدَ	فِي	ظَنَّ حَسْبَتْ وَ زَعْمَتْ مَعَ عَدَّ
وَهُبَ تَعْلِمَ وَ الَّتِي كَصِيرَاً	فِي	أَيْضًاً بِهَا أَنْصِبْ مَبْتِداً وَخَبْرًا

برای این افعال از لحواظ معنا تعریف دیگری هم شده است ابن‌يعیش میگوید: «اعام ان هـذه الافعال افعال غیر مؤثرة ولا واصلة منك الى غيرك و انما هـى امور تقع فى النفس وتلك الامور علم وظن وشك، فالعلم هو القطع على شيءٍ بـنفسـى او بـجـابـ و هذا القطع يكون ضروريـاً و عقلـياً، فالضروريـ كالـدرك بالـحواسـ الخـمسـ نحوـعلمـمنـباـنـالـسمـاءـفـوقـاـلـاـرـضـتـحـتـنـاـ، و يـقربـمـنـذـلـكـالـاـمـورـالـوـجـدـانـيـهـ كـالـعـلـمـبـالـاـلـمـوـلـلـذـةـ وـنـحـوهـماـ . وـاماـ العـقـلـيـفـماـكـانـعـنـدـلـيـلـمـنـغـيرـمـعـارـضـفـانـوـجـدـمـعـارـضـمـنـدـلـيـلـآـخـرـ وـتـرـدـالـنـظـرـيـنـهـماـعـلـىـسـوـاهـفـهـوـشـكـ، وـانـرـجـحـاـحـهـمـاـفـالـأـجـحـظـنـوـالـمـرـجـوـوـهـمـ».

این افعال بر روی مفعول هـانـنـدـسـایـرـ افعـالـاـشـرـنـمـیـگـذـارـنـدـ وـازـحدـودـتصـورـ شخصـ هـمـ خـارـجـ نـمـیـشـونـدـ .

مادر بـارـهـ مـوـضـوعـیـ کـهـ تـصـورـیـ دـاشـتـهـ وـاـزـ تـصـورـخـودـ نـفـیـاـ یـاـالـثـبـاتـاـ حـکـمـیـ رـاـ عنـوانـ مـیـکـنـیـمـاـگـرـحدـودـاطـلـاعـاتـ ماـ اـزـ مـیـجـرـایـ حـوـاسـپـنـجـگـانـهـ کـسـبـ عـلـمـ کـرـدـهـ باـشـدـ آـنـ حـکـمـبـرـایـ مـاقـطـعـیـ وـضـرـورـیـ اـسـتـ وـبـدـونـ بـرـهـانـ وـ دـلـیـلـ آـنـراـ اـظـهـارـ مـیدـارـیـمـ :

آـسـمـانـزـاـ بـرـبـالـایـ سـرـخـودـ مـیـبـنـیـمـ حـکـمـمـیـکـنـیـمـ آـسـمـانـبـالـایـ سـرـمـاـاستـ، بـایـ بـرـ روـیـ زـمـیـنـ مـیـگـذـارـیـمـ وـمـیـگـوـئـیـمـ زـمـیـنـ درـزـیـرـبـایـ مـاـالـتـ (ـاـمـوـرـ وـجـدـانـیـهـ هـمـ اـزـ قـبـیـلـدرـکـ لـذـتـ وـاحـسـاسـ الـمـ اـزـهـمـیـنـ قـبـیـلـ اـسـتـ).

اـگـرـتصـورـ مـادـرـ بـارـهـ اـزـمـوـضـوعـاتـ توـأمـ سـادـلـیـلـ وـبـرـهـانـ باـشـدـ وـبـرـایـ اـثـبـاتـ مـوـضـوعـیـ بـرـاهـینـیـ اـقـامـهـ کـرـدـیـمـ وـاـزـ طـرـیـقـ بـرـهـانـ حـکـمـیـ صـادـرـ شـدـ درـایـنـ مـوـقـعـ عـفـلاـ تـصـدـیـقـبـمـطـلـبـیـ کـرـدـهـایـمـ کـهـ اـزـرـاهـ عـلـمـ آـنـمـطـلـبـ درـکـ شـدـهـاـسـتـ، درـایـنـ رـاهـ اـگـرـ بـرـاهـینـ وـاـدـلـهـ بـاـهـمـ تـعـارـضـکـنـنـدـ وـدـرـ اـخـذـ تـبـیـعـهـ وـصـدـورـحـکـمـ هـارـاـ مـتـوـقـفـ نـمـایـنـدـ درـایـنـ وقتـ هـاـبـشـکـ گـرـفـتـارـ شـدـهـایـمـ، اـگـرـتـعـارـضـاـدـلـهـ وـبـرـاهـینـ پـیـشـ آـمـدـ وـدـلـاـلـلـ باـهـمـ مـعـارـضـهـ کـرـدـنـدـ

وچون دو کفه ترازو هر دو طرف سبک و سنگین شدند طرف سنگین که رجحان دارد
بنام ظن و طرف سبک که مرجوح است وهم خوانده شده است.
بنابراین مراتب ادرالک پس از شهود عبارتنداز علم، ظفر، شلک، وهم

مذہبیات افعال قلوب

قبل اگفتم افعال قلوب بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و آن دورا بعنوان مفعول منصوب میکنند بدنبال افعال قلوب تعدادی فعل ذکر شده که از لحاظ عمل (در معنی مغایرند) شباهتی بافعال قابو دارند این افعال را بنام افعال تحويل میخواهند اشاره ابن مالک در مصارع اخیر «والتي كصيرا» بهمین افعال است .

افعال تحویل

صیر - رد - ترک - غادر - وهب - تخذ - اتخاذ - جعل

عمل افعال قلوب و افعال تحويل

١- وَجَدَتِ الْعَلِمُ نَافِعًا - ٢- ظَنَّتِه صَادِقًا - ٣- اتَّخَذَهُ صَدِيقًا -

١ (العلم نافع) ٢ (هو صادق) ٣ (هو صديق)

درسه جمله فوق دو فعل از افعال قلوب و یک فعل از افعال تحويل بر سه جمله هستند و خبر داخل شده پس از آن دفعاً هر دو معهود را بعنوان مفعول منصوب کردند: عمل این افعال تا مادامیکه یکی از این سه حروف (لام- ابتداء- همانجا) همراه (اعتقاد) و نظائر اینها که صدارت طلب هستند بر جمله داخل نشده باشد.

بقوت خود باقی است لکن چنانچه یکی از این سه حروف داخل بجمله شد عمل افعال لفظاً باطل شده و جمله صورتاً بحال اولیه خود بهم بتدا و خبر برگشت مینماید ولی محل اهراً دو اسم بعنوان مفعول معمول فعل مقدم خواهند بود این ترک عمل لفظی را باصطلاح نحوی «تفلیق» گویند.

دلیل معنوی عمل این افعال را در این حال از معطوف معمول اخذ کرده‌اند. می‌گویند افعال قلوب در یک همچه جمله «ظننت زید قائم و عمر آمنطلقاً» بر معمول معطوف (عمر آمنطلقاً) عمل می‌کنند چرا نباید بر معمول خود مستقیماً عامل باشد. قدرگیر = در افعال تحویل و دو فعل «هب و تعلم» که غیر متصرف بوده و جز این دوصیغه امر مشتقاتی ندارند تعلیق والغاء مورد ندارد.

الغاء یا ترک عمل لفظی و معنوی این افعال

چنانچه افعال قلوب در وسط جمله اسمیه بتدا و خبر یاد را خرذ کر شوند «زید ظننت قائم ۳ زید قائم ظننت» ترک عمل لفظی و معنوی افعال را که اصطلاحاً الغاء می‌گویند جایز دانسته‌اند: در مورد جمله اول گفته شده اعمال والغاء برابر است و در جمله دوم الغاء را بهتر دانسته‌اند.

تذکر - کلیه افعال قلوب باستانی دو فعل هب و تعلم متصرف هستند و مشتقات آنها بمانند ماضی تحت همان شرایط عمل می‌کنند.

نوع کلمه	مثال	فرگیب
« فعل ماضی »	۱- خلت الرجل عالمًا .	خلت از افعال قلوب
« فعل مضارع »	۲- احسب الامر زهیداً .	احسب از افعال قلوب
ضمیر فاعل ، الامر مفعول اول ، زهیداً مفعول دوم .	۳- تعلم شفاع النفسم قهر عدوها .	ضمير فاعل ، الامر مفعول اول ، زهیداً مفعول دوم .

شفاء النفس مضاد ومضاف اليه مفعول اول ، قهر عدم مضاد ومضاف اليه
مفعول دوم ، هامضان اليه .

انا مبتدأ ، ظـان خبر - ٤- آنـاظـان القـلـعـاـمـداـ . «اسم فاعل»

القتل مفعول اول ، عامداً مفعول دوم .

النـحـو مـعـلـوم نـفـعـه كـثـيرـاـ - ٥- النـحـو مـعـلـوم نـفـعـه كـثـيرـاـ . «اسم مفعول»

خبر ، نفعه مضاد ومضاف اليه لفظاً نايب فاعل محلها مفعول اول
كثيراً مفعول دوم .

٦- عـجـبـت مـن زـعـمـك الـكـتـابـ نـاقـصـاـ . عجبت فعل ضمير فاعل ،
من زعم جار و مجرور مضاد كاف مضاد اليه ، الكتاب مفعول اول ،
ناقصاً مفعول دوم .

تذكـرـ افعال قـلـوبـ چـنـاـيـچـهـ بـايـكـ مـفـعـولـ معـنـاـيـ آـنـهاـ كـامـلـ شـدـ جـزـءـ اـفـعـالـ قـلـوبـ
نبـودـ درـ دـرـ اـسـاـيـرـ اـفـعـالـ مـتـعـدـىـ خـواـهـنـدـ بـودـ .

وـجـدـتـ الـكـتـابـ - رـأـيـتـ الـرـجـلـ . عـلـمـتـ الـمـسـتـلـةـ .

دسته دوم از نوآیخ (حرـوفـ مشـبـهـةـ بـالـفـعـلـ)

ان و ان کان لیت لکن لعل ناصب اسندر افع در خبر ضد ماؤلا
شـشـ حـرـوفـ فـوـقـ کـهـ بـنـامـ حـرـوفـ مشـبـهـةـ بـالـفـعـلـ خـواـنـدـ مـیـشـونـدـ بـرـجـمـلـهـ اـسـمـیـهـ
مبـتـداـ وـخـبـرـ دـاخـلـ شـدـهـ مـبـتـداـزـ اـبـنـامـ اـسـمـ منـصـوبـ وـخـبـرـ رـاـ بـنـامـ خـبـرـ حـرـوفـ مشـبـهـةـ بـالـفـعـلـ
مرـفـوعـ مـیـکـنـدـ : عمل این حـرـوفـ بـعـکـسـ عمل اـفـعـالـ نـاقـصـهـ استـ .

کـانـ النـحـوـ مـفـيدـ

لـانـ انـ لـیـتـ لـکـنـ لـعـلـ کـانـ عـکـسـ مـاـلـکـانـ مـنـ عـملـ

ان و ان برـایـ تـحـقـيقـ ، لـیـتـ برـایـ تـمـنـیـ وـ آـرـزوـ (درـ اـمـرـ مـمـکـنـ وـغـیرـ مـمـکـنـ) ، لـعـلـ

جهة رجاء وامید (درامر مطبوع وغير مطبوع)، کانذا در تشبیه ولیکن را جهت دفع تو هم بکار میبرند، عموماً لاحف آخرین دو کلام مغایر ذکر میشود:

يَقُولُونَ هَذَا لِكِنَ الْأَمْرُ بِخَلَافِ ذَلِكَ.

قد گو - مقصود از غیر مطبوع امر مکره است که با آن اصطلاحاً اشفاق میگویند.

تفاوت ان و ان

از جهت اینکه ان مفتوح معمول خود را تأویل به مصدر میبرد جمله که ان در آن داخل شد تقدیر احکم مفرد را دارد و بر حسب عاملی که در جلو آن ذکر میشود موقعیت آن متفاوت خواهد بود و ممکن است فاعل - نایب فاعل - مضارف الیه - مبتدا و خبر بوده باشد در تمام این موارد است که ان واجب است مفتوحاً ذکر گردد.

وَ هَمْزَ أَنْ افْتَحْ لِسَدِ مَصْدَرٍ مَسْدَهَا وَ فِي سُوِيِّ ذَلِكَ اِكْسِرٍ

هو ازد و جوب ان بگسر همزه

درشن مورد واجب است همزه ان مکسوراً ذکر گردد.

۱- در وقتی که ان در ابتدای کلامی بوده باشد.

۲- در وقتی که یکی از موصولات قبل از ان ذکر شده باشد و اسم و خبر ان

صله باشد برای ان، با اصطلاح ان مصدر صله واقع گردد.

۳- در وقتی که ان بعد از قسم ذکر شود در خبر ان نیز لام موجود باشد با اصطلاح جواب قسم بوده باشد.

فَأَكْسِرُ فِي الْأَبْتِداءِ وَ فِي بَدْءِ صَلَةٍ وَ حِيثُ أَنْ لِيمِينِ مُكْمِلَةٌ

۴- در وقتی که اسم و خبر ان محکی قول واقع گردد باین معنی بعد از یکی

از مشتقات قول ذکر شود.

۵- در وقتی که اسم و خبر ان در مقام حال باشد .

او حکیمت با نقول او حلت محل حاصل کزرته و این ذو امل

در وقتی که بعد از یکی از افعال قلوب ذکر شود مشرط باشند که در خبر آن لام بوده باشد .

و کسر و امن بعد فعل علقا باللام کاعلم انه لذوقی

در موادر ذیل آن بد و صورت خوانده میشود

۶- بعد از اذا فجایه ۲ در وقتی که جواب قسم واقع شود و در خبر آن لام بوده باشد ۳ بعد از فاء جزایه .

بعد اذا فجایه او قسم لام بعد بوجهین نمی

ابطال عمل حروف مشبه با فعل بدخول کلمه ها

این حروف بدخول کلمه ما از عمل ملقی میشوند در این صورت بر جمله فعلیه هم داخل میشوند .

انما تقضی هذه الحیة الدنیا کانما يصعد في السماء

حرف «ما» که در این حروف داخل میشود و آنها را از عمل باز میدارد بنام

کافه خوانده میشود انما - آنما - کانما - لکنما - یقینما - لعلما .

چند تذکر راجع باین حروف

۱- در مورد دلیتما اعمال و اهمال هردو را جایز دانسته اند .

۲- در این حروف خبر بر اسم مقدم نمیشود مگر موقعیکه خبر ظرف یا جاز و مجرور باشد .

۳- بر معمول متاخر اين حرف لام تاکيد مفتوح داخل ميشود : معمول متاخر
چه اسم باشد و چه خبر .

ان الجهل ليقتل صاحبه
ان في المعرفة لقوه

۴- بعد از حرف جر-لولا- لو- الا- ليت - ان (فتح) ذكر ميگردد .

۵- بين حروف مشبهه بالفعل و ياه متکلام نون و قايه واقع ميشود .

انني - كأنني - لكنني - لعلني - ليتنى -

۶- بعضی از این حروف مخفف میشوند در این صورت اسم آنها ضمیری است
بنام ضمیرشان که غالباً محدود و خبر جمله ایست که بعد از آن ذکر ميگردد .

۷- لکن در وقتی که مخفف شود عملی ندارد در این صورت بهتر این است
با او ذکر شود تا فرقی باشد بین این ولکن حرف عطف .

مثال
تو ضييع قر گيip

۱- **ان الجهل مذموم** - ترکیب : «ان از حروف مشبهه بالفعل، الجهل

اسم ان، مذموم خبر ان»

توضیح - (ان در ابتدای کلام واقع شده باید بکسر خوانده شود)

۲ **انك هيt و إنهم ميتون** - ترکیب : «ان از حروف مشبهه بالفعل، کاف

اسم ان هیت خبر، وادعطف، ان از حروف مشبهه بالفعل، هم اسم
ان میتون خبر»

توضیح - (ان در هر دو جمله باید بکسر همزه خوانده شود زیرا
ابتدای جمله ذکر شده - و اسم ان در هر دو ضمیر است)

۳- **لعل الصديق يزورنا** - ترکیب : «لعل از حروف مشبهه بالفعل

الصديق اسم لعل، يزورنا فعل ضمیر فاعل نامفعول، جمله محل امر فوجع
خبر برای لعل»

توضیح - (جمله فعالیه خبر قرار گرفته)

۴- لَيْتَ فِي امْكَانِي زِيَارَةَكُمْ - ترکیب : «لیت از حرف مشبهه بالفعل فی

امکان جارو مجرور مضاف، یاء مضاف الیه « محل مرفوع خبر مقدم»

زیارت اسم لیت، مضاف اضافه به کم، کم مضاف الیه»

توضیح - (دراین جمله خبر لیت یجارو مجرور است بر اسم مقدم

شده است)

۵- جاءَ التَّلَامِذَةُ لِكَنَ الْمَعْلُومُ لَمْ يَجِدْ ترکیب : « جاء فعل التلامذة فاعل، لكن از

حرف مشبهه بالفعل، المعلم اسم لكن، لم یجیء فعل ضمير فاعل

جمله خبر برای لكن محل مرفوع»

توضیح - (اگر لكن رابه تخفیف بخوانیم معلم را باید مبتدا و لم

یجیء را خبر ان گرفت)

۶- بَلَغَنِيَ أَنَّ الْعِلْمَ نَافِعٌ - ترکیب : «بلغ فعل نون و قایه یاء مفعول، ان

از حروف مشبهه بالفعل العلم اسم ان، نافع خبران، جمله محل

مرفوع فاعل بلغ»

توضیح - (صورت واقعی فاعل بلغ مصدر مضاف نفع العلم است

که بواسطه ان تأویل بمصدر رفته و باین صورت در آمده این از همان مواردی است که

باید ان مفتوح اذکر شود)

۷- عِلْمَتَ إِنَّكَ عَالِمٌ - ترکیب : « علمت فعل ضمير فاعل، ان از حرف

مشبهه بالفعل کاف اسم ان، محل منصوب، عالم خبران، جمله محل

منصوب مفعول علمت»

توضیح - (مصدر مضاف علمک مفعول علمت خواهد بود که بواسطه

ان تأویل بمصدر میرود دراینجا هم ان مفتوحاً ذکر میشود)

۸- سَمِعَ اَنَّ النَّحْوَ نَافِعٌ - ترکیب : «سمع فعل مجهول، ان از حروف

مشبهه بالفعل، النحو اسم ان، نافع خبر، جمله محل مرفوع نایب
فاعل سمع

توضیح - (مصدر مضارف نفع النحو نایب فاعل سمع میباشد در
این مورد هم ان مفتوح است)

۹- ماعلامة ان النحو نافع - ترکیب : «ما استفهمامیه مبتدا، علامه خبر

برای ما، ان از حروف مشبهه بالفعل، النحو اسم ها، نافع خبر برای ما»

توضیح - (مصدر مضارف نفع النحو در این جمله بواسطه اضافه

علامه مجرور است در حقیقت اسم و خبران در محل جراست در اینجا هم ان واجب
است بفتح خوانده شود)

۱۰- الْاحْسَانُ الْحَقِيقِيُّ أَنَّكَ تَحْسِنُ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ - ترکیب : « احسان الحقيقی

صفت و موصوف مبتدا، ان از حروف مشبهه بالفعل، کاف اسم ان،
تحسن فعل ضمیر فاعل خبر، من غیر جار و مجرور و مضارف، نظر مضارف
الیه، جمله در محل رفع خبر برای مبتداء

توضیح - ((احسانك من غير نظر) خبر مبتدا خواهد بود بهمین

جهت ان را باید به نصب خواند)

۱۱- مِنِ الْمَرْوِعَةِ أَنَّكَ لَا تَخِبِّطُ السَّائِلَ - ترکیب : «من المرعوه جار و مجرور و محل

مرفوع خبر مقدم، برای ان، ان از حروف مشبهه بالفعل، کاف اسم
ان، لاتخیب فعل ضمیر فاعل، السائل مفعول، جمله تاویل بمصدر
محل مرفوع مبتدای مؤخر»

توضیح - («عدم خیبتک السائل» مبتدا خواهد بود بهمین جهت

ان منصوب است)

۱۲- جَاءَ الَّذِي أَنْهَ قَائِمٌ ترکیب : « جاء، فعل ، الذى موصول فاعل ، ان از حروف

مشبهه بالفعل ها، اسم ان ، قائم خبران»

توضیح - (ماقبل ان موصول ذکر شده و ان صدر صلنه است واجب

است بكسر خوانده شود)

۱۳- **وَآتِيَنَا هُنَّا مِنَ الْكَنُوزِ مَا نَعْلَمُ فَاتَّحْهُ لَنْ نَقُولُ عَبَالْعَصْبَةِ أَوْلَى الْقُوَّةِ** - ترکیب: «و ا

عطف آتیناه فعل وفاعل و مفعول ، من الكنوز جار و مجرور ، ما
موصول ، ان از حروف مشبهه بالفعل ، مفاتحه مضاف ومضاف اليه
اسم ان ، لام تأکید ، تنوء فعل بالعصبة جار و مجرور ، اولی القوة
مضاف ومضاف اليه فاعل تنوء ، محللاً مرفوع خبر برای ان ، جمله
در محل نصب مفعول دوم برای آتیناه ۲۸ - ۷۵

توضیح - (ان باید بكسر خوانده شود زیرا صدر صلنه م الواقع شده

است - شاهد دوم از موصول)

۱۴- **مَا بَرَحَ مِنْ ذَهْنِي أَتَكُمْ رَاغِبُونَ فِي الْخَيْرِ** - ترکیب : «ما برح فعل ناقص من

ذهني جار و مجرور ؟ یاء مضاف اليه ، ان از حروف مشبهه بالفعل
کم اسم ان ، راغبون خبر ، في الخير جار و مجرور ، اسم وخبر ان در
محل رفع اسم فعل ناقص (ما برح) »

توضیح - (همه اان واجب است بفتح خوانده شود زیرا اسم وخبر

تاویل بمصدر است تحت این عنوان (رغبتکم فی الخیر)

۱۵- **لَا تَقْنِطْ فَانَ الْفَرْجَ قَرِيبٌ** - ترکیب : «لاء حرف نهی» تقطن فعل ضمير فاعل ،

فاء سبیله ، ان از حروف مشبهه بالفعل ، الفرج اسم ان ، قریب خبر
برای ان »

توضیح - ان بعد از فاء سبیله واقع شده از این جهت داجب است

بكسر خوانده شود)

۱۶- **قَصْدَ تَكَ وَإِنِّي مَعْتَمِدٌ بِهِضْلَكَ** - ترکیب : «قصد فعل ضمير فاعل کاف مفعول ،

و اوحالیه ، ان از حروف مشبهه بالفعل یاء اسم ان ، معتمد خبر

برای ان ، بفضلک جـارو مجرور کاف مضاف الـیه ، جمله محلـا منصوب در مقام حال "

توضیح - (ان واجب است مکسوسراً ذکر شود زیرا در صدر جمله حالیه واقع شده)

۱۷- **قال اـنـی عـبـدـالـلـهـ اـتـانـیـ الـکـتابـ وـ جـعـلـنـیـ نـبـیـاـ** . ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل ،

ان از حروف مشبهه بالفعل ، یاء اسم ان عبد الله مضاف ومضاف الـیه خبر برای ان ، آتـانـیـ فعل ضمیر فاعل نـونـ وـقـایـهـ یـاءـ مـفـعـولـ اـوـلـ الـکـتابـ مـفـعـولـ دـوـمـ ، وـاـوـحـرـفـ عـطـفـ جـعـلـنـیـ فعل ضمیر فاعل ، نـونـ وـقـایـهـ یـاءـ مـفـعـولـ اـوـلـ نـبـیـاـ مـفـعـولـ دـوـمـ »

توضیح - (اسم و خبر ان میکنی قول واقع شده باید همزه ان را مکسوسراً قرائت کرد)

۱۸- **اتـقـوـلـ اـنـاـجـاهـلـوـنـ هـذـاـالـمـرـ** . ترکیب : «همـزـهـ استـفـهـامـ ، تـقـوـلـ فعل ضـمـيرـ

فاعـلـ ، ان اـزـ حـرـوفـ مشـبـهـةـ بـالـفـعـلـ نـاـاسـمـ انـ ، جـاهـلـوـنـ خـبـرـ برـایـ

انـ ، هـذـاـ مـحـلاـ منـصـوبـ مـفـعـولـ بـرـایـ جـاهـلـوـنـ . الـمـرـ عـطـفـ بـیـانـ »

توضیح - (در این جمله چون تقول بمعنای تظن میباشد باید همزه ان را بفتح قرائت کرد)

۱۹- **لـیـتـ اـنـ العـدـلـ یـتـایـدـ فـیـ بـلـادـنـاـ** . ترکیب : «لـیـتـ اـزـ حـرـوفـ مشـبـهـةـ بـالـفـعـلـ ،

ان تـأـکـیدـ ، العـدـلـ اـسـمـ انـ ، یـتـایـدـ فعل ضـمـیرـ فـاعـلـ ، فـیـ بـلـادـ جـارـوـ

مـجـرـوـرـ : نـاـمضـافـ الـیـهـ ، جـمـلـهـ مـحـلاـ مـرـفـوعـ خـبـرـ برـایـ انـ ، اـسـمـ وـ

خـبـرـ انـ تـأـوـیـلـ بـمـصـدـرـ مـحـلاـ منـصـوبـ اـسـمـ بـرـایـ لـیـتـ ، فـیـ بـلـادـ نـاـمـحـلاـ

مـرـفـوعـ خـبـرـ برـایـ لـیـتـ »

توضیح - (همـزـهـ ان در این جمله بـایـدـ بـفتحـ خـوـانـدـهـ شـوـدـ زـیـرـاـ جـمـلـهـ مـؤـولـ بـمـصـدـرـ است تـابـنـکـهـ بـرـایـ لـیـتـ اـسـمـ بـوـدـهـ باـشـدـ)

٤٠- ما كان على ظني انكم تتكلمون ضد الضمير - تركيب: «مانافيه، كان از افعال

ناقصه ، على ظني جار و مجهود ، ياع مضاد اليه خبر كان ، ان از حرف مشبهه بالفعل ، کم اسم ان ، تتكلمون فعل ضمير فاعل ، ضد مفعول مضاد ، الضمير مضاد اليه ، جمله در محل رفع خبر برای ان مؤول بمصدر بابن عنوان «تكلمه کم ضد الضمير». اسم برای کان خبر کان على ظني قبل اذ کرشده »

توضیح - (درمثال شماره چهارده اشاره شد چنانچه اسم و خبر

ان معمول فعل ناقص باشد همزه را باید بفتح خواند)

٤١- الا ان وعد الله حق ولكن اکثر هم لا يعلمون - تركيب: «الاستفتأحيه، ان

از حروف مشبهه بالفعل ، وعد اسم ان ، اضافه به الله الله مضاد اليه حق خبر برای ان ، واعطف ، لكن از حروف مشبهه بالفعل ، اکثر اسم لكن مضاد هم مضاد اليه لا يعلمون فعل ضمير فاعل جمله خبر برای لكن»

توضیح - (بعد از الهمزة ان مکسورةً باید خوانده شود)

٤٢- لو لان الله عظيم الرحمة لما خلصنا - تركيب: «لو لامتناعيه ، ان از حروف

مشبهه بالفعل ، الله اسم ان ، عظيم صفت الله اضافه بر حمة رحمة مضاد اليه ، لام جواب لو ، مانافيه ، خلصنا فعل ضمير فاعل ، جمله محل امر رفع خبر برای ان ، جمله الله عظيم الرحمة در محل رفع است از جهت اينکه مبتدا همی باشد ولما خلصنا در محل رفع تا خبر برای مبتدا باشد»

توضیح - (بعد از لولا همزه ان باید بفتح خوانده شود و همچنین

است در وقتیکه بعد از لوبالا واقع شود)

٤٣- خرج الفارس فإذا آن العدو بانتظاره - تركيب: «خرج فعل الفارس فاعل ،

فاء زائده ، اذا فجائيه ، ان از حروف مشبهه بالفعل ، العدو اسم
ان ، بانتظار جار و مجرور ، ها مضاف اليه ، محلا مرفوع خبر
براي ان

توضيح - (بعد اذا فجائيه همزه ان را بدون صورت فتح وكسر

ميتوان خواند)

٤- من يزرنى فانى اگرمە - تركيب : «من شرطيه مبتدأ، يزرن فعل ضمير فاعل
نون وقايه، ياء مفعول، فاء جزائيه يازابط جواب شرط ان از حروف
مشبهه بالفعل ياء اسم ان ، اکرم فعل ضمير فاعل خبر برای ان ، تمام
جمله در محل رفع خبر برای مبتدأ»

توضيح - (dro وقتیکه ان بعد از فاء جزائيه واقع شود هر دو صورت

آن جایز است)

٥- اخذ در الكسل انه علة الفقر - تركيب : «أخذ فعل ضمير فاعل، الكسل مفعول،
ان از حروف مشبهه بالفعل : ها اسم ان ، علة خبر اضافه به الفقر
الفقر مضاف اليه»

توضيح - (در اين جمله هم ميتوان همزه را بصورت فتح وكسر

قرائت نمود زيرا موقعیتی دارد که بيان علت ميکند)

مامتضمن دو معنی است - ۱ - معنای حرفي - ۲ - معنای اسی - در مواردی که نافية - زائده -
کافه - مصدریه باشد متضمن معنای حرفي هستند - و در مواردی که استفهامیه - موصوله - شرطيه
تجزیه - ابهامیه - و نکره ملازم باشد متضمن معنای اسمی هستند

مثال از قسم اول (حرف)

۱- «ماهذا» نیست این (نافية) چیست این (استفهامیه)

۲- «اینماتکونوا» هر کجا باشید (زائده)

۳- «ماومت حیا» مدت و امزندگی من (مصدریه)

۴- «ما تغللوا» هر چه انجام دهید (شرطیه)

۵- «کتاباما» چقدر نیکو است (تعجبیه)

تذکر ۱ - مام مصدریه و شرطيه بزمانيه و غير زمانیه تقسیم ميشوند - «کتاباما» کتابی (ابهامیه)
تذکر ۲ - ما کافه کاهی ملنی رفع است به تنهایی قلما و طالما - «بامعجب» بشی، تعجب آور (نکره ملازم
کاهی ملغی جراست (ربما) و کاهی رفع و نصب است - انما.

ا ن = کان = لکن

گاهی سه حرف فوق بطور مخفف نوشته میشوند در این صورت معمول اول آنها (اسم) ضمیرشان است و معمول دوم (خبر) جمله ایست که بعداً ذکر میگردد ولی باید دانست که حرف سومی (لکن) اگر مخفف شود مطلقاً از عمل باز میماند:

۱- اعلم ان لیس للتلَمِيذ الا السعی - ترکیب: «اعلم فعل ضمیر فاعل، ان مخففه

از همه له، ضمیرشان اسم آن، لیس از افعال ناقصه، للتلَمِيذ جارو مجرور خبر مقدم برای لیس، الا از اداه حصر، السعی اسم برای لیس، جمله محلاً مرفوع خبران، تمام جمله مؤول بمصدر محلاً منصوب مفعول برای اعلم»

۲- کان لم یکن شیتاً مذکوراً - ترکیب: «کان مخفف از کان ضمیر شان اسم آن، لم جاز مه، یکن از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن، شیتاً خبر یکن، مذکور أصفت، تمام جمله در محل نصب خبر برای کان»

۳- ذهب التَّلَمِيذ كلامه و لکن اخوک لم یذهب - ترکیب: «ذهب فعل، التلامید

فاعل، کل تأکید مضاف، هم مضاف الیه، ولکن مخفف لکن اخوک مضاف و مضاف الیه مبتداً، لم یذهب فعل ضمیر فاعل خبر برای مبتداً توضیح - (کفته شد لکن در صورت تخفیف از عمل باز میماند زاین صورت بهتر این است با او ذکر شود تا اینکه بین این ولکن حرف عطف فرنگی باشد)

ضمیر شان

ضمیرشان یاقصه که در بالا آن اشاره شد ضمیری است مفرد و غایب که گاهی در ابتدای جمله که قصد تعظیم و تفحیم آن هست ذکر میگردد این ضمیرشان بجمله ما بعد خود تفسیر شده و در ترکیب آنرا باید مبتداً و جمله ما بعد را خبر آن دانست:

هو الله احد (هو ضمیرشان است)

۱- انه هو يعلم السر واخفى ۲- ظننته زيد قائم ۳- كان زيد قائم

قر کیب جمله اول = ان از حروف مشبهه بالفعل ، هاضمیرشان اسم آن ، هو مبتدا ، یعلم فعل ضمیر فاعل ، السر مفعول ، واعطف ، اخفی عطف به السر ، جمله محل امرفوع خبر برای مبتدا ، جمله مبتدا وخبر در محل رفع خبر برای ان .

قر کیب جمله دوم = ظنت از افعال قلوب فعل فاعل، ها ضمیرشان مفعول اول، زید مبتدا؛ قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر در محل نصب مفعول دوم برای ظنت .

قر کیب جمله سوم = كان از افعال ناقصه ضمیر شان (مستتر) اسم كان ، زيد مبتدا خبر ، جمله مبتدا وخبر در محل نصب خبر برای كان .

قو پیچ - ضمیرشان گاهی در نواسخ مبتدا وخبر ذکر میگردد . در افعال ناقصه این ضمیر مستتر و در حروف مشبهه بالفعل و افعال قلوب بطوریکه در بالادیده میشود بطور متصل و باز ذکر میگردد .

قد گر ۱ از امثله فوق چنین استفاده میشود که ضمیرشان بر دو قسم است منفصل و متصل تر کیب منفصل در جملات همیشه مبتداست و متصل بعد از نواسخ ذکر میشود .
قد گر ۲ اصطلاحاً مرجع ضمیرشان اگر مؤنث باشد با آن ضمیر قصه میگویند .



حروف مشتملة پلس

ان ۳ لالات ۲۰۱۰

این حروف که بنام حروف مشبهه بلیس خوانده شده‌اند دو مین دسته از قسم‌های
نواسخ هستند که بر هبتد و خبر داخل شده عمل افعال ناقصه را انجام میدهند.
دو حرف هاولا بیش از لات و ان مورد استعمال دارند و چون تحت شرائط
خاصی عمل میکنند میباشند زمینه عمل آنها فراهم باشد.

۵۰۹

ما در هبتدا خبر عمل میکنند بشرط اینکه سه موضوع ذیل رعایت شود:
۱- ان بعداز ماذکر نشود ۲- حکم هبتدا خبر با لا نقض نشود ۳- خبر بر اسم مقدم

۲۲

اذا انتقض النفي بالاوزيدان او تقدم الخبر بطل العمل

١٥ اعمال ليس اعملت مادون ان مع بقا النفي و ترتيب زكـن

آنکه در مورد شرط سوم چنانچه خبر ظرف و جار و میر ور باشد جایز است
مقدم گردد.

لاغ-لایز در مهندسا و خبر عمل هیکنند در صورتی که سه موضوع ذیل درباره آن رعایت شود.

۱ اسم و خبره دو نکره باشند ۲ خبر بر اسم مقدم نشود ۳ حکم بالانقض نشود.

فِي النَّكَرَاتِ أَعْمَلْتَ كُلَّ يَسْ لَا
وَقَدْ تَلَى لَاتَ وَانْ ذَالْعَمَلَا

لَاتْ، آن

لات عملش روی اسماء زمان است و معمولاً یکی از دو معمول آن حذف میگردد

حذف اسم آن بیشتر متداول و شایع است این دو حرف بخصوصه ان بندرت در جملات دیده عیشوند و کمتر معمول میگیرند اشاره ابن‌مالك «وقد تلی لاتوان ذا العمالا» بهمین موضوع است.

نحوه عملی و قریب و معمول این حروف

۱- انت ظالم

(مبتدا - خبر)

۳- مانت الا ظالم

(مامشبہ بلیس، انت اسم ما، محلام نوع، ظالم خبر ما) (مانافیه، انت مبتدا، الا حصر، ظالم خبر)

۴- زید - قائم

(مبتدا ، خبر)

۶- لارجل حاضرآ

(لامشبہ بلیس ، رجل اسم لا، حاضرآ خبراً) (لانافیه ، زید مبتدا ، قائم خبر)

۷- فی الدارِ رجل

(خبر مقدم ، مبتدای مؤخر)

۵- لازید قائم -

(لامشبہ بلیس ، زید مبتدا ، قائم خبر)

۹- ماعندي کتاب

۸- مافی الدارِ رجل

(مامشبہ بلیس ، فی الدار خبر مقدم محلام منصوب (رجل اسم مؤخر)

(مامشبہ بلیس، عندي ظرف مضاد و مضاد اليه، خبر مقدم، کتاب اسم مؤخر)

۱۰- لات ساعتة مندم ۱۱- لات ساعتة ساعتة مندم ۱۲- ان هو مستحقاً بشيء

قوصیجات

جمله اول مبتدا وخبر است - جمله دوم مبتدا وخبر بواسطه دخول کلمه مانسخ شده است - در جمله سوم بواسطه حرف الا ماعمل نکرده جمله بحال اولیه خود بر گشت نموده - جمله چهارم مبتدا وخبر است - جمله پنجم لداخل شده لکن بواسطه

اینکه زید معرفه است عمل نکرده - در جمله ششم چون اسم و خبر هر دو نکره هستند لاعمل کرده - جمله هفتم مبتدا و خبر است (خبر بر مبتدا مقدم است) - در جمله هشتم مداخل شده و عمل کرده است چون خبر جار و مجرور است - در جمله نهم نیز ماعمل کرده از جهت اینکه خبر غرف است (گفته شد اگر خبر ظرف یا جار و مجرور باشد مقدم شوند ماعمل خواهد کرد) - در جمله دهم خبر لات محدود است - در جمله یازدهم خبر لات ذکر شده است - در جمله دوازدهم ان عمل کرده هواسم ان و مسما تحققاً خبران میباشد .

تلگر = در خبر - ما - لیس - لا - کان - باه زائده داخل میشود الا اینکه در خبر دو حرف آخر بندرت دیده میشود .

وَ بَعْدَ مَا وَلِيْسَ حِرَالِيَا الْخَبَرُ ۝ وَ بَعْدَ لَا وَنَفِيْ کَانَ قَدْ يَجْرِيْ
وَ مَارَبَكَ بِقَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ - وَ مَارَبَكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ - الْيَسِ اللَّهُ بِعْزَيْزٍ ذِي الْنِقَامِ

لَا نَفِيْ جَنْسِ

قسم آخر از نواسخ لاء نفي جنس است که به آنند حروف مشبهه بالفعل بر مبتدا و خبر عمل میکنند :

فرق این لا لاء مشبهه بليس در این است که این لا بطور مطلق نفي میکند باین معنی وقتی بوسیله این حرف جمله منفي شد صحیح نیست چیزی اثباتاً دنبال کلام ذکر گردد در صورتیکه در لاء مشبهه بليس امکان داشت .

وقتیکه بخواهیم بگوئیم هیچ محصل در مدرسه نیست میگوییم لاتمیند فی المدرسة
وقتیکه بخواهیم بگوئیم یک محصل در مدرسه نیست میگوئیم لاتمیند فی المدرسة در
جمله اول نفي جنس کرده ایم و در جمله دوم نفي عدد، در جمله اول لاء نفي جنس بکار
برده ایم و در دوم لاء مشبهه بليس .

لذ گر = خبر لاء نفي جنس غالباً ممحظى است وحذف آن از عبارت پيدا است :
وَشَاعَ فِي الْأَبْابِ اسْقاطُ الْخَبَرِ إِذْ هُرِادٌ مَعَ سُقُوطِهِ ظَاهِرٌ

مورد عمل لا

- لا در صورتی عمل میکند که جهات زیر رعایت و زمینه عمل آن فراهم باشد .
- ١- اسم وخبر آن هردو نکره باشند .
 - ٢- اسم آن متصل به حرف لا باشد باین معنا کامه بین لا واسم آن فاصله نشود .
 - ٣- خبر بعد از اسم ذکر شود باین معنا ترتیب رعایت شود .
 - ٤- حرف جر ی در لا داخل نشود اگرچنان باشد «بقيت بالارفيق» عمل ندارد .

حالات اسم لا

اسم لا همیشه یکی از این سه حال (مفرد - مضارف - شبه مضارف) را داراست :

در اینجا مقصد از شبه مضارف جار و مجرور - فاعل - مفعول - و نایب فاعل است :
كُلُّ مَا تَعْلَقَ بِمَا بَعْدِهِ بَعْدِهِ بَعْدِهِ أَوْ عَطْفٌ فِيهِ شَبَهٌ مَضَارِفٌ

مثال = قرگیب = قو ضیح

«مفرد»

١- لادر هم موجود

(لانفی جنس، درهم اسم لا، موجود خبر لا)

ـ شبه مضارف ـ

ـ مضارف ـ

٣- لاحافظة القرآن موجود

(لاغتفق جنس، حافظنا اسم لا، للقرآن جار مجرور و مفعول، موجود خبر)

ـ لا طالب حق موجود ـ

(لاغتفق، طالب اسم لا، مضارف حق مضارف اليه؛ موجود خبر)

«مفرد»

٤- لاكتابين عندي

(لاغتفق جنس، كتابين اسم لا، عندي مضارف و مضارف اليه خبر لا)

«شبه مضاف»	«مضاف»
٦- لَا قَاتِلًا بِصَوَابٍ مَوْجُودٌ	٥- لَا تَلْمِيذَ مَدْرَسَةَ حَاضِرٌ
(لا، نفي جنس، قاتلا اسم لا، بصواب جار و مجرور مفعول، موجود خبر)	(لا، نفي جنس ، تلميذ مضاف مدرسة مضاف اليه اسم لا حاضر خبر)
مفرد	
٧- لَا تَلَمِيذَاتِ فِي الْمَدْرَسَةِ	
(لا، نفي جنس تلميذات اسم لا، في المدرسة جار و مجرور خبر لا)	
«مضاف»	
٨- لَا صَاحِبَ صَدْقَ مَوْجُودٌ	
(لا، نفي جنس صاحب صدق مضاف و مضاف اليه، اسم لا، موجود خبر)	
٩- لَا عَشْرِينَ دَرَهْمًا عَنْدِي	
(لا، نفي جنس، عشرين اسم لا، درهماتي، عندي مضاف و مضاف اليه خبر)	
١٠- لَا شَرِيكَ لِكَ	
(نيست شريكی که برای تو باشد)	(نيست شريكی برای تو)
«ترجمه بنحو شبه مضاف»	«ترجمه بنحو مفرد»
توضیح - در جمله دوم لک بعنوان صفت برای شريك محلان منصوب است و خبر «موجود» محدود.	

٣- قوایع هر فواع

توابع مرفوعات که عبارتند از صفت - بدل - تأکید - عطف بیان که در ذیل فصل دوم در مبحث مرفوعات بآنها اشاره شد از جهت اینکه در هر سه مبحث (مرفوعات منصوبات - مجرورات) عنوان دارند بهتر این است بیان این مباحث بخاتمه مبحث مجرورات موکول شود تا در آن مبحث بتوان بذکر مثال مبادرت کرد .

فصل سوم - منصوبات

مفاعيل

۱ مفعول به ۲ مفعول فيه ۳ مفعول مطلق ۴ مفعول مفعول

از عنوان مفاعيل ممكن است چنین استنباط شود که اين مفاعيل باهم برابر و يكسان هستند: باید توجه داشت بین اين مفاعيل هیچ ارتباطی نبوده و بین آنها از لاحاظ معنی مشابهتی موجود نیست چنان نیستند که اگر کسی يکى از آنها را فهميد بتواند ديگری را با آن قياس کند فقط تنها چيزی را که میتوان وجه اشتراك آنها دانست اين است که همگي معمول فعل و مفعول فاعل آن هستند. از نظر توجه باین معنی و آشنا شدن بنوع مفاعيل مطالبي ذيلا درج ميگردد:

صَبِيحةً هَذَا الْيَوْمَ دُقَ جَرْسُ الْمَدْرَسَةِ دَقْتِينِ أَعْلَامًا لِلْوَقْتِ ۖ فَخَرَجَ
الْتَّالِمِينَ مِنْ صَفَوفِهِمْ لِلرَّاحَةِ بِغْتَةٍ فَازَ دَحْمُوا فِي الْقَاعَاتِ ازدحَاماً فِي خَرْجِ
مُدِيرِ الْمَدْرَسَةِ مِنْ عَرْفِهِ لِيَسْتَفَسِرَ حَالَهُمْ ۖ فَرَأَيَ التَّالِمِينَ مَزْدَحَمِينَ فَاشَارَ
بِيَدِهِ اشارةً فَسَكَتُوا ثُمَّ سُئَلُوا عَنْ بَعْضِ الْتَّالِمِينَ سَوَالًا إِذَا تَوَجَّهَ نَحْوُ الْخَدَامِ
وَصَاحَ مَا لَكُمْ وَالْتَّالِمِينَ دُمْمًا شَائِكُمْ وَالْمَطَلَّبُ اذْهَبِيَا وَشَانِكُمْ ثُمَّ اتَّفَتَ نَحْوَ
الْتَّالِمِينَ وَقَالَ يَا بْنِي وَقَرُوا كِبَارَكُمْ ارْفَقُوا وَخَدَامَكُمْ مَا صَنَعْتُمْ وَالْخَدَامُ
ثُمَّ جَعَلَ يَمْشِي وَالْقَاعَةَ قَاصِدًا نَحْوَ الصَّفَوْفِ

در این عبارت سعی شده انواع مفعایل درج شود. اینک بشرح زیر بر ترتیب همان مفعایل استخراج میگردد.

مفعول به - ۱- حالهم ۲- التلامیذ ۳- بیده ۴- عن بعض التلامیذ ۵- کبار کم

مفعول له - ۱- اعلام اللوقت ۲- للراحة ۳- ليستفسر .

مفعول فيه - ۱- صبيحة ۲- في القاعات ۳- نحو الخدام ۴- نحو التلاميذ ۵- نحو الصفوف

مفعول مطلق - ۱- دقتين ۲- ازدحامًا ۳- اشاره ۴- سؤالا .

مفعول معه - ۱- (مالككم) واللاميذ ۲- (ماشاءكم) والطلاب ۳- (اذهروا) وشائكم

۴- (ارفقوا) وخدامكم ۵- (ماصنعتم) والخدم ۶- والقاعة .

در این چند سطر قریب ۲۳ مفعول ذکر شده است اطلاع و احاطه بنوع مفعایل و تشخیص یکی از دیگری دقت بیشتری لازم دارد . این چند مفعول بعنوان نمونه در اینجا ذکر گردید در مبحث مر بوطه نسبت به هر یک مفعاً بحث خواهد شد ..

لازم و متعددی

افعال را از نظر اخذ مفعول بدو قسمت تقسیم کرده‌اند یک قسمت آنهاییکه بواسطه حرفی از حروف جرمفعول میگیرند و یک قسمت آنهاییکه بدون واسطه دارای مفعول هستند قسم اول را لازم و قسم دوم را متعددی مینامند در واقع افعال متعددی تنها بفاعل اکتفا نکرده مفعول هم دارند ولی افعال لازم تنها بفاعل اکتفا میکنند . برای لازم و متعددی تعریف دیگری هم شده است :

لازم آن فعلی است که محتاج نیست بمحلى غیر از فاعل ولی متعددی آنست که محتاج است و در مورد افعال منفی هم نفی وقوع فعل است از آن محل - از این تعریف شبیه مفعول به نیز از افعال منفی بر طرف میشود چه وقتی گفته شود **ماقر عالتلمیذ کتاباً** فعل فاعل که بروی کتاب واقع نشده پس کتاب چه مفعولی خواهد بود در جواب گفته میشود مانفی کرده‌ایم وقوع فعل را از آن محل در حقیقت برای

دفع شبهه از این تعریف استفاده میکنیم.

مفعول به

بنابرآنجه گفته شده توان مفعول به را چنین تعریف کرد.

مفعول به آن اسمی است که فعل فاعل مستقیماً یا بواسطه حرفی بر آن اسم واقع و عملی یا نظر آن اسم نیز مورد اصابت آن فعل قرار گیرد.

در عبارت «رأى التلميذ - وأشار بيده -» دو اسم تلميذ ويد هر دو مفعول به هستند در اوایی تلمیذ مستقیماً مورد اصحاب رؤیت واقع شده در دومی «ید» بواسطه با محرف جر. مشارالیه اشاره قرار گرفته است

قد گر - بعضی از افعال متعدد دارای دو مفعول خواهند بود البته بعضی از افعال هم هستند که سه مفعول میگیرند، هفت عدد فعل ذیل افعالی هستند که سه مفعول میگیرند.

١- اعلم ٣- حدث ٣- خبر ٤- انباء ٥- نبأ ٦- وخبر ٧-

فعل لازم رامیتوان هندی نمود

افعال لازم را بایکی از این سه وسیله میتوان متعدد نمود ۱-باب افعال

٣- باب تفعیل ٣- حروف جر-

دخل الناظم في الصف واقام تلميذ اثمن قبح فعله امام التلاميذ .

دراین جمله سه فعل - دخل - قام - قبح لازم بوده اولی با حرف جر دومی با همزه
یا افعال رسمی، ماضی ضعف عن الفعل تفعیل متعدد شده‌اند.

تذکرہ- فعل «دخل» را بعضی متعدد میدانند ولی در این مورد بخصوص یا حرف چر

«فی» همتعددی شده است

تَقْدِيمٌ و تَأْخِيرٌ مُفْعُولٌ بِهِ

قاعدة مبایستی مفعول به دنبال فعل و بعد از فاعل ذکر گردد لیکن در موادی ممکن است بر فاعل و حتی بر خود فعل هم مقدم گردد البته این تقدیم و تأخیر موقعی صحیح است که در معنای جمله تغیری حاصل نشود یا الشتباهی ایجاد نگردد . از موادی که هتماً باید مفعول به حتی بر فعل هم مقدم باشد مواد ذیل است موقعیکه مفعول به از اسماء شرط - استفهام - کم خبریه - یا ضمیر منفصل بوده باشد

«مثال از اسماء شرط» **مَا تَصْنَعَ الْيَوْمَ تَلْقَهُ غَدَّاً** ترکیب : «ما شرطی مفعول مقدم، تصنع فعل ضمیر فاعل ، یوم مفعول فيه، تلقه فعل ضمیر فاعل هامفعول، غداً مفعول فيه (تصنع فعل شرط است تلقه جزای آن)

«مثال از اسماء استفهام» **أَيْ ثُوبٍ تَلْبِسُ لِأَجْلِ الْعِيدِ** - ترکیب : «ای استفهامیه مفعول مقدم مضارف نوب تلبیس فعل ضمیر فاعل، لاجل جار و مجرور مضارف عید مضارف الیه»

«مثال از کم خبریه» **كَمْ عَالَمْ طَوَىْ ذِكْرَه لِدَفْنِه عَلَوْمَه فِي صَدْرِه** - ترکیب : «کم خبریه مفعول مقدم مضارف عالم مضارف الیه، طوی فعل مجرهول ذکر نایب فاعل مضارف اضافه برها، هامضارف الیه، لدقنه جار و مجرور محلا منصوب مفعول له ، هامضارف الیه ، علوم مفعول اضافه برها ، ها مضارف الیه ، فی صدر جار و مجرورها مضارف الیه» .

«مثال از ضمیر منفصل» **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** - ترکیب . «ایاک مفعول مقدم

بعد فعل ضمیر فاعل ، و اعطافه، ایاک مفعول مقدم نستین فعل ضمیر فاعل»

مُفْعُولٌ صَرِيحٌ يَا بِيُوسَطِهِ وَغَيْرٌ صَرِيحٌ يَا بِوَاسِطِهِ

فعل متعدد وقتی بواسطه حرفی از حروف جرمفعول گرفت آن مفعول را بواسطه یا غیر صریح میگویند وقتی بدون واسطه حرفی از حروف جر مفعول بگیرد آنرا مفعول صریح یا بیواسطه گویند :

۱- **قَلْتُ لَهُمْ - قَلْتُ بِالْمُعْلَمِ - قَلْتُ بِالْمُعْلَمِ - قَلْتُهُ - عَلِمْتُ أَنَّكَ صَادِقٌ**

در هر صورت مفعول یا اسم ظاهر است (مثال ۲ و ۳) و یا ضمیر (مثال ۱ و ۴) و گاهی ممکن است جمله بعنوان مفعولیت در محل نصب باشد (مثال ۵) این نوع مفعول را مفعول مؤول گویند.

هو اهل مفعول به

در مبحث مرفوعات بآن دسته اسماییکه بمانند فعل عمل نه وده . فاعل و مفعول میگیرند مجتملا اشاره شد در این مبحث که عاملیت افعال از نظر اخذ مفعول مورد بحث است باید مجدداً از آن اسماء نام برد و بطور تفصیل بطرز عمل آنها اشاره کرد زیرا در موارد بسیاری این اسماء بمانند فعل دارای معمول هستند .

شیوه فعل یا اسماییکه فاعل و مفعول میگیرند

- ۱- اسم فاعل ۲- اسم مفعول ۳- صفت مشبهه ۴- صیغه مبالغه ۵- افعال التفضیل ۶- مصدر ۷- اسم فعل -

اسم فاعل

اسم فاعل بمانند فعل خود عمل میکند اگر فعلش لازم باشد تنها بفاعل اکتفا خواهد کرد و اگر فعلش متعددی باشد مفعول، هم خواهد گرفت .
اسم فاعل چه بالف ولام و چه بیالف ولام در هر صورت دارای معمول است .

- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱- آنا مُكْرِمٌ عَمْرًا أَنْسَاعَةً | ۳- هُوَ ضَارِبٌ غَلَامَهُ غَدَا |
| ۴- الْمَعْلِمُ الْكَاتِبُ الْكِتَابُ حَاضِرٌ | ۵- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ |
| ۶- السَّخِيُّ كَاسِيُّ الْفَقِيرُ ثَوْبًا | |

قریب جملات فوق

- جمله اول انامبتدا، مکرم خبر، عمرأ مفعول، الساعة مفعول فيه .
- جمله دوم هو مبتدا، ضارب خبر، غلام مفعول، هامضاف اليه غداً مفعول فيه .
- جمله سوم كل مبتدا، نفس مضانف اليه، ذاتقة الموت مضانف ومضاف اليه خبر .

جمله چهارم المعلم مبتدا، الکاتب صفت، الکتاب مضاف الیه، حاضر خبر برای مبتدا.
جمله پنجم السخنی مبتدا، کاسی خبر اضافه به فقیر فقیر مضاف الیه، نوبامفعول دوم.
جمله ششم السخنی مبتدا، کاس خبر، الفقیر مفعول اول، نوبامفعول دوم.

قوصیحات

- ۱ اسم فاعل متعدد مجرد از الف و لام باشد در صورتیکه بمعنای حال یا استقبال باشد عمل میکند
(شاهد جمله ۱)
- ۲ در جمله اول اسم فاعل مفید معنای حال و در جمله دوم مفید معنای استقبال است و در هر دو صورت عمل کرده است *
- ۳ اسم فاعل جایز است بر مفعول خودش اضافه شود (شاهد جمله ۳)
- ۴ در جمله چهارم اسم فاعل بر مفعول خود اضافه شده و دارای الف و لام است).
- ۵ اسم فاعل اگر دو مفعول داشت جایز است بمفعول اول اضافه شود و مفعول دوم بحال خود باقی باشد (شاهد جمله ۵) .
- ۶ در جمله ششم اسم فاعل دارای دو مفعول است و هر دو مفعول منصوباً دنبال آن ذکر شده است .

قد گو - اسم فاعل در صورتیکه مجرد از الف و لام باشد و لازم هم باشد تنها فاعل خواهد گرفت و در هر سه حال مفرد - تثنیه - یا جمع دارای معمول خواهد بود .

اسم مفعول

۹- هَذَا التَّاهِيْدُ مَكْسُورٌ قَلْمَهُ ۲ - هُوَ مُسْتَجَابٌ دَعَوْتَهُ

- ۱- هذا مبتدا، تلمید عطف بیان، مکسور خبر، قلم نایب فاعل، هامضاف الیه .
 - ۲- هو مبتدا، مستجاب خبر ، دعوت نایب فاعل، هامضاف الیه .
- قبل اگفته شده عمل اسم مفعول مانند اسم فاعل است با این فرق که اسم مفعول عمل فعل مجهول را انجام میدهد و باید بمعنای حال یا استقبال باشد تاعمل نماید .

صفت مشبهه

١- الْطَّفُلُ طَاهِرُ الْقَلْبِ

(الطفل مبتدأ، طاهر القلب مضارف ومضاف إليه خبر) (الطفل مبتدأ، طاهر خبر، قلبه فاعل طاهر هام مضارف إليه)

صفت مشبهه از لحاظ شباہتش باسم فاعل بدین نام خوانده میشود و از جهت اینکه فقط از افعال لازم ساخته میشود نباید انتظار داشت که مفعول به داشته باشد بمانند فعل لازم تنها بفاعل اکتفا میکند در دو مثال فوق طاهر تنها فاعل گرفته الا اینکه در مثال اول بفاعل خود اضافه شده است.

قول گر - پاورقی صفحه ۱۲ راجع به عمل صفت مشبهه اشاره شده است.

صيغهه همباله

١- هَذَا مَنَاعَ الْخَيْرِ ٣- هُوَ رَحِيمٌ أَبَاهُ ٣- ذَاكَ خَبَازُ الْخَبْزِ

(هذا مبتدأ مناع خبر الخير مضارف إليه مفعول) (هو مبتدأ رحيم خبراً به مفعول) (ذاك مبتدأ خباز الخبر مفعول خباز صيغه مبالغه در تمام موارد بمانند اسم فاعل هستند چنانچه فعل آنها لازم باشد لازم خواهند بوده و تنها فاعل خواهند گرفت و اگر متعدی باشد مفعول هم خواهند داشت - بمنظور مزيد اطلاع عین مطالبی که در شرح مفصل زمخشری راجع به صيغهه مبالغه نوشته شده ذیلاً درج میگردد.

«وقد اجردوا ضرباً من اسماء الفاعلين مما فيه معنى المبالغه مجرى الفعل الذى فيه معنى المبالغه فى العمل وإن لم يكن جاريأً عليه فى اللفظ فقالوا زيد ضراب عبيده وقتال اعداء كما قالوا زيد يضرب عبيده ويقتل اعداء اذا كثرا ذلك منه وكان ضراب وقتل بمنزلة ضارب وقاتل كما كان يضر ب ويقتل بالتشديد بمنزلة يضرب ويقتل من غير تشديد لانه يريد به ما زاد بفاعل من ايقاع الفعل الا ان فيه اخباراً بزيادة مبالغة وتلك الاسماء فعول - فعال - مفعول - فعل - وفعيل في جميع هذه الاسماء تعلم عمل فاعلها وحكمها فى العمل حكم فاعلها من التقديم والتاخير والاظهار والاضمار فتقول هذا ضروب زيداً كما تقول هذا ضارب زيداً وضراب عمراً»

أفعى التفضيل

١- الْأَسَدُ أَقْوَى مِنَ الْرَّجُلِ - تركيب : «الأسد مبتدأ ، أقوى خبر ، من الرجل جار و مجرور»

٢- الْبَنَاتُ الْفَضْلِيَّاتُ هُنَّ الْلَّوَاٰتِيُّ يُطْعَنُ آبَائُهُنَّ تركيب : «البنات مبتدأ الفضليات صفت هن ضمير فصل ، اللواتي موصولة ، يطعن فعل فاعل آباء مفعول»

٣- هَذَا أَفْضَلُ طَرِيقَةٍ لِحِفْظِ الْأَخْوَالِ - تركيب : «هذا مبتدأ افضل خبر ، مضاد ، طريقة مضاد اليه لحفظ جار و مجرور ، احوال مضاد اليه»

٤- أَمْرُقُ الْقَيْسِ أَفْضَلُ الشُّعُّرِ أَعْفَى الْجَاهِلِيَّةِ - تركيب : «امر قيس مبتدأ افضل شعراء مضاد اليه ، في العاھلية جار و مجرور»

حالات افعال التفضيل

افعل التفضيل دارای سه حالت است « حالت اول مجرد از ، ال » در این صورت بامن تمام میشود (شاهد مثال اول)

«حالات دوم بالالف ولام » در این حالت چون افعال التفضيل بعنوان صفت دنبال موصوف است از جهت تذکير و تأنيث و افراد و تشيه و جمع مطابقت لازم است (شاهد مثال ۲)

«حالات سوم حالت اضافه آنسست » در این صورت ممکن است با اسم نکره و با اسم معرفه اضافه شود . (شاهد مثال ۳ ، ۴ و مثالهای پاورقی)

کفته شد در وقتی که افعال التفضيل دارای الفولام است صفت است و در این صورت حرف جر (من) دنبال آن ذکر نمیگردد البته این قاعدة کلی است لکن گاهی خلافش دیده میشود .

الاغرب من ذلك تهاجمه عن المعاصي
ودروقتي هم که بدون الف ولام باشد مفرد -تشيه -وجمع - مؤنث و مذكر آن یکسان است
زيده افضل من عمر هند افضل من عمر «موئنث» الزيده ا DAN افضل من عمر
والهنديات افضل من عمر
واگر در حال اضافه مضاد به معرفه باشد مفرد و جمع هر دو حال جایز است مثال مفرد : ۳۸

مصدر

مصدر از هر بابی که باشد مانند فعلش عمل میکند اگر لازم باشد تنها فاعل میگیرد اگر متعددی یک مفعول باشد یک مفعول و اگر متعددی بدو مفعول باشد دو مفعول خواهد داشت و شرطی هم برای عمل آن نیست در هر حال «ماضی - حال - استقبال» باشد عمل میکند.

(در پاورقی در مبحث مرفاعات قبل راجع به مصدر مطالبی ذکر شده است)

۱- **أَعْجَبَنِي قِيَامُ زِيدٍ** - **أَعْجَبَنِي هُرُوكٌ إِزْيَدٌ** - **أَعْجَبَنِي أَعْطَاءُ زَيْدٍ عَمَراً دِرْهَمًا**

فر گیب و توضیح

جمله اول - «اعجب فعل ، نون و قایه یاء مفعول قیام فاعل اضافه بزید، زید مضاف الیه »

توضیح - (غالباً مصدر در صورتی که لازم باشد بفاعل خود اضافه میشود در این جمله هم قیام بزید که فاعل آنست اضافه شده است) .

جمله دوم - «اعجب فعل نون و قایه یاء مفعول مرور فاعل مضاف کاف مضاف الیه ، بزید جارو مجرور محال منصوب مفعول »

توضیح - (مرور لازم است باباء جرم متعدد شده یک مفعول گرفته است کاف هم بعنوان فاعل محال مرفوع است) .

جمله سوم - «اعجب فعل نون و قایه یاء مفعول اعطاء فاعل مضاف زید مضاف الیه ، عمر امفعول اول ، در هم امفعول دوم » .

وَلَتَجَدُنَّهُمْ أَحْرَصُ النَّاسَ عَلَى حَيَاةٍ . «مَثَالُ جَمْعٍ» وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرِيَةٍ أَكَابِرٍ مَجْرِيَهَا لِيمَكِرُوا فِيهَا.

در این حدیث مفرد و جمع هردو جمع است
الا اخبار کم با حکیم الی و اقرب کم منی منازل یوم القيمة احسنه کم
اخلاقاً الموطنون اکنافاً الذين يالفون و يو لفون
در مورد این دو آیه و نظایر آنها باید بغیر افضل التفضيل معناشوند
ربکم اعلم بکم. هو اهون عليه

توضیح - (اعطاء چون دو مفعول طلب است در این جمله دو مفعول گرفته و بفاعل خود زید اضافه شده است).

اًسْمَ فَعْلٍ

در مورد اسامی افعال در پاورقی مبحث مرفاعات مفصل بحث شده است در اینجا فقط بموضع عمل آنها اشاره میشود اسم فعل چنانچه فعلش لازم باشد در هر حالی که باشد (ماضی - مضارع - امر) تنها فاعل میگیرد و اگر متعدد باشد مفعول هم خواهد داشت.

۱- هِيَهَاتَ زِيدٌ

(بله فعل ضمیر فاعل، هذا مفعول، الامر عطف بیان)

۲- رَوَيْدَ أَخَاكَ

(روید فعل ضمیر فاعل، اخا مفعول کاف مضاف الیه)

حذف عامل مفعول به

مقام اغراء

مقام تحذیر

در دو مورد عامل مفعول به حذف میشود - مورد اول در مقام تحذیر که مقصود از آن توجه دادن شخص مخاطب است با مری مکروه بمنظور اجتناب از آن . تحذیرگاهی باضمائر نصب است (ایا ک - ایا کما - ایا کم) بدون عطف و گاهی با عطف در این جمله ایا ک و الشّرایا ک مفعول است برای فعل محفوظ (عامل آن) احذر و کلمه شره م معطوف بآن است این نوع عبارت بنام تحذیر خوانده میشود - (تحذیر دارای عطف باشد یا نباشد اگر بایا ک و اخوات آن باشد اضمار ناصب واجب است).

الْكِذْبُ الْكِذْبَ • الْخَصَالُ الدُّمِيَّةَ يَا تَمِيزْ • اِيَاكَ مِنْ مُخَالَطَةِ الْأَشْرَارِ

اغراء - توجه دادن شخص مخاطب است بر امری پسندیده بمنظور انجام آن - مثال **الْوَفَاءُ الْوَفَاءَ • الْفَضْلَيَّةُ الْفَضْلَيَّةَ • اَخَاكَ اَخَاكَ**

در مقام اغراء کلمه الزم در تقدیر است .

قُلْ گُر = گاهی عامل مفعول به از جهت کثرت استعمال حذف میشود در این صورت مفعول به منصوباً بدنبال آن ذکر میگردد - در این مورد فعلی مناسب باید در تقدیر گرفت - **مرحباً أهلاً سهلاً** در تقدیر این طور هستند - اصبت رجباراً ضيقاً - آیت اهلاً اجانب - و طشت سهلاً من البلاد لاحزنا - آیت اهلاً و صادفت سعنة فأستانس ولا تستو حش -

حذف مفعول به

در بعضی جملات مفعول فعل متعدد را حذف میکنند این عمل بسته بنظر نویسنده یا متكلم یا از مفعول بکار یا صرف نظر کرده و متعدد را بماند لازم میشمرد و با مفعول را در تقدیر میگیرد البته نباید فراموش کرد نظر کلی در این عمل اختصار در کلام است شاهد امثاله ذیل .

۱- **فَلَانْ تُعْطِي وَلَا تَمْنَعْ خَيْرَ لَكَ** - ۲- **فَلَانْ تُعْطِي الْفَقِيرَ وَلَا تَمْنَعْ ذَوِي الْقُرْبَى خَيْرَ لَكَ** - ۳- **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَقْرَضِي** - ۴- **فَامَّا مَنْ أَعْطَى وَالَّقَى**

باید در نظر داشت حذف مفعول به در موردی صحیح است که اشتباہی در کلام ایجاد نشود اگر حصری در مفعول به باشد یا مفعول به مورد پرسش باشد جایز نیست حذف آن .

وَحَذَفَ فَضْلَةً أَجْزَانَ لَمْ يَضُرْ * **كَيْحَذَفِ مَأْسِيقَ جَوَابًا وَحَسِيرَ**

مثال قوچیب قوچیب

۱- **يَرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** - ^{١٨٥} ترکیب : «یرید فعل الله فاعل ، بکم جار و مجرور ، الیسر مفعول ، واعطف ، لانافیه یرید فعل ضمیر فاعل ، بکم جار و مجرور ، العسر مفعول ، »

توصیح - (در هر دو جمله بکم محلان منصوب است و مفعول بواسطه یرید هیباشد - صاحب مجمع میگوید الیسر الانظار فی السفر، والعسر الصوم فيه)
 ۲- **فَإِنْ آَنْسَتُمْ مِنْهُمْ رِشْدًا فَادْفِعُوهُ إِلَيْهِمْ أَمْ وَاللهُمْ** ^ه ترکیب : «فاء عطف ، ان شرط آنستم فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، هنهم چار و مجرور ،

رشدأً مفعول ، فاء عطف ، ادفعو افعل ضمير فاعل، اليهم جار و مجرور
اموالهم مفعول اضافه بهم هم مضاد اليه ، جمله ادفعو الـيـهم جـزـائـي
شرط است «

توضیح - (منهم والیـهم درـایـن آـیـه بـعنـوان مـفـعـول هـرـدـو مـحـلاـ

منـصـوب هـسـتـند - آـنسـتـم بـعـنـای عـلـمـتـم و وـجـدـتـم تـفـسـيرـشـدـهـاـست)

٤- وَأَنْظُرِ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نَنْشِرُهَا - ^{٢٩٩} ترکیب: «واو عطف ، انظر فعل ضمير
فاعـل ، إـلـى العـظـامـ جـارـوـ مجرـور ، كـيـفـ اسمـ مـبـهـمـ مـبـنـیـ برـفتحـ حـالـ
نـشـرـ فعلـ ضـمـيرـ فـاعـلـ هـاـ مـفـعـولـ »

توضیح - (إـلـى العـظـامـ مـحـلاـ بـعـنـوان مـفـعـولـیـتـ منـصـوبـ استـ وـ درـ

مورـدـ کـيـفـ پـيـاـورـقـيـ مـرـاجـعـهـ شـوـدـ نـشـرـهـاـ بـعـنـايـ نـرـفـعـهـاـ إـلـىـ موـاضـعـهـاـ)

٤- وَاتَّخَذَ اللَّهُ أَبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ^{١٢٤} ترکیب : «واو عطف ، اتخاذ فعل ، الله
فاعـل ، ابرـاهـيمـ مـفـعـولـ اولـ ، خـلـيلـ مـفـعـولـ دـوـمـ »

توضیح - (قبـلـ اـشـارـهـ كـرـديـمـ كـهـ فعلـ اـتـخـذـ فعلـيـ استـ كـهـ دـوـ

مـفـعـولـ مـيـكـيـرـدـ)

٥- فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَالِلِهِ - ^{٤٤} ترکیب: «فاء عطف ، ترى فعل ضمير

فاعـل ، الـوـدـقـ مـفـعـولـ ، يـخـرـجـ فعلـ ضـمـيرـ فـاعـلـ ، مـنـ خـالـلـ جـارـوـ
مـجـرـورـ ، مضـافـ اـضـافـهـ بـهـاـهاـ مـضـافـ اليـهـ ، »

توضیح - (درـایـن جـمـلـهـ فعلـ تـرـىـ يـكـمـفـعـولـ دـارـدـ وجـارـوـ مجرـورـ

كيفـاسمـيـ استـ مـبـهـمـ مـبـنـیـ برـفتحـ وـغـالـبـاـ برـایـ استـفـهـامـ بـکـارـ بـرـدهـ مـيـشـودـ ماـنـدـ: كـيـفـحالـكـ
وـمـتـضـمـنـ مـعـنـایـ شـرـطـ نـيـزـهـستـ الـبـتـهـ دـوـقـتـيـ كـهـ بـرـفـلـ مـتـقـنـ المـفـظـ وـمـتـقـنـ الـمعـنـیـ دـاـخـلـ شـوـدـ يـاـيـنـکـهـ. ماـ.
درـآنـ دـاـخـلـ شـوـدـ :

«كـيـفـ تـصـنـعـ اـصـنـعـ - كـيـفـماـ تـقاـبـلـيـ اـقـابـلـكـ

كيفـاستـفـهـامـ رـابـهـ حقـيقـيـ مـانـدـ» «كـيـفـزـيـداـ» وـغـيرـحقـيقـيـ كـهـ جـارـيـ مجرـايـ تعـجبـ استـ ، مـاـنـدـ
«كـيـفـتـكـفـونـ بـالـلـهـ» تقـسيـمـ كـرـدـهـ اـنـ درـمـوضـوعـ تـرـكـبـ كـيـفـ نـظـرـ سـيـوـ بـهـ بـرـايـنـ استـ كـيـفـ بـنـاـ بـرـظـرـ فـيـتـ
هـيـشـهـ درـمـحلـ نـصـبـ استـ .

اخـفـ وـسـيـرـانـيـ مـيـكـوـيـنـدـاـسـمـيـ استـ مـبـهـمـ غـيرـظـرـفـ بـنـاـ بـرـمـوـقـعـيـتـ گـاهـيـ درـمـحلـ رـفـعـ وـ گـاهـيـ نـصـبـ عـلـىـ اـيـ حـالـ كـيـفـ

هن خالل نیز بعنوان مفعولیت محلان منصوب است)

۶- وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لَنَرْ كَبُوْهَا۔ $\frac{۱۶}{۱}$ ترکیب : « و اعطف ، المیل

مفقول ، واو عطف ، البغال مفعول ، واو عطف ، الحمیر مفعول ،

لام حرف جر ، ترکبوا فعل ضمیر فاعل هامفعول »

توضیح - (سه مفعول فوق بوسیله واو عطف میشوند به فعل خلق

که در چند آیه قبل ذکر شده در واقع مفعول هستند برای فعل خلق - نون جمع در
لتربون بواسطه حرف نصب ان که مقدراست ساقط شده و جمله نیز محل مجرور
است بواسطه لام و همین جار و مجرور محلان بعنوان مفعول له منصوب است)

۷- وَمَنْ أَحْيَا هَا فَكَانَمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً۔ $\frac{۲۳}{۵}$ ترکیب : « واو عطف ، من

شرطیه مبتدا ، احیا فعل ضمیر فاعلها مفعول ، فاء رابطه و اب

شرط ، کان از حروف مشبهه بالفعل ملغی از عمل ، ما کافه ملنی

از عمل ، احیا فعل ضمیر فاعل ، الناس مفعول ، جمیعاً تأکید ،

جمله محلان مرفوع خبر برای مبتدا »

توضیح - (در مبحث حروف مشبهه بالفعل اشاره شد باینکه وقتی

ما کافه در این حروف داخل شود از عمل باز میماند در این موقع در جمله فعلیه هم
داخل میشوند)

۸- كَمْ تَرْكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعَيْوَنٍ۔ $\frac{۴۴}{۵}$ ترکیب : « کم خبریه مفعول

مقدم ، ترکوان فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار و مجرور ، وعيون

عطف به جنات تمیز برای کم »

توضیح - (کم برد و قسم است استفهامیه و خبریه و هر دو دارای

* ترکیباً حال است در وقیکه جمله مستقیمی از خبر باشد باین معنی جمله طوری باشد
که احتیاج بخبر نداشته باشد مانند کیف جاه زید - (کیف حال ، جاه فعل ، زید فاعل) و در
صورتیکه در جمله باشد که احتیاج بخبر نداشته باشد در ترکیب کیف خبر است و بايد محل آن را مرفوع
دانست - مانند : کیف انت (کیف خبر مقدم ، انت مبتدای مؤخر) و نظیر این کیف بگشت (کیف خبر
مقدم ، گشت از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن) کیف ظننت زید آن (کیف مفعول دوم ، ظننت فعل ضمیر فاعل ، زید امفعول .

تمیز هستند تمیز کم است فهمی مفرد است منصوب و تمیز کم خبریه مفرد است و مجرور
 ترکیب : «ار، فعل ضمیر فاعل،

نامفعول اول ، الذين موصول مفعول دوم ، هخلاف منصوب ، اضلا
 فعل ضمیر فاعل نامفعول »

توضیح - (دراین جمله «ار» امر است (از باب افعال) و دو مفعول گرفته

نامفعول اول الذين مفعول دوم و باید توجه داشت در این آیه الذين بفتح ذال
 قراءت شود زیراً تشیه است)

١٠- سُرِّيهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ ترکیب : «س حرف استقبال

نری فعل ضمیر فاعل ، هم مفعول اول ، آیاتنا مضاف ومضاف اليه
 مفعول دوم ، فی آلاقاقي جار و مجرور ، واو عطف ، فی انفس جار و

مجرور ، هم مضاف اليه »

توضیح - (سنری متكلم مع الغیر است از باب افعال و آیات همچون

جمع مونت است در حالت نصبی هم مجروراً ذکر میشود)

١١- وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْأَنْسِ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ ترکیب : «مانافیه ، خلق فعل

ضمیر فاعل ، الجن مفعول ، واو عطف ، الانس عطف به جن ، الاادة حصر ، لام

حرف جر ، يعبدون فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه جمله در محل

نصب مفعول له برای خلقت »

توضیح - (نون جمع يعبدون بواسطه حرف ان که در تقدیر است

حذف شده این نون وقایه است و کسره آن نیز دلیل است از حذف یا در واقع در اصل چنین بوده
 «لان يعبدون نونی »

١٢- وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ترکیب : «واو عطف ، لا ، ناهیه

تجهیر فعل ضمیر فاعل ، بصلة جار و مجرور مفعول ، کاف مضاف -

اليه ، واو عطف ، لاء ناهیه ، تخالف فعل ضمیر فاعل ، بها جار و

مجرور مفعول »

توضیح -(خفت بکلامه اخفاوه جهر به اعلنه - کلامش را آهسته

گفت صدایش را بلند کرد . در این جمله دو فعل جهر و خافت بابه متعدد شده اند در
واقع صلوة و هامفعول بواسطه هستند)

۱۳- وَابْتَغْ يَبْنَ ذَالِكَ سَيِّلًا $\frac{۱۱}{۱۷}$ ترکیب: «واو عطف، ابتغ فعل ضمیر فاعل ،

بین ظرف مضاف ، ذالک مضاف الیه ، محل مجرور ، سیلامفعول»

توضیح -(ابتغ امر است از باب افعال (ابتغاء) اصل فعل بغي

میباشد که بمعنای طلب آمده علامت جزم امر در اینجا سقوط یاه میباشد - بین ذالک

اشارة است به بین جهر و اخفافات)

۱۴- وَنَبْلُوْنَكُمْ حتی نعلم المُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ $\frac{۳۱}{۴۷}$ ترکیب: «واو عطف

لام ابتداء ، (برای تاکید) نبلو فعل ضمیر فاعل ، کم مفعول ، حتی

ن-اصبه ، نعلم فعل ضمیر فاعل ، المـجـاهـدـيـنـ مـفـعـولـ منـکـمـ جـارـ

«مـجـرـورـ»

توضیح -(فعل «نبلو» موکد شده بیون تاکید نقیله (ابته البته

آزمایش می کنم شمارا) حتی بر نعلم که مضارع است داخل شده ممکن است برای

تعلیل باشد (برای اینکه بشناسیم مجاهدین از شمارا) و ممکن است برای غایه باشد

«الی ان نعلم »)

۱۵- يَعَمِّ سِرْ كَمْ وَجْهَرْ كَمْ وَيَعْلَمْ مَا تَكْسِبُونَ $\frac{۱}{۲}$ ترکیب: «يعلم فعل ضمیر فاعل

سر مفعول ، مضاف کم مضاف الیه ، واو عطف ، جهر عطف بسر مضاف

کم مضاف الیه ، واو عطف ، يعلم فعل ضمیر فاعل ، ما موصول مفعول ،

در افعال و اسماء مشتق نون جمع را باید بفتح و نون ثانية و ملحق به تثنیه را بكسر قراءت کرد

فافتح و قل هن بكسره نطق و نون مجموع وما به التحق

و نون ما ثنى والملحق به بعكس ذالک استعملوه فانتبه

این بنچ اسم « اثنان - اثنتان - کلا - کلتا » ملحق بمنی هستند در مورد ابین

(پدر و مادر) و قمرین (شمس و قمر) اختلاف شده که منی هستند یا ملحق بمنی .

یکسیبون فعل ضمیر فاعل *

توضیح - (فعل یعنی در این آیه شریفه یک مفعول دارد - و فعل

تکسیبون با اینکه متعدد است در این جمله مفعول ندارد مفعول آن می‌ذنوف است «تکسیبون»)

۱۶ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحِيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا $\frac{۱۲}{۵۷}$ ترکیب : «اعلموا فعل ضمیر

فاعل ، ان ازحر وف مشبهه بالفعل ، الله اسم ان ، يحي فعل ضمیر

فاعل ، الارض مفعول ، بعد ظرف مضاف اضافه بموت موت اضافه به

ها ، هامضانف اليه *

توضیح - (مفعول اعلمود را این آیه شریفه جمله است: اسم و خبران

تاویل بمفرد محلا منصوب است)

۱۷ - كَمْ هِنْ قَرْيَةٌ أَهْلَكْنَا هَا $\frac{۴}{۷}$ ترکیب : «کم خبریه مبتدا ،

من قریه جار و مجرور تمیز کم ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، هامفعول ،

جمله خبر برای کم »

توضیح - (فعلی که بعد از کم واقع شده چون دارای مفعول است

کم در اینجا محلا مرفع و مبتداء میباشد)

۱۸ - فَكَلَوْا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ $\frac{۳۳}{۴۲}$ ترکیب : «فاء عطف ، کلو افعال

ضمیر فاعل ، منه جار و مجرور، مفعول ، و اعطاف ، اطعموا فعل ضمیر

فاعل ، البائس مفعول ، الفقیر صفت برای البائس ». *

توضیح - (فعل کلو در این آیه شریفه مفعولش بواسطه است -

«بَعْضِ الرَّجُلِ اشتدَتْ حاجَتُهُ آنَّ مَرْدَ حاجَتِهِ سُخْتَ شَدَّ ترجمه از آن بخورید و اطعام

کنید فقیری را که کاربر او ساخت است)

۱۹ - يُرِيدُونَ أَنْ يَمْدِلُوا كَلَامَ اللَّهِ $\frac{۱۵}{۴۸}$ ترکیب : «يریدون فعل ضمیر

فاعل ، ان ناصبه ، يبدلوا فعل ضمیر فاعل ، کلام مفعول برای يبدلوا

مضاف ، اللهمضافالإله ، جمله ان يبدلوا محلـا منصوب مفعول
يريدون*

توضیح - (اسم وخبران مؤول بمفرد است تامفعول يريدون باشد بهمین جهت نیز ان مفتوحاً ذكر شده است تأویل جمله « يريدون تبديل کلام الله » در جمله فوق کلام صورتاً مفهول است ولی تقدیر أ مضاف الإله)

٤٠ - لاتبُقِيَّ وَلَا تَنْدَرُ ^{٢٩} _{٣٤} تركیب : « لأنافية ، تبقى فعل ضمير فاعل ، واعطف ،
لاناهیه ، تذر فعل ضمير فاعل »

توضیح - (تأنیث تبقی و تذر از جهت اینستکه مرجع سفر است .
تذر از باب ضرب بضرب بمعنای ترك آمده است : باقی نمیگذارد سقر شیئی را و رهان نمیکند
احدی را - در اینجاذ کراین آیه شریفه اذاین جهت است که هر دو مفعول این دو فعل در
کلام نیست).

٤١ - وَ كَلَانِقَصَ عَلَيْكَ ^{٣٠} _{١١} تركیب : « واعطف کلام مفعول مقدم ، نقص فعل
ضمیر فاعل ؟ عليك جار و مجرور »

توضیح - (کل اسمی است که وضع شده برای موردی که بخواهیم
بطور استغراق با فرادی متعدد یا بطوز عموم با جزائی واحد اشاره کنیم و این اسم همیشه
مضاف است البته بالفظاً ویاتقدیراً در این آیه مضاف الإله مقدراً است و آیه شریفه من انباء
الرسل آنرا بیان و توجیه میکند)

٤٢ - مَا أَطِيبَ طَعْمَ حَمِيكَ وَمَا أَعْذَبَ شَرْبَ قَرِيلَكَ تركیب : « ما تعجبیه مبتدأ
اطیب فعل ضمير فاعل فعل تعجب ، طعم مفعول به مضاف اضافه به
حب ، حب اضافه بکاف کاف مضاف الإله ، واعطف ، ما تعجبیه
مبتدأ ، اعذب فعل ضمير فاعل فعل تعجب ، شرب مفعول به مضاف قرب
مضاف الإله ، کاف مضاف الإله شرب »

توضیح - (باينکه اطیب واعذب هر دو فعل تعجب هستند معذالک

ونون در حالات نصبی و جری جمع بسته شود عبدالمالک چون مرکب و طلحه چون مؤنث است که
میشود ذو و عبدالمالک و طلحات در بقیه اسماء علم که مرکب نبوده و تأثیت هم ندارند مانند:

مانند سایر افعال دارای مفعول به هستند و باید متوجه بود که بالفعل التفضيل از لاحاظ معنا اشتباه نشوند «چقدر پاکیزه است و چقدر گوارا است»)

۳۲- نَفْسَكَ وَ صُحْبَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهَا مُفْسِدَةُ الْأَخْلَاقِ ترکیب : «نفسک مضاف

و مضاف علیه تحذیر ، او عطف صحبة عطف به نفس اضافه باشرار، اشرار مضاف اليه، فإ عطف (نتیجه) ان اذحر وف مشبهه بالفعل

هالسم ان، مفسدة خبران ، اضافه بالأخلاق اخلق مضاف اليه»

توضیح - (فعلی که عامل نفسک میباشد محدود فست متناسب است

«احذر» در تقدیر گرفته شود بنابراین نفس مفعول است برای فعل احذر)

۳۴- أَخْاكَ وَالْأَحْسَانَ إِلَيْهِ ترکیب : «اخاک مضاف ومضاف اليه ، او عطف ،

احسان عطف به اخاک ، اليه جار و مجرور

توضیح - (اخاک منصوب است بواسطه فعل مقدر الزم چون در مقام

اگر اماست عامل حذف شده است)

﴿فَقُعُولَ الْأَلَهِ﴾ (لا جله)

هر فعلی که بظہور میرسد و فاعلی بانجام آن مبادرت میکند غرض و عملتی دارد تا غرض و عملت در کار نباشد فعل بظہور نمیرسد الا ینكه غرض و عمل گاهی از طرف فاعل است و گاهی وجودشیوه دیگر سبب انجام فعل فاعل میشود در هر دو صورت تداعیه و غرضی در کار نباشد هیچ فعلی وجود پیدا نخواهد کرد .

در جملات و عبارات عربی گاهی همان عمل و غرض که سبب ایجاد فعل شده در کلام ذکر میگردد در این جمله **ذَهَبَتِ الْأَلَهُ طَلْبًا لِلْعِلْمِ** عمل و قوع فعل که «**طَلْبًا لِلْعِلْمِ**» ذکر شده اگر سئوال شود چرا بمدرسه رفتی جواب طلبای للعلم خواهد

صادقون - مؤمنون (صفات) یوسفون- بطرسین (اعلام) با او و نون و یاء و نون جمع بسته میشوند.

ابن اسماء چون برخلاف قیاس جمع بسته میشوند ملحظ بجمع هستند - ۱ - عضون (جمع عضه بمعنای فرقه و قطمه) ۲ - قلون (جمع قله بمعنای دو قطمه) چوب که بچه ها با آن بازی میکنند (عدوان یا لعب بهما الصبيان) ۳ - رعنون (جمع ریه) ۴ - مئون (جمع ماهه (صد)) ۵ - نیون (جمع نبه - جماعة) ۶ - ارضون (جمع ارض) ۷ - حرون (جمع حرمه ربک زار) باز مینی که دارای درخت باشد و از بی آبی سوخته باشد ۸ - اوذون (جمع اوذه يا وز- مرغابی)

بوداین جواب که علت و قوع فعل را بیان میکند «مفعول له» خوانده شده بنابر این مفعول له اسمی است « مصدر » که سبب حصول فعل و علت و قوع آن را بیان میکند .

فَالْمَفْعُولُ لَهُ : اسْمٌ مَنْصُوبٌ يُبَيِّنُ سببَ حَصْولِ الْفَعْلِ الَّذِي قَبْلَهُ

۳- قَمْتُ تَعْظِيْمًا لِّمَعْلُومٍ

«قمت فعل فاعل، تعظيمًا مفعول له، المعنى جار و مجرور محلام منصب مفعول له»
يامضاف اليه»

۴- تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهُ

تصدققت فعل ضمير فاعل، ابتقاء مفعول له مضاف مرضاه مضاف اليه، ها مضاف اليه مرضاه،

حالات مفعول له

قبل بايد متذکر کوشیم مفعول له باید مصدر باشد و درسه جمله فوق «تعظیم - تعليم - ابتقاء » نیز مصدر هستند و همین مصادر که تحت عنوان مفعول له در فوق ذکر شده اند دارای حالت مختلف هستند

حالت اول - (تعظیم) از جهت اینکه فاعل فعل و فاعل تعظیم و زمان هر دو یکی است مفعول له منصوباً ذکر شده است و در عین حالی که شرایط نصب موجود است مامیتوانیم همین مفعول له را بالام مجرور کنیم (للتعظیم بگوئیم)

حالت دوم - (المتعلم) مفعول له بالام حرف مجرور شده است و محلام منصب خواهد بود و از جهت اینکه زمان اتیان و زمان تعلم یکی نیست باین معنی تعليم بعد از ایتان است نمیتوان آنرا منصوباً ذکر کرد .

حالت سوم - (ابتقاء) مفعول له مضاف است و بدون الف ولام در این مورد هم با اینکه شرایط نصب موجود است میتوان آنرا بالام مجرور کرد ؟ خلاصه اینکه مفعول له بسیه حالت ممکن است در جمله ذکر گردد

۱ - مجرداً و اضافه (مثال ۱) ۲- محلی بالف ولام (مثال ۲) ۳ - مضاف (مثال ۳)

فَقَدْ شَرِطْ وَمَجْرُورْ شَدِنْ مَفْعُولُ لَهُ بِحَرْفِ تَعْلِيلِ

۱- الْعَاقِلُ يَفْرَحُ لِفَرَحِ غَيْرِهِ ۲- تَعْبَتْ هُنْ زَيْدٌ ۳- جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِلأَكْرَامِ غَدَّاً

در موقع نوشتن این مبحث بعثت بعثی بیش آمد و بعضی اظهار داشتند تنها مصدر منصوبی که بیان علت کند مفعول له خواهد بود اگر مصدر با حرف مجرور باشد با آن اصطلاحاً مفعول له کفته نمیشود

توضیحات و شرائط نصب

در جمله اول - از جهت اینکه فاعل فرح و فاعل مصدر یکی نیست فرح که مفعول له است بالام مجرور شده است در اینجا صحیح نیست مصدر را منصوب با ذکر کیم حالت نسبی مفعول له تنها در وقتی است که فاعل مصدر و فاعل فعل یکی باشد هر بت خوفاً (من میگیریم، من میترسم)

در جمله دوم - چون زید مصدر نیست بامن مجرور شده است در این جمله گرچه علت تعب من زید است و «من زید» بیان علت میکند لکن چون زید مصدر نیست نمیتوانیم من زید را مفعول له بخوانیم .

در جمله سوم - میگوید آمدن امر و زمان برای اکرام فرد است در اینجا هم چون زمان مصدر و زمان فعل یکی نیست نمیتوان مفعول له را منصوب باذکر نمود .
قد گر - در حالت اول اشاره شد در وقتی هم که شرط نصب موجود باشد میتوان مفعول له را بالام مجرور کرد . هذا عن زهد ایال زهد

ينصب مفعولاً له المصدر ان
أَبَانَ تَعْلِيَالاً كَجُدْ شَكْرَاً وَ دِنْ
وَ هُوَ بِمَا يَعْمَلُ فِيهِ مَقْدَدٌ
فَاجْرَهُ بِاللَّامِ وَ لَيْسَ يَمْتَنِعُ

مثال قرگیب توضیح
اتَّالَمْتُ كَثِيرًا لِعِلْمِي بِالْمَرْضِ الَّذِي أَصَابَكَ . ترکیب : « تالمت فعل

ضمیر فاعل ، کشیدا صفت برای مفعول مطلق محدود ، علمی جار و مجرور یا مضاف الیه ، بالمرض جار و مجرور ، الذی موصول صفت برای مرض ، اصابک فعل و فاعل و مفعول »

* چون ممکن است هیین معنی در ذهن بعضی از خوانندگان نیز بوده باشد لذا عین عبارتی که در این خصوص در شرح مفصل زمخشri نوشته شده ذیلا درج میگردد « قوله تعالى (يجعلون اصباهم في آذانهم من الصوابق حذر الموت) فحدى الموت نصب لاته مفعول له و كذلك موضع من الصوابق نصب على المفعول له اي من خوف الصوابق لان من قد تدخل يعني اللام فقول خرجت من اجل زيد ومن اجل ابقاء الغير واحتملت من خوف الشر قال الشاعر :

يفضي حياء ويفضي من مهابته فلا يكلم الا حين يقتسم *

توضیح - (لام لعلی بیان علت میکند از تالم بنا بر آین محل
بعنوان مفعول لهی منصوب است دراینجا چون شرط نصب موجود نیست میتوان لام را
ساقط نمود)

۳- انَّهُمْ تَأْثِرُوا كَثِيرًا لِفِرَاقِكَ. ترکیب : «ان ازحر و ف مشبهه بالفعل

هم اسم ان ، تائز و ا فعل ضمیر فاعل محل اهر فوع خبران ، کثیر اصفت
برای مفعول فیه مهدوف (زمانا) لفارق جار و مجرور ، کاف
مضاف الیه »

توضیح - (درمبیث مفعول مطلق و مفعول فیه اشاره خواهد شد که
کلماتی نایب مناب این دو مفعول واقع میشوند در جمله اول کثیرا نایب مناب مفعول
مطلق است و در جمله دوم نایب مناب طرف - لفارق نیز محل عنوان مفعول لهی
منصوب است) .

۴- انَّهُنَّا كَلُوبًا تَخْفِقُ بِجَبَّى وَتَجْزَعُ لِغَيَابِي. ترکیب : «ان ازحر و ف
مشبهه بالفعل ، هناك خبر مقدم ان ، قلوباً اسمان مؤخر ، تخفق
فعل ضمیر فاعل ، بجهی جار و مجرور یا مضاف الیه ، واواعطف ، تجزع
فعل ضمیر فاعل ، لغایابی جار و مجرور یا مضاف الیه »

توضیح - (خفقان بمعنای ضربان قلب آمده است - باه در بجهی باه
سبیله است - لغایابی محل عنوان مفعول له منصوب است - شرط نصب در این مفعول له موجود
نیست (زیرا عامل مصدر من هستم و عامل فعل قلوب) .

۵- انَّهُمْ يَرْسِلُونَ تَهَايِهِمُ الْحَارَةَ لِشَفَائِكَ. ترکیب : «ان ازحر و ف مشبهه -

بالفعل ، هم اسمان ، يرسلون فعل ضمیر فاعل خبر ، تهایهم مفعول
هم مضاف الیه ، الحاره صفت ، لشفاء جار و مجرور ، مضاف
کاف مضاف الیه

* قوله من مهابتہ فی موضع المفعول له و اسم مالم یسم فاعله المصدر المقدر ولا یكون
من مهابتہ فی موضع مالم یسم فاعله لأن المفعول له لا یقام مقام الفاعل لثباته على الدلالة على الملة فاعره .

توضیح - (لشفاعت بعنوان مفعول اهی منصوب است و از جهت اینکه

شرط نصب موجود نیست بالام مجر و رشدہ).

۵- حررت هذه النمیة اليکم لتنوب عنی فی تقديم الواجبات و اهداء اذکی التحیات.
ترکیب : «حررت فعل ضمیر فاعل، هذه

مفعول محلان منصوب . النمیة عطف بیان ، اليکم جار و مجر ور ،
لام حرف جر، تنویب فعل ضمیر فاعل، عنی جار و مجر ور، فی تقديم جار و
مجر و مضاف الواجبات مضاف الیه ، و او عطف ، اهداء عطف بمحل
لتنوب محلان منصوب مفعول له ، اذکی فاعل اهداء مضاف التحیات
مضاف الیه . »

**توضیح (فعل مضارع لتنوب بواسطه حرف نصب مقدر «ان» مؤول
بمصدر است و محلاباً بواسطه لام تعلييل مجر ور است - و اهداء که بواسیله واو به لتنوب
عطف شده است لفظاً مجر ور بالام و محلان منصوب است بعنوان مفعول اهی و در عین حال
اضافه شده بفاعل خودا زکی که تقديم اجر ور و محلاباً عنوان فاعلیت مرفوع است)**
۶- دخلت الیه اطلب عمل عنده .
ترکیب : «دخلت فعل ضمیر فاعل . الیه

جار و مجر ور ، اطلب جار و مجر ور مضاف ، عمل مضاف الیه، عند
طرف مضاف ها مضاف الیه . »

**توضیح (اطلب محلان منصوب است بعنوان مفعول اهی چون
از حيث زمان فعل با مصدر مطابقت ندارد لذا بواسیله لام تعلييل طلب مجر ور
شده است .)**

۷- ارجوا ان القى جوابك لاستلام مهماتي وظيفتي .
ترکیب : « ارجو

* و در ذیل آیه شریفه « طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقی الا تندکرة لمن يخشی » ۳ - ۲۰ صاحب
کشاف مبنی سد که هر یک از لتشقی و تذکرہ علت فعل مذکور نداشته که در اولی و اسی است بالام باشد
یعنی شرایط انتصاپ در آن موجود نیست و در دومی « تذکرہ » که منصوباً ذکر شده نصب آن بجهة
اجتماع شرایط است .

ابن عقیل در ذیل این مبحث مبنی سد « فان فقد شرط من هذه الشروط تعین جره بحرف التعلييل وهو الام او من
او فی او الباء » و آیه شریفه « و يطمئنون الطعام على جبه » - نیز مؤید همین معنی است .

فعل ضمير فاعل ، ان حرف نصب ، اتلقى فعل ضمير فاعل محالاً منصوب
مفعول ، جواب مفعول برای اتلقى مضاف ، کاف مضاف اليه، لاستلام
جار و مجرور مضاف ، مهم مضاف اليه ومضاف ، وظيفي مضاف اليه
مهام، ياء مضاف اليه وظيفه»

توضیح (لاستلام لفظاً مجرور بلام و محللاً منصوب است بعنوان
مفعول لهی - مهم جمع مهم است که اسم فاعل است از باب افعال واذ نظر ترکیب لفظاً
مجرور است بسبب اضافه استلام و محللاً بعنوان فاعلیت هر فروع « مصدر الاستلام عمل فعل
نموده و مهم رافاعل گرفته است)

۸- يمكن ان تشرفي لتناول طعام الغداء بر قتي - ترکیب : «يمكن فعل،
ان ناصبه، تشرف فعل ضمير فاعل نون و قايه ياه مفعول . جمله
فعليه محللاً مرفوع فاعل يمكن ، لتناول جار و مجرور مضاف ، طعام
مضاف اليه ومضاف ، الغداء مضاف اليه ، بر قتي جار و مجرور و مضاف
ياء مضاف اليه»

توضیح (طعام که لفظاً بواسطه اضافه تناول مجرور است محللاً
بعنوان فاعلیت مرفوع است در واقع مصدر تناول بفاعل خود اضافه شده است و بعنوان
مفعول لهی در محل نصب است .

غداء بمعنى ناهار است (الغداء طعام الغدوة) (الرفقة) بتشليث راه بمعنى جماعة
المرافقين است ، والمرافق الرفيق)

۹- ولقد اقسمت لك اني سأبقي لك رغم كل الناس - ترکیب : «واعطف، لام
تاکید ، قد تحقیقه ، اقسمت فعل ضمير فاعل ، لك جار و مجرور ،
ان از حروف مشبهة بالفعل ، نون و قايه ياه اسم ان ، سین حرف
استقبال ، ابقي فعل ضمير فاعل ، لك جار و مجرور خبر برای ان ،
رغم مفعول له مضاف ، كل مضاف اليه: رغم الناس مضاف اليه كل.»

توضیح - (از جهت اینکه شرعاً نصب در رغم جمع است لذا

منصوباً ذكر شده است و در عین حال جائز است بگوئیم لرغم كل الناس)
۱۰- آن‌اذا ذكر ما أبدله في سبيلك ابراء لذمتى وأهلاها بالحبى و مضاعفة

لشُعُوري -

ترکیب : «انا مبتدا ، اذکر فعل ضمیر فاعل ، مامفعول،ابذله فعل
ضمیر فاعل هامفعول،جمله خبر برای انا.فی سیبل جار و مجرور مضاف
کاف مضاف اليه،ابراء مفعول له،لذمتی جار و مجرور یاه مضاف اليه
و او عطف ، الها با مفعول له ، لحبی جار و مجرور یاه مضاف اليه
و او عطف، مضاعفة مفعول له،لشُعُوري جار و مجرور یاه مضاف اليه»
توضیح - (در این جمله سه مفعول له موجود است ابراء .الها با
ومضاعفة. دو مصدر از باب افعال و یک مصدر از باب مفاعله . چون شرائط نصب در هر سه
جمع است باین معنی فاعل سه مصادر با فاعل فعل اذکر یکی است و زمانا هم هر
سه یکی هستند لذا منصوباً ذکر شده‌اند و در عین حال میتوان گفت لا براء ذمتی
والله بحبی).

۱۱- خَقَّ قَلْبِي لَهَا شُوقًا وَ حَنِينًا - ترکیب : « خفق فعل قلب فاعل، یاه مضاف اليه
لها جار و مجرور، شو قامفعول له ، و او عطف ، حنينا مفعول له»
توضیح - (علت خفقان قلب من شوق و حنين است بهمین جهت
این دو مصدر مفعول له هستند و فاصله‌هم بین زمان این دو مصدر و خفقان قلب نیست
(حنین بمعنی اضطراب و ضربان قلب است اذ طرب یا احزن)

۱۲- فَخَوْفًا مِنْ أَنْ تَفُوتَ الفُرْصَةَ رَأَيْتَ أَنْ اعْجَلَ - ترکیب : «فاء عطف،

خوفا مفعول له مقدم ، من جار ، ان حرف نصب ، تفووت فعل
الفرصة فاعل . رایت فعل ضمير فاعل ؟ ان حرف نصب ، اعجل فعل
ضمیر فاعل»

توضیح - (ان تفووت الفرصة محللا مجرور است بواسطه من و
حرف نصب ان جمله را تأویل به مصدر برد است «من فوت الفرصة» مفعول رایت نیز جمله

ان اعجل است که بواسطه حرف نصب مؤول بمصدر شده است (رأیت العجلة) در این جمله از جملت تاکید مفعول له در بد و جمله واقع شده است .

۱۳- عنْ قَرِيبٍ أَذْهَبَ إِلَى الْمَلَدَةِ لِلَا صُطِيافِ ترکیب : «عن قریب جار مجرور ، اذهب فعل ضمير فاعل . الى البلدة جار و مجرور ، لاصطیاف جار و مجرور .»

توضیح - (در این جمله سه جار و مجرور موجود است جار و مجرور

اول (عن قریب) بمعنى بعد است وجار و مجرور در محل نصب است تامفعول فيه بوده باشد .
جار و مجرور دوم متعلق است بفعل اذهب و جار و مجرور سوم چون اصطیاف مصدر است و عمل وقوع فعل هم برای اصطیاف است لذا محل عنوان مفعول لهی منصوب است .)

۱۴- أَلَّهُمَّ مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارٍ كَوَلَاطِمَعًا فِي جَنَّتِكَ ترکیب : «الله

مضاف و مضاف اليه در محل منادی بحذف حرف ندا (يا) مانا فيه عبدتك
فهل و فاعل و مفعول ، خوفا مفعول له . من نار جار و مجرور و مضاف
كاف مضاف اليه ، وا و عطف ، طعمما مفعول له عطف بخوف ، في جنة

جار و مجرور کاف مضاف اليه »

مفعول فيه (ظرف)

چیزی که در جایی گذارده میشود باعتبار قرار و قوع : آن محل برای آن شیوه ظرف خواهد بود ، ظرف را تعریف کردند ^۱ کل ما مستقر فیه غیره (چیزی که قرار بگیرد در آن غیر آن) در اصطلاح نحوهم بازمنه و امکنه ظرف گفته میشود باعتبار اینست که وقوع افعال در آنهاست الا ينكه هر اسم زمان و مکانی در اصطلاح نحوی ظرف نیست ظرف در اصطلاح این قوم فقط آن اسم منصوبی است که بتقدیر «فی» منصوب باشد ^۲
قُمَّتُ الْيَوْمَ (قُمَّتُ فِي الْيَوْمِ)

نباید از نظر دور داشت بعضی از اسماء زمان و مکان هبئی هستند و بطوری که

میدانید اسماء مبنيه حرکت آخرشان غيرقابل تغيير است بنابراین نباید انتظار داشت که تقدیر «فى» در اراب وظاهر اينگونه کلمات از داشته باشد .

بنا براین باید گفت اسماء زمان و مکانی که بتقدیر «فى» منصوب هستند لفظاً يامحلاً بر دو قسمند : معرب و مبني .

الظَّرْفُ مَا تَضَمَّنَ مَعْنَى «فِي» مِنْ مَكَانٍ «كَجِيلْ وَهُنَا» أَوْ زَمَانٍ «كَمْتَى وَأَذْ» وَهُوَ قَسْمَانٌ : معرب و مبني .

فِي بَاطِرَادٍ كَهُنَا امْكُثْ اَزْمَنَا

كَانَ وَالِّا فَإِنْ سُوِهِ مُقَدَّراً

قييد ضمن معنای ازینجهرت است که بعضی از اسماء زمان و مکان صلاحیت دارند که از قید ظرفیت خارج شوند و آن در وقتی است که آنها عنوان «ظرف متصرف» داده میشود زیرا در این موقع مبتدا - خبر - مضارف - فاعل - و مفعول قرار میگیرند .

يَوْمُ الْجَمْعَةِ سِيَّاتِي (مبتدا) **حَانَ يَوْمُ السَّفَرِ** (فاعل) **يَوْمُ الْخَمْسِيِّ عِنْدَنَايَوْمِ**

الْتَّعْطِيلِ (مبتدا و خبر و مضارف) **بَنِيتُ الدَّارَ** (مفعول) .

بنابراین ظروف بر دو قسمند ظرف متصرف «آنها یکد از قید ظرفیت میتوانند خارج شوند» و غیر متصرف «آنها یکه برای همیشه ظرف هستند» با آن عده ظروفی هم که تنها مجرور میشوند اصطلاحاً شبه ظرف گفته می شود - من عند - الى همیشی - من حیث .

وَمَا يُرِيَ ظَرْفًا وَغَيْرَ ظَرْفٍ

ظَرْفِيَّةً أَوْ شِبَهَهَا مِنْ الْكَلِمَ

ظَرْفُ زَمَانٍ وَظَرْفُ مَكَانٍ مَعْرِبٍ

۱ - ظرف زمان - ظرف زمان بر سه قسم است ۱ مبهم ۲ مختص ۳ معدود

مبهم (۱) آن اسمی است که بر مقدار غیرمعینی از زمان دلالت کند (ابد . امد .

مدة . وقت . زمان . و نظائر آنها)

مختص (۲) آن اسمی است که بر مقدار معین و محدودی از زمان دلالت کند ساعه . یوم . لیله . شهر . سنه . اسبوع . عام . یوم الخمیس . و نظایر اینها
معدود (۳) آن اسمی است از زمان که بر تعداد معینی از زمان دلالت کند . سنتین - ثلاثة ایام و نظایر اینها .

۲ = ظرف مکان - ظرف مکان بر دو قسم است ۱ مبهم ۲ مختص

مبهم (۱) آن اسمی است که بر مکان غیر معینی دلالت کند « فوق . تحت . یمن . یسار . میل . فرسخ . امام . غرب . جنوب . حول . ازاء . و نظایر اینها . جهات سمت و مقادیر در واقع جزء اسماء مکان مبهمند .

مختص (۲) آن اسمی است که بر مکان معینی دلالت کند - اسماء شهرها تهران . بفداده . مصر . مسجد . خانه . مدرسه . سوق . و نظایر اینها

اعراب ظروف

بطور کلی هر سه قسم اسماء زمان بتقدیر فی منصوب میشوند
اعمل نهاراً و استرخ ليلاً . ساسافر غداً . آخرج الی البحر يومين .
 در مورد اسماء مکان مبهم « اسماء مقادیر جزء اسماء مبهم ذکر شد » قسم اول آن
 یعنی اسماء مکان غیر معین مانند اسماء زمان بتقدیر فی منصوب میشوند .
رأيت طائراً فوق الغصن . سرناقر سخین . نامت القطة أمام المائدة .

در مورد قسم آخر یعنی اسماء مکان معین باید آن اسماء را با حرف جر « فی » مجرور کرد .

قرأت في المدرسة . نظرت في المدار . صليت في المسجد .

چنانچه اسم مکان معین با فعل مذکور در جمله مادة یکی باشد باین معنی عامل با اسم مکان از یک ریشه مشتق شده باشند جایز است بتقدیر فی منصوب شود :

جلست مجلس أهل العلم

قواعد فوق در این دو شعر خلاصه شده است .

ظرف زمان مبهم و محدود وی
ظرف مکان آن چه معین بود
باشد توجه داشت اسماء زمان و مکانی که بتقدیر فی منصوب میشوند چنان‌چه‌فی لفظاً ذکر شود و اسم مجرور باشد اصطلاحاً بآن مفعول فيه گفته نمیشود مثل:
خرجت فی یوم الجمعة اگر گفته شود خلاف اصطلاح است.
واما اذا ظهر فلابد من جره وهذا خلاف اصطلاح القوم فانهم لا يطلقون المفعول فيه الاعلى المنصوب بتقدیر فی

قد گرو - گاهی ممکن است اسماء مکان معین مفعول به باشند نباید آنها را با ظرف اشتباه کرد .

ظرف زمان و ظرف مکان هیئتی

از اسماء زمان این اسماء مبنی هستند ببناء لازم : اذ امس مذ منذ قط
لما ایان متی الان عوض
واز اسماء مکان اسماء زیر:
حيث لدن لدى این هنا ثم انى «انی برای زمان و مکان هردو استعمال میشود .

از اسماء مکان معرف هم جهات سنت :

فوق تحت یمین شمال خلف قدام و آن اسمائی که بمعانی اینها هستند قبل بعد دون جنب غیر گاهی مبنی میشوند ببناء عارض و آن در موقعی است که مضاف الیه محذوف باشد (در حال مبني بودن مرفوع خواهد بود) من قبل (برفع لام) قد گرو - از اسماء مبنیه فوق : حيث لدن لدى این لها . قط . اذ امس متی مذ و منذ . غیر متصرف هستند باین معنی غیر ظرفیت صلاحیت موقعیت دیگری را ندارند .

۱ - حيث - فقط بر جمله اضافه میشود «اجلس، حيث اجلسك صاحب البيت»

۲ - دو کلمه، لدى ولدن - براسم اضافه شده و آنرا مجرور میکنند «جلست لدى الصديق - والتحق لي من لدنك رحمة» (در جمله اخیر کاف محلاً مجرور است بواسطه اضافه لدن)
۳ - این ظرفی است که بسبب آن از مکان سوال میشود «این هادم ابنة الشرك والنفاق»

اسماییکه نایب مناب ظرف واقع بیشود

۱ = هددر ۲ = حفت ۳ = اسماء عدد ۴ = اسماء اشاره ۵ = گل و جزء

این یعنی اسم گاهی بجای ظرف استعمال شده و نایب مناب ظرف واقع میشوند

(هددر (۱))

جلست قربك

جئتك طلوع الشمسي

جلست فعل فاعل ، کاف مفعول ، قرب نایب مناب ظرف
کاف مضاف اليه

(جئتك فعل فاعل ، کاف مفعول ، طلوع نایب مناب
ظرف ، شمس مضاف اليه)

آتيك خروج التلاميذ

اتیک فعل و فاعل ، خروج نایب مناب ظرف تلامینه مضاف اليه

درسه مثال فوق طلوع و قرب و خروج که مصدر هستند و نایب مناب ظرف

واقع شده اند در ترکیب مضاف هستند و اسماء بعد: شمس - ک - تلامیذ - مضاف اليه آنها

اگر چنانچه ظرف زمان یامکان محدود ذکر گردد این مصادر مجرور خواهند بود

جئتك وقت طلوع الشمسي ° جلست مكان قربك ° وقت خروج

نه گر = در جملات غالباً ظرف زمان حذف میگردد ظرف مكان حذف شد

بندرت است .

و قد ينوب عن مكان مصدر ° وذاك في ظرف الزمان يذكر

(حافت (۲))

افتکرت طويلاً (زمناً طويلاً)

نم ت قليلاً (زمناً قليلاً) افتکرت فعل ضمير فاعل ، طويلاً صفت نایب
مناب مفعول فيه

جلست شرقى الملعب (المكان)

جلست فعل فاعل ، شرقی صفت نایب مناب مفعول فيه ، ملعب مضاف اليه

نه گر = در دو مثال اول اسم زمان حذف شده و در مثال سوم اسم مكان .

و اگر بر جمله فعلیه داخل شود متضمن معنای شرط است و ما، هم ممکن است در این صورت آن داخل شود
«اینما تقف اقت» (هر دو فعل مجزوم هستند)

۴ - هنا - هنام اسم اشاره است برای مکان نزدیک و گاهی باهاه تنبیه ذکر میشود (هیهنا) و
گاهی با کاف خطاب همراه است «هناک» گاهی بهین حال لام بعد با آن متصل میشود «هنا لک»

اسماء عده (۳)

۱ مشیت اربع ساعات .

مشبیت فعل فاعل، اربع نایب مناب مفعول فيه، ساعات تمیز .
سافت فعل و فاعل ، اربعین نایب مناب
مفعول فيه ، یوما تمیز .

۲ قطعه ثمانیه امیال *

قطعه فعل و فاعل، ثمانیه نایب مناب مفعول فيه ، امیال تمیز .

درجمله اول ساعات و دوم یوماً و سوم امیال برای اسماء عدد اربع واربعین و ثمانیه تمیز هستند تمیز اسماء عدد قواعدی دارد که بعدا ذکر خواهد شد اربع و اربعین و ثمانیه در این سه جمله بعنوان مفعول فيه منصوب شده اند لاینکه در این سه جمله و نظایر این جملات باید دانست مفعول فيه اصلی تمیز است و این اسماء نایب مناب آنها هستند .

اسماء اشاره (۴)

وقت تلک الناحیة *

وقت فعل و فاعل، تلک نایب ظرف، ناحیه بدل . قدم فعل، رسول فاعل تلک نایب مفعول فيه، النهار بدل

صمت هذا اليوم *

صمت فعل ضمیر فاعل ، هذا نایب مناب ظرف ، اليوم بدل

کلمات - ناحیه - نهار - یوم که بعد از اسماء اشاره واقع شده اند میتوان آنها را بدل و میتوان عطف بیان گرفت .

کلمات تلک و ذلک و هذا که با آنها عنوان ظرف و مفعول فيه داده شده باید دانست مفعول فيه اصلی آن کلماتی است که بعنوان بدل بعد از آنها ذکر شده است .

قد گر = هر اسم بالف ولام دنبال اسماء اشاره عطف بیان و هر اسمی که همیز اعداد است تمیز است .

۵- انى - انى ظرف مکان باشد بمعنای این و دو فعل رامجزوم میکند «انی تجلس اجلس» ظرف زمان باشد بمعنای متى «انی جئت» است فهمیمه باشد بمعنای کیف است «انی یکون ذلک»

۶- اذ - اذ - اذ اظرف زمان ماضی است و بر جمله داخل میشود و اذ اظرف زمان مستقبل است متضمن معنای شرط «اذا اجتهدت نجحت» هر دو ممکن است برای مفاجأة باشند «اذا زید - فاذا الاصد بالباب» اذ اگر متضمن معنای لام تعلیل باشد حرف است «ضربت ابني اذا ساء»

کل و جزء (۵)

صمت بعض الشهور

صمت فعل ضمير فاعل، بعض نايب مناب ظرف شهر مضاف اليه.

مشيت كل النهار

مشيت فعل ضمير فاعل، كل نايب مناب ظرف، نهار مضاف اليه.

سرت جميع اليوم

سرت فعل ضمير فاعل، جميع نايب مناب ظرف، اليوم مضاف اليه

چون کل و جزء از اسماء دائم الاضافه هستند در هر سه جمله: نهار- شهر- يوم- مضاف اليه واقع شده اند در حقیقت همین اسماء مفعول فیه اصلی بوده کل و بعض و جمیع نایب مناب ظرف و مفعول فیه میباشند :

فهو نهاری چند از ظروف باذ گر مثال

زمان (۱)

اذهب- ليلاً عصرًا ظهرًا صباحاً مسأةً غداً نهاراً صحاً بكرة
اقرع- ثانيةً دقيقةً ساعةً لحظةً حقبةً أسبوعاً غدوةً صحوةً
اسافر- يوماً شهرًا سنةً وقتاً قرناً زماناً دهراً ابداً امداً سرداً
سبحـتـ امسـ الانـ قبلـاـ بـعـدـ مـدةـ حـيـنـاـ عـشـيـةـ عـشـاءـ سـحرـاـ عامـاـ

مکان (۲)

و قفتـ امامـ المـكتـبةـ خـلـفـ المـكتـبةـ فوقـ المـكتـبةـ تـحـتـ المـكتـبةـ و رـاءـ المـكتـبةـ
جلستـ يـمـينـكـ يـسـارـكـ حـذـاءـكـ اـزاـئـكـ عـنـدـكـ حـولـكـ نـاحـيـتـكـ.
جلستـ مـجـلسـهـ سـكـنـهـ نـظـرـتـ مـنـظـرـهـ رـمـيـتـ مـرـمـاهـ دـخـلـتـ مـدـخلـهـ.
سـكـنـتـ فـيـ هـجـاسـهـ جـلـسـتـ فـيـ هـسـكـنـهـ رـمـيـتـ فـيـ مـنـظـرـهـ نـظـرـتـ فـيـ مـرـمـاهـ.

۷- امس . امس اکر مینی بر کسر باشد بمعنای دیروز و اکر معرب باشد بمعنای روزی از روزهای گذشته و جمع آن آمس و اموس و آمس و نسبه آن امسي است مثال مبنی «امس الدا بـلا يـمـوـدـ» مثال معرب : «كل يوم يـصـيرـ اـمسـاـ» - وقد كان بالامس زجاجـمـهـيـاـ» (در اخیر بواسطه دخول ال معرب شده است)

۸- مذومند : مذومند کاهی اضافه میشوند بر مفرد و گاهی بر جمله «ماراـیـهـ مـذـيـومـ الـاحـدـ» (مفرد) «ماـصـادـفـهـ مـنـدـقـارـقـنـاـ» (جمله) ولكن بايد داشت برای این دو اسم سحالت هست حالات اول : حرف جر- اکر زمان ماضی باشد بمعنای «من» «ماراـیـهـ مـذـيـومـ الـاحـدـ» راز روز یک شبه نـدـيـمـ اوـراـ اـکـرـ زـمـانـ حـاضـرـ باـشـدـ بـمعـنـايـ «فـيـ» «رـاـيـهـ مـذـشـنـنـاـ» (درـاـيـهـ مـاـمـ لـوـرـاـ دـيـمـ) اـکـرـ مـعـنـاـ مـعـدـوـدـ باـشـدـ بـمعـنـايـ منـ وـاـلـيـ خـواـهـ دـيـرـدـيـوـدـ «مارـاـيـهـ مـذـلـلـهـتـهـ إـيـامـكـ» (إـلـىـ سـهـرـ زـوـزـ يـاـ اـزـهـ رـوـزـ) : حالات دوم : موقعی است که ایـمـ بـعـدـ اـنـ آـنـ دـوـمـرـفـوـعـ . باـشـدـ بـعـضـيـ تـكـفـهـ اـنـ دـوـرـاـ تـنـ خـالـ . اـیـنـ دـوـ

مثال قرگیب توضیح

۱- (عشاءً) وَجَأْوَا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَكُونَ $\frac{۱۶}{۲}$ ترکیب : «واعظف» جاءه واعفل

ضمیرفاعل ، ابامفعول،هم مضاف اليه ، عشاء مفعول فيه ، یبکون
 فعل ضمیرفاعل ، اباهم رامیتوان بتعییر(الى ابیهم) منصوب بنزع
 خافض گرفت «

توضیح - (درمورده فعل جاء نوشته شده است هم با حرف جربا، مفعول
 میگیرد وهم متعددی بنفس است درجمله بالا بدون حرف جرمفعول گرفته است - جمله
 فعلیه یبکون مفید معنای حال است از ضمیر جاؤ - از اول تاریکی تا ثلث اول شب
 عشاء است)

۲- (الآن) قَالُوا لَانِ جِئْتَ بِالْحَقَّ $\frac{۲۱}{۳}$ ترکیب : «قالوا فعل ضمیرفاعل ،

الآن مفعول فيه ، جئت فعل ضمیرفاعل ، بالحق جار و مجر و زمه حال
 منصوب مفعول به»

توضیح - (ریشه آن - اون - الان والاوان بمعنای وقت و زمانی
 است که شخص در آن واقع است «الآن ظرف للوقت الذي انت فيه» الف ولام الان برای
 تعریف نیست زیرا الف ولام تعریف بر اسمائی داخل میشود که نکره بوده باشند و
 بسبب لام معرفه بشوند الان بدون الف و لام استعمال نشده است تا بسبب آن
 (معرفه گردد)

۳- (سنین) قَلْبَتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدِينَ $\frac{۴۰}{۳۰}$ ترکیب : «فاء عطف ، لبست

فعل ضمیرفاعل ، سنین مفعول فيه ، فی اهل جار و مجر و راضاوه بمدین
 مدین مضاف اليه»

ظرفی هستند مضاف برای جمله که فعل آن محدود است «مارایته مذیومان» اصل جمله این بوده است
 «مارایته مذکان یومان» و بعضی آن را مبتدا و ما بعدرا خبر میدانند .

حالت سوم : وقتی است که بعداز آن دو جمله فعلیه یا اسمیه واقع شود مانند همان دو مثال اول
 (فرد و جمله) .

نذرکر . مذ را نوشته اند مخفف ازمند است و دلیل این را مضبوط بودن آن ذکر کرده اند دلیل تقاضا .

توضیح - (مفرد سنین سنه است این جزء همان اسمائی است که ملحق بجمع هستند در پاورقی قبل راجع بملحق بجمع و ملحق بتثنیه اشاره شده است - در مدين مدت ۲۸ سال حضرت موسی اقامت داشته دختر حضرت شعیب رادر آنجا گرفته است این شهر در نزدیکی مصر واقع است)

۴- (وراء) ان هؤلاء يحبون العاجلة و يذرون ورائهم يوماً ثقيلاً ۳۶

ترکیب : «ان از حروف مشبهه بالفعل ، هؤلاء اسم ان ، يحبون فعل ضمیر فاعل ، العاجلة مفعول محلاً مرفوع خبر برای ان ، واو عطف ، يذرون فعل ضمیر فاعل ، وراء مفعول فيه مضاف هم مضاف الیه ، يوماً مفعول برای يذرون ، ثقیلاً صفت»

توضیح - (هؤلاء اسم اشاره است بجمع قریب، مذکور و مؤثر آن یکسان است اصل کلمه اولاء است که از اول ریشه گرفته است ها حرف تنیه است که بر آن داخل شده و در وقتی هم که کاف خطاب در آن داخل شود اولئاک گفته میشود چون اسماء اشاره مبنی هستند بنابراین در جمله فوق هؤلاء محلام منصوب است)

۵- (بین) جعلنا يسناك و بين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاً باً مستوراً ۴۵
۱۷

ترکیب : «جعلنا فعل ضمیر فاعل ، يسناك ظرف مفعول فيه مضاف ، کاف مضاف الیه ، واو عطف ، بین ظرف مضاف الذین مضاف الیه ، لا يؤمنون فعل ضمیر فاعل ، بالآخر مجاز و مجرور مفعول ، حجاً باً مفعول جعلنا ، مستوراً صفت برای حجاج»

توضیح - (بین برای زمان و مکان هر دو استعمال میشود ظرفی است مبهم بمعنای وسط و از مضاف الیه آن معنای آن بدست میآید - بین او بین ما نیز بمعنی بین هستند بعضی نوشته اند فتحه نون اشباع شده بین ، بینا شده است

الساکنین «منالیوم» (برفع ذات)

۹- فقط ظرف زمان ماضی است و عوض ظرف زمان مضارع (بدرت استعمال میشود) فقط و عوض فقط در جمله متفق داخل میشوند «ما فعلت هذا فقط» (تابعال این کاررا من نکرده ام) «ما افعله عوض» : (انجام نمیدهم آنرا هر کز) کلمه عوض مبني است و آخر آن (ض) بسه حرکت خوانده میشود و در وقتی

عده دیگر نوشته‌اند چون مضافق‌الیه این دو (اوقات) همیشه میذوف است الف
وماعرض از مضافق‌الیه است)

٦-(غدوأواعشياً) النار يعرضون عليهما غدوأواعشياً ٤٦ ترکیب : «النار

مبتدا ، يعرضون فعل مجہول ضمیر نایب فاعل ، عليهما جاز و مجرور
جمله خبر ، غدوامفعول فیه ، عشیا مفعول فیه معطوف بـغدوأ»

توضیح - (غدو مصدر است از باب غدا یغدو و به معنی «ذهب غدوة»

- غدوه ما بین فجر و طلوع شمس را گویند)

اسم زمان غدوه است و غدو مصدر است که تعبیر از زمان شده است - عشاء و عشی

هر دو بیک معنی هستند)

٧ - (حول) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ ٧ ترکیب : «الذین

موصول مبتدا یحملون فعل ضمیر فاعل، العرش مفعول، واو عطف ، من

معطوف بالذین ، حول مفعول فیه مضاف، هامضافق‌الیه ، «یسبحون

بحمد ربهم» که بعدا ذکر شده خبر است»

توضیح (جهاتی که هیجیط بشیخ شخص یا شیئی باشد حول میگویند

حول-حولی-حوالی هر چهار لفظ بیک معنی هستند)

٨-(غداً) ولا تقول لشيء ايني فاعل ذاتك غداً ٢٣ ١٨ ترکیب : «واو عطف، لا

ناهیه، تقول فعل ضمیر فاعل، مؤکد بون تاکید، اشیی، جاز و مجرور

ان ازحر و ف مشبهه بالفعل ، یا اسم ان، فاعل خبر ان، ذاتک اسم اشاره،

که اضافه شود معرف میشود «لا فعله عوض المائضین» (ابوالبدین) کامه عوض در ماضی هم کاهی داخل
میشود - «مارایت مثله عوض»

٩- «لما» برای لما سه وجه ذکر کرده اندوجه اول وجه حرفي آنست که مشابه بالم است
وبر فعل مضارع داخل شده آنرا مجزوم و منفی میکند و از بعضی جهات بالم تفاوت دارد - وجه دوم
و جهی است که معنای الا (حرف استثناء) ذکر شود «ان کل نفس لاما علیها حافظ» (الاعلیها) وجه سوم و جهی
است که بنام (حرف وجود برای وجود) نامیده شده در اینحال مختص بفعل ماضی است و در جمله
داخل میشود که وجود جمله دوم بسته بوجود او لی باشد «لما جائزی اکرمته» در همین وجه است که آنرا
ظرف هم کرفته‌اند و به معنای حین نیز عده نوشته‌اند آمده است .

**١٠- ایان - در وقتی که دو فعل را جزم دهد «ایان تضرب اضرب» اسم شرط است - و در وقتی
که مرادف با معنای متی باشد اسم استفهام است .**

محلاً منصوب مفعول برأي فاعل، غداً مفعول فيه»

توضیح (اسم فاعل «فاعل»، در این جمله عمل کرده و مفعول

گرفته است قبل راجع بعمل شبه فعل بحث شده است)

۹- (یاتا-نهارا) قل ارایتم ان آتاکم عذا به بیانا او نهارا ^{۱۰۰} _{۵۰} ترکیب : «قل فعل

ضمیر فاعل، همزه استفهام، رایتم فعل ضمیر فاعل، ان حرف شرط،

اتافعل، کم مفعول، عذاب فاعل، هامضاف الیه، بیانام صدر، نایب مناب

مفصول فیه، او حرف عطف، نهارا مفعول فیه»

توضیح - (ارایتم بمعنى الخبر و نی است «خبر دهید مرا» جواب

شرط در بقیه جمله است - بیان مصادر بات بیان نایب مناب مفعول فیه واقع شده است
(وقت بیان)

۱۰- (فَوْقَ) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سِبْعَ طَرَائِقَ ^{۱۰۰} _{۱۷} ترکیب : «وا عطف،

لام تاکید، قد تحقیقیه، خلقنا فعل ضمیر فاعل، فوق مفعول فیه مضارف

کم مضارف الیه، سبع مفعول، طرائق تمیز»

توضیح - (فوق مصادر است و برای ظرف مکان و زمان هر دو

استعمال میشود اقامت فوق شهر دلالت بر فضل و زیادتی هم میکند العشرة فوق التسعة

و گاهی بطور اسم استعمال میشود و اذا ذكرت فكل فوق دون)

۱۱- (خَلَالَ فِجَاسُوا خَلَالَ الدِّيَارِ ^{۱۰} _{۱۷} ترکیب : «جاس و اغل ضمیر فاعل،

خلال مفعول فیه، مضارف الدیار مضارف الیه، »

توضیح - (جاس بجوس جوسا بمعنى طلب بحرص وجستجو

است - خلال بمعنى بین استعمال شده است «خالاهم - بینهم» «خلال الدیار» ما حوالی

حدودها او ما بين بيتهما

۱۲- (أَرْضًا) أَقْتَلُو يُوسُفَ أَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُوكُمْ وَجْهًا بِسَكِّمٍ ^{۱۰} _{۱۳}

ترکیب : «اقتلو افعال ضمیر فاعل، يوسف مفعول، او حرف عطف،

اطرحوه فعل وفاعل ومفوعول ، ارضامفعول فيه ، يدخل فعل ، لکم جار

ومجرور ، وجه فاعل مضانابی مضانابیه ، کم مضانابیهابی «

توضیح - (ارض نکره ذکر شده از اینجهت است که مفید معنای

ابهام باشد یعنی دوراز آبادی و شهر - جزم يدخل از جهت اینستکه جواب امر واقع
شده است)

۱۴- (يَوْمًا وَ بَعْضَ يَوْمٍ) قَالُوا بَشِّنَا يَوْمًا وَ بَعْضَ يَوْمٍ $\frac{۱۶}{۱۸}$ ترکیب : (قالوا

فعل ضمیر فاعل ، لبنتا فعل ضمیر فاعل ، يوما مفعول فيه ، او حرف

عطاف ، بعض نایب مناب مفعول فيه مضاناب يوم مضاناب اليه «

توضیح - (در این جمله بعض نایب مناب مفعول فيه واقع شده

قبل ارجاع باینموضع اشاره است)

۱۵- (طَرَفِ النَّهَارِ-زَلْفًا) وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِ النَّهَارِ وَزَلْفًا مِنَ اللَّيلِ $\frac{۱۶}{۱۹}$

ترکیب : «واعطف ، اقم فعل ضمیر فاعل ، الصلاوة مفعول ، طرفی -

طرف مفعول فيه مضاناب ، النهار مضاناب اليه ، واعطف ، زلف اطرف عطف

بطرفی ، من الليل جار و مجرور »

توضیح - (طرفی النهار کنایه از غدوه وعشیه است زلف جمع

زلفه قسمتهائی از شب)

۱۶- (إِذْ فَقَدَ نَصْرَهُ اللَّهُ إِذَا خَرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا $\frac{۴۰}{۴۹}$ ترکیب : «فاه حرف عطف

قد تحقیقیه ، نصر فعل هامفعول ، الله فاعل ، اذ ظرف زمان ، اخر ج فعل

ها مفعول ، الذين فاعل ، کفر و افعل ضمیر فاعل »

توضیح - (اذ در وقتی که اسم برای زمان ماضی باشد چهار استعما

داردیکی از آنها ظرف است) (۱)

» ترکیب شود «

غَدَأَتْرَوْنَ أَيَّاً وَيَكْتَسِفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَتَعْرُفُونَنِي بَعْدَ خَلْوَ مَكَانِي وَقِيَامَغَيْرِي مَقَامِي

(۱) قبل ارجاع به اذا و اذ در باورد قی مخته ر اشاره شد اینکه برای اینستکه نسبت به وضع کامه اخیر

مفعول مطلق

در این مبحث از آنجاییکه مفعول مطلق مصدر است مقدمه همایستی بحث

مصادر را پیش کشید :

مصدر را تعریف کرده اند با اینکه اسمی است مشتق غیر مقتضان بزمان و دلالت دارد بر آنچه فعل دلالت دارد.

فعل دلالت دارد بر دو شیوه یکی حدث و یکی زمان هر فعلی که مورد نظر گرفته شود خالی از این دو موضوع نخواهد بود قام که فعلی است ماضی حدث قیام و زمانش ماضی است و یقون که فعلی است مضارع حدث قیام و زمانش حال و استقبال است و قم که فعلی است امر حدث قیام و زمانش تنها استقبال است.

بنابراین صحیح است که مصدر یکی از دو مدلول فعل است و به مین جهت آنرا چنین

تعریف کرده اند :

المصدر اِسْمُ مَشْتَقٍ يَدْلِي عَلَى مَا يَدْلِي عَلَيْهِ الْفِعْلُ غَيْرُ مَقِيدٍ بِزَمَانٍ

أنواع مصدر

مصدر بر چهار نوع است : ۱ - عادی ۲ - میمی ۳ - مرد ۴ - نوع

۱ - عادی مصدر عادی همان مصدری هستند که قیاساً از افعال مزید براوزانی معین و از مجرد سمعاً باوزانی مختلف آمده اند (ضرب مصدر عادی هلانی است از ضرب واکر ام از افعال)

۳ - میمی مصدر میمی مصدری هستند که بامیم شروع میشوند و قیاساً از افعال هلانی مجرد بروزن فعل و مفعول بنامیشوند .

(ضرب . مذبح . مسلح . هرجع . مسیر . مقیل . مورد . موعد)

واز افعال مزید عیناً وزن اسم مفعول همان باب هستند :

مکرم . منحدر . هر دهم . معتقد .

اطلاعات بیشتری بدست آید عین عبارتی که در کتب مربوطه در این خصوص نوشته شده نقل میگردد « واما اذکمة تدل على ماضي من الزمان ولها استعمالات تتلون ظرفًا و هو الفالب نحو قوله تعالى « فقد نصر الله اذ اخرجه الذين كفروا » ومفعولاً به نحو قوله تعالى « واذكروا اذ ذكرتم قليلاً فكثير كم *

۳- مَرْهٌ بنای این مصدر از افعال نیازی بر وزن فعله است و از افعال مزید همان وزن مصادر عادی است با این تفاوت که با آخر آن تاء تائیت ملحوظ میشود (از نیازی اخذه و از مزید انطلاقه مصدر مره هستند و هر دو دلالت دارند بر کمیت و قوع فعل)

نوع - بنای این مصدر از افعال نیازی بر وزن فعله است و از افعال مزید بهمند مره بنام میشود از مصادر عادی بالحق تاء تائیت با آخر آنها دلالت دارد بر هیئت و نوع و قوع فعل یعنی کیفیت و قوع فعل را میرساند :

(نهض نهضه الشمپر - انتفت انتفاتة المؤدب)

مصدر و اسم مصدر

مصدر تعریف شد باینکه اسمی است مشتق غیر مقید بزمان و دلالت دارد بر آنچه فعل دارد .

اسم مصدر معمول یا اثری است که حاصل از فعل است و دلالت دارد بر مفهوم و معنای مصدر .

مصادر از نیازی سمعایی و از مزید قیاسی است، اسماء مصدر نیز تماماً سمعایی هستند .

نحو فلسفی چند آن مصدر و اسم مصدر

ال فعل	المصدر	اسم المصدر	ال فعل	المصدر	اسم المصدر
أَنْصَحَ	أَنْصَحَا	أَنْصِحَةً	أَتَكَلَّ	أَتَكَلَّا	أَتَكَلَّا
جَرَحَ	جَرَحَا	جَرْحَةً	أَثْنَيَ	أَثْنَاءُ	أَثْنَاءً
جَرَعَ	جَرْعَا	جَرْعَةً	أَشْتَهَرَ	أَشْتَهَرَأً	أَشْتَهَرَأً
تَحْرِكَ	تَحْرِكَا	تَحْرِكَةً	أَعْتَزَلَ	أَعْتَزَلَأً	أَعْتَزَلَأً
قَبَلَ	قَبْلَا	قَبْلَةً	أَتَهَمَ	أَتَهَمَأً	أَتَهَمَأً
تَزَيَّنَ	تَزَيَّنَا	زِينَةً	عَاشَرَ	عَاهَسَرَةً	عَاهَسَرَةً
أَعْوَلَ	أَعْوَالَأً	أَعْوَالًا	أَعْطَى	أَعْطَاءً	أَعْطَاءً

وبلا من المفعول نحو «واذ كر في الكتاب مر بم اذا تبنت» (فاذابدل اشتمال من مر بم) ومضافا اليها اسم زمان صالح للاستفنا عنه نحو حينئذ و يومئذ وغير صالح نحو «بعد اذهبينا»

در تمام این چهارده جمله مصادری که در ردیف ۲ نوشته شده مؤکد فعل خود و اسماء مصدری که در ردیف ۳ نوشته شده مبین نوع و مفید معنای هر (عدد) هستند.

نتایجی گه هیقو آن بعنوان قاعده از این امثله گرفت

- ۱ - مفعول مطلق مصدری الاسم مصدر است.
- ۲ - مفعول مطلق و فعلی که عامل نصب آن است بایدا زیک ریشه باشند .
- ۳ - مصدر نوعاً برای تأکید و اسم مصدر برای بیان نوع و عدد استعمال میشود .
- ۴ - عامل مفعول مطلق همان فعلی است که با مصدر ازیک ریشه هستند.
(ممکن است وصف و مصدر هم عامل برای مفعول مطلق واقع شوند)
(اَنْاضارِبْضَرْبَاً ۱ - عَجَبٌ مِنْ ضَرِبَكَ اِبْنَكَ ضَرْبًا شَدِيدًا ۲)
- ۵ - مفعول مطلق مانند سایر مفاعیل مقید بحرف جرنیست (علت تسمیه آن به مطلق همین است)
- ۶ - مصدری که برای تأکید استعمال میشود مفرد است .
- ۷ - مفعول مطلق چون مبین نوع و عدد است و برای بیان تأکید استعمال میشود منحصر به فعل متعدد تهرا نیست بلکه افعال لازم هم مفعول مطلق میگیرند.
ابنِ‌الَّاَكَ دَرْمُورَدْ مَصْدُرْ وَ مَفْعُولْ مَطْلُقْ مِيكِيرْد

المصدر اسهمًا سوی الزمان من	مدلولی الفعل کامن من امن
بمثله او فعل او وصف نصب	و کونه اصلاً لهذین انتخب
تو کیداً او نو عاً بین او عدد	کسرت سیر تین سیر ذی رشد
و ما نتو کید فو حد ابداً	و ثن و اجمع غیره و افرداً

بنابر مطالب فوق اذظرف (۱) مفعول به (۲) بدل از مفعول (۳) مضاف الیه اسم زمان صالح و غیر صالح (۴) واقع میشود باید در نظر داشت کاهی استعمالات دیگری هم برای اذ میباشد :

(۱) اسم برای زمان مستقبل مانند «یومند تحدث اخبارها» .

(۲) تعليل (لاجل) «ولن يغفر لهم اليوم اذ ظلمتهم» (لاجل ظلمکم) .

(۳) زائد «واذ واعدنا»

(۴) حرف جزاء - «اذماتأتني اتك» (ان تأتني وقتاً لك) «وقتی که باما ذکر شود دارای

جزا خواهد بود .

از بیانات قبلی چنین نتیجه حاصل شد که مفعول مطلق برای بیان تأکید و بیان نوع فعل و هم چنین برای تعین عدد بکار برده میشود در این جمله « ذهبت ذها با وجاست جلسة و ضربته ضربتین » ذها با . جلسة . ضربتین هر سه بعنوان مفعول مطلق منصوب هستند اولی مؤکد فعل ذهبت دومی میین نوع جلست و سومی عدد ضرب رایان میکند و در هر سه عامل نصب ذهب، جلس. و ضرب میباشد .
حذف عامل مفعول مطلق .

در موارد ذیل عامل مفعول مطلق حذف میشود .

- ۱ - عجب و اسف . عجباً ، اسفاً « عجبت عجباً - اسفت اسفاً »
- ۲ - اطاعت و اجراء . سمعاً ، طاعة « اسمع سمعاً واطيع طاعة »
- ۳ - دعاء و ثناء سقيناً ، ورعيناً « سقاك الله سقiano و رعاك الله رعياناً »
- ۴ - تغزيل و تسبیح . حمدأ ، شكرأ « احمده حمداشکرت شکرا »
- ۵ - تقرير و دعاء برو عليه . جدعأ لك « جعلك الله معينا وقطع عنك الخير »
- ۶ - استغاثة و التجاه . بؤساً اباشه الله بؤساً .
- ۷ - شتم و قويبح . معاذ الله ، عياذ الله « اعوذ بالله عوذ او عيادا - الجاء الى الله »
- ترباً وجندلاً اطعمك الله تربا (ترابا) جندلا
 (صخرا)

هامل اسماء و همادر ذیل نیز محفوظ است
ویحک - ویسک - ویلک - ویبک (کنایاتی هستند که در مورد سرفوش و عتاب بکار برده میشود)

هُنِيَّنا - مَرِيَّنا - « این دو اسم حال هستند » (ثبت لک ذالک هنیانا مریانا)
 بعد الله سخاله فاھالنیه (بعد الله عن رحمته - الخیبه له)
 هدا ذیک (قطعاً بعد قطع) دوالیک (کرات بعضها بعد اخري)

لَبِيكَ سَعْدِيَكَ (لَبِيكَ دَوَامًا عَلَى طَاعَتِكَ) (سعديك مساعدة بعد مساعدتك

حَقَّا عَرْفًا (هُذَا عِنْدَ اللَّهِ حَقًا) (توکید لغیره) - لـ على الف در هم عرقاً (توکید لنفسه)

خَيْرٌ مَقْدَمٌ (قَدْمَتْ خَيْرٌ قَدْمُهُ) بـ فـ هـ مـ يـ شـ وـ خـ يـ رـ مـ دـ (ای قـ دـ مـ کـ)

قِيَامًا لَا قَعُودًا (قَوْمٌ لَا تَقْعُودُونَ)

صَوْتٌ حِمَارٍ (زِيَادٌ صَوْتٌ صَوْتٌ حِمَارٍ) يـ صـ وـ تـ صـ وـ تـ حـ مـ اـ رـ بـ كـ اـ ئـ الـ تـ كـ لـ (یـ کـ بـ کـ اـ ئـ الشـ کـ لـ)

سُبْحَانَ (الْفَ وَلَامْ دَرَائِنْ كَلْمَهُ دَاخِلٌ نَمِيشُودْ - مَرْفُوعٌ وَمَجْرُورٌ هُمْ نَمِيشُودْ
بواسطه زیادی الفونون و علمیت هم غیر منصرف است از مصادره است که فعلش استعمال نشده - در واقع برای معنای براءة علم شده است (ابری الله من السوء)

(نـ اـ بـ هـ فـ هـ عـ لـ (طـ اـ))

این اسماء نیابت بجای مفعول مطلقی که میین نوع و عدد است استعمال میشوند:

۱- عدد ۳- صفت ۴- کل و بعض ۵- اسم اشاره ۶- اسم آلت ۷- ای

۸- رکعت سبع رکعات - «عدد» ترکیب (رکعت فعل ضمیر فاعل، سبع

نـ اـ بـ هـ مـ فـ عـ لـ مـ طـ اـ)

۹- أَصْبَرْ قَلِيلًا - «صفت» ترکیب (اصبر فعل ضمیر فاعل ، قلیلا صفت

برـ اـی مـ فـ عـ لـ مـ طـ اـ)

۱۰- حَذَرَ كُلَّ الْحَذَر - «كل» ترکیب (حدر فعل ضمیر فاعل ، كل نـ اـ بـ هـ مـ فـ عـ لـ مـ طـ اـ)

۱۱- سَأَلَ بَعْضَ السُّؤَالِ - «بعض» ترکیب (سئل فعل ضمیر فاعل، بعض نـ اـ بـ هـ مـ فـ عـ لـ مـ طـ اـ)

مناب مفعول مطلق، الحذر مضاف اليه كل
مناب مفعول مطلق، مضاف، السؤال مضاف اليه)

- ۵- حکم هذ الحکم - «اسم اشاره» ترکیب (حکم فعل ضمیر فاعل، هذا نایب مناب مفعول مطلق، الحکم عطف بیان)
- ۶- ضربتہ سو طا - «اسم آلت» ترکیب (ضربته فعل ضمیر فاعل، ها مفعول، سو طا نایب مناب مفعول مطلق)
- ۷- آی عمل عملاً - «ای استفهامیه» ترکیب (ای نایب مناب مفعول مطلق، عمل مضارف ایه، عمل فعل ضمیر فاعل) (۱)
- ۸- آی عمل عمل تجزی بے «ای شرطیه» ترکیب (ای عمل مضارف و مضارف ایه نایب مناب مفعول مطلق عمل فعل فاعل تجزی فعل، مجهول ضمیر نایب فاعل، به جار و مجرور
- ۹- آن سعی آی سعی - «ای وصفیه» ترکیب (آن از حروف مشبهه بالفعل ها لسم ان، سعی فعل ضمیر فاعل خبر ان، ای نایب مناب مفعول مطلق سعی مضارف ایه،

مثال تو گیب تو پیچ

- ۱- آنافتختنا لک فتحاً مبیناً ترکیب: «آن از حروف مشبهه بالفعل، فتحنا فعل ضمیر فاعل، لک جار و مجرور، فتحاً مفعول مطلق، مبینا صفت برای مفعول مطلق، جمله مخلص مرفاع خبر برای ان»
- توضیح (مبین اسم فاعل از باب افعال بمعنای آشکارا صفت شده امانت برای فتح، بنابر این، این مفعول مطلق مبین نوع لست)

- (۱) کامه ای اسم است دارای بین معنای مختلف و در جملات ممکن است یکی از این پنج وجه را دارا باشد
- ۱- اسم شرط «ایاض رب اضرب» (جازم و فعل)
- ۲- استفهامیه «ای کم اتی- فای آلاز، بکما تکذب ان»
- ۳- میمو میوله «سلیم علی ایهم افضل»
- ۴- دال بر معنای کمال «زیدرجل ای رجل ۱»
- «مررت بعد الله ای رجل ۲» (جمله اول چون رجل نکره است ای صفت میباشد و دوم چون معنی است ای حال)
- ۵- صله برای ندائی که دارای الف و لام باشد درحالیکه ملحق بهای تنبیه هم بوده باشد «ایا یها لرجل یا ایتها المرؤه»
- کلمه ای گاهی معنای کم خبری است عمال میشود این درصورتی است که کاف حرف جر در آن داخل شود
- کای من قربة - کای من نبی
- ای در افراد - شتبه - جمع مذکر - مؤنث مائبند «ما» میباشد در هر حال یک و چه نوشته میشود و برای آن نیز چهار حالت میتوان فرض کرد:

۳ - يَنْظَرُونَ إِلَيْكَ نَظَرًا مَغْشِيًّا عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ

ضمیر فاعل ، اليک جار و مجرور مفعول ، نظر المغشی مضاف ومضاف اليه مفعول مطلق ،
علیه جار و مجرور ، من الموت جار و مجرور

توضیح - (مغشی اسم مفعول است از غشی - یغشی - غشیاً
بکسی گفته میشود که فاقد حس و حرکت باشد (ییهوش) در
این جمله چون مفعول مطلق مضاف بر این کلمه شده است همین
نوع آنست)

۴ - وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمَّا

ضمیر فاعل ، التراث مفعول ، اکلا مفعول مطلق

توضیح - (ام یلم - لما بمعنا جمع ، الا اینکه در این آیه تفسیر
شده به شدیداً باین معنا اکلاماً یعنی اکلاشیدیدا ، بنابراین مفعول
مطلق مبین نوع است (تراث مصدر است از ورث یرث)

۵ - يَا إِيَّاهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدَحَافَمُ لَاقِيٍّ

منادا ، ها حرف تنبیه ، الانسان صفت برای ای ، ان از حروف مشبهه بالفعل ، کاف اسم ان ، کادح
خبران ، الى رب جار و مجرور ، کاف مضاف اليه ، کدح امفعول مطلق ، فاء عاطفه یا سبیله ،
ملاقی خبر برای هبتدای مهدوف (انت) ها مضاف اليه مفعول برای ملاقی)

توضیح (کامه ای چون بعد از حرف ندا واقع شده است -
مبني است به بناء عارض و در واقع مضاف هم هست با اسم مهدوفی
که ها حرف تنبیه بدل از آن است - کدح امفعول مطلق ،
تاکیدی است - کدح بمعنای کوشش در عمل است)

(حالات اول) مضاف باشد مصدر صله هم دارا باشد «یعنی ایهم هو قائم»

(حالات دوم) مضاف نباشد مصدر صله هم دارا نباشد «یعنی ای قائم »

(حالات سوم) مضاف نباشد مصدر صله هم دارا باشد «یعنی ای هو قائم»

(حالات چهارم) مضاف باشد مصدر صله هم دارا نباشد «یعنی ایهم قائم»

در سه حالت اول ای مغرب و در حالت چهارم مبني است این مالک هم بهین معنی اشاره میکند در وقته که
میگوید «ای کما و اعریت مالم تصف * مصدر و صلها ضمیر انحصار

بعمله انشائیه عطف شود و این خلاف قواعد ادبی است .

۳ - **واو حالیه** گاهی جملاتی بهم مربوط میشوند که جمله لاحق برای جمله سابق حال است رابط این نوع جملات عنوانش واو حالیه است در مبحث حال در این خصوص مفصلابحث خواهد شد .

۴ - **واو جمع مذکور** یا **واو ضمیر مذکور** - این واهمان واوی است که در جمع مذکر با آخر اسماء و افعال ماضی ، مضارع ، و امر ملحظ میگیرد قاموا - یقون - قوموا - زیدون .

تلگر - گاهی همین واو عنوان دیگری بخود میگیرد «علامة المذکرین» (در وقتی که ضمیر فاعل همراه فعل باشد و در عین حال فاعل اسم ظاهر هم در کلام باشد) .

۱ - **يَتَعَاقِبُونَ فِيْكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ** (برفع ملایکه)

۲ - **اَكَلُونَى اَلْبَرَاغِيَّةَ** - **يَلْوَمُونَنِي قَوْمِي** (برفع براغیث و قوم)

در مورد اسماء مرفوعی که دنبال این جملات نوشته شده (ملائکه - براغیث قومی) نظریات مختلفی هست - سیبو به میگوید اینها فاعل فعل مذکور هستند و آن ضمائر حرفی هستند دال بر جماعت هما نطوری که تاء تأییث در فعل ماضی با فاعل همراه است (قامت هند) .

قول دیگری هست باینکه فاعل همان ضمائر هستند این اسماء بدل هستند از آنها :

نظر غده دیگر این بوده اینها مبتدای مؤخر و آنها خبر مقدمهند .

۵ - **واو قسم** - واو قسم در عدد حرف جر ضبط شده است این واو در اسماء داخل شده و آنرا مجرور میکند .

وَحْقَ رَأْسِكَ - «قسم بر سر تو» (و حق جار و مجرور مضاف ، اضافه بر اس ، راس اضافه بکاف ، کاف مضاف الیه)

۶ - **واو زائد** - آن واوی است که بود و نبودش در جمله یکسان است در

جملات زیر واوزانده است .

۱- مَنْ عَمِّ الْأُخْرَ وَ قَدْ خَصَّ ۲- حَتَّىٰ إِذَا جَاءُهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا

۳- مَامِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ طَمَعٌ أَوْ حَسْدٌ درجمله دوم عطف هم گرفته اند .

۷- وَأَوْ الفَصل - آن واوی است که در آخر کامه عمر و نوشته میشود تافق

باشد بین عمر و عمر .

(انف بعد از واد جمع (ضربوا) نیز الفاصله خوانده میشود .

۸- وَأَوْ مَعِيهِ - هَفْعَوْلِ مَعِيهِ

۱- أَتَىٰ عَلَىٰ وَغَرْوَبَ الشَّمْسِ ۲- أَسْتِيقْظَطَ وَ طَلْوَعَ الْفَجْرِ

اتی فعل، علی فاعل، واو معیه، غروب استیقظت فعل ضمیر فاعل، واو معیه،
طلوع مفعول معه، الفجر مضاف اليه .

۳- قَرَأْتُ وَ النُّورَ

قرأت فعل ضمیر فاعل ، واو معیه ،

النور مفعول معه .

۴- سِيرِيٌّ وَ الطَّرِيقَ

زید مبتدا ، سائر خبر ، واو معیه ، سیری فعل ضمیر فاعل ، واو معیه ،
الطريق مفعول معه .

۶- أَعْجَبَنِي سِيرِكَ وَ الطَّرِيقَ

اعجب فعل نون و قایه ناء مفعول، سیرک مضاف ومضاف اليه
فاعل، واو معیه، الطريق مفعول معه .

فِي نَحْوِ سِيرِيٍّ وَ الطَّرِيقِ مُسْرَعَةً

ذَانَصْبٌ لِأَبِنِ الْأَوَّلِ وَ فِي الْقَوْلِ الْأَحَقِ

بنامین الفعل و شبهه سبق

در مواردی که او و معنای مع و اسم مذکور بعد از آن منصوب باشد انوادر

و اومعیه و اسم منصوب را مفعول معه گویند .

المفعول معه هو اسم منصوب بعد «او» بمعنى «مع»

عامل این نوع مفعول فعل یا شبه فعلی خواهد بود که مقدم بر آن ذکر می‌شود
اسم فاعل و مصدرهم که شبه فعل هستند میتوانند عامل این مفعول واقع شوند .
(درمثال پنجم و ششم عامل شبه فعل است)

بعضی معتقدند واو عامل نصب است البته این قول چندان معتبر نیست و اشاره
ابن مالک هم بهمین است که میگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا لَوْلَا وَفِي الْقَوْلِ الْأَحْقَقُ»

برای دفعه اول معه شرطی هست

۱ - مفعول معه باید فصله باشد باین معنی ازار کان جمله یعنی مسند و مسند
الیه نبوده باشد (اگر مفعول معه از جمله ساقط شود خالی بجمله وارد نشده و معنای
اصلی ازدست نمیرود)

۲ - قبل از مفعول معه جمله کاملی گذشته باشد (چنانکه در هر ۶ مثال
گذشته است)

۳ - واو بمعنای مع (با) باشد

در رو ارد ذیل او معیه است

۱ - اگر شرکت در عمل برای اسم بعداز واو در مرور فعل قبل از واو عقاولاً ممتنع
شده و اومعیه و اسم مفعول معه خواهد بود (درمثال اول اگر و ارعطف فرض کنیم لازمه
اش این می‌شود که غروب و علی هر دو فاعل باشند برای فعل اتنی عقالاً می‌بینیم ممتنع
است غروب در اینجا فاعل باشد پس واو معیه و غروب مفعول معه خواهد بود)

۲ - عطف بر ضمیر متصل را جایز نمیدانند مگر در وقتیکه ضمیر مؤکد
شود به ضمیر متصل پس در صورت اول و اومعیه است .

۱- سافرت و نجیبآ (و اومعیه است) ۲- سافرت آنا و نجیب (و ارعطف، نجیب فاعل)

۳ - عطف بر ضمیر مجرور را جایز نمیدانند مگر باعده جار، بنابراین اگر بعداز
ضمیر مجرور اسم منصوب واقع شود مفعول معه خواهد بود .

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَحْبَاءِ (وَأَوْمَعْتُهُمْ بِجَمِيعِ مَفْعُولِهِ) سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَعَلَى
جَمِيعِ الْأَحْبَاءِ كَاهِي بَعْدَ أَذْرِ «مَا كَيْفَ» اسْتَفْهَامِيهِ عَامِلٌ مُقْدَرٌ أَسْتَ
مَا لَكُمْ وَالْتَّلَامِيدُ مَا حَاصَلَ لَكُمْ وَالْتَّلَامِيدُ كَيْفَ أَنْتُ وَالدَّرْسُ كَيْفَ تَكُونُ

وَبَعْدَ مَا اسْتَفْهَمْتُ أَوْ كَيْفَ نَصَبَ بَغْفُلٍ كَوْنٍ مُضْمِرٍ بَعْضَ الْأَعْرَابِ
فَإِنَّدَةً مَتَى أَمْكَنَ الْعَطْفَ بِغَيْرِ ضَعْفِ كَانَ أَوْلَى مِنَ النَّصَبِ لَأَنَّهُ الْأَصْلُ فِي
هَذِهِ «الْوَاوِ»

دَرْمُورَدْ مَفْعُولٌ مَعَهُ مِيْكُوِينْدَ أَكْرَعَطْفَ بِلَا ضَعْفَ مُمْكِنٌ بَاشَدَ عَطْفَ سَزَاوَارَ
تَرَاسْتَ اِزْنَصَبَ هَثْلَا دَرَآيَه شَرِيفَه
يَا آدَمَ اِسْكَنْتُ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ باِينَكَه مِيْتوَانْ «زَوْجُكَ» رَا مَنْصُوبَ
خَوَانِدَ بَنَا بَرَ اِينَكَه وَأَوْ مَعَيْهِ بَاشَدَ مَعَ الْوَصْفِ چُونَعَطْفَ اَصْلُ اَسْتَ بَهْتَرَ آنْسَتَ كَه
مَعْطَوْفَ گَرْفَتَه شُودَ .

ابن مالك مِيْكُوِيدَ :

وَالْعَطْفُ إِنْ يَمْكُنُ بِلِاضْعَفِ أَحَقُّ وَالنَّصَبُ مُخْتَارٌ لَدِيْ ضَعْفِ النَّسَقِ

چُونَدَهْشَالَ بَا وَاوَ عَطْفَ وَوَاوَ مَعَيْهِ

وَاوَ مَعَيْهِ

وَاوَ عَطْفَ

٣ - قَامَ زَيْدٌ وَطَلَوْعَ الشَّمْسِ

قام فعل، زيد فاعل، واو معيه، طلوع مفعول معه،
الشمس مضاف اليه،

٤ - قَامَ زَيْدُوْ عَمْرُو

قام فعل زيد فاعل، واعطف،
عمرو معطوف ،

توضیح

شَرَكَتْ طَلَوْعَ شَمْسَ دَرَ اَمْرَ قِيَامَ

عمر و ميتواند در عمل زيد «قيام»

شَرَكَتْ كَندَ

٤ - سَافَرْتُ وَأَخَاكَ

٣ - سَافَرْتُ آنَا وَآخُوكَ

سافرت فعل ضمير فاعل، واو معيه، اخاك
مفهول معه

سافرت فعل فاعل، انا تاكيد، واعطف،
اخوك معطوف ،

توضیح

وَاوَ مَتَصَلِّ بِضَمِيرٍ مَرْفُوعٍ اَسْتَ عَطْفَ
اَنْ جَايَنْ نِيَستَ

عطف بر ضمير متصل مرفع جاي نيست
اندا «انا» فاصله شده است

۵- هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالشیدا ^{۱۶} ترکیب : «هنالک اسم اشاره به مکان دور مفعول فیه مقدم ،» ابتلی فعل مجھول ، مؤمنون نایب فعل ، واو عطف ، زلزلوا فعل مجھول ضمیر نایب فعل ، زلزلامفعول مطلق ، شدیداً صفت .»
توضیح - (هنالک اشاره به مکان خندق است - ابتلاء بمعنای امتحان و اختبار است
زلزالاً چون دارای صفت است مینماین نوع است)

۶- فحق عليهما القول فدمراها تدميرا ^{۱۷} ترکیب : «فاء عطف ، حق فعل عليها جار و مجرور ، القول فعل ، فاء عطف ، دمر نافع و فعل ، ها مفعول ، تدمير امفعول مطلق »
توضیح - (فحق عليهما القول بمعنا وجہ علی اهلها الوعید - «دمراها تدمیراً اهلکناها اهلاکاً - عذاب بر آنها حتم شد - هلاک کردم آنها را هلاک کردنی) -
۷- فعصى فرعون الرسول فاخذناه اخذداویلا ^{۱۸} ترکیب : « واو عطف »
عصی فعل فرعون فعل ، الرسول مفعول ، فاء عطف ، اخذناه فعل و
فعل مفعول ، اخذناه مفعول مطلق ، ویلا صفت برای اخذداً ، »
توضیح - (فاخذناه بالعذاب اخذداویلا - واخذه الله بذنبه ، عاقبه علیه - ویل شدید بخدای متعال او را بسیب کناهش ساخت عذاب نمود)

۸- کما بدان اول خلق نعیده وعداعلينا ^{۱۹} ترکیب : « کما جار و مجرور ،
بدان فعل ضمیر فعل ، اول مفعول ، مضاف خلق مضاف الیه ، نعیده فعل و فعل مفعول ، وعد امفعول مطلق برای عامل محدود ، علینا
جار و مجرور خبر برای مبتدای محدود که انجاز باشد (علینا انجازه)»
توضیح - (ها در کمامیتو آند کافه - مصدریه - یا موصوله باشد اگر مصدریه فرض

باشد توجه داشت در این موضوع بین اختلاف بین دارندو آنچه در بالا ذکر شده نظریات بعضی از آنها است عدم خلاف این نظر را معتقد نداریم سیبیوه با این نظر موافق بوده است :
« وهی عنديسيوه مبنية على الضم اذا وقعت صلتها محنون فـ الصدر »

شود بدأنا تأويلاً بمصدر ميشود (كبدتنا) اگر موصوله فرض شود كاف متعلق خواهد بود بهمذو في كه نعيد مفسر آن است يعني (نعيد مثل الذى بداناه) - اول خلق را ميتوان مفعول فيه (ظرف) گرفت برای بدأنا و ميتوان آنرا حال از ضمير موصوف ميذوق دانست - عدد اراميتوان منصوب نعيدهم گرفت

٩- فتفجر الانهار خلاها تفجيرآ $\frac{٩١}{١٧}$ ترکيب : «فاء عطف، تفجر فعل

ضمير فاعل، الانهار مفعول، خلا ل مفعول فيه، مضارفها مضارف اليه،
تفجيرآ مفعول مطلق ،»

توضيح (فجر الماء - فتح له منفذ او طريقة برای مبالغه بباب تفعيل برد شده)

تفجير آيز هفييد معنای تأکید است (تقاضای کفار بوده است از پیغمبر اکرم ﷺ)

١٠- اذارجت الأرض رجاً بست الجبال بساً فكان هباء منباً $\frac{٥٦}{٣}$

ترکيب : « اذا ظرف مفعول برای فعل ميذوق (اذكر) رجت فعل
مجھوں ، الارض نايب فاعل، رجاً مفعول مطلق، واو عطف، بست فعل
مجھوں، الجبال نايب فاعل، بسام مفعول مطلق، فاء عطف، كانت از افعال
ناقصه ضمير اسم آن، هباء خبر، منبئاً صفت برای هباء »

توضيح - (رج بمعنى اضطراب است - رج يرج از باب قتل يقتل اذا حرك و زلزل - رجت الارض رجاً - يدق بعضها على بعض - بکو ببعضی بر بعضی دیگر - بس بس ا - (ریز ریز و پاره شوندازهم ، هر دو مفعول مطلق (بساً و رجاً) برای تاکید ذکر شده اند - هباء منبئاً - «غباراً متفرقـاً)

١١- كلوا و تمعوا اقليلاً انكم مجرمون $\frac{٦٦}{٧٧}$ ترکيب : «كلوا فعل

ضمير فاعل ، واو عطف ، تمعوا فعل ضمير فاعل ، قليلاً صفت برای مصدر ميذوق (تمتعاً) ان از حروف مشبهة بالفعل ، کم اسم ان ، مجرمون خبر برای ان »

توضيح - (قليلاً راميتوان صفت برای ظرف زمان ميذوق فرض نمود يعني تمعوا زماناً قليلاً في الدنيا در فرض اول نايب مناب مفعول مطلق است و در فرض دوم نايب

منابع ظرف)

۱۲- فَامَا مَنَا بَعْدَ وَامَا فَدَاءٌ ۖ ترکیب : «فَاءَ عَطْف ، امَالَاةَ تفصیل ،

هَنَأْ مَفْعُولَ مَطْلَقَ بِرَأْيِ فَعْلِ مَحْذُوفٍ ، بَعْدَ ظَرْفٍ ، وَأَوْ عَطْفٍ ، امَالَاةَ تفصیل ، فَدَاءَ مَفْعُولَ مَطْلَقَ بِرَأْيِ فَعْلِ مَحْذُوفٍ» (۱)

توضیح (هَنَأْ مَفْعُولَ است برای تمدنون (محذوف) و فداء برای تقدون - بعد چون مضاف الیه ندارد در این حال مبنی است قبلاً در ظرف رفراجع به آنها اشاره شده است

نفعوں الی ۵

«اقسام واوها»

۱- او و عطف ۲- او و انتیفات ۳- او و حالیه ۴- او و جمع هندگر ۵- او و قسم

۶- او زائد ۷- او و فصل

۸- او و معنیه

از جهه اینکه مفعول معه مناسبتی با حرف و ادبار در این مبحث مقدمه تأمینی باشیست با قسم واوها اشاره بشود بطوریکه در بالا ذکر شده حرف و ادبار جملات و عبارات عربی معنائی مختلفه استعمال میشود . در مورد معنای این حرف در کتب نحوی بیش از آنچه در اینجا نوشته شده اشاره شده است کسانیکه بخواهند معنای بیشتر و دقیق تر این حرف را در یابند باید بکتاب مغنى مراجعه نمایند .

وَأَوْ عَطْف - وَأَوْ عَطْف آن اوای است که قسمتی از جمله رابه قسمت دیگر هر بوط سازد و حکم ها قبل رابه ما بعد بر ساند در این جمله «ذهب المعلم واللهمين» کامه تلمید که بواسطه او به جمله ها قبل عطف شده حکم ذهاب که مر بوط به جمله قبل است باور سیده است در نتیجه می فهمیم عملی را که معلم انجام داده همان عمل را

(۱) اما بفتح همزه و بکسره آن هردو آمده است اگر همزه اش مكسور باشد در چهار معنای مختلف مورد استعمال دارد
- شک «جانی اما زید و اماعمر و » - نید انزید آمد و با عمر -
- ابهام «اما يعندهم و اما يتوب عليهم» امر از نظر مامهم است یا عذاب میشو ندیا تو به آنها قبول میشود

هم شاگردانجام داده است ازاینچالاست که میبايستی معطوف دراعراب تابع معطوف
الیه باشد»

معلم بعنوان فاعلیت مرفوع است تلمیذنیز بهمان عنوان مرفوع شده است.

درمورد ذهاب این دو فاعل یعنی معلم و شاگرد سه نظر میتوان داد

۱- ذهاب هر دو باهم بوده است (بمصاحبت و بمعیت یکدیگر رفته اند)

۲- معلم قبل از شاگرد و شاگرد پس از معلم رفته است (بترتیب رفته اند اول معلم

(وسپس شاگرد)

۳- باینکه شاگرد مؤخر از معلم نوشته شده مقدم بر اورفته باشد (یعنی اول

شاگرد و سپس معلم رفته است)

تعییر سوم در این مثال از جهه اینکه معلم و او ندارد (معطوف نیست) صحیح نیست مثالی

مانند مثال ذیل باید در نظر گرفت:

«وَكَذَا لَكَ نُوحِي أَلِيكَ وَالَّى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ»

درمورد این سه تعییر گفته شده است «وَكُونَهَا لِمَعِيَةٍ راجحٍ وَ اللَّتَّرْتِيب

کثیر و اعکسه قلیل» اولی راجح و دویی بسیار و سومی بندرت دیده میشود

۲- و او استیناف - در وقیکه لفظاً بین دو جمله ارتباطی نبوده و جمله بعد در

اعراب تابع جمله قبل نباشد آنوا و را و او استیناف میگویند؛ در جملات ذیل و او

استیناف است.

«لَبَيْنِ لَكُمْ وَ نَقْرَفِي الْأَرْحَامِ» اگر واو عطف میبود نقر منصوب یافراحت میشد.

«لَا تَأْكُلِ السَّمْكَ وَ تَشْرَبِ الْبَلْبَنِ» اگر واو عطف میبود تشرب مجزوم میشد.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمُ اللَّهُ» اگر واو عطف باشد لازمه اش اینست جمله خبریه

۳- تعییر «اما ان تلقى و اما ان تكون اول من القى» بحضرت موسى گفتند تو میافکنی عصای خود را با ما اول کسی باشیم که میافکنیم.

۴- اباحه «تعلم اما فهمها و اما نحوها» تعلم هر دو مباح است هر کدام خواهی

۶ - کُل امْرَءٍ وَعَمْلُه

کل امرء مضاف و مضاف الیه، واو عطف
عمله معطوف

۶ - هَرَرْتُ بِكَ وَأَحْمَدَ

مررت فعل ضمیر فاعل، باک جار و مجرور
واو معیه احمد مفعول معه

توضیح

عطف بر ضمیر مجرور جایز نیست لذا
واو معیه است

چون قبل اذ واو جمله نیست و اورا
نیتوان میه گرفت

۷ - جَاءَسَعِيدٌ وَخَالِدَ قَبْلَهُ

جاء فعل سعید فاعل، واو عطف، خالد معطوف،
قبل ظرف هامضاف الیه

۸ - عَلِفْتُهُمَا تَبَيَّنَا وَمَاءَ بَارَدَأً

علفتها فعل فاعل مفعول، تبیناً مفعول دوم واو
معیه ، ماءاً مفعول معه ، باردآ صفت .

توضیح

خلاف اصطلاح است استعمال علف
در اشراب لذاؤ او معیه است

واو را نیتوان میه گرفت زیرا
قبل مصاحب را بر طرف کرده

۹ - مَاصِنْعَتْ وَزَيْدٌ

ماستهایمیه مبدأ، صنعت فعل ضمیر فاعل خبر
واو معیه زید امفعول معه

مائن و زید

ماخبر مقدم ، انت مبتدای مؤخر او
عطف، زید عطف برانت

توضیح

بعداز ضمیر متصل مرفاع و او عطف
صحیح نیست باید معیه باشد

چون جمله در ظاهر فعل ندارد برای
عطف ابرادی نیست

۱۰ - كَيْفَ أَنْتَ وَقَصْعَةُ مِنْ ثَرِيدٍ

لـناهیه، تنه فعل ضمیر فاعل، عن القبیح، جاز مجرور
واو معیه، اتیان مفعول معه، هامضاف الیه

کیف خبر مقدم، انت مبتدای، مؤخر، واو عطف ،
قصعه معطوف ، من ثرید جار و مجرور

توضیح

اگر واو عطف گرفته شود معنی با جمله قبل
سازش ندارد

درجله فعل نیست و عطف بر ضمیر منفصل
هم مانع ندارد جایز است

۱۱- فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشَرْكَائِكُمْ

فاه عطف اجمعوا فعل « ازباب افعال » ضمیر فاعل، امر مفعول ، کم مضاف الیه،
واو معیه، شر کائكم مفعول معه مضاف کم مضاف الیه، (اجمعت امری و جمعت شر کائی)
واورا عطف گرفتن و شر کاء رامفعول برای اجمعوا دانستن خلاف استعمال است ، گفته
نمیشود اجمعت شر کائكم یا باید ازجمع نلائی مجرد امر در تقدیر گرفت « اجمعوا »
یاباید و اورا معیه گرفت .

حال

هر فاعل که فعلی را انجام میدهد و یا هر مفعول که فعلی بر آن واقع میشود هنگام صدور فعل، فاعل و مفعول قطعاً وضع خاصی را دارا هستند که غالباً نویسنده یا متكلم بعد از بیان اصل موضوع باین موضوع زائد «حال فاعل و مفعول» نیز اشاره دارد یعنی بیان میکند فعل در چه حالی انجام گرفته است.

اگر وضع محصلی را در نظر بگیریم که مشغول کتابت است و در عین حال میزون هم باشد بوضع اخیر او اشاره بشود گفته ایم محصل در چه حال کتابت را مشغول بوده است «يَكْتُبُ التِّلْمِيذُ مَحْزُونًا» میزوناً از نظر ترکیب حال است که میین حال فاعل است در هنگام کتابت. و هم چنین است اگر بگوییم رأیت الفقیر باکیا، با کیا حال است که بیان حال مفعول را حاکی است در هنگام رؤیت و یا اگر گفته شود:

«هَرُرْتُ بِتِلْمِيذٍ قَائِمًا فِي الْمَدْرَسَةِ» اشاره به حال اسم مجرور «مفعول مجرور» شده است بنابراین حال ممکن است از فاعل، از مفعول، و یا از اسم مجرور باشد، به تعییر دیگر صاحب حال یا فاعل است یا مفعول است و یا مجرور.

تعريف حال

۱- **الْحَالُ مَا تَبَيَّنَ هِيَنَةُ صَاحِبِهِ فِي الْجَمْلَةِ وَتَقْعُدُ فِي جَوَابِ كَيفٍ وَحُكْمِهَا النَّصْبُ .**

حال کامه ایست که بیان هیئت ذی الحال را نموده حکم آن نصب و در جواب کف واقع میشود.

۲- **الْحَالُ تِكْرَةٌ مَنْصُوبٌ بِهِ مُشْتَقَّةٌ وَاقْعَدَتْ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ تَبَيَّنَ هِيَنَةُ صَاحِبِهِ أَعْنَدَ صُدُورِ الْفِعْلِ :**

حال اسمی است نکره، منصوب و مشتق واقع بعد از کلام تمام و بیان میکند هیئت ذی الحال را هنگام صدور فعل،

۳- الْحَالُ وَصْفٌ فَضْلَةٌ مُنْتَصِبٌ مُفْهِمٌ فِي حَالٍ كَفِرْدًا أَذْهَبَ

حال وصفی است منصوب فضله در کلام (فضله مقابل عمدہ است یعنی رکن کلام نیست) بیان میکند هیئت ذی الحال را (قائم در این جمله زید قائم عمدہ است بدون آن کلام ناقص است)

شَبَهُ الْحَالِ بِالْمَفْعُولِ مِنْ حِيثِ أَنَّهَا فَضْلَةٌ مِثْلُهُ جَاءَتْ بَعْدَهُ خَاصٌ

لَهَا بِالظَّرْفِ شَبَهٌ خَاصٌ

حال را لزجهت اینکه فضله در کلام تمام ذکر میگردد تشییه بمفعول کرد و اند و بخصوص نسبت به ظرف (مفقول فیه) مشابهت خاصی را داراست چه در ظرف «فی» در تقدیر گرفته میشود در حال نیز میتوان «فی» را در تقدیر گرفت جاء زیدراکباً «فی حال الرکوب»

البته چون حال در واقع فاعل است مباینش بامفعول که غیر فاعل است بین آشکار است و از طرفی هم چون حال مبایستی نکره باشد و مفعول میتواند معرفه هم باشد پیدا است که بامفعول تنها مشابهت دارد: اینکه عین مفعول خواهد بود ۹- ضَرَبَتْ قَائِمًا الْتَّلْمِيذَ ۳- ضَرَبَتْ الْتَّلْمِيذَ قَائِمَيْنَ

برای اینکه در ترجمه اشتباہی نشود حال را باید بنزدیکترین اسم ماقبل حال نسبت داد و اگر آحیاناً نویسنده بخواهد حال فاعل و مفعول هر دوراً ذکر کند باید حال فاعل را متصل به فاعل (جمله ۱) حال مفعول را متصل به مفعول (جمله ۲) و اگر هر دو یک حالی را دارا باشند باید بطور تثنیه آنرا در آخر اندازه ذکر کرد (جمله ۳)

شرط حال و ذی الحال

در تعریف گفته شد حال باید نکره و هشتق باشد و ذی الحال معرفه اگر احیاناً حال معرفه و جامد باشد بحال نکره و هشتق تأویل میشود.

«در امثاله ذی حال مؤول شده است.»

۱ جَاءَ الرَّئِيسُ وَ حَدَّهُ «منفرد» ترکیب: « جاء فعل، الرئيس فاعل، و حده حال مؤول بمنفرد»

حال صفت، هیئت و کیفیت شیعی را گویند مؤذن ایستاده باشد بهمن جهه در تعریف اول ضمایر و افعال مر بوطه آن مؤذن در تعریف سوم مذکور استعمال شده است. اصل حال حول بوده - او ما قبل مفتوحه قلب به الفشده است. جمع حال - احوال و احواله - و جمع حالة - حالات است.

(چون حال جامد است و معرفه به منفرد است نکره و مشتق است تأویل میشود)

۳- **جَاءَ الْفَارِسُ أَسْدًا** « شجاعاً » ترکیب : « جاء فعل ، الفارس فاعل ،

اسداً حال مؤول به شجاعاً »

(اسد چون اسم جامد است به شجاعاً که صفت است و مشتق تأویل میشود)

۴- **عَلِمَتْهُ الدَّرْسَ بَاْبَاْ بَاْبَا** « مترتبه » ترکیب : « علمته فعل فاعل مفعول ،

الدرس مفعول دوم ، باباً باباً حال مؤول به مترتبه »

(باب چون اسم جامد است به مترتبه که وصف و مشتق است تأویل میشود)

۵- **بَايَعَتْهُ يَدًا يَدًا** « مقابضاً ایاه » ترکیب : « بایعته فعل و فاعل مفعول ،

یداً بید حال مؤول به مقابضاً »

(ید چون اسم جامد است به مقابضاً ایاه که وصف و مشتق است تأویل میشود)

۶- **رَكَضَ** « راکضاً » ترکیب : « ایته فعل فاعل و مفعول ،

رکضاً حال مؤول به راکضاً »

(رکضاً چون مصدر است به راکضاً که صفت و مشتق است تأویل میشود)

۷- **ادْخُلُوا رَجُلًا رَجُلًا** « واحداً واحداً » ترکیب : « ادخلوا فعل ضمير فاعل ،

رجلا رجلا حال مؤول به واحداً »

(رجل چون اسم جامد است به واحداً که صفت است و مشتق تأویل میشود)

« در امثاله ذیل حال جامد غیر مؤول است »

۸- **بَعْهَ مَدَابِرِهِمْ** « بفروش چارکی یکدربهم » ترکیب : « بعه فعل فاعل ،

مدا حال (اسم جامد است) بدرهم جار و مجرور »

۹- **هَذَا مَالُكَ ذَهَبَا** « این مال تو است در حالتی که طلا است » ترکیب : هذامبتدا ،

مالک مضاف و مضاف الیه خبر ، ذهباً حال ،

عامل حال

۱- **زَيْدٌ ضَارِبٌ عَمَراً قَائِمًا** - **زَيْدٌ مَضْرُوبٌ قَائِمًا** - **زَيْدٌ حَسْنٌ قَائِمًا**

درسه مثال فوق وهم چنین در مثالهای قبل چنانکه می بینم فعل و شبه فعلی

که در عبارت هست عامل نصب جال بوده است گاهی ممکن است عامل حال فعل و شبه فعل نباشد بلکه کلمه باشد که متضمن معنای فعل باشد این عامل را عامل معنوی و عامل قبلی را عامل لفظی حال میخوانند.

هي أَمْلِ مَعْنُويَّ حَالٍ وَنَوْفَهُ هَائِي أَزْ هَمْنِ إِنْهَا

۱- هَذَا أَبُوكَ ذَاهِبَاً ترکیب: هذامبتدا، ابوک مضاف

ومضاف اليه خبر، ذاهباً حال.

۲- الْكِتَابُ عِنْدَكَ مَفْتُوحًا ترکیب: الكتاب مبتدا، عندك

مضاف ومضاف اليه خبر، مفتواحال.

۳- الدِّرْهَمُ فِي حِسْبِي مَحْفُوظًا ترکیب: الدرهم مبتدا، في

جیبی جارو مجرور ياء مضاف اليه، محفوظاحال.

۴- لَعْلَ زَيْدًا الْيَنْاقَادِمَا ترکیب: لعل از حروف مشبهه،

بالفعل، زیداً اسم لعل، الینا جارو مجرور خبر، قادماً حال.

۵- لَيْتَهُ عِنْدَنَا نَازِلًا ترکیب: ليت از حروف مشبهه

بالفعل ها اسم آن، عند ظرف مضاف، نامضاف اليه خبر، نازلاً حال.

۶- كَانَهُ الْأَسَدُ حَافِظًا ترکیب: كان از حروف مشبهه

بالفعل، ها اسم ان، اسد خبر، حافظاً حال.

۷- هَاهُوَ الطَّيِّبُ مُقْبِلًا ترکیب: ها حرف تنبیه، هو

مبتداء الطیب خبر، مقبلاً حال.

۸- يَازِيدُ شَاكِيَا ترکیب: ياندا زید منادا،

شاکیاً حال.

ها - برای هاسه وجه ذکر کردہ اند ۱- اسم فعل معنی خذ - ۲- ضمیر مؤنث (که منصوب او مجروراً مورداً مستقبال دارد ضربها - قلمها)- هاضم، پیر والف علامت تأثیت است . ۳- حرف تنبیه که در پهار مورد استعمال میشود اول بالاسماء اشاره بنزد یک هذا و هذاک . دوم با ضمیر رفع «ها انت اولا»، سوم صفت «ای ای در ندا». «با ایها الرجل يا ایتها المرئه» *

حال از مفعایل خمسمه

قبل اکتفیم مفعول میتواند دارای حال باشد باید توجه داشت این موضوع تنها اختصاص به مفعول به ندارد بلکه کلیه مفعایل میتوانند دارای حال باشند.

۱- رأیت الرجل مقتولاً «مفعول به» ترکیب : رأیت فعل ضمیر فاعل ، الرجل مفعول ، مقتولاً حال .

۲- ضربت الضرب شديداً «مفعول مطلق» ترکیب : ضربت فعل ضمیر فاعل ، الضرب مفعول ، شدیداً حال .

۳- نمت ساعة كاملاً «مفعول فيه» ترکیب : نمت فعل ضمیر فاعل ، ساعة مفعول فيه ، كاملاً حال .

۴- سافرت للتعلم مختصاً «مفعول له» ترکیب : سافرت فعل ضمیر فاعل ، للتعلم جار و مجرور مفعول له ، مختصاً حال .

۵- كتبت والقلم مكسوراً «مفعول معه» ترکیب : كتبت فعل ضمیر فاعل ، واو معه ، القلم مفعول معه ، مكسوراً حال .

تقدير و تأخير حال از ذى الحال

حال میبايستی پس از ذى الحال ذکر شود الاینکه در بعضی موارد مقدم میگردد .
تقدیم (جوازا) - در وقایعیکه ناصب حال فعل متصرفی باشد یا صفتی باشد که شباهتش به فعل متصرف تمام باشد حال جائز است بر ذى الحال مقدم گردد «در دو مثل زیر حال مقدم شده است :

۱- مخاطب يددعا (عامل متصرف است) **۲- مسرعًا ذارًا حُل** راحل صفتی است که از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهتش به فعل تمام است (اسم فاعل - و اسم مفعول

چهارم دخول بر اسم جلاله الله برای قسم «هاله» در مورد قسم اول آن (اسم فعل) برای مفرد «ها» و برای تثنیه «هاوم» و برای جمع «هاوم» - استعمال شده است «هاوم اقرًا اكتابه» (به معنی بگیرید کتاب مرا او بخواهد) حال بدو نوع تقسیم شده ۱ - مؤسسه (مبنيه هم گفته میشود) ۲ - مؤ کده - حال مؤسسه آن حالی را کویند که میبن وضع ذی الحال باشد و مؤ کده آنست *

وصفت مشبهه از لحاظ تضمّن معنای فعلى شبهت به فعل دارند)

**وَالْحَالُ إِنْ يَنْصُبْ بِفَعْلٍ صَرْفًا
أَوْ صَفَةً أَشْبَهَتْ الْمَصْرَفَ
ذَارًا حَلَّ وَمُخْلِصًا زَيْدَ دَعَا**

تقديم (وجوباً) درسه مورد ذيل حال برذى الحال وجوباً مقدم ميشود .

۱- صاحب حال نکر هم حضنه باشد (غير مضاف وبعد از نهی واستفهام نباشد) جاء شاکیاً تلمیذ

۲- وقتی که ذی الحال مخصوص باشد (بعد از حرف الا باشد) ما قرئ صحيحاً الاتلمیذ

۳- حال از کلاماتی باشد که صدارت طلب باشد (مانند کیف استفهمامیه) (كيف جاء التلمیذ

تأخیر «وجوباً» در موارد ذيل حال مؤخر است وجوباً .

۱ - حال مخصوص باشد (بعد از الواقع باشد) ما نزل الرسل الامبشرین

۲- حال جمله باشد مرتبط با او (دروتی که حال جمله است) سافرت و قلبی محزون

۳- وقتی که مجرور باضافه باشد (صاحب حال مضاف اليه باشد) عجبت من ذهابك ما شيا

۴- وقتی که مجرور باشد (صاحب حال مجرور بحرف جر باشد) هررت بهند جالسة

۵- وقتی که عامل فعل جامد باشد (عامل فعل از افعال جامد باشد) ما حسون زید آمقبلان

۶- وقتی که عامل معنوی باشد (عامل معنوی را قبل ایان کردیم) فتنك ييوتهم خاويه

حذف عامل حال

۱ - ضریب العبد مسیناً «اذا كان مسيئاً» تركیب : «ضریب مضاف و

مضاف اليه مبتداء، العبد مفعول، خبر محدوف «حاصل» مسیناً حال سد مسد خبر «ازجره

* که، و کد عامل یا صاحب حال و یا مذکور که مضمن جمله قبل باشد.

جاء زید ماشیا «تنهای مبین است» «نم و لیتم مدبرین» (مدبرین مؤکد عامل حال است) در این آیه شریفه جیهانآ کیمیکند من را که صاحب حال است «ولوشاد بک لامن من فی الارض كلهم جمیعاً» و برای تأکید مضمن جمله همان مثال شماره ۲ «زیدا بوك عطوفاً» را باید در نظر واشت که عامل نصب هم و جو بامحذف است.*

اینکه خبر ندارد حال نایب مناب خبر شده است .

۳- زیدا بوك عطوفاً «عامل محدود احقة بوده» ترکیب : زیده بکدا ، ابوک مضاف و مضاف الیه خبر ، عطوفا حال ، عامل احقة محدود .

(حال مؤکد مضمون جمله قبل واقع شده)

۴- اقاعد او قدقام الناس «اتو جدوا عادا» ترکیب : همزه استفهام ، قاعدا

حال ، عامل محدود ، واو حالیه ، قد تحقیقه ، قام فعل الناس فاعل .

(جمله فعلیه که با او مرتبه است حال واقع شده در مورد سرزنش میباشد)

۵- اشتريته بدرهم فصاعداً «فذهب الشمن صاعدا» ترکیب : اشتريته فعل فاعل

و مفعول ، بدرهم جار و مجرور ، فاء عطف ، صاعدا حال ، عامل محدود .

(در حال زیادتی تدریجی مراد است)

۶- تصدق بتدينار فسافلاً «ذهب المتصدق به سافلا» ترکیب : تصدق فعل ضمیر

فاعل ، بدینار جار و مجرور ، فاء عطف ، سافلا حال عامل محدود .

(در حال نقصان تدریجی مراد است)

۷- هنيئا لك «ثبت لك الخير هنيئا» ترکیب : هنیئا حال . عامل

محدود لک جار و مجرور . در مورد آخر برای حذف عامل حال دلیلی نیست فقط باید بگوییم حذف آن سماعی است .

بنابراین مطابق امثله فوق و آنچه تذکر داده شده عامل حال حذف شد در شش

مورد واجب است .

* عامل الحال بها قد اکدا فی نحو لاتعث فی الارض مفسداً

وان توکد جملة فضمر عا ملها و لفظها بو خسر

در شش مورد من ذکور در متن عامل حال وجود بآ حذف نمود مثلا در این جمله «تسافر راشدا» میتوان نقطه بند کر حال لفظی در کار باشد چنان است عامل حال را حذف نمود بهینه کسی تهیه سفر می بیند .
اکتفا کردو گفت « راشدا » البتا در حال یکه بهینه کسی تهیه سفر می بیند .
و همچنین در این جمله «كيف جئت الى المدرسة» جواب بگویید «راجلا» (در حال بیاده) در واقع تنها بذکر حال اکتفا شود .

- ۱ - در وقتی که حال خبر واقع شود ۲ - در وقتی که حال مؤکد مضمون جمله باشد ۳ - در مقام سرزنش باشد ۴ زیادتی تدریجی مراد باشد ۵ نقصان تدریجی مراد باشد ۶ - سماعی است .

اقسام حال و ارتباط آن با ذی الحال

در مقدمه مبحث مبتد او خبر جمله را تقسیم کردیم به سه قسمت ۱ - جمله اسمیه ۲ - جمله فعلیه ۳ - شبه جمله (ظرف و جاز و مجرو و هرسه) نوع جمله میتوانند حال واقع شوند لاینکه باید توجه داشت در وقتی که جمله کاملی حال واقع شد ارتباط آن با ذی الحال یاباید با او باشد یا با ضمیر .

این واو همان واو حاليه است که در ضمن بیان واها با آن اشاره شده باین واو و او ابتدا هم گفته میشود برای تشخیص آن گفته اند: اگر وقوع «اذه» بجای واو سازش داشت آن واو واو حاليه است .

تذکر- جمله حاليه باید جمله خبریه و دارای حرف استقبال، نباشد و در موادی واجب است رابط واو باشد و در موادری ضمیر و در مواردی از هر دو استفاده میشود ضمن مثال باین موضوعات اشاره میشود .

نحوه های دیگری از حال با ذکر مثال

۱- جاعزید را کبا ضاحکا (حال متعدد است)

ترکیب : « جاء فعل زید فاعل، را کبا حال ، ضاحکا حال ، »

۲- أخذ المحسن منهداًما (حال از نایب فاعل آمده)

ترکیب : « اخذ فعل مجھول، المحسن نایب فاعل، منهداًما حال ، »

۳- زید في الرخاء شجاع (جار و مجرور حال واقع شده)

ترکیب : « زید مبتداء، في الرخاء جار و مجرور حال، شجاع خبر برای مبتداء»

۴- زید عند الشدة جبان (ظرف حال واقع شده)

ترکیب : « زید مبتداء، عند الشدة مضاد و مضاد اليه حال، جبان خبر»

٦- سافر الحبيب والقمر بدر
 (حال جمله اسميه استمر تبظ با او)

تركيب: «سافر فعل، الحبيب فاعل، واو حاليه، القمر مبتدأ، بدر خبر جمله حال»
٦- وقف الخطيب يده على المنبر (حال جمله اسميه استمر تبظ بضمير)

تركيب: «وقف فعل الخطيب فاعل، يده مضارف مضارف اليه مبتدأ، على المنبر حار و مجر و ر الخبر، جمله حال»

٧- ذهبت من هنا و قلمك في يدك (حال جمله اسميه رابط ضمير با او)

تركيب: ذهبت فعل ضمير فاعل، من هنا جار و مجر و ر، واو حاليه
 قلمك مضارف مضارف اليه مبتدأ، في يد جار و مجر و ر كاف مضارف اليه خبر»
٨- مررت بزید يعاتب ابني (حال جمله فعليه مضارع رابط ضمير)

تركيب: مررت فعل ضمير فاعل، بزيد جار و مجر و ر مفعول، يعاتب
 فعل ضمير فاعل، ابني مضارف مضارف اليه مفعول، جمله در محل نصب
 حال ازيد ، »

٩- زحف الجيش ولم يطلع الفجر (جمله فعليه رابط وا او)

تركيب: «زحف فعل الجيش فاعل، واو حاليه، لم جازمه، يطلع
 فعل، الفجر فاعل جمله، حال» ،
١٠- هذا رجل يعظ ولا يعمل (حال مضارع منفي رابط وا او و ضمير)

تركيب: «هذا مبتدأ، رجل خبر، يعظ فعل ضمير فاعل صفت، واو حاليه
 لاذيفه، يعمل فعل ضمير فاعل، جمله حال»

١١- ركب زيد وقد تقلد سيفه (حال جمله ماضويه رابط وا او وقد)

تركيب: «ركب فعل زيد فاعل، واو حاليه، قد تحقيقيه تقلد فعل،
 سيف فاعل، ها مضارف اليه، جمله حال» ،
٣١- أقبلت الفرسان وقد لاح الصباح (جمله فعليه ماضوية چون ضمير ندارد

رابط حتماً باید واد وقد باشد)

ترکیب : «اقبلت فعل، الفرسان فاعل ، و احوالیه قدّ محقیقیه، لاح
فعل، الصباح فاعل، جمله حال» ،

۱۳ - سَرَّنِي قَدْوَمَكَ سَالِمًا (حال از مضاف الیه جائز نیست اگرچون
«ک» در حقیقت فاعل است مانعی ندارد)

ترکیب : «سر فعل نون و قایه یاه مفعول ، قدوم فاعل ، کاف
مضاف الیه ، سالمًا حال ، »

۱۴ - جَائِنِي مُسْرِعًا رَجُلٌ (چون ذی الحال نکره است حال و جواباً
مقدم شده)

ترکیب ، «جاء فعل نون و قایه یاه مفعول ، مسرعاً حال ، رجل
فاعل» ،

۱۵ - جاءَ رَاكِبًا سَعِيدًا (ذی الحال با اینکه معرفه است حال مقدم
شده چون فعل جاء متصدری است)

ترکیب : «جاء فعل، راكباً حال ، سعيد فاعل ، »

۱۶ - ماجاءَ رَاكِبًا الْأَسْعِيدَ (حال مقدم شده چون ذی الحال مخصوص راست)

ترکیب : «ما نافیه جاء فعل، راكباً حال، الاداة حصر ، سعيد فاعل ، »

۱۷ - مَا أَحْسَنَ زَيْدًا مُقْبِلاً (عامل حال چون جامد و شبهات بفعل ندارد
حال حتماً باید مؤخرًا ذکر شود)

ترکیب : «ما تعجبیه مبتدا ، احسن فعل تعجب ، زیداً مفعول به ،
مقبلًا حال ، جمله خبر ، »

۱۸ - كَيْفَ جَاءَ أَخْوَكَ (کیف چون حال است و صادرت دارد مقدم شده)

ترکیب : «کیف اسم است فهمیه محا (منصوب حال) ، جاء فعل، اخوک مضاف
ومضاف الیه فاعل ، »

۱۹ - لَقِيْتُ هَنْدَاراً كَبَّةً مَا شِيَا (چون قرینه هست را کبة حال است از هند و ماشیا از فاعل لقیت)

ترکیب: «لقیت فعل ضمیر فاعل، هند مفعول، را کبة حال از هند، ماشیا حال از فاعل لقیت،»

۲۰ - لَقِيْتُ خَالِدًا مَصْدَدًا مُنْحَدِرًا (مصدداً حال است برای خالد - منحدر برای ضمیر لقیت،)

ترکیب: «لقیت فعل ضمیر فاعل، خالدا مفعول، مصدداً حال از خالد، منحدراً حال از ضمیر لقیت،»

شوی‌اهدی‌چند از آیات

مثال ترکیب توضیح

۱ - وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمِ وِلْدَتْ وَيَوْمِ امْوَاتْ وَيَوْمَ ابْعَثْ حَيَا ^{۳۳} ترکیب: «واعطف، السلام مبتداً، على جار و مجرور، يوم ظرف، ولدت فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، واعطف، يوم مفعول فيه، (ظرف) امومت فعل ضمیر فاعل، «واعطف» يوم ظرف، ابعث فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، حیاً حال، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا» توضیح: (حیاً حالی است که تأکید میکند ابعث را که عامل آن است)

۲ - فَاذْكُرُوا الْإِعْالَمَ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ ^{۷۶} ترکیب: «فاء حرف عطف، اذکر و افعل ضمیر فاعل، آلام مفعول مضاف الله مضاف اليه، و او عطف، لا، نهی، تعشو افعل ضمیر فاعل، في الارض جار و مجرور مفسدين حمال،»

توضیح (مفسدين نیز مانند جمله اول است تأکید میکند لاتعنوا را که عامل آن است لاتعنوا لاتفسدوا)

۳ - وَارْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ^{۷۹} ترکیب: «واعطف ارسلنا

فعل ضمير فاعل، كاف مفعول، للناس جار و مجرور، و سوا حال، و اعطاف،
كفى فعل باء زائد الله لفظاً مجرور محال من نوع فاعل، شهيداً تميز،
توضيح : (رسولاً دراين جمله نيز تأكيد ميکند فعل ارسلنا را

كه عامل آن است)

٤ - **إِنَّا نَزَّلْنَاهُ قُرْآنًا عَرِيبًا لِّعِلْمِكُمْ تَعْقِلُونَ** ۲۳ ترکیب : «ان از حروف مشبهه

بالفعل ، نا اسم ان، انزلناه فعل و فاعل و مفعول ، قراناً حال 'عربياً
صفت، جمله خبر، لعل از حروف مشبهه بالفعل ، کم اسم لعل، تعقلون
فعل و فاعل خبر لعل ، »

توضیح) حال قاعدة میبايستی وصف باشد قرآن مصدر است باید

آنرا تأویل نمود- عربیا را میتوان به تعبیری صفت برای قرآن دانست و به تعبیری حال)

٥ - **وَبَشَرَنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ** ۱۱۳ ترکیب : «و او عطف، بشرناه فعل

ضمیر فاعل ها مفعول، با سحق جار و مجرور، نبیاً حال، من الصالحين
جار و مجرور ، »

توضیح - (نبیا حال است از سحق و میتوان من الصالحين را نیز

حال گرفت باین معنی حال کونه من الصالحين - اسحق غیر منصرف است محال مجرور

است به باء (سبب علمیت و عجمه است)

٦ - **وَإِنَّكُمْ لَتَسْمُرُونَ عَلَيْهِمْ مَسِيحِينَ وَبِاللَّيلِ** ۱۳۷ ترکیب: «و او عطف ، ان از

حروف مشبهه بالفعل ، کم اسم ان، لام تأكيد ، تمرن فعل فاعل ،

عليهم جار و مجرور ، مصبهین حال، و او عطف بالليل جار و مجرور»

توضیح (المصبهین حال است از فاعل تمرن و بالليل را نیز میتوان

معطوفاً بر مصبهین حال گرفت و به مسمیں تعبیر کرد در واقع جمله دارای دو حال باشد)

٧ - **كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَاحْيَاكُمْ** ۲۸ ترکیب: «کیف حال، تکفرون

فعل ضمير فاعل ، بالله جار و مجرور ، او حالیه ، کنتم از افعال

ناقصه ضمیر اسم آن امواتاً خبر آن « فاء حرف عطف ، احیافعل
ضمیر فاعل ، کم مفعول »

توضیح (کیف استخبار است که متنضم منای تعجب و انکار
بایین معنی «خبر و نی علی ای حال تکفرون» و احوالیه و جمله بعداز آن حال است) (جمله
ایست ماضیه و برای شایستگی حال واقع شدن احتیاج بقد نیست)

۸- فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَانِي يَصْرُونَ ^{۳۶} ترکیب «فاء عطف، استبقو افعال ضمیر
فاعل ، الصراط مفعول ، فاء عطف ، اني بمعنى كيف حال ، يصرون
 فعل ضمیر فاعل »

توضیح (راجح به کلمه اني قبل در پاورقی اشاره شده است در
صورتی که بمعنای کیف باشد در ترکیب حال است)

۹- فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبًا أَسْفًا ^{۸۶} ترکیب : «فاء حرف عطف، رجع
فعل موسی ^{طیله} فاعل ، الى قوم جار و مجرور مضان ، ها مضان
الیه ، عضبان حال ، اسفاً حال »

توضیح (در این جمله حال مکرراست عضبان از نظر تجزیه وصف
است بمعنی شدید الغضب - و اسفاً مصدر بمعنى متعلقاً - بنابراین حال دوم چون مصدر
است مؤول میشود)

۱۰- وَسُخْرَ لَكُمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِيْنِ ^{۴۴} ترکیب : « واعطف ، سخر فعل
ضمیر فاعل ، لكم جار و مجرور ، الشمس مفعول ، واعطف ، القمر
اعطف بهشمس ، دائین حال از دوم مفعول »

توضیح - (دائین تثنیه است و حال است از دوم مفعول بمعنى اینکه
همه مرند بر دأب و عادت خود در سیر و حرکت)

۱۱- هَذَا بَعْلَى شَيْخًا ^{۷۲} ترکیب : « هذا مبتداً ، بعلی مضان و مضان اليه خبر ،
شیخاً حال »

توضیح (بعل جمع آن بعول - بعال و بعوله آمده است شوهر وزن

را گویند در مرد شوهر بعل و در مرد زن بعله گفته میشود در این جمله ذی الحال بعل است و عامل حال نیز معنوی است در وقتی که عامل معنوی باشد مقدم شدن حال صحیح نیست)

۱۳ - **فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٌ أَمْرًا مِنْ عَنْدِنَا** $\frac{۴}{۴}$ ترکیب : « فیهای جار و مجرور ،

یفرق فعل مجہول، کل نایب فاعل مضاف اضافه با مر امر مضاف الیه،
حکیم صفت برای امر ' امرأ حال ، من عند جار و مجرور
نا مضاف الیه »

توضیح (ذی الحال باید معرفه باشد الا ینكه در سه مرد جایز

است نکره باشد ۱- نکره مخصوص شود به وصف یا با اضافه چنان که در این مثال به وصف
حکیم ذی الحال مخصوص شده است یا مانند این مثال « مررت بر جل ظریف قائمًا »
که نکره موصوفه (رجل) ذی الحال واقع شده ۲- اینکه نکره مخصوص شود به اضافه
« نظرت الی جاریه رجل مختاله » (مختاره حال است از جاریه که اضافه شده است به نکره)
۳- اینکه ذی الحال را نفی یا شبیه نفی جلو واقع شود « قلمما جائی رجل را گپا »
(قبل اگفته اگر ذی الحال نکر ه باشد حال و جو بامقدم است.)

۱۴ - **وَ مَا أَهْلَكَنَا مِنْ قَرِيْبٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ** $\frac{۵}{۵}$ ترکیب : « واعطف

مانافیه ، اهل کنا فعل ضمیر فاعل ، من قریبه جار و مجرور ، الا زاده
حصر ، و او حالیه ، لاهای جار و مجرور خبر مقدم ، کتاب مبتدای مؤخر ،
معلوم صفت ، »

توضیح - (جمله حالیه که بعد از و او حالیه ذکر شده حال است

برای قریبه یعنی ذی الحال قریبه است در همین بالا اشاره کردیم اگر ذی الحال نکره و مسیبوق به
حرف نفی شدمیتواند دارای حال باشد)

۱۵ - **إِلَى اللَّهِ مَرْجَعُكُمْ جَمِيعًا فَيَنْبَغِيْكُمْ بِمَا كَنْتُمْ تَعْمَلُونَ** $\frac{۱۰۵}{۱۰۵}$ ترکیب :

الى الله جار و مجرور خبر مقدم ، مر جعكم مضاف ومضاف اليه مبتداي
مؤخر ، جميعاً حال ، فاء عطف ، ينباً فعل ضمير فاعل کم مفعول ، بما
جار و مجرور ، كتم از افعال ناقصه ، ضمير اسم آن ، تعلمون فعل
ضمير فاعل ، خبر برای کتم ،

توضیح - (آوردن حال برای مضاف اليه جایز نیست مگر اینکه
مضاف از کلاماتی باشد که بتواند در حال عمل کند باین معنی از اسمائی باشد که معنا
از لحاظ عمل مشابه با فعل هستند مانند: مصدر - اسم فاعل - صفت مشبه و سایر اسمائی که
شیوه فعل هستند، در جمله فوق مرجع مصدر راست اضافه شده به کم که در حقیقت فاعل خود
آن است بنابراین از ضمير کم که مضاف اليه واقع شده چون معنا فاعل است حال آمده است .
۱۵ - و نزعنا مافي صدورهم من غل اخوانا ^{۴۷} _{۱۵} ترکیب : « واد عطف ،

نزعنا فعل ضمير فاعل نامفعول ، فی صدور جار و مجرور ، هم مضاف
اليه ، من غل جار و مجرور ' اخوانا حال ، »

توضیح - (اگر مضاف جزئی از مضاف اليه باشد برای این نوع
مضاف اليه هم حال میتوان آورد . صدور در جمله فوق جزئی از مضاف اليه است لذا اخوانا
از آن حال آمده است (اخوانا در تقدیر چنین است : (وهم يكونون اخوانا)

۱۶ ثم او حيناً ليكَ أنِ اتبع ملةَ إبراهيمَ حنيفاً ^{۱۰۰} _{۱۲۲} ترکیب : « نم عطف ،

و حيناً فعل ضمير فاعل ، اليك جار و مجرور ، ان مفسره ، اتبع فعل ضمير
فاعل ، ملة مفعول ، مضاف ، ابراهيم مضاف اليه ، حنيفاً حال از ابراهيم ، »

توضیح (اگر مضاف مثل جزء مضاف اليه باشد « ملة مثل جزء از
ابراهيم است » البة از جهه صحة است غنیاً مضاف اليه از مضاف میتوان از این نوع مضاف اليه
حال آورد - حنيفاً حال از ابراهيم است در صورتی که مضاف اليه واقع شده (درواقع
آیه ۱۵ مضاف جزئی از مضاف اليه بوده و در این آیه مضاف مثل جزء است)

۱۷ - أَيُحِبُّ أَحَدٌ كَمْ أَنْ يَأْكُلْ لَحْمَ أَخْيَهِ مَيْتًا ^{۱۰۰} _{۹۹} ترکیب : « همزه است فهم ، يحب
فعل احد فاعل ، کم مفعول ، ان ناصبه ، يأكل فعل ضمير فاعل ،

لهم مفعول، مضارف اضافه به اخ، اخ اضافه به ها، ها، مضارف الیه، میتاحال،

جمله ان یا کل تأویل بمصدر محال منصوب مفعول برای یحب

توضیح (در این جمله ذی الحال نکره است و بواسطه اضافه

کسیب تعریف کرده و در عین حال مضارف الیه است محال برای مصدر اکل (ایحب احد کم اکل لحم اخیه) از آنجائیکه مضارف بعض از مضارف الیه است (مانند جمله ۱۵) جایز

است دارای حال باشد)

۱۸ ^{۳۶۳} الْمَرْأَةِ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمُ الْوَافِرُونَ ترکیب: «همزه استفهمام

لم جازمه ، تر فعل ضمیر فاعل، الى الذين جار و مجرور، خرجوا

فعل ضمیر فاعل، من دیار جار و مجرور مضارف اضافه به هم، هم مضارف

الیه، واو و احوالیه هم مبتدا الوف خبر»

توضیح (در این آیه شریفه هم ضمیر است وهم واو

جمله حالیه این آیه شریفه هم ضمیر است وهم واو

۱۹ ^{۱۶} لَئِنْ أَكَلَهَا الذَّئْبُ وَنَحْنُ عَصَبَةٌ ترکیب: «لام موظه برای قسم ، ان حرف

شرط ، اکل فعلها مفعول الذئب فاعل، واو حالیه ، نحن مبتدا

عصبة خبر ،

توضیح (در این جمله واو بتنه ای رابط است - جواب جمله آیه

بعد است «انا اذا لخاسرون » عصبه بمعنی رجال (مردان قوی هیکل) آمده است)

۲۰ ^۷ فَجَاءَهُنَّا بِأَسْنَانِ بَيَانًا وَهُمْ قَائِلُونَ ترکیب: «فاء عطف ، جاء فعل ،

هامفعول، بأس فاعل مضارف الیه، بیات حال: واو عطف، هم مبتدا

قائلون خبر ، جمله حالیه هم قائلون عطف به بیاتا ،

توضیح (مصدر بیاتا واقع شده است در موقع حال، تأویل میشود

به باتین یعنی در حالیکه بیتوه کرده بودند واو حالیه که باید رابط باشد از جهه

اجتماع دو او حذف شده و جمله حالیه با او عطف شده است و رابط حال هم ضمیر است)

۲۱ ^{۳۶} وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا هُنَّ يَسْتَهِنُونَ ترکیب: «واو عطف، مانفیه

یأتی فعل، هم مفعول، من زائد، رسول لفظاً مجرور به من محل
مرفوع فاعل؛ الا اداة حصر، به جار و مجرور، يستهزئون فعل
ضمیر فاعل، «

توضیح (جمله به استهزئون حال است و چون حال بعد از الواقع

شده رابط ضمیر است)

۴۲- **إِنْ تَوْذُونِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ** ^{۶۵} ترکیب: «لام حرف
جر، میم اسم استفهام، تؤذو فعل ضمیر فاعل، نون و قایه یاه مفعول،
واو حالیه، قد تحقیقیه تعلمون فعل ضمیر فاعل، ان از حروف
مشبہه بالفعل، یاه اسم ان، رسول خبر، اضافه به اللہ اللہ مضاف الیه،
الیکم جار و مجرور، جمله انى رسول الله در محل نصب مفعول
برای تعلمون»

توضیح (چون جمله حالید فعل مضارع است و با حرف «قد»

آمده است رابط واجب است واو باشد)

۴۳- **وَمَا نَالَ لَاقِمُ بِاللَّهِ** ^{۶۶} ترکیب: واو عطف، ما استفهامیه مبتدا،
لنا جـار و مجرور خبر، لانفیه، نؤمن فعل ضمیر فاعل: بالله
جار و مجرور، «

توضیح (چون حال فعل مضارع، و منفی شده است به حرف لا

واجب است ضمیر رابط باشد)

۴۴- **وَلَا تَمْنَنْ تَسْتَكْثِرُ** ^{۶۷} ترکیب: «لاه نهی، تمـنـ فعل ضمیر فاعل،
تسـتـکـثـرـ فعل ضمیر فاعل حال،»

توضیح (چون فعل مضارع بدون حرف قد استعمال شده رابط

وجوباً ضمیر است)

۴۵- **ذَالِكَ الْكِتَابُ لَرِبِّ فِيهِ** ^{۶۸} ترکیب: «ذالک مبتدا، الكتاب عطف بیان،
لانفی جنس، رب اسم لا؛ خبر مذوق، فيه جار مجرور حال،

توضیح (جمله لاریب فیه از جهه اینکه مؤکد مضمون جمله قبل است وحالی است تأکیدی را بطق وجوهاً ضمیر است)

تمیز

عنوان مبحث مورد بحث «تمیز» در کتب نحوی کلمه «التمیز» است وتحت عنوان التمیز در مبحث منصوبات بحث تمیز شروع شده است تمیز که در اینجا عنوان این بحث قرار دارد همانطور که از مفهوم و معنای آن پیداست اسمی است که تمیز مفهوم جمله و آشکار گننده معنای آن است: در هر جمله که تمیز وجود دارد اگر از ذکر تمیز خودداری شود در آن جمله ابهامی خواهد بود که درفع ابهام جز با ذکر تمیز نمیشود در واقع تمیز است که درفع ابهام از موضوع مذکور ماقبل خودنموده است: بنابراین در تعریف تمیز باید گفت:

فالتمیز : اسْمَ يَذْكُرُ لِبَيَانِ الْمَرَادِ مِنْ اسْمِ مِبْهَمٍ قَبْلَهُ .

تمیز چون بر دو قسم است «فرد» و «جمله» (تمیز هر در اتمیز ذات و جمله را تمیز نسبت هم میگویند) تعریف دیگری هم برای آن شده است:
التمیز ما بین ابهام ذات او اجمال نسبه و حکمه النصب .

تمیز یا بیان میکند ابهام ذاتی را بیان میکند اجمال نسبتی را و حکم آن در هر دو حال نصب است، مولف دیگری آنرا چنین تعریف کرده است:
التمیز نکره جامدۀ تزیل ابهام ماقبلها

تمیز آن اسم نکره جامدی است که از ماقبل خود درفع ابهام میکند

۱ - لَهْشِير ارضًا

«برای او است و جبی از زمین»

۳- لَكَ قَفيزٌ بِرَأْ ۴- لَنَامْنَوَانْ عَسْلَوْ تَمَرَّا
«برای تو است قفسی از گندم» «برای ما است دومن از عسل و خرما» «آن تاجر مشهور شد بجهة امانش» در جملات فوق ارضًا برآ - عسل - تمرآ - امانه هر پنج اسم نکره جامدۀ عنوان تمیز منصوب هستند الا اینکه چون جمله پنج فعل وفاعل است امانه تمیزی است که عنوان اجمال نسبت از تاجر رفع ابهام نموده است .

از جههایش که تمیز برای بیان ماقبل خود متنضم معنای من است (همانطور یکه حال متنضم معنای فی بود) ابن‌الملک در تعریف تمیز میگویند :

اَسْمَ بِمَعْنَى مِنْ مُبَيِّنٍ نَكْرَةٌ
يَنْصَبُ تَمِيزًا بِمَا قَدْ فَسَرَهُ
كَشِبِرَ أَرْضًا وَقَفِيزَ بَرًا
وَمَنْوِينَ عَسَلًا وَتَهْرًا

قَهْيَزْ «قَهْرَدْ يَا قَهْيَزْ ذَاتٌ

۹- ذَاكَ ذَرَاعَ اَرْضًا

«ذَاكَ مُبْتَداً، ذَرَاعَ خَبْرَ، اَرْضًا تَمِيزَ»

۴- عَنْدِي مُثَقَّالٌ ذَهْبًا

عَنْدِي مَضَافٌ وَمَضَافٌ إِلَيْهِ خَبْرٌ مُقْدَمٌ
مُتَقَالٌ مُبْتَدَأٌ مُؤْخَرٌ، ذَهْبًا تَبَيَّزٌ

۳- اَشْتَرِيتْ كَيْلِينَ حَنْطَةً

اشْتَرِيتْ فَعْلٌ فَاعِلٌ، كَيْلِينَ مَفْعُولٌ
حَنْطَةٌ تَمِيزٌ

تمیز مفرد نوعاً دنبال اسماء ، مقادیر یعنی مسموحات - مکیلات - موزونات ذکر میگردد درمثال اول ارض از ذراع و درمثال دوم حنطة از کیلین و درمثال سوم ذهب از مثقال رفع ابهام نموده است.

حَالَاتٌ مُخْتَالَفَهُ قَهْيَزْ مُفْرَدٌ

اسمی که بعد از اسماء مقادیر بعنوان تمیز ذکر میشود میتوان آنرا بهچهار وجه قرائت کرد .

۱ - «بعنوان تمیز منصوباً» عِنْدِي رَطْلُ زَيْتاً ترکیب : «عندی مضاف و

مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر ، زیتا تمیز .

۲ - « مجر و رأا بسبب اضافه » عِنْدِي رَطْلُ زَيْتٍ ترکیب : «عندی مضاف و

مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر مضاف ، زیت مضاف الیه »

۳ - « مجر و رأا بسبب حرف مجر » عِنْدِي رَطْلُ مِنْ زَيْتٍ ترکیب : «عندی مضاف

ومضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر ، من زیت جار و مجر ور »

۴ - هر نوعاً بعنوان بدلیت » عِنْدِي رَطْلُ زَيْتٍ ترکیب : «عندی مضاف و

مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر ، زیت بدل »

چنانچه در جمله که دال بر مقدار مضاد باشد به غیر تمیز واجب است تمیز منصوباً ذکر شود »

۱- مافی السَّمَاءِ قَدْرَ رَاحَةٍ سَحَابًا ۴۔ فلن يَقُلْ مِنْ احَدِهِمْ مِلْ الْأَرْضِ ذَهَبًا
در جمله اول دال بر مقدار (قدر) اضافه شده است به راحة که غیر تمیز است و در
جمله دوم دال بر مقدار «مل» اضافه شده است به ارض که غیر تمیز است
انْ كَانَ مِثْلَ مِلْ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ الْنَّصْبُ بَعْدَ هَا أَضِيفَ وَ جَبَا

تمیز جمله یا نهیز نسبت

تمیز نسبت آن تمیزی است که مفسر جمله باشد باین معنا بعد از فعل وفاعل یا بعد از فعل وفاعل و مفعول قرار گیرد و همین تمیز بد و قسمت تقسیم شده ۱- محول (منقول)
هم میگویند) ۲- غیر محول (غیر منقول هم میگویند)

تمیز نسبت محول آنست که در اصل فاعل- مفعول یا مبتدا باشد و عالمت تشخیص این موضوع این است پس از اینکه تمیز منصوب شد بتوان آنرا بعنوان فاعلیت مرفوع و یا بعنوان مفعولیت منصوب و یا اینکه مبتدا قرارداد : تمیز در جملات ذیل منقول است
۱- طَابَتْ بِالْأَدَنَاقِرَبَةَ ترکیب : «طابت فعل بلاد فاعل مضاد ، نامضاد اليه ، تربة
تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «طابت تربة بلادنا» ترکیب : «طابت فعل تربة فاعل ، مضاد اضافه به بلاد بلاد اضافه بنا ، نامضاد اليه ،

۲ - حَصَدَتْ الْأَرْضَ قَمْحًا ترکیب : «حصدت فعل ضمیر فاعل ، ارض مفعول ،
قمحاً تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «حَصَدَتْ قَمْحَ الْأَرْضِ » ترکیب :
«حصدت فعل ضمیر فاعل ، قمحة مفعول ، مضاد اضافه بارض ، ارض مضاد اليه »

۳- هُوَ أَكْثَرُ مِنْكَ مَا لَّا ترکیب : « هو مبتدا ، اکثر خبر ، هنک جار و مجرور ،
مالات تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) مَا لَهُ أَكْثَرُ مِنْ مَا لَكَ ترکیب : « ماله مضاد و
مضاد اليه مبتدا ، اکثر خبر ، من المالک جار و مجرور کاف مضاد اليه ،

بطوریکه در سه جمله فوق مشاهده میشود تمیز معنا فاعل (جمله اول) تمیز معنا مفعول (جمله دوم) و تمیز معناً مبتداست (جمله سوم) و بهمین جهة این نوع تمیز را تمیز منقول یاتمیز محول مینامند .

تمیز غیر منقول یا تمیز غیر محول

تمیز غیر منقول آنست که نتوان آنرا بیکی از سه موضوع فوق (مبتدا - فاعل - مفعول) تأویل نمود و اگر تأویل شود معنی صحیح نباشد ، در جملات ذیل تمیز غیر منقول است

۱- کفی بالموت واعظاً ترکیب : کفی فعل ، باز از اده ، الموت محل امر فرع فاعل ، واعظاً تمیز ، صحیح نیست گفته شود «کفی واعظ الموت » بعنوان فاعلیت مرفوع شود .

۲- لله دره فارساً ترکیب : «الله جار و مجرور خبر مقدم ، دره مضارف و مضارف ایه مبتدای مؤخر ، فارساً تمیز ، اصطلاحی است که میتوان آنرا چنین معنا کرد ؛ خدای متعال خیر و برکتش دهدچه سواریست «بهیچ وجه و صورت دیگری قابل تحويل نیست» فقط چیزی که هست میتوان این نوع تمیز را بمن (حرف جر) مجرور کرد (البته باید توجه داشت فارساً صفت است از رجل محدود)

کفی بالموت من واعظ **للہ درہ من فارس**

عدد و تمیز آن

عدد نیز از کلماتی است که محدود آن بعنوان تمیز (البته اعداد اصلی) دنبال آن ذکر میگردد و باید توجه داشت عدد بدون نوع تقسیم شده

۱- عدد صریح «انکه مقدارش معلوم باشد ۲- عدد غیر صریح (انکه مقدارش معلوم نیاشد)

عدد صریح (اصول عدد اصلی)

عدد صریح عددی است که دلالت بر کمیت اشیاء محدوده میگردد و بدو قسمت تقسیم شده است ۱ - عدد اصلی ۲ - عدد ترتیبی و وصفی - اصول عدد اصلی دوازده

لفظ است که عبارتند از :

واحد . اثنان . ثالثه . اربعه . خمسه . سته . سبعه . ثمانيه . تسعه . عشره . مائه . الف

این اعداد بالینکه علامت تأییت (ة) در آخر آنها دیده میشود مع الوصف اعدادی هستند مذکور و چنانیچه برای معده مونث در نظر باشد از آنها استفاده شود باید بدون حرف تأییت «ة» باشد مثال :

خمسة رجال و خمس نسوة - الاينکه دو لفظ اول (واحد و اثنان) با مذکر مذکر و با مؤنث مؤنث خواهند بود «رجل واحد . امر ثقة واحدة : رجال اثنان . امر اثاث اثنتان»

ثالثة بالثانية قل للعشرة فی عدماً آحاده مذکورة

تقسیمات عدد اصلی

عدد اصلی بچهار قسمت تقسیم شده ۱ - مفرد ازواحد تاعشره «لفظ مائه و الف راجزء مفرد شمرده اند» ۲ - مرکب ازاحد عشر تاتسعه عشر (از ۱۱ تا ۱۹) ۳ - عقود از از عشرین تاتسعین (از ۲۰ تا ۹۰) ۴ - معطوف از واحد و عشرین تاتسعه و تسعین (از ۹۱ تا ۹۹) بنابر تقسیم فوق اعداد اصلی عبارتند از :
مفرد ، مرکب ، عقود ، معطوف

هیین تقسیمات فوق برای اعداد ترتیبی نیز هست الاينکه دو لفظ مائه و الف را جزء عقود هم شمرده اند.

عدد صریح (اصول عدد ترتیبی)

اعداد ترتیبی که آنها اعداد و صفاتی هم گفته میشود و دلالت بر رتبه اشیاء دارند الفاظ اصلی آنها عبارتند از :
اول ، ثان ، ثالث ، رابع ، خامس ، سادس ، سابع ، ثامن ، تاسع ، عاشر
مئه ، الف .

اعداد و صفاتی که بعنوان صفت دنبال معده ذکر میشوند از جمیعت اینکه صفت باید با موصوف مطابقت کند (بعد از در مبحث توابع خواهید دید) این اعداداً گر برای مؤنث استعمال شوند باید در عایت تذکیر و تأییث در آنها بشود. (از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح هستند)

التمييز الاول ، التلميذة الاولى ، الخطاب الحادى عشر ، الخطبة
الحادية عشرة ،

فقط عشرون تاتسعون (٢٠ - ٣٠ - ٤٠ - ٥٠ - ٦٠ - ٧٠ - ٨٠ - ٩٠) ودو لفظ هاء والف مذکر و مؤنث در آنها یکسان است گفته میشود : المقام الثلاثین - المقامه الثلاثین « درواقع عقود چنانچه به تنهائي ذکر شوند مؤنث و مذکر در آنها یکسان است واگر با جزئی همراه باشند جزء اول مؤنث و مذکر میشود مثال : هذاتسعة وتسعون (مذکر) هذه تسعة وتسعون (مؤنث) تذکر - هر دو جزء اعداد مرکب (احد عشر تاتسعه عشر) مبنی بر فتح هستند الا جزء اول اثنا عشر که معرب است .

احکام تمییز در اعداد صریح

بنابرآنچه گذشت اعداد وصفی دارای تمیز نخواهند بود گفته‌یم این اعداد بعنوان صفت دنبال م عددود ذکر می‌شوند فقط تمیز مربوط با اعداد اصلی است که اینک قواعد آن ذیلا درج می‌گردد .

تمیز اعداد از سه- الی ده جمیع و مجرور است و از یازده تا نود و همه مفرد و منصوب -

تمیز صد و هزار هم مفرد و مجرور هستند ۰

فِي يَدِي خَمْسَةُ كِتَابٍ
فِي يَدِي جَارٍ وَمِجْرَوْرَخْبَرْ مَقْدَمٌ، خَمْسَةُ
مِبْتَدَأِي مُؤْخَرٍ، كِتَبٌ تَمِيزُ

كتاب الف صفحة

كتبت فعل فاعل، الف مفعول، صفة تمييز

در جمله اول کتب جمع است و مجز در جمله دوم کتاب مفرد است هنرمند
در جمله سوم صفحه هم فرد است.

وَمِيزُ العَشْرِينَ لِلْمَسْعِينَا
وَمِيزُ عَامِرِكَبَا بِمَشْلِهِمَا

عدد فیض صریح

کم (چقدر) کاین (چقدر) کذا (چنین)

کم بر دو قسم است استفهامیه و خبر یه : کم استفهامیه آنست که بواسیله آن بخواهیم کمیت عدد مبهمی را بطور سؤال تعیین کنیم تعداد کتابرا در نزد او نمیدانیم سؤال میکنیم : کم کتاباً عنده (تمیز این کم مفرداًست و منصوب) کم خبر یه اخبار به بسیار بودن عددی است که کمیتش مبهم است ، کتاب زیادی در دست کسی می بینیم میگوئیم کم کتب عنده (تمیز این کم یا جمیع و مجروراً و راست یا مفرد و مجرور) تمیز

هر د کم را در وقتیکه قرینه در کلام باشد میتوان حذف کرد

۱- کم مالک (استفهامیه) (کم دینار امالك) ۲- کم ندمت (خبر یه) (کم هر آن دمت)

حالات کم استفهامیه و خبر یه در جمله

مثال	توضیح	فوع و قریب کم
۱- کم در هماقی صرتاً	(استفهامیه، مبتداً)	«استفهامیه، مبتداً»
(چون دنبال آن بعنوان جار و مجرور خبری ذکر شده)		
۲- کم کتاباً عنده	(خبر یه، مبتداً)	«خبر یه (مبتداً)
(چون دنبال آن بعنوان ظرف خبری ذکر شده)		
۳- کم غلام لک	« خبر یه (مبتداً)	»
(در حالات رفعی کم جز مبتداً نخواهد بود پس کم مبتداو لک خبر است)		
۴- کم غلام لک ذاہب	« خبر یه (مبتداً)	»
(ذاہب خبر است لک بعنوان صفت ذکر شده)		
۵- کم مرة ذهبت	«استفهامیه، مبتداً»	
(چون دنبال آن فعل لازم ذکر شده است)		
۶- کم در ساقر آنه	«استفهامیه، مبتداً»	
(چون فعل متعدی دنبال آن حامل ضمیر مفعولی است)		
۷- کم تفاحة اكلت	«استفهامیه، مفعول به»	

(چون فعل متعددی بی ضمیر دنبال آن ذکر شده است)

«استفهامیه، مفعول فیه»

(تیز مفعول فیه است زماناً ، دنبال آن مبتدا و خبر)

«استفهامیه، مفعول فیه»

(تیز مفعول فیه است زماناً دنبال آن فعل و فاعل)

«استفهامیه، مفعول فیه»

(تیز مفعول فیه است مکاناً دنبال آن فعل و فاعل)

«استفهامیه، مفعول مطلق نوعی»

(تیز مصدر است و بعد از آن فعلی از همان ریشه ذکر شده)

«استفهامیه، مفعول مطلق عددی»

(تیز مصدر راست و بعد از فعلی از همان ریشه ذکر شده)

«خبریه مفعول مطلق تأکیدی»

(تیز مصدر است و بعد از آن فعلی از همان ریشه ذکر شده)

«استفهامیه، خبر فعل ناقص محالاً منصوب»

(چون بعد از آن فعل ناقص با اسم ذکر شده است)

«استفهامیه، مجرور به حرف، تمیز محدود»

(محالاً کم مجرور است به باه، حرف جر)

«خبریه مجرور به اضافه»

(غلام اضافه شده بکم و هرد و منصوبند به علمت)

«گاین»

۱- **کَائِنٌ** - **کَاءٌ** - **کَيْءٌ** (بروزن کَيْع) - **کَائِي** (بروزن کَعي) - **کَاءٍ**

(بروزن کَيْع)

کاین مرکب از کاف تشییه (حرف جر) وای به پنج وجه خوانده میشود البته در اینجا کاف معنای تشییه را متناسب نیست و متعلقی هم ندارد در واقع زائد و غیر متعلق به چیزی است ولی در عین حال عامل هست و بمعنای کم خبریه آمده است و غالباً تمیز آن با من (حرف جر) مجرور میشود اگر مجرور نباشد منصوباً ذکرمیگردد و ممکن است

۸- کِمْ يُوْمَاهُوْ ماْكُث

۹- کِمْ شَهْرَ آَصْمَت

۱۰- کِمْ فَرْسَخَسْرَتْ

۱۱- کِمْ جَلْسَةَ جَلْسَتْ

۱۲- کِمْ ضَرْبَةَ ضَرْبَاتْ

۱۳- کِمْ وَقْفَةَ وَقْفَتْ

۱۴- کِمْ يَكُونُ سَهْمَكْ

۱۵- بَكِيمْ اَبْعَتَ الدَّارَ

۱۶- غَلامَ كِمْ رَجُلَ عَلْمَتْ

در موضع رفع و موضع نصب هم قرار گیرد.

کای رجلا رأیت

کای اتاني رجلا

«کای مبتدا، اتاني فعل فاعل مفعول، رجلانمیز، » «کای مفعول محلا منصوب، رجلانمیز، رأیت فعل فاعل» «چه بسیار آمده است مر امردانی » «چه بسیار مردانی دیده ام من»

۱- و کاین من قریة اهلکناها و هی ظالمة $\frac{۴۵}{۴۴}$ ترکیب : «اواعطف، کاین

مبتدا محلا مرفوع، من قریة جار و مجرور تمیز، اهلکناها فعل فاعل
مفهول و احوالیه ، هي مبتدا ، ظالمة خبر ، »

۲- و کاین من نبی قاتل معه ریبون کثیر $\frac{۱۶۱}{۳}$ ترکیب : «اواعطف، کاین،

مبتدا، من نبی جار و مجرور تمیز قاتل فعل ، معه ظرف مضاف ها
مضاف اليه، ریبون فعل ، کثیر صفت »

۳- و کاین من دابه لاتحمل رزقها الله يرزقها واياكم $\frac{۱۰}{۲۹}$ ترکیب :

اواعطف، کاین مبتدا ، من دابه جار و مجرور تمیز، لاتتحمل فعل ضمير
فعل ، رزقها مضاف ومضاف اليه مفعول ، الله مبتدا ، يرزقها فعل
وفاعل مفعول، وااعطف ، اياكم معطوف ، »

۴- و کاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها و هم عنها معرضون

$\frac{۱۰۵}{۱۴}$ ترکیب : «وااعطف ، کاین مبتدا ، من آیة جار و مجرور
تمیز ، فی السموات جار و مجرور ، والارض معطوف ، یمرون فعل
ضمیر فعل ، علیها جار و مجرور ، وااعطف، هم مبتدا ، عنها جار
ومجرور ، معرضون خبر ، »

«گذل»

کذا تمیزش مفرد و منصوب ، ممکن است کنایه از فعل یا حدیث و یا عدد مبهمی
باشد و آن را معنی میکنیم «چقدرها» و غالباً با او (مکرراً) ذکر میگردد .
جانبی کذا و کذا رجلاً (کنایه از عدد) قلت کذا و کذا حدیثاً کنایه از جمله

کَمْ كَأْيِ وَكَذَا وَيَنْتَصِبُ تَمْيِيزُ ذِيْنَ اَوْ بِهِ صَلَّى مَنْ تَصَبَّ

برای کنایه از جمله از دولفظ **کَيْتَ وَذِيْتَ** (مکرراً) نیز استفاده میشود :

«قَالَ فَلَانُ كَيْتَ وَكَيْتَ وَفَعْلُ ذِيْتَ وَذِيْتَ»

فرق قَعِيز باحال

از چند جهت بین حال و تمیز اختلاف هست که با توجه با آن اختلافات یکی را میتوان از دیگری تمیز و تشخیص داد به منظور آشنایی و مقایسه بین این دو اسم منصوب موارد اختلاف بشرح زیر تعیین میگردد .

۱ - در مبحث حال دیدیم تمام اقسام جمله (فعلیه - اسمیه - شبه جمله) حال واقع شدن ولی تمیز در همه جا اسم مفرد بود .

۲ - حال میین و مفسر هیئت ذی الحال در صور تیکه تمیز مفسر و میین ذات است

۳ - حال امکان داشت بطور متعدد ذکر شود تمیز تنها مفرد و امکان ندارد متعدد باشد .

۴ - حال بر ذی الحال مقدم میشود (البتہ در مواردی خاص) تمیز در هیچ حال مقدم نمیگردد (تمیز مقدم در شعر بندرت دیده میشود)

۵ - حال باید مشتق باشد (حتی اگر جامد میبودم مؤول به مشتق میشد) در صور تیکه تمیز باید جامد باشد .

۶ - حال مؤکد است عامل را در صور تیکه تمیز میین .

نیاید از نظر دور داشت که این دو اسم از جهاتی باهم یکسان هستند ۱ - هر دونکره هستند ۲ - هر دو منصوب هستند ۳ - هر دور افع ابهامند ۴ - هر دو فعله در کلام اند (مقایل خمسه حال مستثنی و تمیز راضیلات مینامند - فعله آنست که عمدتاً در کلام نباشد)

اتْهَجَرَ لِيلَى بِالْفَرَاقِ حَبِيبَهَا وَمَا كَانَ نَفْسًا بِالْفَرَاقِ تُطَيِّبُ

همزه استهمام (انکاری) تهجر فعل لیلی فاعل ، بالفارق جار و مجرور ، حبیبها مضارف الیه و مضارف اضافه بهما ، هامضار الیه ، واو حالیه ، مانافیه ، کان زائد ، نفساً

تمیز، بالفارق جار و مجرور، تطیب فعل ضمیر فاعل، (تمیز مقدم شده است)
 (لیلی را سزاوار نیست که از محبوب خود دوری جو بذیر از دوری وجود ائمۀ فرج
 و انبساطی حاصل نیست)

نحوه های دیگری از تمیز

١ - **السَّنَةِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا** ترکیب: «السنّة مبتدا، اثنا عشر خبر،

شهرًا تمیز»

٢ - **قَطْعَتْ احَدَعَشْرَ غَصْنًا** ترکیب: «قطع فعل ضمیر فاعل، أحد

عشر مفعول، غصناً تمیز» (۱)

٣ - **غَرَسْتُ فِي الْحَقْلِ عَشْرِينَ نَخْلَةً** ترکیب: «غرست فعل ضمیر فاعل، فی

الحقول جار و مجرور، عشرين مفعول، نخلة تمیز»

٤ - **قَرَأْتُ مِنَ الْكِتَابِ خَمْسِينَ صَفْحَةً** ترکیب: «قرأت فعل ضمیر فاعل، من

الكتاب جار و مجرور، خمسين مفعول، صفحه تمیز»

٥ - **اَشْتَرَىتْ ثَمَانِينَ بِرْ تِقَالَةً** ترکیب: «اشترت فعل ضمیر فاعل، ثمانين

مفوعول، بر تقالة تمیز» (۲)

٦ - **فِي الْحَدِيقَةِ ثَمَانُونَ شَجَرَةً مِنَ الْمِشْمِشِ** ترکیب: «فی الحديقة جار و مجرور

خبر مقدم، ثمانون مبتداً مؤخر، شجرة تمیز، من المشمش جار و مجرور» (۳)

٧ - **اَخْذَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ وَرَدَةً** ترکیب: «اخذت فعل ضمیر فاعل، خمساً مفعول،

واعطف، عشرين معطوف، وردة تمیز»

٨ - **بَاعَ التَّاجِرْ تِسْعِينَ اَرْدَبَّا مِنَ الدَّرَّةِ** ترکیب: «باع فعل التجار فاعل، تسعين

مفوعول، ارباً تمیز، من الدرة جار و مجرور» (۴)

٩ - **لِلَّهِ دَرَهْ بَطْلًا** ترکیب: «لله جار و مجرور خبر مقدم،

(۱) غصن - جمع آن غصون - أغصان و غصنه بمعنى شاخه - (۲) بر تقال در لغت بر تقالان هم ضبط شده -

(۳) مشمش - زردالو (۴) ادب ۲۴ صاغ.

دره مضاف و مضاف الیه مبتدای مؤخر ، بطلاتمیز ، من بطل جار و مجرور «

۱۰ - هوا علاهم شاناً و اکثرهم مالاً ترکیب: «هو مبتدا، اعلى خبر مضاف، هم

مضاف الیه ، شاناً تمیز ، واو ، عطف ، اکثرهم مضاف و مضاف الیه خبر ، مالاً تمیز »

۱۱ - کفی بالله عالماً ترکیب: «کفی فعل باه زائدہ اللہ لفظاً مجرور

به باه محلاً مرفوع فاعل ، عالماً تمیز »

۱۲ - قال الله عز من قائل ترکیب : «قال فعل الله فاعل ، عز فعل ضمیر

فاعل ، من قائل جار و مجرور تمیز ، «من بیانی است»

شیوه‌هایی چند از آیات در هو ر د تمیز

۱- فَمَنْ يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرٌ أَيْرَه $\frac{۸}{۹}$ ترکیب : «فاء عطف ، من شرطیه محلاً مرفوع

هبتدا ، یعمل فعل ضمیر فاعل خبر ، مثقال مفعول مضاف ذرة مضاف

الیه ، خیر اتمیز ، یره فعل و فاعل مفعول ، »

توضیح (در این آیداً بر مقدار یعنی متقابل اضافه شده است بذرا

که غیر تمیز است خیراً باید منصوب باشد)

۲ - وَكُمْ مِنْ قَرِيَةٍ أَهْلَكَنَا هَا $\frac{۷}{۸}$ ترکیب : «واو عطف ، کم خبریه مبتدا ، من

قریه جار و مجرور تمیز ، اهلکناها فعل و فاعل و مفعول خبر برای کم

توضیح - (کم خبریه تمیزش بامن مجرور شده و چون فعل بعد

حاصل ضمیر است لذا کم مبتدا است)

۳ - وَكُمْ أَهْلَكَنَا مِنْ قَرِيَةٍ بَطْرَتْ مَعِيشَتَهَا $\frac{۶}{۷}$ ترکیب : « واو عطف ؛ کم

خبریه ، محلاً منصوب مفعول ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، من قریة

جار و مجرور در محل نصب تمیز کم ، بطرت فعل ضمیر فاعل ، معیشت

منصوب بنزع خافض مضاف ، ها مضاف الیه »

توضیح - (کم خبریه است و ممیزه ایستی تمیز آن مجرور باشد) گفته

شد تمیز در محل نصب است علم اینست و وقتی تمیز کم خبریه از ممیزش جدا شود و کامه

فاصله واقع شود مانند کم استفهامیه تمیز آن منصوب خواهد بود . « در معيشت فی در تقدیر است »)

۴ - وَسْخَرْهَا عَلَيْهِمْ سَبْعٌ لِيَالٍ وَثُمَّاً نِيَةً أَيَامٌ حَسُوْمًا $\frac{۷}{۶۹}$ ترکیب : « واعطف، سخر فعل ضمیر فاعل ، هامفعول ، علیهم جار و مجرور . سبع نایب مناب و فعل فيه ، (ظرف) ليال تمیز ، واعطف ، ثمانیة ظرف (نایب مناب ظرف) أيام تمیز، حسوماً مفعول مطلق . برای تحسیمه محدود، (حسوماً بمعنای متناسبة - دنبال هم) »

توضیح - (گفته شد تمیز از سه تاده جمع است و مجرور بنا بر همین قاعده ليال وايام جمعند و مجرور در مبحث مفعول فيه گفته شد که مفعول فيه واقعی در اینگونه موارد همان تمیزی است که دنبال اعداد ذکر میشود)

۵ - فَلَمِّا بَيْهِمْ الْفَ سَنَةُ الْأَخْمَسِينَ عَامًا $\frac{۱۶}{۲۹}$ ترکیب : «فاء عطف، لبت فعل ضمیر فاعل ، فيهم جار و مجرور ، الف نایب مناب و فعل فيه ، سننه تمیز ، الاشتئی خمسین مستثنی ، عاماً تمیز ، »

توضیح - (گفته شد تمیز هزار مفرداست و منصوب) از يازده تا نودونه مفرداست و منصوب)

۶ - أَنِي رَأَيْتُ أَحَدَعَشَرَ كَوْكَبًا $\frac{۴}{۶۲}$ ترکیب : « ان از حروف مشبهه بالفعل یا اسم ان ، رأیت فعل ضمیر فاعل ، احد عشر مفعول ، کوکبات تمیز ، جمله محل امرفوع خبر برای ان ، »

توضیح - (گفتیم اعداد هر کب هر دو جزء مبنی بر فتح هستند بنابر این نصب احد عشر نه از جهت این است که دنبال فعل رأیت واقع شده - تمیز اشاره شدار ۱۱ تا ۹۹ مفرداست و منصوب (کوکباً مفرداست و منصوب)

۷ - أَنْ هَذَا أَخْيَلَهُ تِسْعَ وَتِسْعَوْنَ نَعْجَةً $\frac{۲۳}{۲۸}$ ترکیب : « ان از حروف مشبهه بالفعل، هذالاسم ان، اخي مضاف اليه خبر ان، له جار و مجرور خبر مقدم، تسع مبتدای مؤخر، واعطف؛ تسعون معطوف، نعجة تمیز، »

توضیح (شاهد برای اعداد معطوف است که تمیز آنها هم مانند اعداد مرکب مفرد است (منصوب)

۸- وَلَبِثُوا فِي كَهْفٍ هُمْ ثَلَاثٌ مَاةَ سَنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا $\frac{۳۵}{۱۸}$ ترکیب : «وَأَعْطَفَ، لَبِثُوا فَعل ضمیر فاعل ، فِي كَهْفٍ جَارٌ وَمَجْرُورٌ مفعول ، اضافه بهم ، هم مضاف اليه ، ثالث مائة نایب عناب مفعول فيه ، سین بدل ، ياعطف بیان از ثلث ماه ؛ وَأَعْطَفَ ، ازدادوا فعل ضمیر فاعل ، تسعًا مفعول »

توضیح - (در مرد کلمه سین از جهت اینکه بطور جمع ذکر شده در ترکیب آن نظرهای مختلفی میتواند داد ۱- گفته شده بدل یاعطف بیان باشد از ثلث ماه ۲- مضاف اليه باشد از اضافه ثلث ماه بسوی آن)

۹- كَمْ تَرْكُواْنَ جَنَاتٍ وَعَيْوَنٍ $\frac{۴۵}{۴۴}$ ترکیب : « کم خبریه محلان منصوب

صفت برای موصوف محدود ف ، (شیئاً کثیراً تر کوا) ترکوا فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار و مجرور ، و عيون عطف به جنات ، تمیز کم »

توضیح - (چون فعل ترکوا متعدد است و به ضمیری هم مشغول نیست لذا کم منصوب است بعنوان صفت مفعول محدود ترکوا - معطوف این تمیز یعنی جنات در آیه شریفه زیاد است « وزروع و مقام کریم و نعمه کانوا فیها فاکهین »)

۱۰- رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا $\frac{۷}{۶}$ ترکیب : « رب مناد برای حرف

ندا محدود « یا » اضافه به نا ، نا مضاف اليه ، و سعیت فعل ضمیر فاعل کل مفعول ، مضاف ، شی مضاف اليه ، رحمة تمیز ، و اعداف علامات تمیز »

توضیح - (در این آیه شریفه دو تمیز ذکر شده است)

۱۱- وَفَجَرَ نَالْأَرْضَ عَيْوَنًا فَالْتَقَى الْماءُ عَلَى امْرِ قَدْقَدِ $\frac{۱۲}{۶}$ ترکیب : « وَأَعْطَفَ ، فجر نافع فعل ضمیر فاعل ، الأرض مفعول ، عيوناً تمیز ، فاء عطف ، التقی فعل ، الماء فاعل ، على امر جار و مجرور ، محلان منصوب حال ، قد

تحقیقیه ، قدر فعل مجهول ، ضمیر نایب مفعول ، »

توضیح (درمورد تمیز عیناً میتوان آنرا منصوب خواند گردن

حرف جر با، «بعین» و میتوان آنرا حال دانست)

۱۳- قل هل نسبتکم بالآخرین اعمالاً $\frac{۱۰۳}{۹۸}$ تر کیب قل فعل ضمیر فاعل، هل استفاده هام

نسبت افعال ضمیر فاعل کم مفعول، بالآخرین جار و مجرور، اعمالاً تمیز)

توضیح - (تمیزی که بعد از افعال التفضیل ذکر شود داشت نوع تمیز نسبت

است بنابر این اعمالاً تمیز نسبت است)

۱۴- ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً $\frac{۷۳}{۱۹}$ تر کیب «ای استفاده هایه مبتداً

مضاف اضافه به الفریقین، الفریقین مضاف الیه، خیر خبر، مقاماً تمیز،

و اعطاف، احسن عطف به خیر، ندیاً تمیز، »

توضیح - (در این آیده شریفه دو تمیز برای دو افعال التفضیل آمده است

۱- خیر (آخر) ۲- احسن ندی بمعنای مجلس)

۱۴- هم احسن اثناً اثناً و رئیاً $\frac{۷۴}{۱۹}$ تر کیب : «هم مبتداً، احسن خبر، اثناً

تمیز، و اعطاف، رئیاً عطف به اثناً »

توضیح (اثناً در این آیده شریفه تمیزی است از افعال التفضیل احسن

قبلاً گفته شد این نوع تمیز را تمیز نسبت گویند رئیاً بمعنای هیئت)

۱۵- قال انتم شر مکاناً $\frac{۷۷}{۱۴}$ تر کیب : «قال فعل ضمیر فاعل، انتم مبتداً، شر

خبر، مکاناً تمیز، »

توضیح (مکاناً تمیز نسبت است از کلمه شر که افعال التفضیل

است « اشر »)

۱۶- و قطعناً هم اثنتی عشرة اسباطاً امماً $\frac{۱۶۰}{۱۰}$ تر کیب : « و اعطاف، قطعننا

فعل ضمیر فاعل، هم مفعول اول، اثنتی عشره مفعول دوم، اسباطاً بدل

از اثنتی عشره، یا تمیز، بنابر اینکه وضع آن بجای قبیله باشد،

امماً بدل از اسباط «

توضیح - (در مورد آیه فوق از جهت اینکه تمیز اعداد مرکب میباشد مفرود منصوب باشد بجای اسباب که جمع ذکر شده لفظ قبیله را اختیار کرده اند البته این دروغی است که آرا تمیز بگیریم و اگر بدل فرض شود البزمی باین تقدیر نیست - قطعاً رابعنای صیرنا گرفته اند که برای آن دو مفعول فرض شده)

۱۷ - أصحاب الجنة يومئذ خير مستقر او احسن مقيلاً $\frac{۲۴}{۲۵}$ ترکیب: «اصحاب

الجنة مضاف ومضاف اليه مبتداً، يومئذ ظرف، خير خبر، مستقرًا تمیز، واعطف، احسن عطف به خیر، مقیلاً تمیز»

توضیح - (تنوین در يومئذ بدل از مضاف اليه محدود است «يوم اذ کان کذا» مستقرًا و مقیلاً نیز هر دو بمعنای منزل و موضع آمده است)

۱۸ - انها ساعت مستقرًا و مقاماً $\frac{۲۶}{۲۵}$ ترکیب: «ان از حروف مشبهه بالفعل ها سام ان، ساعت فعل ذم ضمیر فاعل، مستقرًا تمیز، واعطف، مقاماً عطف به مستقرًا، جمله خبر برای ان»

توضیح - (در این جمله مخصوص به ذم «جهنم» محدود است و اسم نکره منصوب «مستقرًا» آنرا تفسیر میکند این از مواردی است که در کلام حتماً تمیز وجود دارد)

۱۹ - و هم لكم عدو بئس للظالمين بدلًا $\frac{۵۰}{۴۸}$ ترکیب: «واحد حالیه، هم مبتدا لكم جار و مجرور خبر مقدم، عدو مبتدای مؤخر، بئس از افعال ذم ضمیر فاعل، للظالمین جار و مجرور، بدلًا تمیز»

توضیح - (این جمله نیز مانند جمله فوق است الا اینکه فعل ذم

(بئس میباشد)

استثناء

استثناء مصدر باب استفعال «ثلاثی آن ثنی»، فعلی است متعدد بمعانی مختلفه آمده است: از جمله: عطف - رجع - طوی - کف ، در اینجا از ذکر مصدر «استثناء» اسم مفعول یعنی مستثنی اراده شده است زیرا بحث راجع به اسم منصوبی است که بعنوان مستثنی بعد از ادوات استثناء قرار میگیرد ، معنای استثناء اخراج بعض است از کل و بهمین جهت مستثنی را چنین تعریف کرده‌اند .

١٠٠٠ ٥١ ٥٥٥٥ ١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠
المُسْتَثْنَى مَا خَرَجَ مِنْ حُكْمٍ مَا قَبْلَهُ بِأَحَدٍ إِدَوَاتِ الْاسْتِثْنَاءِ .

مستثنی اسمی است که بوسیله یکی از ادوات استثناء، از حکم ما قبل خارج شود. در بعضی از کتب نحویان استثناء هورد تعریف قرار گرفته و در تعریف آن چنین

گفته‌اند :

١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠
الْاسْتِثْنَاءُ هُوَ اخْرَاجُ الْأَسْمَاءِ الْوَاقِعِ بَعْدَ «الْأُلُّ» مِنْ حُكْمٍ مَا قَبْلَهُ .

استثناء، خارج کردن اسم بعد از الاست است از حکم ما قبل آن .

۱ - مستثنی ۷ - مستثنی همه ۳ = آلت استثناء «اداء»

با سه موضوع فوق یک جمله استثنای تشکیل میشود .

۱ - مستثنی آن اسمی است که بعد از ادوات استثناء ذکر میشود .

۲ - مستثنی همه آن حکم کلی است که نفیاً یا اثباتاً قبل از ادوات استثناء در باره فرد یا افرادی عنوان میگردد .

۳ - ادوات استثناء آن کلاماتی هستند که استثناء بوسیله آنها صورت میگیرد .

ادوات استثناء

(۱) الْأُلُّ (۲) غَيْرُ وَسَوْيِ (۳) سَوْيِ (۴) سَوَاء (۵) سَوَاء (۶) خَلَا

(۷) عَدَا (۸) حَاشَا

این ادوات از جمیت تغایب، حروف نامیده میشوند لکن با تفاوت «الا» حرف «خلال» «عدا»

و «حاشا» مترد بین فعل و حرف، وبقیه اسم‌مند (گاهی عدا و خلا در استثناء با ما مصدریه) «ماعدا ما خلا» ذکر می‌شوند در این حال متعیناً فعلند)

صه هشال پعنو ان فهو فه

۱- جاءَ التَّلَمِيذُ (مستثنی منه) الا (اداة) تلمیذ (مستثنی) (شاگردان آمدن‌گریکی)

۲- ماجاءَ التَّلَمِيذُ (مستثنی منه) الا (اداة) تلمیذ (مستثنی) (نیامدن‌شاغردان‌گریکی)

۳- ماجاءَ التَّلَمِيذُ (مستثنی منه) سوی (اداة) تلمیذ (مستثنی) (نیامدن‌شاغردان‌گریکی)

بطوریکه در سه عشال فوق دیده می‌شود مستثنای جمله‌اول عنصوب «تلمیذ» دومی
مرفوع «تلمیذ» و سومی مجرور است «تلمیذ» بنا بر این مستثنی ممکن است هنصوب
مرفوع - یا مجرور باشد .

هستثنای هنصوب

مستثنی در موارد ذیل منصوب است (وجوداً)

۱- وقتیکه در کلام تمام موجب واقع باشد (مستثنی منه وقتی در کلام بودمنفی
هم نبود بآن تمام موجب گفته می‌شود)

۲- در وقتیکه مستثنی بر مستثنی منه مقدم باشد (بندرت مستثنی بر مستثنی منه
مقدم می‌شود)

۳- در وقتیکه مستثنی منقطع باشد (در وقتیکه مستثنی از جنس مستثنی منه باشد
آنرا متصل و در وقتیکه نباشد آنرا منقطع مینامند)

هشالی چند از قسم اول (کلام تمام موجب)

۱- اتانيِ القوم الازيداً

راتیت فعل ضمیر فاعل؛ قوم مفعول ، الا ادابة
استثناء زیداً مستثنی .

۲- هررت بالقوم الازيداً

«مررت فعل ضمیر فاعل بالقوم جار و مجرور الا ادابة استثناء زیداً مستثنی»

۳- رأيتِ القوم خلا زيداً

رأیت فعل ضمیر فاعل ، قوم مفعول ، خلا ادابة
استثناء زیداً مستثنی .

۱- قام القوم خلا زيداً

قام فعل قوم فاعل ، خلا ادابة استثناء ،
زیداً مستثنی .

۳- هررت بالقوم خلأزیداً

«مررت فعل ضمير فاعل، بالقوم جار و مجرور، خلا اداة استثناء يبدأ مستثنى»

۱- جاء القوم عدا زيداً ۲- أكرمت القوم عدا زيداً

۳- أمرت بال القوم عدا زيداً

در کلام تمام موجب مستثنی بالا نصبش واجب است چه متصل باشد چه منقطع

«مثال منقطع هنوز ذکر نشده»

۱- حکم المستثنی بالالنصبان وقع بعد تمام الكلام سواء كان متصلة

او منقطعاً

در کلام تمام «موجب يامنفي» مستثنی بعدها و خلا نصبش واجب است زیراً عدا و خلا دو فعل ماضی هستند که فاعل در آن دو ضمير مستتر و اسمی که بعد از آنها

بعنوان مستثنی ذکر میگردد مفعول است «مثال منفي هنوز ذکر نشده»

۲- وإنما كان المستثنى بهما منصوباً، لا نهـما فعلـانـ ماـضـيـانـ وـفـاعـلـهـمـاـ

مضمر مستتر فـانـتصـابـ ماـبـعـدـ هـمـاـ باـنـهـ مـفـعـولـ.

قدگر - فعل خلا لازم است فقط در این باب متعدد میشود اماعداً فعلی است

که در اصل متعدد است .

مثالی چند از قسم دوم «تقديم مستثنی بر مستثنی منه»

۱- ماجاء في الزيـداً أحـدـ

مانافـهـ،ـ جـاهـ،ـ فعلـنـونـ وـقـاـيـهـ،ـ يـاـ،ـ مـفـعـولـالـادـاـةـ مـانـافـهـ رـأـيـتـ فـعـلـضـيمـ فـاعـلـ،ـ الـادـاـةـ اـسـتـثـنـاءـ استـثـنـاعـيـداـ مـسـتـثـنـيـ،ـ اـحـدـ فـاعـلـ

۲- ما هررت الـاـزـيـداـ بـاحـدـ

مانافـهـ،ـ هـرـرـتـ فـعـلـضـيمـ فـاعـلـ،ـ الـادـاـةـ اـسـتـثـنـاءـ،ـ بـزـيـداـ مـسـتـثـنـيـ،ـ بـاحـدـ جـارـ وـمـجـرـ وـمـفـعـولـ»

۳- ما وقف الـاـلـتـلـمـيـدـ أحـدـ

مانافـهـ،ـ وـقـفـ فـعـلـضـيمـ فـاعـلـ،ـ الـادـاـةـ اـسـتـثـنـاءـ،ـ التـلـمـيـدـ مـسـتـثـنـيـ،ـ اـحـدـ فـاعـلـ

٦- ما توجه الا الخير بشيء

«مانافيه، توجه فعل ضمير فاعل الاداة استثناء، الغير مستثنى بشيء جار و مجرور»
ومالي الآل احمد شيعة
ومالي الامذهب الحق مذهب

واعطف مانافيه، لى جار و مجرور خبر مقدم الاداة استثناء، آل احمد مضاد
 ومضاف اليه مستثنى، شيعة مبتدأي مؤخر مستثنى منه «تركيم بقية هم همین است»
 توضيح بنظر بعضی از نحویین مارا در بیت فوق میتوان مشبهه بليس گرفت
 الاينکه طریق صحیح اینست که مبتد او خبر باشد زیرا خبر بر مبتدا مقدم است هامشبهه
 بليس در وقتی عمل میکند که مبتدا و خبر بترتیب بدنبال آن ذکر شوند.

مثالی چند از قسم هموم «مستثنای منقطع»

١- مازادهذا المال الا نقص ٢- ما احترقت الدار الشیاب

مانافیه، زاد فعل هذا فاعل، المال عطف بيان
 الاداة استثناء، النقص مستثنی

٣- عاد الغائبون الا دوابهم

«عاد فعل الغائبون فاعل، الاداة استثناء، دوابهم مستثنی»

٤- قام القوم الا حماراً

ضریت فعل ضمير فاعل، قوم مفعول
 الاداة استثناء، حماراً مستثنی.

٥- مررت بالقوم الا حماراً

«مررت فعل ضمير فاعل، بالقوم جار و مجرور، الاداة استثناء، حماراً مستثنی»

هذا مكان ليس فيه احد الالبوم والغربان ترکیم: «هذا مبتدأ ، مكان خبر،

ليس از افعال ناقصه، فيه جار و مجرور خبر مقدم ، احد اسم مؤخر، الاداة استثناء البويم
 مستثنی، واعطف، الغربان عطف به البويم»

«مستثنای هعرب (مرفوع - منصوب - مجرور)

درموارد ذیل اعراب مستثنی قابل تغییر است .

١ - مستثنی در کلام تمام غیر موجب باشد «تمام گفته شد آنست که مستثنی منه

در کلام باشد »

۲ - مستثنى در کلام غیر تام غیر موجب باشد «اصطلاحاً» غیر تام یعنی آنکه مستثنی منه در کلام نباشد فرغ گفته میشود»

مثال از نوع اول (تام غیر موجب)

۱ - ماسمع أحد الاتلميذ (مرفوع) ۳- مارایت أحد الاتلميذ (منصوب)

مانافیه ، سمع فعل أحد فاعل ، الاادة
مانافیه ، رأیت فعل ضمیر فاعل ، احد مفعول ،
الاادة استثناء ، تلميذ بدل .

۴- مامررت باحد الاتلميذ (مجرور)

«مانافیه ، مررت فعل ضمیر فاعل ، باحد جار و مجرور ، الاادة استثناء ، تلميذ بدل»

۵- ماجاء أحد الا على (مرفوع) ۶- مارایت أحد الا علياً (منصوب)

۷- مامررت باحد الا على (مجرور) ۸- ما جاء أحد الا على (منصوب)

۹- مارایت أحد الا علياً (منصوب) ۱۰- مامررت باحد الا علياً (منصوب)

دراین نوع مستثنی هیتوان مستثنی راتابع اعراب مستثنی منه قرارداد «مثال ۱»
تا ۶ « و هیتوان آنرا بعنوان مستثنی منصوب کرد .

مثال از نوع دوم (غير تام غير موجب)

۱ - ماسمع الاتلميذ

«مانافیه ، سمع فعل ، الاادة استثناء ، تلميذ فاعل ،»

۳- مارایت الا تلميذ

مانافیه ، رأیت فعل ضمیر فاعل ، الاادة
استثناء ، تلميذ جار و مجرور .

۵- مارایت الا فارس «فاعل»

۶- مامررت الا بفارسی «جار و مجرور»

در قسم اخیر مستثنی راتمیتوان منصوباً ذکر کرد زیرا مستثنی در این گونه موارد

مفعول فعلی است که در جملو ذکر شده است .

کلیه اقسام مستثنای بالا

بنابر آنچه گذشت کلیه اقسام مستثنای بالازاین شش قسم ذیل تجاوز نخواهد کرد.

۱- «تمام موجب» **أَتَانِي الْقَوْمُ الْأَزِيدُّا** او غير زید (بنصب غير)

(بنصب مستثنی «وجوباً»)

۲- «تمام غير موجب» **مَا سَمِعَ أَحَدُ الْلَّهِمَّا** او غير تلميذ (برفع غير)

(برفع مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

۲- «تمام غير موجب» **مَا رَأَيْتُ أَحَدًا الْلَّهِمَّا** او غير تلميذ (بنصب غير)

(بنصب مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

۲- «تم غیر موجب» **مَا رَأَرْتُ بَاحِدًا الْلَّهِمَّا** او غير تلميذ (بجر غير)

(بجر تلميذ «جوازاً» بنابر بدلیت)

۲- «تم غیر موجب» **مَا سَمِعَ أَحَدًا الْلَّهِمَّا** او غير تلميذ (بنصب غير)

(بنصب تلميذ «جوازاً» بنابر استثناء)

۲- «تم غیر موجب» **مَا رَأَيْتُ بَاحِدًا الْلَّهِمَّا** او غير تلميذ (بنصب غير)

(بنصب تلميذ «جوازاً» بنابر استثناء)

۳- «مقطوع موجب» **قَامَ الْقَوْمُ الْأَحْمَارًا** او غير حمار (بنصب غير)

(بنصب حمار «وجوباً» بنابر استثناء)

۴- «مقطوع غير موجب» **مَا زَادَهُذَا الْمَالُ الْأَنْقُصُ او غير النقص** (بنصب غير)

(بنصب نقص «وجوباً» بنابر استثناء)

۵- «غير موجب مقدم» **مَا جَاءَنِي الْأَزِيدَّا أَحَدُ** او غير زید (بنصب غير)

(بنصب زید «وجوباً» بنابر استثناء)

- ۶ - «غیر تمام غیر موجب» **ما سمع الْتَّلَمِيذِ** (برفع غیر)
 او غیر تلمیذ (برفع مسند) «وجوَباً» بنابر فاعلیت)
- ۷ - «غیر تمام غیر موجب» **مَا رأيْتُ إِلَّا تَلَمِيذًا** او غیر تلمیذ (بنصب غیر)
 (بنصب مسند) «وجوَباً» بنابر مفعولیت)
- ۸ - «غیر تمام غیر موجب» **مَا هَمَرْتُ إِلَّا تَلَمِيذِ** او غیر تلمیذ (بجر غیر)
 (بجر مسند) «وجوَباً» بنابر مجروریت)

اصطلاحات باب مستثناء

- ۱ - **نام موجب** ۲ - **نام غیر موجب** ۳ - **منقطع موجب** ۴ - **منقطع غیر موجب**
 ۵ - **غیر موجب مقدم** ۶ - **غیر نام غیر موجب**.
 از توجه بامثله فوق قواعد ذیل بدست می‌آید .
- ۱ - مستثنی بالارا در چهارمورد باید نصب داد (نام موجب) (منقطع موجب)
 (منقطع غیر موجب) (غير موجب مقدم) یعنی موردنی که مستثنی مقدم است .
- ۲ - مستثنی بالارد ریک مورد مختاریم نصب دهیم و مختاریم با عراب مستثنی منه حرکت دهیم (نام غیر موجب)
- ۳ - مستثنی ای غیر تمام موجب مورد استعمال ندارد یعنی نمیتوان گفت «جاء الا زیدا»
- ۴ - مستثنی ای غیر بعنوان مضاف الیه همیشه هجر و راست زیر ای غیر و اسماء نظیر آن (سوی - سوا) اضافه میشوند .
- ۵ - اعراب خود غیر در تمام موارد عیناً مانند اعراب مستثنی بالا است ، و اسماء نظایر غیرهم همینطور همینکه درسوی اعراب مقدراست .
- ۶ - در مستثنی بعد از خلا فرض فعل مستثنی را منصوب وفرض حرف مجرور میکند .
- ۷ - مستثنی بسه حال «رفع - نصب - وجہ» ذکر میگردد الاینکه باید قواعد را رعایت کرد .

هسته‌نای هجرور

۳- ماضربت سوی زید

ما نافیه، ضربت فعل ضمیر فاعل،
سوی زید مضار و مضاف ایه،

۴- هل فی الدار احد غیر زید

هل استفه‌ایه، فی الدار جار و مجرور خبر مقدم،
احمد بتذای مؤخر، غیر زید مضار و مضاف ایه.

۱- ذهب القوم عدا زید

ذهب فعل قوم فاعل، عدا زید
جار و مجرور.

۳- رایت القوم حاشا زید

رایت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول، حاشا
زید، جار و مجرور.

۲- ولا یقم احد خلازید

«او عطف، لانه‌یه، یقم فعل احمد فاعل، خلازید جار و مجرور»

در مقدمه این مبحث نمونه‌های از مستثنای منصوب ذکر گردید و ضمن بیان مستثنای «غیر تمام» نیز به مستثنای هر نوع اشاره شد این‌گه بطوری که در امثاله فوق دیده می‌شود مستثنی هجرور شده است به حرف جر (عدا - خلا - حاشا) و باضافه غیر و سوی، یک وجه دیگر از مستثنای مجرور باقی است که در ذیل تحت عنوان «لاسیما» ذکر می‌گردد.

نه گر - استثنای غیر موجب آن استثنائی است که در آن حرف نفی یا نه‌ی با استفه‌ام باشد بنابر این مثالهای دوم و چهارم و پنجم غیر موجب هستند.

وَغَيْرُ الْمُوْجِبِ مَا كَانَ فِيهِ حَرْفٌ نَافٌ أَوْ اسْتَفْهَامٌ أَوْ نَهْيٌ

لیس ولا یکون

۱- قام القوم لیس زیداً - ۲- قام القوم ولا یکون زیداً - ۳- مقام القوم

لیس زیداً - ۴- مقام القوم ولا یکون زیداً

دوفعل فوق را نیز در استثناء بکار می‌برند بطوری که میدانیم این دوفعل جزء افعال ناقصه بوده و عمل آنها رفع به اسم و نصب به خبر است در جملات فوق نیز هر دو عمل کرده زیداً که مستثنی است بعنوان خبر منصوب شده و اسم در آنها ضمیر مستتر است.

نه گر - در صور تیکه در جملات استثنائی بالا وغیر، از لیس استفاده شود هستثنی را می‌توان حذف کرد:

لیس غیر ذاک و لیس الاذاک رامیتوان گفت لیس غیر و لیس الا

لا سیما

این ادعا استثناء نیز که هر کب است از سه کلمه «لا - سی (مثل اوها) (الذی)» (۱) در مبحث استثناء مورد بحث واژ آن در موارد تعظیم استفاده میشود هستهای باین کامه رادر صور تیکه مفرد موصوف باشد بسیحال میتوان قرائت کرد ۱ - هرفوعاً ۲ - منصوباً ۳ - مجروراً حالت زفعی آن هسته خبر است برای مبتداً محفوظ، حالت نصیبی آن هسته منصوب است بعنوان تمیز، حالت جری آن هسته مجرور است باضافه سی بآن در حالت اخیر کامه ما زائد موکده خواهد بود (ما را موصوله یا نکر هموصوف هم میتوان گرفت) مثال:

الامتحانات صعبه ولا سیما امتحان (امتحان) لم یستعدله
التمیز .

در این بیت (گفته امری القیس) که برای همین موضوع استشهاد میشود اسم بعداز لا سیما را فقط بدروجه قرائت کرده اند «هر فوعاً مجروراً»

الارب يوم كان منهن صالح ولا سیما يوم بداره جلحل (۲)

(۱) کامه سی در لا سیما الفظاً و معنیاً نند کامه مثل است عین الفعل آن در اصل و او بوده و تشییه آن سیان است در حال تشییه از اضافه هسته ایکه مثلاً مستغیر است همان طوری که مثلاً مستغیر است، دخول و او و دخول لا بر سیما واجب است.

(۲) الاربعانی مختلفه هست که از مضمون جمله معانی مخصوص آن بست میآید و اینکه از جملات ذبل معانی مختلفه آنرا میتوان فهمید «الامر کب است از همه ولا»

۱ - «الا انهم هم السفهاء» (در اینجا حرف تنبیه است و دلالت بر تحقیق ما بعد از) در این مورد آنرا حرف استفتح هم میگویند

۲ - «الانتزل بننا» (در اینجا حرف عرض است که میتوان آنرا تقاضا نماید)

۳ - «الاتتبوب و ترتد عن غیک» (در اینجا حرف تحضیض است که میتوان آنرا اعتبار نماید) ترجمه بیت فوق - چه بسیاری از ایام که با آن عده بخوشی بسر بر دیم بخصوص چقدر خوش بود آن روز که در آن مکان بودیم

نظر بات نحوی در مورد عامل استثناء - سی به میگویند در هسته فعل مقدم است و میگوید اگر کسی هم گفت چگونه فعل لازم عامل نصب میشود جواب اینست بواسطه الا تقویت میشود.

۴ - ابو العباس مبرد - زجاج و عده دیگر میگویند ناصب هسته الا میباشد بنابر فعل مقدر «استثنی»

در حالت رفعی «یوم» تقدیرش این است و لامش الیوم الذى هو یوم بداره جل جل
در حالت جری مازاً ائده است تقدیر اینست و لامش یوم بداره جل جل .

در بعضی موارد مستثنای لاسیما می‌بندیش است و از قرینه مقام پیدا است
تَسْتَحِبُ الصَّدَقَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانِ لِاسِيمَا فِي الْعَشَرِ الْأَوَّلِ (تقدیر این
است و استحبابها فی العشر الاواخر)

تلذگنی - در زبان فارسی کامه لاسیما در این گونه موارد «بخصوص» معنا
می‌شود بنابراین حکم استثنای را باین معنا که اخراج بعض از کل باشد نمیتوان بر آن
حمل کرد بلکه باید گفت تأکید و تفضیل بعض است نسبت بر کل .

شوألهدي از آيات

۱- وَمَا لَا حَدَّ عَنْهُ مِنْ نِعْمَةٍ تَبْرُزِي إِلَى ابْتِغَاءِ وَجْهِ رَبِّ الْأَعْلَى $\frac{۹۳}{۱۹}$ ترکیب:

« و او عطف، ما نافیه، لاحد جار و مجرور خبر مقدم ، عند ظرف
اضافه بهها هامضاف اليه . من زائد موکده، نعمه لفظاً مجرور به من
می‌حالاً مرفوع مبتدای مؤخر ، تجزی فعل مجھول ضمیر نایب فاعل
می‌حالاً مجرور صفت برای نعمه (میتوان می‌حالاً مرفوع گرفت صفت
برای نعمه که می‌حالاً مبتداست) الاداة استثناء، ابتغاء مستثنی مضارف
اضافه به وجه ، وجه اضافه به رب، رب اضافه بهها ، هامضاف اليه،
الاعلى صفت »

توضیح (این نوع استثنار اهمیتوان متصل و همیتوان منقطع گرفت در
حقیقت جواب است از سؤال مقدر باین معنی «لایوتی ماله الا بفتح وجه رب الاعلى» در این
صورت ابتغاء مفعول له است - انفاق مال نمی‌کند مگر برای رضای پروردگار)

۲- مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا تَبَاعَ الظَّنُّ $\frac{۱۵۷}{۴}$ ترکیب : «مانافیه، لهم

جار و مجرور، خبر مقدم ، به جار و مجرور من زائد موکده، علم
لفظاً مجرور به من می‌حالاً مرفوع مبتدای مؤخر ، الاداة استثناء ،

اتباع مستثنی مضاد، الظن مضاد اليه»

توضیح (این استثناء دامیتوان به تعبیری متصل و به تعبیری منقطع گرفت در هر دو حال مستثنی منصوب است و مضاد اگر منقطع فرض شود باید گفت ولکنهم يتبعون الظن) **۳- ما فعلوه الا قلیل ۴۶** ترکیب: «مانافیه، فعلوه فعل فاعل مفعول، الا اداة استثناء، قلیل مستثنی»

توضیح - (حالت رفعی این مستثنی ازین جهت است که قلیل بدل است از فاعل فعل فعلوا چون استثناء غیر تمام غیر موجب است مستثنی را غیر رفع بعنوان بدیلیت نمیتوان قرائت کرد (مستثنی در حقیقت فاعل است) **۴- وما او تیتم من العلم الا قلیلاً ۸۵** ترکیب: «واعطف، مانافیه، او تیتم فعل مجهول من العلم جار و مجرور نایب فاعل «من بیانیه است» الا اداة استثناء قلیلاً مستثنی (نوع مستثنی تمام غیر موجب است)

توضیح (باید توجه داشت چه در این جمله و چه در جمله سوم قلیل صفت است که جایگزین موصوف شده . **۵- ولا يلتفت منكم أحد الا أمرأ أثك ۸۱** ترکیب: «واعطف ، لاناهیه ، یلتفت فعل، منکم جار و مجرور، احد فاعل ، الا اداة استثناء ، امرئه مستثنی مضاد ، کاف مضاد اليه ، »

توضیح - (این استثناء تمام غیر موجب است و مستثنی از زرابدو وجهه میتوان قرائت کرد، برفع بعنوان بدیلیت و نصب بعنوان استثناء (قسم دوم اختیار شده است) **۶- ومن يقظ من رحمة رب الا الصالون ۹۵** ترکیب: «واعطف، من استفهامیه مبتدا ، یقظ فعل ضمیر فاعل محلًا مرفوع خبر ، من رحمة جار و مجرور مضاد اضافه برب ، رب اضافه به ها ، هامضاد اليه ، الا اداة استثناء ، الصالون مستثنی »

توضیح - (چون استثناء با استفهام شروع و مستثنی منه در کلام نیست ،

استثناء غير تمام غير موجب است . الضالون چون حالت رفعی است فاعل است برای یقنت (استثناء)

۷- **قَالَ لِعَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ الْأَمْنَ رَحْمَ** ^{٤٣} _{١١} ترکیب : « قال فعل ضمیر

فاعل، لانفی جنس ' عاصم اسم لا'، « خبر محدود » الیوم، فعل فيه، من امر جار و مجرور ، الله مضاف اليه ، الاداة استثناء من مستثنی ، رحم فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (استثناء چون باحرف نفی شروع شده است غیر موجب

است واژه هست که مستثنای منقطع است من محالا منصوب است)

۸- **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** ^{٤٨} ترکیب : « کل شيء مضاف ومضاف اليه

مبتدا ؛ هالک خبر ، الاداة استثناء وجه مستثنی اضافه به ها ، ها مضاف اليه »

توضیح - (استثناء تام است و موجب بنابراین مستثنی منصوب

است وجوباً)

۹- **لَا يَسْتُوْى الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ اُولَئِي الْضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي**

سَبِيلِ اللَّهِ بِاِمْوَالِهِمْ وَانفُسِهِمْ ^{٩٥} _٤ ترکیب : « لانفیه، یستوی

فعل ، القاعدون فاعل ، من المؤمنین جار و مجرور ، غیر بدل از
قاعدون ، مضاف اولی مضاف اليه غیر ، ومضاف به الضرر ، الضرر
مضاف اليه ، والمجاهدون عطف بقاعدون ، فی سبیل جار و مجرور ،
الله مضاف اليه ، باموال جار و مجرور ، هم مضاف اليه ، وانفسهم مضاف
ومضاف اليه ، معطوف »

توضیح (دراین آیه غیر رابسه وجه قرائت کرده اند) برفع بدلی با

صفت باشد برای قاعدون ، بجر صفت برای مؤمنین ، بنصب بنابر استثناء ، در هرسه حال « غیر »
مضاف است به اسم ما بعد)

۱۰- **هَلْ يَهْلِكُ الْأَقْوَمُ الظَّالِمُونَ** ^{٤٧} _٦ ترکیب : « هل استفهام یهلك

فعل مجهول ، الاداة حصر ، القوم نایب فاعل ، الضالون صفت برای قوم »

توضیح (این جمله استثنایی غیر موجب است چون با حرف استفهام شروع شده است و از جهتی هم که مستثنی منه در کلام نیست بآن مستثنای مفرغ گفته میشود «هل استفهام انکاری است »)

۱۱- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ^{۶۹} ترکیب : « لانفیه یسمعون فعل ضمیر

فاعل، فیهم جار و مجرور، لغو مفعول، الاداة استثناء، سلاماً هستنی »

توضیح (این استثناء از جهت اینکه با حرف نفی شروع شده

غیر موجب است و از جهت اینکه مستثنی از جنس مستثنی منه نیست منقطع است)

(منقطع غیر موجب)

الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَّ اللَّهُ بِاطِلٌ
وَكُلْ نَعِيمٌ لَمَحَالَةَ زَائِلٍ

ترکیب : « الاداة استفتاح ، کل شیء مضاف و مضاف اليه مبتدا ، ما مصدریه ،

خلاف فعل ماضی ضمیر فاعل ، الله مفعول ، جمله محلا منصوب حال

(متتجاوز الله) باطل خبر »

توضیح - (اشاره شد با اینکه در وقتی که در عدا وخلا «ما» مصدریه

داخل شود نصب واجب است زیرا در این حال هر دو فعلند)

ترکیب : « واو عطف ، کل : عیم مضاف و مضاف اليه مبتدا ، لانفی جنس محالة

اسم لا ، خبر محفوظ (موجوده) زائل خبر برای مبتدا »

توضیح - (لامحاله یعنی لا حیله موجوده . گفته شد که خبر لامنفی

جنس غالباً محفوظ است)

منادی

(المنصوب باللازم اضماره)

عنوان فوق عنوانی است که در مآخذ کتب نحوی برای منادی ذکر شده است

منادی آن اسمیرا میگویند که بعد از یکی از حروف ندا (آ-یا-آی-ای-هیا-وا) واقع

شود : در مردم اعراب منادی بصیرین میگویند منادی یکی از مفاعیل است و اصل در

منادی این است که منصوب باشد .

در این مورد استشپاد سیبويه بقول عرب است که گفته شده «یا ایاک» (بعد از حرف نداضمیر نصب بکار برده شده) و در مورد «یا انت» نیز گفته اند: استعمال ضمیر رفع نظراً الى اللطف بوده است، بنابراین بنظر اینان منصوب در ندا بد و اعتبار منصوب است.

۱- منصوب فی المُحَلِّ ۲- منصوب فی الْفَظِ

مندادی منصوب فی المُحَلِّ بسیه قسمت « مضافٌ - شبهٌ مضافٌ - و نکرهٌ » و مندادی

منصوب فی المُحَلِّ بدو قسمت « معرفه قبیل از ندا و متعارف در ندا » تقسیم می شود .

(۱- مندادی مضاف)

۱- يَا عَبْدَ اللَّهِ أَقْبِلٌ ۲- يَا غَلامَ زَيْدٍ أَذْهَبٌ ۳- يَا عَبْدَ أَمْرَةٍ تَعَالَى ۴- يَا رَجُلَ سُوَّاعٍ تَبٌ

در این نوع مندادی نصب و اجب و بطوریکه در مثال می بینید نکره و معرفه ی تکسان است.

(۲- مندادی شبهٌ مضاف)

۱- يَا خَيْرٍ أَمْ زَيْدٍ ۲- يَا ضَارِبَازَيْدٍ ۳- يَا مَضْرُوبَ بَاغْلَامَهٍ ۴- يَا حَسَنًا وَجْهَ الْأَخِ

حکم این نوع مندادای نیز نصب است همانطوریکه مندادی مضاف منصوب بود. (۱) توضیح (زید در جمله دوم مفعول ضارب، غلام در جمله سوم نایب فاعل مضروب،

ووجه در جمله چهارم منصوب است بعنوان شبه مفعول)

(۲- مندادی نکرهٌ (نکرهٌ غیر مقصوده))

۱- يَا غَافِلًا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُه ۲- يَا رَجُلًا خُذْ بَيْدِي ۳- يَا مُؤْمِنِينَ

این نوع از مندادا نیز منصوب است و اسماء مثنی و جمع نیز مانند مفرد منصوب می شوند در جمله سوم مؤمنین در حالت نصیبی است در این نوع مندادی فرد معینی مورد نظر نیست و بهمین جهت بنام نکره غیر مقصوده معرفی شده است بیت ذیل را که عبد یغوث در حال اسیری گفته بعنوان شاهد در مندادای نکره غیر مقصوده ذکر می کنند.

فَيَارِكِيَا اَمَا عَرَضْتَ فِيلَغُونَ
نَدَامَيِيَا مِنْ نَجْرَانَ اَنْ لَا تَلَاقِيَا

(۱) بین مندادی مضاف و شبه مضاف از سه وجه شباہت هست و بهمین لحاظ آنرا شبه مضاف نامیده اند:
وجه اول - اول عامل است در دوم همانطوریکه مضاف عامل بود در مضاف الیه .
وجه دوم - اسم اول مختص است بدوی همانطوریکه مضاف مختص است به مضاف الیه .
وجه سوم اسم ثانی از تمام اول است همانطوریکه مضاف الیه از تمام مضاف است .
ندام و ندمان جمع ندیم است که بمعنای رفیق و مصاحب است .

(ای سوار «شخص معینی مورد نظر گوینده نبوده» چون به که و مینه رسیدگی بـ فیقان وندیمان من که از نجران هستند بـ گویی که دیگر ملاقات میسر نیست)

۴- منادای هفر د معرفه (یامعرفه قبلاً ازند)

یازید، یازیدان، یازیدون، یا یوسف، یا الله، یار حمن، یار حیم، یاه حسن،

این نوع از منادی محلان منصوب است و لفظاً مرفوع و هبته است به بناء عارض و چون مفرد در این نوع منادی آنست که مضاف و شبه مضاف نباشد بنابراین تشیه و جمع رائیز منادای مفرد معرفه شامل میشود الا یعنی که باید توجه داشت در تشیه حالت رفعی بالف و نون و در جمع راو و نون است در کتب نحوی عبارت «بنی علی ما کان یرفع به» اشاره بهمین است . (۱)

۵- منادای فکر ه مقصود (یامترف در نداء)

۱- یار جل ۲- یار جلان ۳- یار جال ۴- یامق من ۵- یامق منان ۶- یامق منون

این نوع منادی را مترف در ندانمیگویند زیرا اسم منادی قبل نکره بوده و مانند قسم چهارم لفظاً مرفوع است و محلان منصوب .

اقسام منادی

۱- «ضاف ۲- شبه مضاف ۳- نکره و غیر مقصوده ۴- هفر د معرفه ۵- نکره ه مقصوده» بنابر آنچه گذشت اقسام منادی شامل پنج قسم فوق بود که سه قسم آن لفظاً منصوب و دو قسم لفظاً مرفوع میباود و هر پنج قسم گفته شد که محلابعنوان مفهولیت برای فعل مقدر منسوبند .

سیبويه منادا را مفعول به میداند و ناصب منادی بنظر سیبويه فعل مقدر «ادعو» یا «ارید» میباشد که بواسطه وجود حرف ندا حذف شده است (ندا با فعل جمع نمیشود) همچنان نصب منادی را به حرف ندا میداند و میگویند این ندا نایب مناب و سد مسد

(۱) در مورد مبنی بودن منادای مفرد معرفه میگویند از این جهه مبنی است که نازل به منزله و واقع در موقع کاف خطاب است و همانطور یکه کاف خطاب مبنی و معرفه است این هم مبنی و معرفه است در واقع «یازید» بمنزله ادعوک میباشد تذکر- در و قیکه اسماء مبنیه مثل هندا هؤلا و اسماء مقصوده مثل قتی و اسماء منقوصه مثل قاضی منادی واقع شو ندضم مقدرا است

فعل محدود است بنابراین عامل و ناصل حرف ندا است .
نتیجه که از این دو سطر میتوان گرفت اینست که ندا و منادی هانند «یازید»
جمله است الاینکه بنظر سیبويه يك جزو جمله که فعل و فاعل باشد مقدر است ، به
نظر میرزا نایاب مناب يك جزو جمله در کلام است .

توابع منادی

صفت تأکید عطف بیان بدل معطوف

هر یک از موضوعات فوق را میتوان بعنوان تابع بعد از منادی ذکر کرد الا اینکه
توابع اقسام منادی احکام شان مختلف است و هر یک روی اصول خاصی اعراب میذیرند . (۱)
تابع منادی مفرد «عرفه» (حال مفرد آن)

یازید الطویل (صفت) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی، الطویل صفت

مرفوع حملاً على اللَّفْظِ

یازید الطویل

(صفت) ترکیب: «یا حرف ندا، تمیم منادی، الطویل صفت

یا تمیم اجمیون

منصوب حملاً على المَحْلِ

(تأکید) ترکیب: «یا حرف ندا، تمیم منادی، اجمیون

تأکید مرفوع حملاً على اللَّفْظِ

یا تمیم اجمیون

(تأکید) ترکیب: «یا حرف ندا، تمیم منادی اجمیون

تأکید منصوب حملاً على المَحْلِ

یا زید اخانا

(عطاف بیان) ترکیب: «یا حرف ندا، زید منادی اخانا

مضاف و مضاف اليه منادی مستقل بحذف حرف ندا

یا رجل زید

(بدل) ترکیب: «یا حرف ندا، رجل منادی زید بدل

در حکم منادی مستقل .»

(۱) حکم تأکید یعنی امام تبدیل حکم صفت است بطور یکه در بالا ذکر شده ایند و تابع را میتوان بد و حرکت
رفع و نصب را در فرم آن حمل تابع بر افظ است و نصب آن حمل تابع بر محل .
در مورد عطف بیان و بدل و همچنین معطوف تابع در حکم منادی مستقل است باین معنا همان اعرابی را
که در حال داشتن «یا» خواهد داشت بآن باید اداد بهمین جهه است که در مثال آخر (صفحه بعد) رجلاً منصوب است

يَا زَيْدُ وَ رَجُلٌ

(معطوف) ترکیب: «ياحرف ندا، زیدمنادی، و اعظم،

رجل معطوف هر نوع در حکم منادی مستقل»

يَا زَيْدُ وَ رَجُلًا

(معطوف) ترکیب: «ياحرف ندا، زیدمنادی و اعظم،

رجلاً معطوف منصوب در حکم منادی مستقل» (۱)

ثَابِعُ مَنَادَىٰ هَفْرَدَهُ عَرْفَهُ (حَالٌ مَضَافٌ آن)

يَا اللَّهُ مَالِكُ الْمَلَكِ (صفت) ترکیب: «ياحرف ندا، الله منادی، مالک الملک مضاف

ومضاف اليه منصوب در حکم منادی مضاف، »

(صفت) ترکیب: «ياحرف ندا، زیدمنادی، اخانام مضاف و

مضاف اليه منصوب در حکم منادی مضاف، »

(تأکید) ترکیب: «ياحرف ندا، زیدمنادی، نسبه مضاف و

مضاف اليه منصوب در حکم منادی مضاف»

(تأکید) ترکیب: «ياحرف ندا، تمیم منادی، كل تأکید مضاف

و منصوب کم مضاف اليه در حکم منادی مضاف»

يَا غَلامَ ابْاعِدِ اللَّهِ (عطایان) ترکیب: «ياحرف ندا، غلام منادی، اباعبد الله

مضاف و مضاف اليه، منصوب در حکم منادی مضاف، »

يَا زَيْدَ غَلامَ عَمِرٍ وَ (بدل) ترکیب: «ياحرف ندا، زید منادی غلام عمر و مضاف و

مضاف اليه منصوب در حکم منادی مضاف»

يَا زَيْدُ وَ عَمِيدَ اللَّهِ (معطوف) ترکیب: «ياحرف ندا، زیدمنادی، و اعظم، عبد الله

مضاف و مضاف اليه معطوف در حکم منادی مضاف»

يَا زَيْدُ وَ ابْاعِدِ اللَّهِ (معطوف) ترکیب: «ياحرف ندا، زید، منادی، و اعظم، عبد الله

اباعبد الله مضاف و مضاف اليه منصوب در حکم منادی مضاف»

(۱) معطوف در منادی مفرداً گردار ای الف ولام باشد قرات آن برفع و نصب هر دو جایز است بهمین جهة

ابن مالک «دون ال» را در بیت مزبور (صفحه بعد) قید کرده است: کام، «و اوطیر» را بهمین جهة در آیه شریفه *

ابن مالک در مورد این دو قسم تابع چنین میگوید :

تَابِعُ ذِي الْفَضْلِ الْمُضَافُ دُونَ الْأَرْمَهِ نَصْبًا كَازِيدُ ذَالْحِيلَ

وَمَاسِوَاهُ أَرْفَعُ أَوْ اَنْصِبُ وَاجْهَلَا كَمْسِتَقْلٌ نَسْقًا وَ بَدْلًا

منادای مفرد معرفه که مضموم است تابع ش را در صورتی که مضار و بدون الف ولام باشد باید وجوهاً نصب داده اند «از زید ذال حیل» ای زید صاحب حیله (ذال حیل: صبی را داراست و مضار است به حیله)

در صورتی که تابع مضار نباشد آنرا میتوان بد و حرکت رفع و نصب قرائت کرد مکرر در مرد عطف نسق (معطوف) و بدل که این دو در حکم منادای مستقل هستند .
نه گر - منادای مفرد معرفه و نکره مقصوده را منادای هبته، مضار و شبہ مضار و نکره غیر مقصوده را منادای معرب «هم» میگویند .

تابع منادای مضار (منادای معرب)

۱- **يَا عَبْدَ اللَّهِ الْكَرِيمَ** (صفت) ترکیب : «یا حرف ندا ، عبد الله مضار و مضار الیه

منادی «الکریم» صفت منصوب ، »

۲- **يَا ذَالْمَالَ بَكْرُ** (بدل) ترکیب ، «یا حرف ندا ، ذال مال مضار و مضار الیه

منادی ، بکر بدل مرفوع در حکم منادای مستقل ، »

۳- **يَا أَخَانَازِيدُ** (عطاف ییان) ترکیب : «یا حرف ندا ، اخانا مضار و مضار الیه

منادی ، زید عطف بیان مرفوع در حکم منادای مستقل ، »

۴- **يَا عَبْدَ اللَّهِ وَرِجْلًا** (معطوف) ترکیب : «یا حرف ندا ، عبد الله مضار و مضار الیه

منادی ، او عطف رجل معطوف و منصوب در حکم منادای مستقل »

۵- **يَا عَبْدَ اللَّهِ وَرِجْلٌ** (معطوف) ترکیب : «یا حرف ندا ، عبد الله مضار و مضار الیه

منادی ، او عطف رجل معطوف مرفوع در حکم منادای مستقل ، »

* «یا جمال ادبی مده والطیر» (۳۴- ۱۰) بدووجه خوانده اند ..

«وان یکن مصحوب ال ماسقا * فیه و جهان و رفع یشتقی »

ترجمه - اگر عطف نسق دارای الف لام باشد رآن دووجه جایز است «رفع و نصب» (مختار عده رفع است)

منادای مبهم و تابع آن

۱-یاهذا الرجل

یا حرف ندا، هذامنادی، الرجل
صفت(۱)

۲-یايهالرسول

یا حرف ندا، ای منادی، ها تنبیه، یا حرف ندا، ایه منادی، هاتنبیه
الرسول نعمت النفس صفت، مطمئنه صفت نفس

۳-یايهالرسول

یا حرف ندا، هذامنادی، ذالمال یا حرف ندا، هذامنادی، زیدبدل

۴-یاهفلاعالرجال

یا حرف ندا، هؤلء، منادی ،
الرجال صفت

۵-یاهذاذالمال

یا حرف ندا، هذامنادی، ذالمال

۶-یاهذازید

بدل

۷-یا الله

(یا حرف ندا، الله منادی)

اسمی که منادی واقع میشود باید بدون الف ولام باشد زیرا حرف ندا به منزله الف ولام بوده و افاده تخصیص میکند تخصیص هم میدانیم نوعی از تعریف است با وجود یکی احتیاجی بدیگری نیست در واقع در منادی حرف ندا بدل از الف ولام خواهد بود اما در مورد اسم جلاله «الله» که حرف ندا در آن داخل میشود باید گفت الف ولام در این اسم جزء کلام شده است و تنها اسم الله است که با بودن الف ولام حرف ندار آن داخل شده و مورد داستشمہاد است - اللهم نیز منادایی است مانند الله که در عوض حرف ندا محدود میم مفتوح ذکر شده است، در موردی که اسم دارای الف ولام است و منادی واقع میشود برای امکان این امر از کامه‌ای یاهذا استفاده میشود یکی از این دو کامه بعد از حرف ندا ذکر شده منادی قرار میگیرد و اسم مورد نظر بعد از آن ذکر شده و ترکیب آن صفت یا عطف بیان خواهد بود تعیین این دو موضوع (صفت یا عطف بیان) بسته است به وضع کامه، و این نوع منادی است که بنام منادای مبهم خوانده میشود.

(۱) در مورد عنوان الرجل در منادای منند «یايهالرجل» ابن عیش چنین میگوید: «واعلم ان حقیقت هذا النعت و ما كان مثلك في نحوه هذا الرجل انا هو عطف بيان و قول التحوين انه نعمت تقریب وذلك لأن النعت تجليه الموصوف بمعنى فيه او في شيء من سببه وهذه اجناس فهی شرح و بيان الاول كالبدل والتأکید فذلك کان عطف بيان ولم يكن نعمتاً » ابن صفت و آنچه بمانند این است در جمله مثل «هذا الرجل» عطف بیان است اینکه نحویین عنوان صفت باین نوع اسم داده اند یعنی نوع تقریب و تشبیه است . صفت باید بیان حال موصوف خود کند آنچه در او است یا با آنچه در متعلقات او است این نوع از اسماء اسم جنس بوده منند بدل و تأکید شارح و مبین اسم مذکور در قبلتند پس عطف بیان خواهد بود نعمت.

وضع این و آنها

این دو اسم که بعضوان صفت ذکر میشوند اعرابشان در منادی مفرد علم همانند منادی مضار است یعنی باید آن دو را بنصب قراءت کرد و همین اعراب را خواهند داشت در وقتی که مضارند و برای علم یا برای کنیه و یا برای لقب صفت باشند ، چیزی که در اینجا باید بیشتر بدان توجه نمود اعراب خود منادی است که برخلاف قاعده میتوانند از حرکت نون این که مفتوح است متابعت کنند بنابر این ، این نوع منادی را بدو وجهه میتوان قراءت کرد : «رفع و نصب» (۱)

۱- یا جعفر بن محمد

ابن صفت واقع شده برای علم در حالیکه
مضار است بر عالم دیگر
است بر کنیه

۲- یا حسین ابن امیر المؤمنین

(ابن صفت است برای علم و مضار است بر لقب)

بنا بر آنچه گفته شد اعراب این در هر حال همانند منادی مضار نصب است ، و منادی را هم میتوان بدوزحر کت رفع و نصب قراءت کرد : حالت رفع آن از آن جهت است که منادی مفرد معرفه باید رفع اخوازده شود و حالت نصب آن از آن جهت است که منادی متابعت از حرکت نون این میکند برخلاف قاعده .

نحو المضاف الى ياء المثلث

(منادی مضار به یاء)

در وقتی که منادی اضافه شود به یاء متكلماً اگر منادی از اسماء معتمله باشد با اثبات یاء آنرا باید مفتوحاً قراءت کرد و اگر از اسماء صحیحه باشد میتوان آنرا به پنج وجه قراءت نمود .

(۱) اینکه در مورد منادی مفرد که دارای وصف این باشد گفته شد جایز است متابعتاً از فتحه نون این مفتوحاً قراءت شود این برخلاف قاعده جاریه است در مبحث صفت و موصوف خواهد دید که صفت در اعراب متابعت از موصوف خواهد کرد در اینجا بعکس موصوف از صفت در اعراب متابعت میکند علت این است که این در این گونه اسماء حکم اسم واحدی را دارد .
بنابر این در آیه شریفه «اذ قال الله يا عيسى بن مريم» (۵-۱۱۵) عیسی را به تعبیری میتوان در تقدیر مرفاع دانست و به تعبیری منصوب .

یا سیدی				
یا عبدي				
کَعْبَدْ عَبْدِيْ	عَبْدَيْ كَعْبَدْ	عَبْدَيْ كَعْبَدْ	عَبْدَيْ كَعْبَدْ	عَبْدَيْ كَعْبَدْ
وَاجْعَلْ مَنَادِيْ صَحْانِيْضَفْ لِيَا	صَحْانِيْضَفْ لِيَا وَاجْعَلْ مَنَادِيْ			

دو اسم «اب و ام» نیز در صورتی که منادی واقع شوند و برای متكلّم اضافه شوند

به وجوده مختلفه میتوان آنها را قرائت کرد:

يَا بَاتٍ • يَا بَاتٍ • يَا بَاتَاهُ • يَا بَاتَاهُ • يَا بَاتَاهُ • يَا بَاتَاهُ

این دو منادی در اصل یا بی و یا می بوده است، یا متكلّم حذف شده و در عوض محفوظ تاء با آن دو اضافه شده است یا ابی و یا متمی هم گفته نمیشود بعلت اینکه جمّع بین عوض و معوض منه صحیح نیست (۱)

منادی مندوب

در مورد نارضایتی از پیش آمد ها برای اظهار درد والم و برای بیان غصه و غم با حرف ندای «وا» جمله تشکیل میگردد که منادی آن بنام منادی مندوب خوانده میشود (با حرف ندای «یا» نیز گاهی منادی مندوب ذکر میشود) چون اظهار ندب و بیان درد همیشه برای شخص یاشیء معلومی است لذا مندوب هیچگاه نکره یا میهم نخواهد بود حتی اگر در مورد مصیبت باشد ندبه با شهر اسم مندوب اظهار میشود و چون زنها صبر شان در تحمل مصائب کمتر است ندبه بیشتر اختصاص باین جماعت دارد.

۱- وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲- وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۳- وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(۲) منادی مندوب را به وجہ میتوان عنوان نمود ۱- برفع ۲- بالف و هاء سکت

(۱) نوشته اندر مورد تاء در یا بات و یا متمی سیبو به از خلیل سوال کرد خلیل جواب داد این تاء بمنزله هاء در عمه و خاله میباشد که برای تائیت است و دلیل اینکه تاء برای تائیت است اینست که دروقف یا بـ و یا مـمـهـ گـفـتـهـ مـبـشـودـ اـمـادـرـ اـمـهـ چـونـ مـؤـنـتـ استـ بـوـدـنـ تـاءـ اـشـکـالـیـ تـارـدـوـ درـاـبـهـمـ برـایـ مـبـالـهـ استـ هـچـنانـکـهـ درـراـوـیـهـ وـعـلـامـهـ برـایـ مـبـالـهـ استـ ،

(۲) مندوب افظاً یا مجمل امنصوب خواهد بود بمقابل مقدار «اندب» که وجوه امندوف است

در حالت اول از جهت حکم مانند منادای مفرد معرفه مبنی و مرفوع در حالت دوم و سوم مانند منادای مضاف منصوب است.

وَامْنَ حَفْرٌ بِشَرْ زَمْ مَاهٌ، وَاعْبُدَ الْمُطَلَّبَاهٌ وَامْنَ قَلْعَ بَابِ خَيْبَرَاهٌ، وَالْمَقْرُبُ مَنْيَنَاهٌ

الف و هاء سکت در منادای مندوب گاهی بصله ملحق میشود و این در وقتی است که موصول خالی از الف ولام باشد و در مورد شخصی باشد که امر صله منحصر مر بوط باواست مانند دو مثال اول و گاهی هم ممکن است با آخر مضاف الیه ملحق گردد مانند دو مثال دوم.

وَيَنِدَبُ الْمَوْصُولُ بِالَّذِي اشْتَهَرَ كَثِيرٌ زَمْ زَمٌ يَلِي وَامْنَ حَفَرَ

وَمَنْتَهَى الْمَنْدُوبُ صِلَهُ بِالْأَلْفِ مَقْلُوهَا أَنْ كَانَ مَثْلُهَا حَذِيفَ

ان کان مثلها حذف : در آخر بیت اشاره باسمی است مانند واموساه که الف موسی حذف شده والفنده به بجای آن ذکر شده است.

لذگر - هر مندوب منادی خواهد بود ولکن هر منادی مندوب نخواهد بود.

فَكُلُّ مَنْدُوبٍ مَنْادِيٌّ وَلَيْسَ كُلُّ مَنَادِيٍ مَنْدُوبًا

منادای مستغاث

در دفع بلا و مصیبت شخصی گاهی از شخص دیگری برای غیر یاری میطلبید در این باب آنکه یاری میکنند «مستغاث» و آنکه او را یاری میکنند «مستغاث له» گفته میشود از آن جهت که استغاثه با یاء حرف نداشروع میشود آنرا در مبحث منادی ذکر کرده‌اند.

حالات مستغاث و مستغاث له

مستغاث را بسه وجهه میتوان عنوان کرد ۱ - مجروراً بالام مفتوح حرف جر (لفظاً) چون محل مانند منادی منصوب است) ۲ - مرفوعاً (مانند منادای مفرد معرفه) ۳ - مختوماً بالف .

مستغاث له را نیز میتوان بسه وجهه عنوان کرد ۱ - مجروراً بالام مكسور حرف جر

۴- بالام مفتوح حرف جر (در ضمائر) ۳- بامن حرف جر (اگر استغاثه بر علیه باشد)

۱- يَاللَّهُمَّ لِمَظْلومٍ ترکیب : « يا حرف ندا ، للحاکم لفظاً مجرور به

لام محللاً منصوب بفعل مقدر ادعومستغاث ، للمظلوم جار و مجرور

مستغاث له ، »

توضیح - (مستغاث بالام مفتوح حرف جر لفظاً مجرور است -

مستغاث له با لام مكسور حرف جر مجرور شده است - ترجمه - (ای حاکم بفریاد
مظلوم برس)

۲- يَا قَوْمُ الْغَرِيقِ ترکیب : « ياحرف ندا ، قوم منادای مستغاث لفظاً

مرفوع ومحللاً منصوب بفعل مقدر ادعوا ، للغريق جار و مجرور ،
مستغاث له ، »

توضیح - (منادای مستغاث مرفعاً ذکر شده در واقع مثال برای

حالات دوم مستغاث است ترجمه (ای قوم بفریاد غريق برسید)

۳- يَا يُوسَفَ الْأَخِيَّكَ ترکیب : « ياحرف ندا ، یوسفاً منادای مستغاث ، لاخیک

جار و مجرور ، کاف مضاف اليه مستغاث له ، »

توضیح (منادای مستغاث مختوماً بالف ذکر شده است در واقع

مثال برای حالت سوم است ترجمه (ای یوسف بفریاد برادرت برس)

۴- يَا اللَّهُ لَهُمْ ترکیب : « ياحرف نداء الله منادای مستغاث لفظاً

مجرور به لام محللاً منصوب بفعل مقدر ادعوا ، لهم جار و مجرور
مستغاث له ، »

توضیح (مستغاث بالام مفتوح مجرور راست و مستغاث له چون

ضمیر است بالام مفتوح مجرور شده در واقع ذکر مثال برای حالت دوم مستغاث لها است

ترجمه (ای خدا بفریاد ایشان برس)

۵- يَا لَا بُطَالٍ مِنَ الْعَتَةِ الْمَفْسِدِينَ ترکیب : « ياحرف ندا ، لا بطال جار و مجرور

منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام محللاً منصوب ، من العتة

جار و مجرور، المفسدين صفت، مستغاث عليه «

توضیح - (این مثال برای حالت سوم از مستغاث له است چون استغاثه بر علیه بوده با من حرف جر مجرور شده است - ترجمه (ای شجاعان برشما است سر کوبی سرکشان مفسد)

٦ - يَالنَّاسِ الْأَغْنِيَاءُ لِلْفَقِيرِ ترکیب : « یا حرفا ندا، للناس جار و مجرور مستغاث محل منصوب ، الاغنياء صفت ، للفقیر جار و مجرور مستغاث له ، »

توضیح - (این نوع منادی هم ممکن است دارای تابع باشد و تابع همکن است متابعت از لفظ کند مجرور شود و همکن است متابعت از محل کند منصوب شود ترجمه - (ای مردم غنی فقیر را دریابید) .

٧- گر ۱- در استغاثه مستغاث رانمیتوان حذف کرد اما مستغاث له همکن است حذف گردد بنابراین در جمله چهارم «لهم» را میتوان حذف کرده بیا الله اکتفا نمود .

٧- گر ۲- بنابراین تذکر اگر جمله بدین عبارت باشد یا لزید (با لام مفتوح) مستغاث است و اگر بدین عبارت باشد یا لزید (بالام مکسور) مستغاث له است که مستغاث آن حذف شده است .

٧- گر ۳- همین لام بعد از یاء حرف ندا برای تعجب هم بکار میرود مثلًا اگر آب زیادی دیده شود که سبب تعجب باشد گفته میشود .

يَاللَّمَاءِ (فتح لام) ترجمه چقدر آب . (دریت ذیل لام لک برای تعجب استعمال شده)

فَيَا لَكَ مَنْ لَيْلٌ كَانَ نَجُومَهُ فَهُوَ بَامْرَأِسِ كَثَانَ الِّيْ صَمِ جَنْدِلٍ

ای عجب از بعضی شبها که گوئی ستارگان آسمان در آن شبها با ریسمانهای کمانی به صخره های سخت بسته شده - کنایه است از این که برای مهمومین و معمومین این گونه

شبها را سحری نیست (بیت فوق در ذیل این بیت نوشته شود)

الَايَهَا الْلَيْلُ الطَّوِيلُ الْأَانجَلِيَّ بِصُبُّوحٍ وَ مَا الْأَصِبَاحُ مِنْكَ بِأَمْثَلٍ

ای شب طولانی ظلمانی آیا باطل اوج صبح تاریکی را بر طرف نمیکنی (من اینرا

میگوییم ولی معلوم نیست) که روز روشن در نزد من از شب تار بهتر باشد (زیرا هم وغم من در روز بیش از شب است)

اکثرآ در وقتی که منادی ایها باشد حرف ندای یار احذف میکنند و در مورد منادی مضاف و اسم علم هم زیاد میشود که حذف میگردد.

رِبَّنَا لَا تُؤَاخِذنَا إِنَّنَا نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ۲۸۶ ترجمه (پروردگار ما اگر ما

بغفلت در راه هدایت ترک امر توکرده و در امور خطأ کرده ایم
ازما در گذر ،)

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَ اسْتَفْرِي لِذَنْبِكَ ۳۹ ترجمه (ای یوسف
از این سخن در گذر و ای ذلیل خا تو نیز برای خود آمر نش طلب)

منادای هر خم

در وقتی که جزئی یا قسمی از منادی حذف گردد آن منادی را مر خم میگویند
ترхیم که مصدر این اسم مفعول است بمعنای ترقیق صوت و انتظام صدای است یعنی با هستگی
و نرمی سخن گفتن .

از حذف آخر منادی جز تخفیف نظری نیست الا اینکه همین تخفیف راهم برای
حذف آن علت نمیگیرند میگویند آخر منادی بدون علت حذف میگردد یعنی با صطلاح
نحویین اعتباراً «بدون دلیل»

ترخیم اختصاص به منادی ندارد در غیر منادی هم در اشعار بعضی از شعراء
دیده میشود *

شعر اقتطع قرآنیم

در ترخیم این چهار موضوع را باید رعایت کرد

۱- منادی علم باشد ۴- منادی مندوب و مستغاث نباشد ۳- مرکب بترکیب
اضافی یا اسنادی نباشد ۶- از سه حرف بیشتر باشد

(اگر منادی دارای تاء تأییث باشد مطلقاً ترخیم میشود اعم از اینکه علم باشد یا
غیر علم سه حرف باشد بایشتر)

اعراب مرخم

دروقتیکه ترخیم در اسمی صورت میگیرد ترخیم کننده ممکن است قسمت حذف شده را در خاطر بگیرد و بقیه ندا را عنوان کند و ممکن است اساساً از آن قسمت ساقط شده صرف نظر و بقیه اسم علم مستقلی تلقی نماید اعراب مندادای مرخم در این دو فرض مختلف میشود اگر شق اول را اختیار کند اعراب آخر مرخم همان اعرابی است که قبلاً دارابوده اگر شق دوم را اختیار نمود باید آنرا برفع قراءت نماید مثلاً اگر حارث را مرخم کنیم حرف «ر» را بد و حرکت میتوانیم تلفظ کنیم یکی بکسر و یکی برفع (بکسر میخوانیم چون حالت قبل از ترخیم کسر است البته بادر خاطر داشتن حرف «ث» و برفع میخوانیم چون آنرا فرض کرد ایم مندادای مستقلی است) یا حار «بکسر الراء» یا حار «برفع الراء» و اگر جعفر را ترخیم کنیم چون حرف فاء مفتوح است اگر شق اول را اختیار کردیم باید بگوئیم یا جعف «بفتح الراء» و اگر شق دوم را اختیار کردیم باید بگوئیم یا جعف «برفع الراء» و همچنین در قمطر که حرف ماقبل آخر ساکن است گفته میشود یا قمط «بسکون الطاء» یا قمط «برفع الطاء»

در مورد یا مسلمه چنانچه ترخیم شود جزیک وجه مفتوح آن یا مسلم صبحیح نیست زیرا اگر برفع خوانده شود بامذکر استبهاه میشود زیرا فرض اینست که تاء برای تأییث است تا فرق باشد بین مذکر و مؤنث اما اگر فرض شد بابودن تاء برای مذکر علم است هر دو وجه آن «برفع و بفتح» جایز است .

وَالْتَّرْمِ الْأَوَّلُ فِي كَمْسِلَمَةٍ وَجْزَ الْوَجْهِينِ فِي كَمْسِلَمَةٍ



نحویه چند از اسماء اعلام مر خمہ

سالات اسمی قبیل از قرخیم و بند از قرخیم

(قبل از ترخیم) (بعد از ترخیم) (حروف مخدوذه) (قبل از ترخیم) (بعد از ترخیم) (حروف مخدوذه)

ه	یا جاریه	یا سعاد
ور	یام منص	یافاطم
ر	یام ختار	یام سکین
ه	یافرعون	یام جید
ه	یائش	یاغر نیق
ه	یامر جانه	یاعضه
ه	یاما مامه	یاعاذله
ن	یابنو	یاثمود
ی	یابصری	یاطائفی
ک	یاما لک	یاعمار
ان	یاما سلمان	یامروان
اء	یاصحراء	یاحمراء
ل	یاهر قل	یابرث
ذ	یاقفذ	یاسعدان

حالت اعلام مر گپه در ندأ

یا بخت نصر	یا بخت	نصر	یا حضرموت	یا حضر	موت
یاعمر ویه	یاعمر	ویه	یاسیب ویه	یاسیب	ویه
یامعده کرب	یامعده	کرب	یاخمسه عشر	یاخمسه	عشر
یاعبد شمس	یاعبد	شمس	یعبد الله	یعبد	الله

قو اعدی چند گاه هیئت و آن از ذکر آین اعلام بخاطر سپرد

۱ - منادای مر خم ممکن است مفرد باشد و ممکن است مر کب .

۲ - در اعلام مفرد ممکن است یک حرف ساقط شود و ممکن است دو حرف که

فائد مقام یک حرف باشد «مانند مردان - و عثمان »

۳ - ممکن است یک حرف با حرف مدقق حذف شود «منصور - هنچ - مسکین

مسک - عمار - عم »

۴ - در اعلام مؤنثه تاء تأنيت والـ فـ مـ مدـ دـ هـ حـ ذـ فـ مـ يـ كـ گـ رـ دـ «جـ اـ زـ يـ هـ جـ اـ رـ يـ هـ صـ حـ رـ اـ صـ حـ رـ

۵ - اگر از سه حرف کمتر باشد و دارای تأنيت باشد ممکن است آنرا مرخم

نمود ثبـهـ عـضـهـ ثـبـهـ عـضـهـ .

۶ - هر اسم علم مرخمي را ميتوان بدـوـ حـرـ كـتـ قـرـائـتـ نـمـودـ بـضـمـ حـرـ كـتـ بـنـائـيـ

(حالـتـ منـادـايـ مـفـرـدـ مـعـرـفـهـ) وـ حـرـ كـتـ اـصـلـيـ خـودـ (فتحـ بـكـسـرـ بـضـمـ - يـاـسـكـونـ) هـرـ چـهـ هـسـتـ

۷ - در هر كـبـ قـسـمـتـ مـؤـخـرـ هـرـ كـبـ حـذـفـ مـيـكـرـ دـ دـ حـضـرـ هـوتـ - حـضـرـ هـوتـ - حـضـرـ بـختـ

نصرـ - بـختـ .

۸ - در ترکـيـبـ اـصـافـيـ نـمـيـتوـانـ چـيـزـ حـذـفـ كـرـدـ عـبـدـ اللهـ - عـبـدـ شـمـسـ - وـهـمـ

چـنـيـنـ درـ اـسـنـادـ تـابـطـ شـرـاـ .

۹ - اـگـرـ عـلـمـ دـارـايـ يـاءـ نـسـبـتـ باـشـدـ قـفـظـ يـاءـ حـذـفـ مـيـشـودـ - بـصـرـىـ - بـصـرـىـ

طـائـفـىـ - طـائـفـ .

۱۰ - مـحـذـفـ درـ منـادـايـ مـرـخـمـ مـمـكـنـ استـ یـكـ حـرـفـ - دـوـ حـرـفـ يـاـ يـكـ كـلـمـهـ باـشـدـ .

حـذـفـ هـنـادـيـ

گـاهـيـ مـمـكـنـ استـ كـهـ هـنـادـيـ رـاـ بـاـبـودـ قـرـيـنهـ «ـ حـرـفـ نـدـاءـ »ـ حـذـفـ كـتـنـدـ الـبـةـ»ـ حـذـفـ

منـادـيـ بـنـدرـتـ اـجـامـ مـيـشـودـ وـ لـيـ برـايـ نـمـوـنـهـ شـاهـدـ جـمـلـهـ ذـيـلـ رـاـمـيـتوـانـ عنـوانـ كـرـدـ .

يـاـ بـقـوـمـ لـزـيـلـ

يـاـ حـرـفـ نـدـاءـ قـوـمـ نـادـيـ، بـؤـسـ مـبـتـداـ

لـزـيـدـ جـارـ وـ مـجـرـ وـ خـبرـ

يـكـيـ اـزـ موـارـدـيـ كـهـ اـبـتـداءـ بـهـ نـكـرـهـ جـايـزـ بـوـهـ مـورـدـ دـعـاـبـودـ بـناـ بـرـايـنـ اـبـتـدائـتـ

بـؤـسـ اـزـ جـهـتـ اـيـنـكـهـ نـكـرـهـ اـسـتـ موـرـدـايـرـ اـدـنـيـسـتـ چـوـنـ درـ مقـامـ دـعـاـلـتـ .

اختصاص

در کتب نحوی اختصاص را به حاظ اینکه شباهتی به نداء دارد در ذیل مبحث نداء ذکر کرده‌اند موضوع اختصاص اینست که‌ای «ضموماً» باهاء تنبیه و تابع مرفوع بعد از ضمیری (متکلم یا مخاطب) بمنظور تعظیم یا تغییر یا بیان مقصود ذکر میگردد. عامل اختصاص فعل اخص مقدراست و خود اختصاص نیز بعنوان حال محال منصوب است «همین‌یک وجه».

گاهی ممکن است بجای ای اسم معرف بال یا مضارف بر معرف بال منصوب با «عنوان مفعول» ذکر گردد و گاهی ممکن است در اختصاص اسم علم ذکر گردد بعضی میگویند اختصاص منحصر است فقط به چهار اسم - هشتر-آل-اهل-بنی البته این نظر از جهت کثرت استعمال این چهار اسم است در این باب چنین نیست که منحصر باین چهار اسم باشد بلکه اصل اختصاص را همان وجه اول میدانند و اینها را اجاری مجرای آن.

مقایسه اختصاص با نداء

وجه مشابه

- ۱ - لفظاً مندرجمنادی است بخصوص در وقتیکه منادی حرف نداش محفوظ باشد
- ۲ - نداء خطاب است اختصاص هم خطاب است.
- (منادی خطاب است به مخاطب اختصاص خطاب است به متکلم و مخاطب)
- ۳ - نداء عاملش مقدراست اختصاص هم عاملش مقدراست.

- ۴ - ای و هاء تنبیه و تابع معرف بال در منادی هست و در اختصاص هم عیناً وجود دارد
- ۵ - منادی واختصاص هر دو هال منصوبند

وجه اختلاف

- ۱ - اختصاص دارای حرف ندانیست
- ۲ - قبل از اختصاص جمله یا ضمیری ذکر میگردد
- ۳ - اختصاص میتواند معرف بال باشد
- ۴ - ایها الرجل (یا مانند این) در اختصاص حال است و در نداء مفعول (زیرا ما قبیل این نوع اختصاص جمله كامل ذکر میگردد)
- ۵ - منادی مرفوع میشود اختصاص نمیشود فقط ای در اختصاص مرفوع است (لفظاً)

نحو نه چند از اختصاص

۱- أنا فعلَ كذا أَيْهَا الرَّجُلُ ترکیب: «انا مبتدا، فعل فعل ضمیر فاعل ، کذا کنایه خبر، ای مبتدا، هاتنیبه، الرجل صفت خبر محدودف »

توضیح (در ترکیب اینها الرجل گفته شد خبر آن محدودف است باید آنرا چنین فرض کرد «الرجل المذکور بجای ایها الرجل مبتد او من اراد خبر محدود آن» (آن مرد ذکر شده که من اراده میکنم که مراد «انا» باشد) و ممکن است بهمین کیفیت ایها الرجل را خبر گرفت برای مبتدای محدودف (من اراد) در هر دو صورت چون در قبل جمله کاملی گذشته ایها الرجل جمله ایست در موضوع حال که میتوان آنرا چنین تعبیر کرد «انا فعل کذا مخصوصاً منین الرجال»

۲- نحن نفعَ كذا أَيْهَا العِصَابَةُ ترکیب : «نحن مبتدا ، نفعل فعل ضمیر فاعل ، کذا کنایه در محل مفعول ، ایتها العصابة ترکیب شاند فوق است یا خبری است برای مبتدای محدودف «من ترید» یا مبتدا است تحت این عنوان «العصابة المذکوره» و من نرید مقدار خبر باشد در هر دو صورت جمله در موضوع حال است با این عنوان نحن نفعل مخصوصین منین الاقوام .

توضیح (ذکر اختصاص در این دو جمله برای بیان هقصود است

نظری به تعظیم یا تصغیر نیست - العصابة بمعنای جماعت است)
۳- أنا أَكْرَمُ الضَّيْفَ أَيْهَا الرَّجُلُ ترکیب : «انا مبتدا ، اکرم فعل ضمیر فاعل خبر ، الضیف مفعول ، ایها الرجل مخصوص (ترکیب همان است که در جمله اول گفته شد)

توضیح - (این اختصاص در مقام تعظیم و تفاخر است میخواهد بگوید من مختص و منفرد با کرام میهمان (اختص من بین الرجال با کرام الضیف -)
۴- أنا أَمْسِكُ بِكَمِ الْمُسْكِينِ أَيْهَا الرَّجُلُ ترکیب : «انا مبتدا ، المسکین خبر ، ایها الرجل

مخصوص (ترکیب مانند قبل)

توضیح - (این اختصاص در مقام تصغیر است میخواهد بگوید

من بین مردان مختص به مسکنه و ذلت هستم - (انما مختص بالمسکنة من بين الرجال)

۵- نحن العرب اسخی الناس ترکیب : « نحن مبتدا ، العرب مخصوص ،

منصوب بفعل مقدار اخص ، اسخی افعل التفضیل خبر مضاد ، الناس

مضاد الیه - در اسخی بواسطه یاء ضمه در تقدیر است »

توضیح (در این جمله مخصوص اسم معرف بالف ولام است و در

مقام تفاخر و تعظیم گفته میشود)

۶- نحن عشر العلم نصلح الامة ترکیب : « نحن مبتدا ، عشر العلم مضاد و

مضاد الیه مخصوص ، نصلح فعل ضمیر فاعل ، الامة مفعول جمله خبر »

توضیح - (در این جمله مخصوص اضافه شده است با اسم معرف بلام

این عنوان نیز در مقام تعظیم است)

۷- نحن آل یسن کرماء ترکیب : « نحن مبتدا ، آل یسن مضاد و مضاد الیه

مخصوص ، کرماء (جمع کریم) خبر برای مبتدا »

توضیح (در این جمله اسم مخصوص «آل» مضاد است و کسب

تعریف از یسن کرده ، که لقب پیغمبر اکرم است بیان در مقام تعظیم است - آل یسن

رامیتوان علم هم فرض کرد در این صورت اسم مخصوص اسم علم خواهد بود)

بقیه مخصوص بات

۱- خبر افعال فاقده و افعال مقاربه - ۲- اسم حر و فمشتمله بالفعل - ۳- اسم لا و نقی جنس

موضوعات فوق را زججهت اینکه انفکاک آنها از اسماء مربوطه امکان نداشت

در مبحث مرفوعات شرح داده ایم رجوع شود به صفحات ۳۲ - ۳۸ - ۴۵ - ۵۹

در مخصوص توابع هم قبل اذکر داده ایم که در مبحث مجرورات عنوان میشوند .

پایان مخصوص بات

فصل چهار هجر و رات

۱ = هجر و ر بحروف جر

بطوریکه در فهرست کتاب اشاره شده هجر و رات عبارتند از « مجر و ر بحروف جر - مجر و ر باضافه - تابع مجر و ر » در این مبحث که قسم اول « مجر و ر بحروف جر » مورد بحث هاست این معنار امیباشستی متنذکر شویم که اصولاً حروف دارای معنای مستقیمی نیستند همانطوریکه یک اسم یا یک فعل را در خارج از جمله، میتوانیم معنا کنیم حرف را نمیتوانیم، معنای کامل حروف ضمن جمله بحسب هیآید بهمین جهت است که در تعریف کلمات (اسم - فعل - حرف) گفته اند: « اگر کلمه مستقل دارای معنای بود بدون افاده زمان آن کلمه اسم است و اگر مستقل دارای معنایی بود با افاده زمان آن کلمه فعل است و اگر مستقل الا متضمن معنایی نبود آن کلمه حرف است بنابراین حروف آن کلماتی هستند که مستقل دارای معنای نیستند .

الكلمة ان دلت على معنى في نفسها غير مقتنة بزمان فهى الاسم وان اقتربت بزمان فهى الفعل وان لم تدل على معنى في نفسها بل في غيرها فهى الحرف .

* منتجیاً يذمأ بـيـنـهـاـمـيـكـوـيـنـدـ يـنـصـتـ عـلـىـ التـعـظـيمـ اوـ الشـتمـ - اـيـهـارـاـ بـيـاـيدـ بـالـخـصـاصـ اـشـتـهـاـ كـرـدـ در جملات ذیل اسماء منصوبه باضمار اريد يا اعني منصوبه

۱- العـمـدـلـلـالـحـمـيدـ (ازـيدـالـحـمـيدـ) ۲- مرـدـتـ بـهـاـبـاـسـ الـمـسـكـيـنـ (اعـنـىـ الـبـائـسـ)

در جمله اول چون الحميد منصوب با ذکر شده نمیتوان آنرا صفت برای الله داشت صفت باید در اعراب مخصوص مطابق باشد بنابراین باید آنرا باضمار فعلی مناسب منصوب دانست در جمله دوم البائس را نیز نمیتوان برای ضمیر صفت گرفت زیرا برای ضمائر نمیتوان صفت آورد « ان الضماير لا توصف » ناچاراً باید آنرا باضمار فعلی منصوب دانست (اگر البائس میکسرد میبود آنرا میتوانستیم بدل فرض کنیم) *

زه خش瑞 میگوید اگر مستقل احرف دارای معنائی میبود فرقی ما بین ضرب زید و ما ضرب زید نبود - (با فرض معنای استقلالی نفی «ما» به ضرب نهی سید) واژه‌میان جهت است که حروف یا با اسم ذکر میشوند یا با فعل و من ثم لاتن فک

من اسم او فعل - گاهی ممکن است حرفی بعنوان نایاب مناب جمله به تنها ای ذکر گردد : سؤال میشود اقام زید مخاطب جواب میدهد نعم در اینجا نباید تصور کرد که نعم مستقل مفید معنا است چون بتنها ای ذکر شده ، در این گونه موارد باید دانست حرف نایاب مناب جمله است مثلاً «قدم قام» در مبحث منادی هم گفته شد که بعضی حرف ندا را نایاب مناب ادعه میدانند .

موضوع دیگر آینکه اساساً بحث حروف در نحو مورد ندارد مادره باحت نحوی از حروف بآن نظر بحث میکنیم که در مورد فعل بحث کردیم مافعل را عنوان کردیم از نظر عمل آن که به عنوان فاعل و مفعول اسم رارفع و نصب داد حرف نیز مورد بحث ما قرار میگیرد از این نظر که بهینه معمول آن چه عنوانی دارد و همان مقداری هم که در ترکیب بحث از اسم و فعل و حرف میشود برای اینست که موقعیت معمول آنها بدست آید در مقدمه کتاب هم ضمن ذکر عوامل بعاملیت حروف اشاره شده .

حروف میانی و حروف معانی

حروف را میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم کرد یک قسمت حروفی که بنای مفردات کلمات از آنها است (حروف هجاییه) و دیگر قسمتی که در عبارات کامل بین مفردات کلمات ربط میدهد قسمت اول بنام حروف میانی و دوم بنام حروف معانی خوانده میشوند کلیه حروفی که تاکنون بآنها برخورده کرده این از عامل وغیر عامل وهم چنین حروف جری که اکنون مورد بحث ماست جزء دسته دوم یعنی حروف معانی خواهد بود .

* و در مورد آیه شریقه «و امرأته حمالة العطّب» نصب حمالة بنابر شتم است با خصار فعل ازید و این وجه در این آیه بهتر از سایر وجوه آن (خبر مبتدای مخدوف یا صفت امریه) میدانند . مراد از آن ام جمیل ذن ابولهب است .

حروف جریا حرروف اضافه

در زوچه تسمیه حرروف جر نظریات مختلفی هست بعضی میگویند با آنها از این جهت حرروف جر میگویند که معنای فعل زابسوی اسم میکشانند و بعضی میگویند چون در بعضی از افعال قوه برای رسیدن بمفعول کم است این حرروف با فعل مدد میدهدند که آنها بمفعول برند: *وَمِنَ الْأَفْعَالِ أَفْعَالٌ ضَعُفتْ عَنْ تَجَاوِزِ الْفَاعِلِ إِلَى الْمَفْعُولِ فَاحْتَاجَتِ إِلَيْهِ أَشْيَاءٌ تَسْتَعِيْنَ بِهَا عَلَى تَنَاوِلِهِ وَالْوَصْولِ إِلَيْهِ.*

و نظر دیگر اینست همانطوری که جوازم آخر فعل را مجزوم میکنند و نواصی نصب میدهند این حرروف هم از آن جهت که آخر اسم را مجرور میکنند با آنها حرروف جر گفته میشود. جراز عبارات بصیرین و خفیض از عبارات کوفیین است جر و خفیض در این مورد هردو یک معنا است در وقتی هم که حررف جری از جلو اسمی کنده میشود و آن اسم منصوباً ذکر هیگردد بآن منصوب نبزع خافض گفته میشود.

وجه تسمیه حرروف جر بحرروف اضافه - اضافه مصدر باب افعال ثالثی آن ضیف بمعانی مختلفه آمده است از جمله مال-عدل- خاف - حذر آنچه با موضوع بحث ماساژش دارد معنای توجه و نسبت و ضم است *أَضَافَ الشَّيْءَ إِلَى الشَّيْءِ : أَمَالَهُ - أَسْنَدَهُ - ضَمَّهُ* چون حرروف توجه میدهدن افعال را با اسماء و ضم میکنند آنها را باینها باین معنا که معنای افعال را با اسماء میرسانند حرروف اضافه نامیده میشوند و یسمیها بعضهم *حِرْفُ الْإِضَافَةِ لِهَذَا الْمَعْنَى أَيْ تَضِيفُ الْأَفْعَالِ إِلَى الْأَسْمَاءِ أَيْ تُوَصِّلُهَا إِلَيْهَا*

تعداد حروف جاره و معانی آنها

باء تاء کاف و لام و او مذهب خلا ر ب حاشامن عدا فی عن علی حتى الى ابن مالک کی - ولعل - و مقتی رانیز جزء حرروف جر ذکر کرده است و بنظر سیبویه لواهم درضمیر داخل شود جاره است *لواهی-لواک-لواه* جار و مجرورند البته این جار و مجرور متعلق به چیزی نیست و موضع این ضمائر نیز بنابراینکه،

مبتدا هستند رفع است و خبر محدود، قاعده این است بعد از لولا ضمیر مرفاع ذکر گردد
هانند «**لَوْلَا إِنْتَ لَكَذَا مُقْرِنٌ**» نظر اخفش بهمین جهت برخلاف است میگویند در امثاله
فوق لولا جـاره نیست بلکه ضمیر محفوظ از ضمیر مرفاع نیابت کـرده است یعنی
(لولای از لولا آنا)

هَذِهِ حُرُوفُ الْجَرِّ وَهِيَ مِنَ الْإِلَيْ
حَتَّىٰ خَلَاحًا شَادِيْفِي عَنْ عَلَىٰ
مَدْهَنْدَرْبِ الْأَلَامَ كَيْ وَأَوْ وَتَأْ
وَ الْكَافُ وَ الْبَاءُ لَعْلُ وَ مَتِيْ

هن و الی

فاعلی کـه فعلی را شروع میکند چنانچه آنرا اظهار بدارد ابتدای آنرا با من
وانتهای آنرا با الی عنوان میکند من از منزل تامدرسه رفتم **ذہبۃت مِنَ الْبَیْتِ إِلَیِ الْمَدْرَسَةِ**
این مسافت ابتدایش با من و انتهایش با الی عنوان شده است حال چنانچه این مسافت
یکجا در نظر گرفته شود با آن عنوان «غایه» داده شود درست تطبیق میکند با همان
نظر یکه نحویین از غایه دارند اینکه گفته عیشود من برای ابتدای غایه است والی برای
انتهای آن مقصود همین است الا یعنی کـه گاهی مکانی است مانند مشال فوق گـاهی زمانی
است مانند این مشال روزه گـرفتم از صبح تا عصر صمت **مِنَ الصَّبَاحِ إِلَىِ الْمَسَاءِ**
الاصل فِي معنِيِّ «هَنْ» ابتداء الغایة المكانیَّةُ أو الزَّمَانیَّةُ وَ فِي معنِيِّ «إِلَىٰ»
انتهاء الغایة الزمانیَّةُ والمكانیَّةُ

استعمال من غالباً بهمین معنا است و از این نظر کـه تنها حرـفی است کـه ظروف
غیر متصرفه را (قبل-بعد-عند) مجرور میکند با آن امـحرـف واصلـحرـف میگویند
وازهـمـینـجهـتـ بـحـثـ آـنـ مـقـدـمـ بـرـهـمـهـ حرـفـ استـ .

«من» غیر از معنای فوق در معانی دیگری نیز استعمال شده کـه ذیلاً ضمن مشال

بـیـانـ مـیـگـرـدـ .

۱ - (تبغیض) فـمـنـهـمـ مـوـآـمـنـ وـمـنـهـمـ مـنـ **كـفـرـ** **۴۵۳** تـرـکـیـبـ : «فـاءـ عـطـفـ» مـنـهـمـ

جار و مجرور خبر مقدم، من مبتدای مؤخر، آمن فعل ضمیر فاعل،
و اعطاف، من هم جار و مجرور خبر مقدم، من مبتدای مؤخر، کفر
فعل ضمیر فاعل، «

توضیح (من در من هم اول دوم هر دو تبعیض است باین معنا بعضی
از آن مردم کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی کسانی بودند که کافر شدند)
۳- (بیان جنس) **و یلبسون یا با خضر آهن سن دس و است بر ق** $\frac{۳۱}{۱۸}$ ترکیب: « و او
عطاف، یلبسون فعل ضمیر فاعل، نیاباً مفعول، خضر أصفت، من سن دس
جار و مجرور، و اعطاف، است بر ق عطف به سن دس، »

توضیح (من در سن دس برای بیان جنس است و بهمین جهت آنرا
ترجمه می‌کنیم لباس از جنس سن دس و است بر ق در برابر می‌کنند)

۴- (تعلیل) **مما خطپئا لهم اغْرِقُوا** $\frac{۴۵}{۷۱}$ ترکیب: « ما جار و مجرور، خطپیات
مجرور به من مضاف اضافه به هم هم مضاف الیه، اغْرِقْ وا فعل مجهول
ضمیر نایب فاعل، »

توضیح - (مادر جمله فوق زائد است و برای تأکید ذکر شده است
صورت راقعی جمله فوق اینست « من خطپیاتهم اغْرِقُوا » و چون من مفید معنای تعلیل است
آنرا باید معنا کرد بواسطه گناه اشان غرقه گشتند.

۵- (بدل) **اَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَنَ الْآخِرَةِ** $\frac{۴۸}{۹}$ ترکیب: « همزه است فهمام،
رضیتم فعل ضمیر فاعل، بالحیوة جار و مجرور، دنیا مضاف الیه،
من الاخره جار و مجرور، »

توضیح - (من ذرجه ماه فوق مفید معنای بدل است و بهمین جهت آنرا
معنای می‌کنیم آیا بجای آخرت بزندگی دنیا مایل و راضی گشتید؟)

۶- (مراد ف معنای عن) **فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَّةِ قَلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ** $\frac{۲۲}{۲۹}$ ترکیب: « فله
عطاف، ویل مبتدا، خبر محدود، للقاسمیه جار و مجرور، قلوب
فاعل برای قاسمیه مضاف، هم مضاف، الیه، من ذکر جار و مجرور، اضافه

بِهِ اللَّهِ، اللَّهُ مَضَافُ الْيَهِ ۝

توضیح (در جمله فوق قاسیه اسم فاعل قلوب را بعنوان فاعل هرفوئ نموده - و من مرادف است با معنای عن و بهمین جهت آنرا معناهی کنیم و ای برقلوبی که آنها را قسالت گرفته و از ذکر خداغافل شده‌اند .)

۶- (مرادف معنای فی) اذا نُودِي لِلصَّلَاوَةِ مِنْ يَوْمِ الْجَمْعَةِ ^{٦٣} ترکیب : « اذا

زمانیه ، نودی فعل مجہول ضمیر نایب فاعل ، للصلوة جار و مجرور

مفهول له ، من یوم جار و مجرور اضافه به جموعه ، جموعه مضاف اليه ، »

توضیح (در آیه شریفه فوق من را میتوان بمعنای «فی» گرفت

ـ هنگامیکه خوانده شدید برای نماز در روز جموعه)

۷- (زاده) و ما سقط من و رقة الایعلمها ^{۵۹} ترکیب : « و اعطف 'ما نافیه'

تسقط فعل ، من زاده و رقة لفظاً مجرور به من ، محل امر فوج فاعل ، الا

اداء حصر ، يعلم سافعل فاعل مفعول ، » (۱)

الى

۱- (انتهاء غایه زماناً) ثُمَّ اتَّمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْلَّيْلِ ^{۱۸۷} ترکیب : « نم حرف عطف ،

اتموا فعل ضمیر فاعل ، الصیام مفعول ، الى اللیل جار و مجرور ، »

توضیح (الی در آیه فوق مقابل من است گفته شد من برای ابتدای

غایه ، والی برای انتهای غایه است)

۲- (انتهاء غایه مکاناً) مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ^۱ ترکیب

« من المسجد الحرام جار و مجرور ، الى المسجد الاقصی جار و مجرور ، »

حرام و اقصی برای مسجدین صفت هستند الاینکه فعلاً با ذکر این

صفات عنوان علمیت پیدا کرده‌اند »

توضیح (سیر از مسجد الحرام یعنی از مکه معظمه تا مسجد اقصی یعنی

(۱) من در وقتی زاده است که در جلو اسام نکره قرار بکرید و آن اسم فاعل یامفعول یامبتدا باشد البته با این شرط که مقدم باشد جمله رانفی - نهی - یا استفهام « بهل » مثال زاده در قسم اول گذشت « شماره ۷ » میباشد

مثال از قسم دوم ۱ - هل رأيت من رجل مثال قسم سوم ۲ - هل لباغ من مفتر

بیت المقدس غایه است که من برای ابتدای آن والی برای انتهای آن ذکر شده با توجه
باينکه این غایه مکانی است)

۳- (مرادف معنای مع) **لَا تَكُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَيْهِ أَمْوَالُكُمْ** $\frac{۴}{۴}$ ترکیب: «لا ناهیه
نأکلو فعل ضمیر فاعل ، اموال مفعول ، هم مضاف اليه، الى اموال جار
ومجرور ، کم مضاف اليه ، »

توضیح (الی در این آیه بمعنای مع باشد باید آنرا چنین ترجمه کرد
اموال ایشان را با اموال خود نخوردید)

۴- (تبیین) **قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ الَّذِي مَمَا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ** $\frac{۳۳}{۳۳}$ ترکیب: «قال
فعل ضمیر فاعل ، رب منادی (حرف ندای آن محدود است) کسره
دلیل بر حذف یاء، السجن مبتدأ الحبخبر، الى جاز و مجرور، مما جار
و مجرور، يدعو فعل، نون و قایه یاء مفعول ، اليه جاز و مجرور ، »
توضیح - (تبیین در اینجا مراد این است که الى مین فاعلیت مجرور
خود میباشد و این موضوع یا بعد از فعل تعجب است یا الفعل التفضیل و بهمین مناسبت در آیه
فوق مجرور الى را فاعل گرفته و جمله را چنین ترجمه میکنیم یوسف **لِلَّهِ لِلَّهِ** گفت ای
پروردگار من زندان زامن از آنچه این گروه مرابدان دعوت میکنند و سرت ترمیدارم)
۵- (مرادف معنای لام) **قَالُوا نَحْنُ أُولَوْا قُوَّةٍ وَأُولَوْا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ**
إِلَيْكَ $\frac{۴۷}{۴۷}$ ترکیب : « قالوا فعل ضمیر فاعل ، نحن مبتدا ، اولوا
قوه مضاف و مضاف اليه خبر ، واو لو اباس خبر بعد از خبر، شدید
صفت ، واو عطف ، الامر مبتدا ، اليك جاز و مجرور خبر »

توضیح (قوم بلقیس گفتند ما صاحبان قوه و قدرتیم (این وصف اختیار
کار از صلح و جنگ برای تو است (الی بمعنای لام ترجمه شد) ما کار را بتو و امیگذاریم)

حُمَى

۱- **جَارِ بِعْنَزَلِهِ إِلَيْهِ** ۲- **عَاطِفَهُ بِعَنْفِي وَأَوْ** ۳- **حَرْفُ ابْتِدَاءِ**
در مردحتی و کامه بعد از آن نظریه (حویین مختلف است سیبویه و خلیل میگویند

اسم بعد از حتی مجرور است به سبب حتی زیرا حتی حرفی است از حروف جاره .
کسائی میگوید جر بعد از حتی بواسطه اضمارالی میباشد .

فراء آن را عاملی از عوامل افعال دانسته و از نظر فراء حتی مانند کی و ان از عوامل افعال است البته نه بآن وجهی که عملش هم ملازم با افعال باشد زیرا در جمله مانند ، سرت حتی ^{ادخلها} عملی ندارد و میگوید در وقتی که نیابت از الی نماید اسماء را مجرور میکند در واقع حتی جاره از نظر فراء نایب مناب الی است .

با این نظر ایراد میکند و میگویند فراء معنی اصلی حتی را با نظر خود ابطال نموده زیرا اسم مجرور بعد از حتی که داخل در حکم ما قبل و از جمله آن است با نظر فراء مفهومی ندارد میتوان در این جمله : ^{۱۰۰-۱۰۰-۱۰۰} **قاتل السبع حتی الاسود** گفت اسم مجرور بعد از حتی داخل در حکم ما قبل نیست ذکر حتی در این مورد برای اینست که مفید این معنا باشد (من نه تنها قتالم بادرندگان بود بلکه با شیران هم مقاتله کردم) در این مورد بجای حتی میتوان الی گذارد !

مؤلف - شاید نظر فراء از نیابت از الی در جملاتی است که ما بعد از حتی در حکم ما قبل نیست بدیهی است در این جمله : ^{۱۰۰-۱۰۰-۱۰۰} **ان فلاناً يصوم الايام حتى يوم الفطر** - اسم بعد از حتی در حکم ما قبل نیست در این مورد میتوان حتی را نایب از الی و بمعنای آن گرفت باری این گفتگو هادر مورد معنای اول حتی است که نازل بمنزله الی میباشد اما در مورد معنای دوم که نازل بمنزله او و عطف است بحثی نیست بمانند اسم بعد از او و اسم بعد از حتی در حکم ما قبل است .

^{۱۰۰-۱۰۰-۱۰۰-۱۰۰-۱۰۰-۱۰۰} **قام القوم حتى زيد** - **۳- رأيت القوم حتى زيداً** - **۳- مررت بال القوم حتى زيد**
(در جمله اول زید عطف به فاعل و در دوم عطف به مفعول و در سوم عطف به مجرور است یعنی در اول فاعل دوم مفعول و سوم مجرور است)

در مورد معنای سوم نیز اختلافی نیست زیرا کلام بعد از حتی در این موقع از حکم ما قبل مقطوع و حتی بمنزله حرف ابتداء میباشد یعنی بمانند حروف ابتداء جمله ما بعد آن یا مبتددا و خبر و یا فعل و فاعل است .

نهو نه چند از عمل حتی

جهاره	هاطفه	اصنافه
۱ اسلمت حتی ادخل الجنة . مات الناس حتی الانبياء . حتی اذا جاء امرنا		
۲ ضربت القوم حتی زید . دخلت البلاط حتی الكوفة . فواعجبها حتى كلیب تسنبی		
۳ سلام هي حتی مطلع الفجر . قدم الحاج حتی المشاة . ركب القوم حتی الامير		
۴ فذرهم في عمرتهم حتی حین . جائی القوم حتی انت . وزلزاوا حتى يقول الرسول		
۵ سرت حتی غیب الشمس . اعجبني الجارية حتی حدیثها . سرت حتی ادخلها		
۶ اكلات السمكة حتی رأسها . اكلات السمكة حتی رأسها . اكلات السمكة حتی رأسها		
۷ لا افعل حتی تتعلّم . ۷ يعلمه حتی فاق في العلوم		

توضیحات

- ۱ - حتی بدو معنای مدخول خود را مجر ورمی کند ۲ - بمعنای الی ۲ - بمعنای کی در وقتی که بمعنای کی باشد باید حتماً صدر مؤول مجر وربا شد و در وقتی که بمعنای الی باشد احتیاجی باین معنای نیست بهمین جهت تقدیر جمله اول کی ادخل الجنة است و پنجم الی غیاب الشمس
- ۲ - بندرن حتی بمعنای الا هم استعمال میشود در جمله هفتم هفید معنای الا میباشد - در واقع حتی جاره است عمال الش در اسماء ، غایة - تعلیل - والا است ،
- ۳ - سزاوار است مجر ورحتی موقع باشد در جمله هم که غیر موقع است مانند جمله چهارم بموقت تأویل میشود .
- ۴ - مدخلون حتی ممکن است جزء ما قبل (مثال ۶) و ممکن است متصل بما قبل باشد - «نمث البارحة حتی الصباح» .
- ۵ - حتی برای مدخلوش ممکن است افاده قوّه و ممکن است افاده ضعف نماید (جمله ۱ - و جمله ۳ ردیف دوم)

- ۶ - در وقتیکه حتی عاطفه باشد برضمیر داخل میشود جمله چهارم ردیف دوم درمورداول بندرت است (فتیحتاک)
- ۷ - در قسم سوم حتی (استینافیه) خبر مبتدا باید از جنس فعل مقدم باشد هشادر جمله سوم باید گفت الامیر را کب.
- ۸ - مراد از استیناف نه این است که بعد از آن مبتداو خبر باشد بلکه مقصود این است جمله مستائمه باشد یعنی ارتباطی بمقابل تداشته باشد در این صورت همکن است مدخل حتی جمله اسمیه و یافعلیه بوده باشد.
- ۹ - در وقتیکه مدخل حتی فعل مضارع باشد تعیین آن از جاره واء تینافیه مشگل است معمولاً جاره فعل مستقبل و استینافیه حال یامؤول به حال است اما در وقتیکه ماضی باشد استینافیه است (مثال ۷-۸)
- ۱۰ در وقتیکه مدخل حتی کامه باشد که حرف ابتداء باشد (جمله ۱ - «اذا») حتی استینافیه است .

خلا = سعادت = عدای

درمورداین سه کلمه از جمیعت اینکه متنضم معنای استثناء هستند قبل از باب استثناء بحثی شده و چون بعنوان جاره مدخل خود را مجرورهم میکنند در این موقع که بحث حروف جاره بمبیان است باید از آنها نیز ذکری بشود .

بطور کلی در مورد اینکه این سه کلمه میتوانند بعنوان جاره مدخل خود را مجرور در کشند اختلافی نیست : و در اینکه خلا و عدا از جمیعت اینکه «ما» مصدریه در آنها داخل میشود و میتوانند مدخل خود را بعنوان مفعولیت منصوب کنند بحثی نیست صحبت در کلمه حاشا است که از نظر سیبیویه حرف است «ولم يحل سیبیویه فی حاشا الا الجر» و میگوید اگر حاشا فعل میبود مانند عدا و خلا ما مصدریه در آن داخل میشود و میتوانستیم بگوئیم آنانی القوم ما حاشی زیداً چون گفته نشده پس فعل نیست ، دیگران برای حاشا سه وجه ذکر کردند ۱- وجه فعلی ۲- وجه حرفی بمنزله الا ۳- وجه اسمی .

مثال از هر سه و چه

« وجه حرفي »

۱- آتاني القوم خلا زيد ۳- قام القوم حاشا زيد ۳- ذهب القوم عدا زيد

« وجه فعلی »

۱- صبر القوم خلا زيداً ۳- لقيت القوم حاشا زيداً ۳- جائني القوم عدا زيداً

« وجه اسمی »

۳۱- ۴۲ وقلن حاش لله ما هذَا بشر ان هذَا الاملاك كرييم (۱)

ترکیب : « او اعطف ، قلن فعل ضمیر فاعل ' حاش تنبیه ' ، لام زائد ' ، اللهم جر وربلام ، ما مشبهة بليس ، هذا اسمها ، بشر اخبار ، ان نافیه ، هذامبتدا ، الاادة حصر ، ملک خبر ، کریم صفت ، » (۲)

فی

حرف جر « في » در مواردی مختلف مورد استعمال دارد در یکی از آن موارد معنای ظرفیت است در معنای ظرفیت ممکن است استعمال آن بحقیقت و ممکن است استعمال آن به مجاز باشد همانطوری که مادر زبان فارسی هم میگوئیم آب در کوزه است و این خانه در دست من است و در را بحقیقت (جمله اول) و به مجاز (جمله دوم) استعمال میکنیم در زبان عربی نیز اگر بگوئیم ۱- الْجَلْفِي الدَّارِ ۳- الْمَاءُفِي الْكَاسِ

۳- الْأَلَاهِيَّفِي الْمَدْرَسَةِ « في » را در این جملات معنای حقیقی خود استعمال کرد هایم زیرا دار- کأس- مدرسه- در حقیقت عنوان ظرفیت دارند اما اگر گفتیم ۱- النَّجَاهُ فِي الصِّدْقِ ۳- أَفِي اللَّهِ شَكٌ ۳- وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ « في » را در این جملات معنای مجازی استعمال کرد هایم زیرا مجرور فی در این جملات در حقیقت عنوان ظرفیت ندارند.

(۱) زنان مصر از فرط تعجب گفتنند نیز است خدای متعال از صفت عجز ، این جوان از جنس آدمی نیست این نیست مگر فرشته بنکمال و جمال -

(۲) « ان » بگی از ادوات نقی است و بما نند « ما » در نفی حال مود استعمال دارد داخل در جمله اسمی و فعلی هردو میشود

معانی دیگر «فی»

۱- (مدح احبه) **جاء فِي الْقَوْمِ** (آمد بمعیت قوم) ترکیب: « جاء فعل ضمیر فاعل ،

فِي الْقَوْمِ جَارٌ وَ مُجْرِّدٌ »

۲- (تعلیل) **قُتِلَ فِي ذَنْبِهِ** (عملت گناهش کشته شد) ترکیب: «قتل فعل مجهول ضمیر

نایب فاعل ، فِي ذَنْبِهِ جَارٌ وَ مُجْرِّدٌ، هامضاف اليه»

۳- (مقایسه) **مَاعِلَمِي فِي بَحْرِ الْاقْطَرَةِ** (علم من در دریای او نیست مگر قطره ای)

ترکیب: «مانافقیه، علمی مضاف ومضاف اليه مبتدا، فِي بَحْرِ جَارٌ وَ مُجْرِّدٌ،

ها مضاف اليه، الا دا تحصر، قطرة خبر»

۴- (مرادف معنای با) **أَنْتَ بَصِيرٌ فِي عَمَلِكَ** (توینائی بکارت) ترکیب: «انت مبتدا،

بصیر خبر، فِي عَمَلِ جَارٌ وَ مُجْرِّدٌ، کاف مضاف اليه»

۵- (مرادف معنای الى) **رَدَيْدَهُ فِي حَيْبَهِ** (دستیش را بسوی جیبش برد) ترکیب: «

رد فعل ضمیر فاعل، يده مضاف ومضاف اليه هفقول ، فِي حَيْبَهِ جَار

وَ مُجْرِّدٌ، هامضاف اليه»

۶- (مرادف معنای من) **مَضْتَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَشْهِرٍ فِي ثَلَاثِ سَنِينَ** (بر من سه ماه از سه

سال گذشته) ترکیب: «مضت فعل، على جَارٌ وَ مُجْرِّدٌ، ثَلَاثَةِ فاعل،

اشهور تمیز، فِي ثَلَاثِ جَارٌ وَ مُجْرِّدٌ، سنین تمیز .

عن

حرف جر «عن» در دروچه مورد استعمال دارد یک وجه آن معنای اسمی است و یک وجه آن معنای حرفي است در وجه اول معنای جانب استعمال شده واکثرًا با حرف جر «من» ذکر میگردد مانند .

أَنَا جَلَسْتُ مِنْ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ هُوَ جَلَسْ مِنْ عَنْ يَسَارِ الْخَلِيفَةِ

* در مورد «ان» نظر سیبویه اینست که ان چر نفع عملی ندارد در جمله اسمیه مدخل آن مبتد او خبر

است - نظر عده دیگر این است که بماندما «ما مشبهه بلیس» رفع با اسم میدهد و رفع به خبر

«ترکیب در آیه صفحه قبل نظر سیبویه زعایت شده».

و در وجهه دوم معنای آن بشرح ذیر است .

۱-(مجاوزة) ترَحِل عن مَكَانٍ فِيهِ ضَيْمٌ ترکیب : (ترحل فعل ضمير فاعل، عن مکان

جار و مجرور متعلق به ترحل، فيه جار و مجرور خبر مقدم، ضيم
مبتدای مؤخر ”

ترجمه (از مکانی که در آن بعد رفتار نمیشود یا بیرون نه

-مجاوزکن)

۳-(بدل) وَاتَّقُوا يَوْمَ الْاتِّجَزِي نَفْسٌ عن نَفْسٍ شَيْئًا ترکیب : « و او عطف، اتقوا

فعل ضمير فاعل، يوماً مفعول ، لانافیه ، تجزی فعل مجھول نفس
نایب فاعل، عن نفس جار و مجرور، شیئاً مفعول »

ترجمه (تقوی پیشه کنید و بر حذف باشد از آن روز که در پیش

است و کسی رادر آن روز اختیاری نیست که بدهد دار امر دیگری گردد)

۴-(تعلیل) مَا فَعَلَ ذَالِكَ لَا عَنْ اضْطَرَارٍ ترکیب : « مانا فیه، فعل فعل ضمير فاعل،

ذالک مفعول ، الا اداه حصر ، عن اضطرار جار و مجرور »

ترجمه (او نکرد اینکار را مگر بواسطه اضطرار)

۵-(مرادف بعد) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيَصِبْحَنَ نَادِمِينَ ترکیب : « قال فعل ضمير فاعل،

عمماقلیل جار و مجرور (مازاده) لام تأکید، ليصبحن از افعال ناقصه،

ضمیر اسم آن ، نادمین خبر »

ترجمه (خدای تعالی فرموده بد کاران پس از اندک زمانی از کردار

زشت خود پشمیان خواهند شد)

۶-(مرادف علی) أَحَبَبَتِ الْإِحْسَانَ إِلَى الْفَقَرَاءِ عَنْ كَثْرَةِ الصَّلَاةِ ترکیب : « احبابت

فعل ضمير فاعل الاحسان مفعول ، الى الفقراء جار و مجرور ،

عن کثرة جار و مجرور ، الصلاة مضاف اليه »

ترجمه (من احسان بفقراء را بر کثرة صلاة دوست ترمیدارم)

علی

حرف جر «علی» در معنای استعلاه بطور حقیقت و بطور مجاز هر دو استعمال میشود اگر بگوئیم :

لَهُ عَلَى الْفَدِرَهِمٍ
هو صعد على المپنبر

«علی» را در جمله اول بحقیقت و در دوم به مجاز در معنای استعلاه استعمال کرده ایم در غیر این معنادار معانی دیگری نیز مورد استعمال اراده از جمله :

۹- (صاحبہ) بَذَلَ الْمَالَ عَلَى فَقَرِهِ ترکیب : «بذل فعل ضمیر فاعل ، المال

مفعول ، علی فقره جار و مجرور هامضاف الیه ،

ترجمه (با وجود فرش مال را بخشید)

۱۰- (مرادف معنای عن) رَضِيَ عَلَيْهِ ترکیب : (رضی فعل ضمیر فاعل ، علیه جار مجرور .

ترجمه (از او راضی گشت)

۱۱- (تعلیل) عَلَامَ تضرِّبَنِی ترکیب : «علام جار و مجرور ، تضرب فعل ضمیر فاعل

نون و قایه یاء مفعول

ترجمه (بچه علت مر امیز نی)

۱۲- (مرادف معنای فی) دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينَ غَفَلَةِ مِنْ أَهْلِهَا ترکیب : «دخل

فعل ضمیر فاعل ، المدینه مفعول ، علی حين جار و مجرور ، هامضاف

غفلة هامضاف الیه ، من اهل جار و مجرور ، هامضاف الیه »

ترجمه (داخل در آن شهر شد در وقتی که اهلش غافل بودند)

۱۳- (مرادف معنای باع) حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا يَقُولَ ترکیب : « حقیق خبر برای

مبتدای محدود ، (هذا) علی جار ، ان ناصبه ، لانافیه ، اقول فعل

ضمیر فاعل ، جمله تأویل بمصدر »

ترجمه (این سزاوار است به نگفتن من)

۶- (استدرانک یعنی مرادف معنای لکن)

۱- بـ- کل تداوینا فلم یشف مابنا

۳- علی ان قرب الدار خیر من بعد

۲- علی ان قرب الدار خیر من بعد

۴- اذا كان من فهو ليس بنافع

۱- بهر چه مارا مدارا کر در دهات سکین نیافت . ۲- لکن آنچه مسلم است قرب
و ملازم آستان بودن بهتر از کناره گیری است . ۳- اگرچه ملازم بودن هم نفعی نخواهد

بخشید . ۴- اگر معشوق نسبت به عاشق خود اظهار محبتی نکند . (۱)

تلذگر - گاهی ممکن است علی بطور اسم استعمال گردد در این صورت حرف
جر «من» در آن داخل شده و بمعنای «فوق» خواهد بود . (۲)

هدو هند = رب

راجع به دو کامه مند و مذ در پاورقی صفحه ۹۲ مشروحاً بحث شده است اما در
خصوص رب باید گفت بین نحویین در اینکه آیا این کامه اسم است یا حرف اختلاف است
عدد میگویند حرف است و دلیل آنها متکی است باین معنا که رب نقیض کم است از
جهت معنی کم برای تکثیر است رب برای تقلیل، از کم خبرداده میشود از رب نمیتوان
خبرداد کم اسم است رب حرف .

۲- در کم حرف جر داخل میشود در رب حرف جر داخل نمیشود در دنبال کم فعل
ذکر میگردد در دنبال رب جز اسم نمیتوان ذکر کرد وضع اول مختص با اسماء است
وضع دوم مختص بحروف، بنا بر این کم اسم است و رب حرف، کسایی و تابعین او که
نظری مخالف نظر فوق دارد میگویند رب اسم است و دلیل آنان متکی است باینکه
از بعض عرب شنیده شده که گفته اند «رب رجل ظریف» (برفع صفت و موصوف) ظریف
را خبر از رب گرفته اند. دلیل دیگر آنان این است که حروف عموماً در وسط جمله ذکر
میشوند چون رب در صدر جمله است پس اسم خواهد بود بهر حال آنچه مورد قبول
است وجهمهور آنرا پذیرفته اند نظر اول است .

(۱) بایهیکو بد چه خوش بی مهر بانی هردوسر بی

که یک سرمهه بانی درد سر بی

(۲) نهضت من علیه «من فوقه»

مدخل رب و حالات آن

٦- رب خطيب فصيح نوع فينا

رب خطيب جار و مجرور محال مرفاع مبتدأ ، رب رجل جار و مجرور محال مرفاع مبتدأ، ابوه مضاف
فصيح صفت، نبغ فعل ضمير فاعل فيما جار و مجرور و مضاف اليه مبتدأ، قائم خبر

٣- رب وزير خطير حادثه وهو اخفض منك جانباً

رب وزير جار و مجرور، خطير صفت حادثه فعل فاعل مفعول، او حالية، هو مبتدأ، اخفض خبر منك جار و مجرور،

٤- رب رجل صالح لقيت

رب رجل جار و مجرور محال منصوب مفعول، صالح صفت، لقيت فعل فاعل
رب جار ما كافه، الخليل مبتدأ، مقبل خبر

٦- ربما ضربة بسيف صقيل

رب ضربة جار و مجرور (ما زا يده) محال مرفاع مبتدأ، بسيف جار و مجرور خبر صقيل صفت

٧- رب بهن جوار قد ملكت

رب بهن جار و مجرور، رجال تميز محال منصوب مفعول، قد تحقق يقينه
ملك ملکت فعل ضمير فاعل

قوضيّات

١- درجمله اول چون بعد از رب فعل لازم ذكر شده رب و مجرورش در محل رفع

است بنابر اینکه مبتداباشد و جمله بعد خبر .

٢- درجمله دوم بعد از رب و مجرورش جمله اسمیه مبتدأ و خبر واقع شده این

مبتدا و خبر در محل رفع است تا خبر باشد برای رب رجل .

٣- درجمله سوم چون بعد از رب فعل متعددی با مفعول ذکر شده رب و مجرور

آنرا میتوان محلا مرفاع گرفت بنابر اینکه مبتدا باشد و میتوان منصوب گرفت
بنابر اشتغال .

٤- درجمله چهارم چون فعل متعددی بدون مفعول بعد از مجرور رب ذکر شده

رب رجل در محل نصب است تا مفعول بوده باشد .

۵- در جمله پنجم «ما» کافه در رب داخل شده و از عمل بازمانده جمله بحال اصلی خود مبینا و خبر باقیست ۰

۶- در جمله ششم «ما» زائد در رب داخل شده مجرور رب بحال جری باقیست ۰
۷- در جمله هفتم ضمیر بر رب داخل شده «دخول ضمیر بر رب بندر تست» در این حال اسم منصوب تمیز است و چون بعد از آن فعل متعددی غیز مشغول بضمیر واقع شده ربه رجلاً بعنوان مفعولیت در محل نصب است ۰

۸- در جمله هشتم همان ضمیر بطور جمع ذکر شده ذکر تثنیه و جمع این ضمیر از نظر کویون است دیگران این را جایز نمیدانند میگویند این هاء باید در حال مفرد باشد و به مین جهت آنرا هاء موحده مینامند ۰

۹- کلمه رب باید در صدر کلام واقع شود مجرور و نعت مجرور هم باید نکره بوده باشد و اگر بعد از آن هم جمله فعلیه ذکر گردد باید فعلش هاضی باشد و اگر احیانـاً مضارع ذکر شود مؤول به اضافی خواهد بود و بما یو دالـذین کفر و الـاوـ کـانـوـ اـمـسـلـمـینـ (۱)

۱۰- ذکر هاء موحده در رب «مثال ۷» برای تعظیم و تقدیم است این ضمیر را ضمیر مجهول گویند زیرا مرجعی در قبل ندارد زمخشری این ضمیر را ضمیر تنکیر میگوید ۱۱- رب استعمالش هم در تقلیل است و هم در تکثیر جماعتی معتقدند استعمالش بمعنای اول بیشتر است و عده‌ای میگویند بمعنای دوم تَرْدُ لِلتَّكْثِيرِ كَثِيرًا وَ لِلتَّقْلِيلِ قَلِيلًا ۱

۱۲- رب را بلغات مختلف ضبط کرده‌اند ۱- رب ۲- ربة ۳- ربما ۴- ربتما بضم راء و بفتح ، بتشدید و بتخفیف ۰

لام جاره

لام مفرد بسه قسم تقسیم میشود: ۱- لام عامل جر ۲- لام عامل جزم ۳- لام غیر عامل

(۱) رب (بتخفیف باء) چه بسا او قاتی که بر کفار بگذرد (با گذشته باشد) و آزو کنندایکاش مامسلمان میبودیم لام عامل جزم همان لام امر است که بر افعال مضارع داخل شده و آخر آنها را مجزوم میکند «لیضرب» *

قسم اول که مورد بحث است با اسماء ظاهر همکسور است «لزید»، باضمایر مفتوح «لک» (بایاء متکلم مکسور است «لی») و بمعانی زیادی استعمال شده از جمله:
 ۱- (اختصاص) **الْمَالِ لِزِيْدٍ** (ملکی) **الْجَلْ لِلْفَرْسِ الْجَنَّةِ لِلْمُؤْمِنِ وَالْابْنِ لِزِيْدٍ**
 (غیر ملکی)

۲- (لام عاقبة) **لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ** (بزاید برای مردن و بسازید
 برای خراب شدن)

۳- (تعلیل) **صَرْبَتَهُ لِتَأْدِيبِ** (باينجهت او را زدم که ادب آموزد)
 ۴- (استحقاق) **الْحَمْدُ لِلَّهِ** - **الْمُلْكُ لِلَّهِ** - **الْغَزَّةُ لِلَّهِ** - **وَالْأَمْرُ لِلَّهِ**
 ویل لِلْمُطْفَفِینَ

۵- (مرادف الی) **سَمِعَ اللَّهُ لِمِنْ حَمْدَهُ** (خدا بسوی کسی که او را ستایش کند
 توجه مینماید)

۶- (مرادف علی) **وَيَخْرُونَ لِلأَذْقَانِ يُبَكُونَ** (گریان بر روی بسجده افتند)
 ۷- (زاده) **وَأَذْبَوْا نَالًا بِرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ** (ای محمد «ص» بیاد آور که
 جایدادیم ابراهیم علیہ السلام را در موضع خانه کعبه)

۸- (تبليغ) **قَلْتُ لَهُ - أَذْنَتْ لَهُ - فَسَرَّتْ لَهُ**
 ۹- (تعديه) **مَا أَشَدَ حَبْ زِيدَ لِعَمْرُو** (چقدر زید عمر و را دوست میدارد)
 ۱۰- (قسم) **لِلَّهِ لَا فَعَلَنَ هَذَا** (بخدای قسم هر آینه اینکار را می کنم)

- * لام غیر عامل آن لامی است که بیوسته مفتوح است و با قسم ذیل تقسیم شده است
- لام ابتداء کم و کم‌ضمنون جمله است و معمولاً در دومورد ذکر می‌گردد - در مبتدا ۲- بعد ازان (مکسور)
 - (۱) **لَا تَنْهِمْ كَلَمَهُ رَجَهَهُ** (نهایه مشتملاً علیه «نهایه»، به این معنی)
 - (۲) **أَنْ زَبَّيْ السَّمِعَ لِلْعَمَّامَهُ**
- لام زائد که این نیز بیشتر دو مورد ذکر می‌گردد = دلخیز مشتملاً ۲- در خبر این (مفتوحه)
- لام جواب (جواب لو - جواب اولا - جواب قسم)

- ۱۱- (صیر و ره) و لَدَلِإِنْسَانٌ لِحَيَاةٍ أَبَدِيَّةٍ (عاقبت اینست که انسان برای حیوہ ابد خلق شده است)
- ۱۲- (مرادف بعد) أَقِيمُ الصَّالِوةَ لِدَلْوِكِ الشَّمْسِ (برای دار نماز را بعد زوال ظهر یعنی در وقت تمایل آفتاب بغرب)
- ۱۳- (مرادف من) سَمِعْتُ لَهُ صُرَاخًا (از اوصدادی ناله شنیدم)
- ۱۴- (تعجب) يَاللَّمَاءِ وَيَاللَّعْشِ (چقدر آب و چقدر گیاه)

= گی =

نظر نحوین در مورد کی مختلف است زیرا هم بر اسم داخل میشود هم بر فعل در آن موقع که بر اسم داخل شده با تفاوت حرفاً جراست «کیمه» کی مابوده است . در آن موقع که بر فعل داخل میشود دونظر هست اگر همراه بالام باشد جئت لکی تقوم آنرا ناصبه میدانند و اگر بدون لام باشد جئت کی تقوم هردو وجه آنرا (ناصبه و جاره) صحیح میدانند و از اینجهت که متضمن معنای لام تعلیم است آن را مرادف بالام گرفته اند و از آنجهت که مدخل خود را تاویل بمصدر میبرد آنرا بمنزله ان مصدریه گرفته اند بهر حال خلاصه نظریه ها بقرار ذیل است .

- ۱- اخفش میگوید «کی» در تمام موارد جاره است و نصب فعل بواسطه ان مقدراست.
- ۲- کوفین گویند ناصبه است همیشه .
- ۳- ابن سراج نظرش اینست که ناصبه است و دخوش بر کلمه ما بواسطه مشابهت بالام است .
- ۴- دیگران میگویند حرفی است مشترک جاره است در موردی مانند

(۴)- لام داخله بر اداه شرط «ان» که بنام لام موطنه خوانده شده «لئن اخر جواه بخر جون معهم»
 (۵)- لام ملحقة با اسم اشاره برای بعد -«ذلك - ذالك»
 (۶)- لام ال «الرجل»

«کیما» «کیمه» و ناصبه است در موردی مانند **جِئْت لِكِيْ تَقُوم** = **جِئْت لَانْ تَقُوم** (آمد) تا که برخیزی)

وجاره است بوجه‌ی مانند **جِئْت كِيْ تَكْرِمَي** = **جِئْت لَا كِرْأَمَك** (برای اکرام تو آمده‌ام)

۵. یک نظرهم وجه اسمی آنست که میگویند مخفف از کیف است

وَأَوْ = بَأْوْ = قَأْوْ

قبلا در ضمن واوها راجع بوجاره که متنضم معنای قسم است اشاره کردیم چون این حرف در قسم نیابت از باء، و تاء هم نیابت از این حرف را دارد و از جهت معنی هم هر سه مراد فند مناسب دید که از هرسه دریکجا بحث شود .
استعمال باء در قسم بطور اصالحت است و بهمین جهت ذکر فعل «اقسم-احلف» تهبا
با این کلمه سازش دارد .

باء اعم ازواو و و اعام از تاء است و هر یک بدل از دیگریست ، باء در ظاهر و ضمیر هر دو داخل میشود، و او تهبا در اسم ظاهر داخل میگردد و تاء منحصراً مختص است با اسم جلاله الله ، اقسام بالله - والله - تعالیه .
و اخصوصیت دیگری هم دارد و آن اینست که متعلقش همیشه محدود است و اگر واوی هم بعد از آن ذکر گردد و اعططف خواهد بود .

بندرت دیده میشود که ووجاره را شعراء بمعنای رب استعمال کرده‌اند البته در این موقع بآن واو رب گفته میشود .

وَلَيْلٌ كَمَوْجٍ الْبَحْرِ أَرْخَى سَدُولَهُ عَلَى بَانِوَاعِ الْهَمُومِ لِيَبْتَلِي
چه بسا شبها که برای ابتلاء و آزمایش سیل غم و غصه چون موج دریا بر من روی آور بوده است

= بَأْوْ =

باء غیر از قسم در معانی دیگری نیز مورد استعمال دارد از جمله :

۱- (الصالق) اَمْسَكْتُ بِالشَّجَرَةِ (بآندرخت چسبیدم)

۲- (استعانه) كَتَبْتُ بِالْقَلْمَنْ (بکمک قلم نوشتم)

۳- (صاحبہ) اَذْهَبْ بِسَلَامٍ (بر و مع السلام)

۴- (ظرفیه) سَارَ بِاللَّيْلِ (در شب سیر کرد)

۵- (بدل) بَاعَ الْكَفَرَ بِالْإِيمَانَ (بجای ایمان کفر را اختیار کرد)

۶- (تعدیه) ذَهَبْتُ بِهِ إِلَى الْبَيْتِ (اورا بمنزل روانه کردم)

۷- (سببیه) فَكَلَا أَخْذَنَا بِذَنِيهِ (ما همه را فرد فرد برای گناهشان

مؤاخذه میکنیم)

۸- (زاده) موادری هست که باع در آن موادر فقط برای تأکید ذکر میگردد و چون در این موادر اسم باحالات مجروریت عنوان اصلی خود را از دست نمیدهد لذا باع زائد تلقی میشود از آنجمله موادر ذیل است:

بَاعَ زَائِدَهِ وَهُوَ أَرَدَ آنَ

۱- (در مبتدا) بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ (بحسبک مبقدا) خَرَجْتَ فَادِّاً بِزِيدِي فِي الطَّرِيقِ

(بزید مبتدا)

۲- (در خبر) جَزْءَ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهِ (بمثل خبر است) باید توجه داشت این موضوع

قياسی نیست آنچه ذکر شده همین است.

۳- (در فاعل) كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا (بالله فاعل احسن بزید) (بزید فاعل)(۱)

۴- (در مفعول) وَلَا تَلْقَوْا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ - إِنَّمَا يَعْلَمُ بَانَ اللَّهِ يَرِي

۵- (در خبر لیس) لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ «قائما» لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ «کافرین»

(۱) در مبحث مبتداو خبر مثال نهم جماعت تعجبیه است و آن یک نوع از صیغه تعجب است که بدان کیفیت گفته میشود نوع دوم آن بصورت امر است احسن بزید که از این امر هم اراده تعجب می شود فعل هر دو صیغه تعجب جامد است در اینجا فعل بزید میباشد که لفظا به باز اینده مجرور و مخلأ مرتفع است.

- ۱- (درما «حجازیه») مازید بقائم «قائماً» ماهم عنها بغاپین «غایبین»
 قل گر ۱- در غیر این صور باء زائد نخواهد بود باید توجه داشت که از این حدود
 وازاين موادر تخطي نشود .
- ۲- گاهی در حالی که عاملش منفی باشد «فمارجعت بخائمه» و در دو اسم
 «عين و نفس» باء زائد دیده می شود .

کاف = گاف

- ۱- لیس الخبر کالمعاینة ۲- اذکر و الله کما هدا کم ۳- لیس کمثله شیئی
 تعلیل تشبیه
 زائد (تاکید)
 کاف حرف جر در سه معنای فوق تشبیه - تعلیل - توکید مورد استعمال دارد در
 معنای دوم غالباً با « مصدریه » ذکر میگردد در همین جمله هم «ما» هدی را تأویل به مصدر
 برده و واقع آن چنین است اذکر و الله لهدا یته ایا کم (خدارا یاد کنید از آن جهه
 که شمارا برآرد است هدایت کرده است .

در موادی ممکن است کاف را بمعنای مثل گرفت البته در این معنی عنوان اسمی
 بخود میگیرد در همین جمله زید کا اسد تجویز کرده اند که گفته شود زیده هی اسد
 بدین تعبیر «کاسد» مضار و مضار الیه است و عنوان خبریت در محل رفع خواهد بود تا
 خبر باشد برای زید .

قل گر - کاف خطاب ملحقة با اسماء اشاره (ذلك - تلك) و کاف ملحقة بضمایر
 منصوب را (ایا کما) تحت عنوان کاف غیر جاره ذیل همین مبحث عنوان کرده اند
 الا ینكه ضمیر منصوب و مجرور مخاطب و مخاطبه (ضر بک - کتابک) را که عنوان اسمی
 داشته و ضمیر هستند از قسمت بالا جدا نموده اند .

لعل و هتی

علت و رو دلعل و متی در حروف جاره باین که اولی از حروف مشبهه بالفعل و
 دومی از اسماء است فهم و شرعاً است که دونفر از شعراً این دو کلمه را اطواری استعمال

کرده که عنوان جاره بخود گرفته‌اند یعنی مدخل آنها را مجروراً ذکر کرده‌اند البته گفته آنها نیز متکی باستعمال عرب بوده است ولی باید توجه داشت که این استعمال خیلی بندرت است و شایدیش از این دویت ذیده نشده فیرا استشاد کلیه نخویین بهمین دویت است در واقع گفته این دویت مورد استشاد کلیه نخویین قرار گرفته.

(شاعر کعب بن سعید غنوی)

مضمون بیت اول در مورد لعل

فقلت ادعٰى خرى و ارفع الصوت جهرة

لَعْلَ أَبِي الْمُغَوَّرِ مِنْكَ قَرِيبٌ(۱)

شاهد حالت جریاب است که بعد از لعل قرار گرفته.

(شاعر ذوب)

مضمون بیت دوم در مورد متنه

شَرِّبَنْ بِمَاءِ الْبَحْرِ ثُمَّ تَرَفَعَتْ مَقَى الْجَحْ حَضْرِ لَهُنَّ نَثِيجٌ(۲)

شاهد مجرور بدن لحج است که بعد از متنه ذکر شده.

در خاتمه مبحث حروف این موضوع را باید متذکر شویم که حروف را از نظر

معنی سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱- آنها که جز معنی حرفی متضمن معنی دیگری نیستند:

من-الی- فی-باء-لام- رب- واو-حتی- ناء (۹ حرف)

۲- بطور اسم هم در جمله بکار میروند:

علی- عن- کاف- مذ- منذ (۵ حرف)

۳- بمعنی فعلی هم استعمال شده‌اند:

حاشا- عدا- خلا (۳ حرف)

(۱) بدو گفتم بار دیگر ندادرده و صدایت را بلند کن شاید این مرد کریم (ابوالمفوار) بتو نزدیک باشد و دعوترا اجابت نماید (ابی المفوّار کنیه مردی است از بزرگان و از رجال خیر عرب).

(۲) از لجه‌های متراکم آب دریا ابرها خود را سیراب و بسمت آسمان درحالیکه مرآ نهارا غرش بود بالا رفته‌ذکر بیت نه از نظر مضمون آست بلکه از نظر استعمال متنه است که معنای من (جاره) استعمال شده مضمون بیت لطفی ندارد ذیرا تشکیل ابراز بخار آب است که از دریاها و سایر نقاط دیگر زمین برخاسته در اثر برودت درجو تقطیر و بصورت باران بزمین نزول میکند.

حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها

حروف جاره (باستثنای حروف جاره زائد) اصولاً در وقتی که بر اسمی داخل شوند از جهت اینکه حکم ظرف را دارند متعلقی خواهند داشت و این متعلق یافع است
یا شبه فعل

**لَيْسَ فِي الْكَلَامِ حِرْفٌ جَرِالٌ وَهُوَ مُتَعْلِقٌ بِفَعْلٍ أَوْ مَاهُوْ بِمِعْنَى الْفَعْلِ فِي
اللَّفْظِ أَوْ التَّقْدِيرِ.**

زیراً كفته شد این حروف موصل معنای فعل یا شبه فعلند بمجرور خود یعنی مجرور
باين حروف معمول مستقیم فعل یا شبه فعلند .

ممکنست این متعلق محدود باشد در این صورت اگر محدود نباشد افعال عموم (وجود-حصل-ثبت-کان) باشد. با آن جار و مجرور اصطلاحاً ظرف مستقر گویند و اگر در کلام باشد ظرف لغو : ان کان عامماً مقدراً فمستقر والا فھو لغو
بنابراین در جمله‌ای مانند «زید فی الدار» چون فعل یا شبه فعل در کلام نیست باید برای ظرف «دار» فعل یا شبه فعلی در تقدیر گرفت زید «مستقر» فی الدار او زید «مستقر» فی الدار

اضافه (مجرور باضافه)

قسم دوم از مجرور درات اضافه است اضافه بر دو قسم است: ۱- اضافه معنوی ۲- اضافه لفظی
۱- اضافه معنوی اضافه اسمی است با اسم دیگر بتقدیر حرفي (من، لام، فی) از حروف جرین آن دو و این اضافه یا به نظر کسب تعریف است (اضافه نکره بر معرفه) و یا به منظور کسب تخصیص است (اضافه نکره بر نکره) .

۲- اضافه لفظی اضافه اسم است بمعمول خود و این اضافه را غیر مضحی هم می‌گویند همان‌طوری که اولی را مضحی هم مینامند
وَذِي الْأِضَافَةِ اِسْمُهَا لَفْظِيَّةٌ وَمَعْنَوَيَّةٌ

اضافه معنوی

۱- کتاب تلمیذ ^۳- کتاب التلمیذ ^۴- خاتم فضّة ^۵- درس المساء ^۶- المُقِيمِي الصلوٰة
درمثال اول چون کتاب و تلمیذ هر دو نکره هستند اضافه نکره بر نکره است لذا
 مضاف از مضاف الیه کسب تخصیص کرده است .
درمثال دوم چون مضاف الیه معرفه است مضاف کسب تعریف میکند و چون اضافه
هتضمّن معنای اختصاص است لام در تقدیر گرفته میشود .
درمثال سوم چون مضاف الیه جنس مضاف است حرف جری که در تقدیر است
«من» خواهد بود .
در مثال چهارم چون مضاف الیه برای مضاف ظرف است حرف جر مقدر
«فی» است .

در اضافه معنوی مضاف نباید دارای «ال» باشد مثال پنجم که مضاف دارای الفولام
است اضافه لفظی است .

اسمی که مضاف واقع میشود اگر دارای تنوین باشد تنوین از آن ساقط و اگر
مشتملی یا جمیع مذکر سالم هم باشد نون ساقط میگردد . (مثال آخر مقیمهین بوده نون
ساقط شده است) (۱)

مثال سقوط نون در تثنیه «تبَّتْ يَدَايِي لَهَبٍ» (۲)

اضافه لفظی

در مورد اسمائی که هانند فعل عمل میکنند در پاورقی کتاب در مبحث شبه فعل
بطور تفصیل بحث شده است همان مطالب که در آنجا عنوان شده در این اضافه لفظی
عیناً تکرار میشود البته زهاین که کلیه آن اسماء و معمول آنها تکرار شود بلکه فقط آن
اسمائی که در اضافه لفظی موقعیت دارند یعنی اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبه و
معمول اینها ، زیرا تنها همین صفات هستند که بحث اضافه لفظی را تشکیل میدهند البته

(۱) این مطالب را در مورد اضافه معنوی بنوان قاعده باید ضبط کرد

(۲) دودست ابو لهب را خسaran و هلاکت نصیب گردید .

تکرار آن موضوعات هم نه از این نظر است که مثال یا موضوع منحصر با آنها باشد بلکه از این نظر است که ذهن خواننده آنها آشنا است اگر آنها تکرار شود موضوع مورد بحث (اضافه لفظی) زودتر درک و فهمیده خواهد شد.

در آنجا گفته شد :

١- المَوْمِنُ ذَاكِرَ قَلْبِهِ (ذاکر اسم فاعل قلب معمول عنوان فاعلیت (۱)) **كَرِيمُ خَلْقِهِ**

(کریم صفت مشبه خلق معمول آن عنوان فاعلیت)

٣- التَّلَمِيذُ مَسْرُورٌ قَلْبِهِ (مسرور در اسم مفعول، قلب معمول آن عنوان نایب فاعل)

حال اگر این عوامل را بر معمول خودشان اضافه کنیم یعنی بگوئیم

٤- ذَاكِرُ الْقَلْبِ ٢- كَرِيمُ الْخَلْقِ ٣- مَسْرُورُ الْقَلْبِ

اضافه ترتیبداده ایم که نام آن اضافه لفظی است، پس اضافه لفظی اضافه صفت است (اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبه) بر معمول خود، یا بعبارت دیگر اضافه دو اسمی است که اولی صفت و دومی معمول آن صفت است.

عبارات ذیل بدققت خواهند شود

العظمة لك والكبيريات لجلالك ياقائم الذات ومفيض الخيرات ، وواجب الوجود ، وواهب العقول ، وفاطر الأرض والسموات ومبديء الحرارة والزمان ، ومبعد العين والمكان وفاعل الأرواح والأشباح وجعل الثور والظلمات ، ومحرك الأفلاك والمدبرات .

يا سامع الدعاء ، يا رافع السماء ، يا دائم البقاء ؟ يا واسع العطاء ، يا عالم الغيوب . يا غافر الذنوب ، يا سائر العيوب . يا كاشف الكروب ، يا مخرج النبات يا جامع الشئات . يا منشر الرفات .

(۱) در اضافه لفظی اسم فاعل نه تنها بر فاعل اضافه میشود بلکه بر مفعول هم اضافه میشود
«کاتب الكتاب»

يَا فَاطِرُ الْخَلْقِ الْبَدِيعِ وَ كَافِلُ
رَزْقِ الْجَمِيعِ سَحَابُ جُودِكَ هَاطِلُ
يَا مَسِيقَ الْبَرِّ الْجَزِيلِ وَ مَسِيقَ السَّ
يَا عَالَمَ السَّرِّ الْخَفِيِّ وَ مَنْجَزَ الْوَ
رَبِّ يَرْبِّي الْعَالَمِينَ بِرَبِّ
مَتَضَّلِّ أَبْدَا وَ اَنْتَ لِجُودِهِ بِقَابِلٍ
أَرْ قَوْ جَهَ بِآ نِچَهَ گَهْتَهَ شِدَّ آيَنْ قَوْ أَعْدَ بِدَسَتْ هَيَّا يَدِ

- ۱- حذف تنوین و نون تثنیه و جمع در اضافه تخفیفی است در لفظ (علت تسمیه اضافه اخیر هم با لفظی همین است)
- ۲- در اضافه معنوی امکان دارد که مضافقیه معمول مضافق باشد ولی مضافق صفت نخواهد بود **عمل المُؤْمِن** (قبلاً گفته ایم مصدر بفاعل خود اضافه میشود)
- ۳- در عمل اسم فاعل متذکر شده ایم اگر اسم فاعل بدون الف و لام و دال بر ماضی باشد اضافه میشود چون در این اضافه اسم فاعل عامل نیست پس اضافه اش معنوی است .
- ۴- در اضافه لفظی گفته مضاف ممکن است دارای الف و لام باشد این در صورتی است که مضافقیه هم معروف باشد یا مضاف بر معرفه باشد .
- ۵- مضاف مذکور اگر به مؤنث اضافه شود کسب تأثیث خواهد کرد و همچنین است در وقتی که مضاف موئنث بمنذکر اضافه شود (یعنی کسب تذکیر میکند) (۱)
- ۶- اسمائی مانند اسم اشاره، ضمیر، هو صول؛ اسماء شرط و استفهام ، اضافه نمی شوند بهمین جهت نمونه‌ای از اضافه این نوع اسماء دیده نشد (ای فقط اضافه می شود)

تبیین اضافه لفظی و معنوی عبارات فوق درخوانده آن استعداد را ایجاد میکنده که در هر عبارتی اضافه به بیند نوع آن را تشخیص دهد بنابراین از تبیین نوع آن غفلت نشود بخصوصه در اضافه های لفظی نوع معمول راهنم تعبیین نماید یعنی به بینید معمول فاعل است - معمول است - یا نایب فاعل .

۱- «کل نفس ذائقه المؤمن» کل مذکور است لکن چون بمؤنث اضافه شده کسب تأثیث کرده دلیل آن ذائقه است که خبر آن واقع شده است

۷- در اضافه معنوی در و قتیکه مضاف عام و مضاف الیه خاص باشد اضافه بیانی است «مَدِينَةُ هَصْرٍ»

۸- در اسماء متعدد المعنی مانند مترادفین و صفت و موصوف اضافه صحیح نیست زیرا مقصود از اضافه کسب تخصیص یا تعریف از غیر است بنابراین گفته نمیشود «قِمْحٌ بَرٌّ» یا «رَجُلٌ قَائِمٌ»

وَ لَا يَضَافُ اسْمٌ لِمَا بِهِ اتَّهَدَ مَعْنَى وَأَوْلَ مَوْهِمًا أَذَارَدَ

۹- بعضی اسماء از آن جهت که ابهام آنها زیاد است اگر بر معرفه هم اضافه شوند کسب تعریف نمیکنند مانند مثل «غیر و شبه» بهمین جهت این نوع اسماء میتوانند برای نکره صفت باشند. هر رت بِرَجُلٍ هُشْكَ

حالات مختلفه بعضی اسماء در اضافه

در اضافه معنوی حالات بعضی از اسماء مختلف است در این خصوص ضمن بعضی از ترکیبات توضیحانی داده شده و در پاورقی کتاب نیز حالات بعضی اسماء رایان کردیم و در مبحث مفعول فیه نیز نسبت با اسمائیکه غالباً مضاف هستند اشاره شده اینکه ضمن اینکه نام چند اسم از اسماء مضاف (ظرف و غیر ظرف) در اینجا برده میشود مجدداً راجع به حالات آنها تذکراتی داده میشود.

نوعاً این اسماء مضاف هستند و حالاتی را که ممکن است دارا باشند این است.

ان رحمة اللئق بـ من المحسنين - رحمة مضاف مؤنث است، چون کسب ته کبر نموده خر آن مذکور ذکر شده است.

یکی از مفسرین در اینجا نظر دیگری دارد میگوید ذکر قریب مذکرا از نظر تأویل رحمة به ترجم است یاممکن است صفت باشد برای شیئی محنوف «شیئی قریب» و یا اینکه از این جهت است که رحمة تأییش غیر حقیقی است به حال در این زمینه مثالهای دیگری ذکر شده از جمله بیت ذیل:

انارة العقل مكسوف بطوع هوی * وعقل عاصي الهوی يزداد تنويرا
«آن اشخاصیکه مخالفت هوی نموده و پر و عقل هستند ضمیر شان بنور عقول روشن و آنها ایکه از هوی پیروی میکنند هوی خود شید عقل را در ساحت دل آنان منکیف نموده است». دیو چو بیرون رود فرشته: ذر آید خلوت دل نیست جای صحبت اغیار.

غیر، مثل، بعد، قبل، اول، بعض، فوق، تحت، یمین، شمال، امام و راء، خلف، قدام.

۱- اگر مضارف الیه اینها محدود باشد مبنی بر ضم خواهد بود من قبل.

۲- اگر قرینه بتعین مضارف الیه در کلام باشد و بالفظاً اضافه شوند بر حسب عاملی که در جلو آنها در آید معرب خواهد بود من قبل ذالک.

۳- اگر مضارف الیه آنها را فراموش شده فرض کنیم مثل اینکه نداشته اند معرب با باتنوین میتوان آنها را ذکر کرد.
یوم . لیل . زمان . عام . حین . قبل.

اسماء زمان هتصرف مقطوع از اضافه باشند یا مضارف به مرد باشند بر حسب عوامل اعراب میپذیرند ،

آیت یوم الجمعة . انتظرت یوماً
کل . بعض . جمیع . مع . ای (۹)

این اسماء را میتوان مانند بالا در نیت مضارف دانست و مضارف الیه را حذف نمود و باتنوین آنها را قرائت کرد علی کل . جمیعاً . هماً . آیاً
کلا . کلتا . عند . لدی . قصاری

این اسماء هم بر ظاهر اضافه میشوند هم بر ضمیر کلا الرّجَلَيْنِ . لَدِيهِ .

کلتا المراطین . عندنا

اولو - ذو - اولات . ذات

این اسماء مخصوص با اسم ظاهرند او او الالباب . ذات البروج
حیث . اذ . لما . اذا

این اسماء مبنی هستند و بر جمله خبریه اضافه میشوند
اذهباذاذهبت . جاست اما دخلت

قدگر - وضع مضارف الیه این نوع اسماء را باید از اعراب آنها تشخیص داد

بنابراین باید به اعراب توجه نمود .

(۱) قبل در پاورقی راجع به کلمه ای مفصل بحث شده است .

قُوَّا بِعْ

در خاتمه مبحث مرفاعات بحث توابع را بمبحث منصوبات و از آنجا بعملی که ذکر شد آنرا بمبحث مجرورات هو کول نمودیم اینکه مبحث مجرورات نیز پیش ایان میرسد بنابو عده ای که شده است باید بذکر این موضوع پرداخت.

در بعضی از کتب نحوی در مبحث توابع نام پنج تابع برده شده این تابع پنجمی که آنها از آن نام برده اند عطف بحرف است.

عطف بحرف را دیگران ضمن عطف بیان ذکر کرده اند همانیز از جهت سهولت امر پیروی از این عده بمبحث عطف بحرف را به مبحث عطف بیان موکول و تابع را به همان چهار موضوع مذکور منحصر میکنیم

يَتَّبِعُ فِي الْأَعْرَابِ الْأَسْمَاءَ الْأُولَى نَعْتُ وَ تَوْكِيدُ وَ عَطْفُ وَ بَدْلُ

کسی که امر دیگری را پیروی میکند با آن تابع و آنکه امر او پیروی شده است آنرا متبوع گویند

شما امر را انجام میدهید من نیز پیروی از شما همان امر را انجام میدهم من تابع شما و شما متبوع من هستید.

کلمه بواسطه موقعیت خود اعرابی از عامل میپذیرد کلمه دیگر بدان ملحوق ولفظا از آن متابعت مینماید اولی را مقبوع و دومی را تابع آن گویند.

میگوئیم جاءَ رَجُلٌ . رَأَيْتَ رَجَالًا . مَرَرْتُ بِرَجُلٍ کلمه دیگری بعنوان صفت

بدنبال این اسماء ذکر میکنیم اعرابی را که اولی دارد بدومی هم میدهیم میگوئیم :

جاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ . رَأَيْتَ رَجَالًا عَالِمًا . مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عَالِمٌ

رجل رامتبوع و عالم را در هرسه حال تابع لفظی آن متبوع مینامیم (۱)

کسی را صدا میزنندیکبار جواب میدهد مجددا صدا میزنند جواب خود را بمنظور تأکید دوباره تکرار کرده و میگوید نعم نعم موقعیتی را که کلمه اول دارد

(۱) تابع بردو قسم است تابع معنوی (مستثنی - حال - تمیز) تابع لفظی (نعمت - توکید - عطف

عیناً همان را دومی واجد است اولی را «متتابع» و دومی را «تابع» گویند (تاکید لفظی تکرار حرف)

در تکرار از اسم و فعل نیز همین طور است، مطلبی که می‌شود، از کسی اسمی برده می‌شود، گوینده بتصور اینکه شاید مطلب فرمیده نشود یا آن اسم شناخته نگردد مطلبی مبین اول و یا اسمی اشهر از اولی عنوان عطف بیان یا بدل ذکر می‌کند مطلب و اسم دوم را «تابع» و مطلب و اسم اول را «متتابع» آن گویند.

شخصی می‌گوید کلمه اخلاص را بر زبان راند بتصور اینکه کلمه اخلاص را

ممکن است ندانند چیست می‌گوید :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَلْتَ كَلِمَةَ الْخَلُصِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (بدل جمله از مفرد) و ممکن

است بعکس بگوید : **قَلْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةَ الْخَلُصِ** (بدل مفرد از جمله) نام کسری را کسی عنوان می‌کند بالافاصله بتصور اینکه مبادا کسری شناخته نشود می‌گوید انو شروان : **قَالَ كِسْرِيْ أَنْوَشْرُوَانَ** حالتی را که کسری دارد (فاعلیت در این جمله) عیناً انو شروان آن را واجد است (انو شروان بدل یا عطف بیان از کسری است)

از آنجائی که هر یک از توابع بحث جداگانه و اقسام متعددی دارد برای ذکر قواعد مخصوص هر یک باینکه در مبحث منادی نیز در این مخصوص مطالبی گفته شده می‌باشند جداگانه بحث نمود.

نحوت پاصلف

صفتی که برای اسمی ذکر می‌شود آن صفت یا متعلق با آن اسم است یا متعلق به متعلقات آن اسم در این جمله :

هَذَا كِتَابٌ مُفَيْدٌ (این کتاب مفید است) کلمه مفید وصفی است که کتاب را

توصیف کرده است و در این عبارت :

هَذَا كِتَابٌ مُفَيْدٌ مَطَالِبٌ (این کتابی است که مطالبش مفید است) کلمه مفید

وصفی است که هنرمندان کتابرا (مطالب) توصیف کرده اولی را صفت بحال موصوف و دومی را صفت بحال متعلق موصوف میخوانند و عبارت دیگر اولی نعمت حقیقی و دومی نعمت سببی است.

النعمت هو التابع للحال على صفة من صفات منعوته ويقال له النعمت الحقيقة . او من صفات متعلق منعوته ويقال له النعمت السببية

صفت ونعمت هردو بیک معنی هستند الا اینکه نعمت را در عوارض ظاهری و صفت را در افعال بیشتر استعمال میکنند.

«طويل - قصير - احمق و عاقل» را نعمت «قائم». قاعد - داخل وخارج» را صفت گویند، از آنچه است که نسبت بذات اقدس الهی گفتن نعمت هوردی دارد و گفته همیشود صفات خدای متعال

واز آنجاییکه نعمت در اسماء معرفه توضیح و در اسماء نکره تخصیص میدهد
الملك العادل (توضیح) ملك عادل (تخصیص) آنرا نیز چنین تعریف کرده اند
والصفة لفظ يتبع الموصوف في اعرابه تحلیة و تخصیصا له بذکر معنی فی الموصوف او في شيء من سببه

از آن جهت که ذکر صفت گاهی برای مدح است و ثناء، گاهی برای ذم است و طرد و گاهی هم ممکن است بمنظور تأکید استعمال شود بعضی از نحویین در تعریف آن این موضوع را نیز اضافه کرده اند (۱)

النعمت تابع يدل على معنی في متبوءه مطلقا وفائدة تخصیص او توضیح وقد يكون لمجرد الثناء او الذم او التأكيد.

و باز از جهت اینکه صفت با موصوف خود در عدد، نوع، واعراب و همچنین معرفه و نکره میباشد مطابقت داشته باشد از این لحاظ بدینظر برق نیز تعریف شده است.

(۱) بالله العظيم (مدح) شیطان الرجیم (ذم) نفعه واحدة (تأکید).

النعت تابع للمنعوت في رفعه ونصبه وخفضه وتعريفه وتنكيره سواء كان
النعت حقيقياً أو كان النعت سبيلاً (١).

علم اینکه در این تعریف اشاره بعدد و نوع نشده این است که در وقتی صفت
ضمیر را رفع دهد (صفت حقیقی باشد) در تمام موضوعات (چهار موضوع از ده
موضوع) یعنی در «رفع، نصب، جر، مفرد، تشییه، جمع، مذکر، مؤنث، نکره،
ومعرفه» میباشد مطابقت داشته باشد واما در وقتیکه صفت اسم ظاهر را
رفع دهد (صفت سبیل باشد) مطابقت منحصر است بتعريف و تنکیر و اعراب در این
مثال: «رأيَتْ امرأةَ باكيَا ولدَهَا» میبینید صفت باموصوف از لحاظ تذکیر و تأییث با
مواصف مطابقت ندارد بلکه مطابقت آن با فعل او است و همچنین در این مثال.
«جالستْ رجليِنْ حلواً حدِيشُهُما» که در عدد باموصوف مطابقت ندارد

نعت مشتق و فتح هُوْ و لِ بهشتیق

از اسماء مشتقه اسم فاعل . اسم مفعول . صفت مشبهه . افعال التفضيل عموماً
صفت واقع میشوند
واز اسماء جامدهم این اسماء : اسماء اشاره . اسماء موصول . اسماء عدد . اسماء
منسوب . مصادر و کلمهای میتوانند صفت واقع شوند .

مثال از انتهاه مشتقاته

- ١- قالَ لَى رَجُلُ كَاتِبٌ «اسم فاعل» ترکیب: «قال فعل، لی جار و مجرور
رجل فاعل ، كاتب صفت»
- ٢- مضى الوقت المعهود «اسم مفعول» ترکیب: «مضى فعل ، الوقت فاعل
المعهود صفت» .

(١) جاء الرجل العاقل (حقيقي) ترکیب : « جاء فعل، الرجل فاعل العاقل صفت ضمير فاعل .
 جاء الرجل العاقل ابوه (سبیل) ترکیب جاء فعل الرجل فاعل العاقل صفت ابومضاف هامضاف اليه
 فاعل .

۳- **هذا رَجُلٌ كَرِيمٌ الْخَلْقِ** «صفت مشبهه» ترکیب : «هذا مبتدا، رجل خبر»

کریم صفت مضارف ، الخلق مضارف اليه فاعل کریم

۴- **سَقْطٌ مِنَ الطَّبَقَةِ السُّفْلَى** «افعل التفضیل» ترکیب : «سقط فعل ضمیر فاعل من الطبقه جار و مجرور، السفلی صفت»

تو ضیحات

درمثال اول صفت حقيقی است لذا در چهار موضوع ازده موضوع صفت با موصوف مطابقت دارد : ۱- رجل نکره کاتب نکره ۲- رجل مرفع کاتب مرفاع ۳- رجل مذکر کاتب مذکر ۴- رجل مفرد کاتب مفرد.

درمثال دوم صفت حقيقی است فرقی که بامثال اول دارد اینست که صفت و موصوف معروفه هستند .

درمثال سوم صفت سببی است و کریم که صفت مشبهه است بفاعل خود اضافه شده است و بهین جهت که اضافه شده با موصوف خود در تمام موضوعات مانند حقيقی مطابقت کرده است .

صفت درمثال چهارم حقيقی است و فرقی که با مثال اول و دوم دارد اینست که صفت بواسطه تأثیت موصوف مؤنث است .

مثال از اسماء جامده

۱- **رَفِيقُكَ هَذَا وَلَدِي** (اسم اشاره) ترکیب : «رفیقک مضارف و مضارف اليه

مبتدا ، هذا صفت ، ولدى مضارف و مضارف اليه خبر»

۲- **جَاءَ تَلْمِيذًا الَّذِي يَدِهِ كِتَابٌ** (اسم موصول) ترکیب : جاء فعل، تلمید فاعل الذي موصول صفت ، بيده کتاب ها مضارف اليه خبر مقدم کتاب مبتدای مؤخر .

۳-هنا رِجَالٌ ۴-هُنَّا رِجَالٌ ۵-لَذَّاتٌ
(اسم عدد) ترکیب: «هنا طرف مکان خبر مقدم

رجال مبتدای مؤخر، لذاته صفت برای رجال» (راجع بمنظر بودن
این اعداد قبل اشاره شده است)

۶-اَنَا رِجَلٌ هَمْذَانِيٌّ
(اسم منسوب) ترکیب: «انا مبتدا، رجل خبر همدانی

۷-هُوَ رِجَلٌ عَدْلٌ
(مصدر) ترکیب: «هو مبتدا، رجل خبر، عدل صفت.»

۸-هُوَ مَعْلِمٌ اَيْ مَعْلِمٌ
(ای وصفیه) ترکیب: هو مبتدا، معلم خبر، ای وصفیه صفت مضارف، معلم مضارف الیه»

تو ضیحات

میدانیم معارف (اسماء معرفه) عبارتند از:
ضمائر - موصولات - اسماء اعلام - اسماء اشاره - اسماء معرف بال - اسماء مضارف بمعرفه.

وضع این اسماء نسبت به موضوع مورد بحث «صفت» بدین ترتیب است:
ضمائرن. بطور کلی؛ برای آنها صفت می‌آورند و نه برای کلمه صفت واقع میشوند
علم قسمت اول از این جهت است که چون ضمیر در نزد مخاطب معلوم است و معین و استعمالش در وقتی است که اسمی گذشته این معنی گوینده را بی نیاز از ذکر صفت مینماید
یعنی معنای ضمایر آنقدر در نهایت وضوح است که احتیاجی بذکر صفت نیست.
واما علم قسمت دوم از آن جهت است که ضمایر جامدند و از اسماء جامدہ

اشتقاقی نیست تمام ضمن وصفی باشند.

در این زمینه چنین گفته اند:

مِنْهَا مَا لَا يَنْعَتُ وَ لَا يَنْعَتُ بِهِ وَ هُوَ الضَّمِيرُ لِوَضْوَحِهِ وَ جَمْوَدِهِ

موصولات و بقیه (غیر از اسماء اعلام) هم صفت واقع میشوند هم میتوان برای آنها صفت آورد.

وَمِنْهَا مَا يَنْعَتْ وَيَنْعَتْ بِهِ وَهُوَ اسْمَ الْاِشْارَةِ وَالْمَوْصُوفِ وَالْمَعْرُفِ بِالْأَلْفِ
وَالْأَلْمَ وَالْمَضَافِ

اسْمَاءُ اعْلَامٍ - اسماء اعلام ازینجهرت که اشتقاقي در آنها نیست صفت نمیتوانند
واقع شوند لکن موصوف هیشوند یعنی برای آنها صفت میتوان ذکر کرد :
وَمِنْهَا مَا يَنْعَتْ وَلَا يَنْعَتْ بِهِ وَهُوَ الْعِلْمُ

قد گز ۱ - اسمائیکه در امثاله گذشته صفت واقع شدن عدمومامؤول بمشتق خواهد
بود و همچنین است اگر احیاناً اسم جامدی صفت واقع شود مانند رأیت رجلاً سدا
«ای شجاعاً» دو کلمه «ذو ذات» هم با صاحب و صاحبه تاویل هیشوند
جاءَ رَجُلٌ ذُو مَالٍ وَ امْرَأةٌ ذَاتُ مَالٍ

قد گز ۲ - از اسماء موصول آنهاei صفت واقع هیشوند که دارای الف و لام باشند
«الذى - الذى»

قد گز ۳ - اسماء عدد معمولادر وقتی صفت هستند که بعد از معبد ذکر شوند.

نَمْوَنَهَاتِيَّاتِ الْمُخْتَلِفَاتِ وَالصَّفَاتِ وَهُوَ حُوْفٌ

حَقِيقِيَّيِّي

الْمَعَاشرَةُ الرَّدِيَّةُ تَفْسِدُ الْإِلْحَاقَ الْجَيْدَةَ ۱ هَذَا رَجُلٌ مَعْتَمِدٌ عَلَيْهِ فِي الشَّدَائِدِ
صَنْفُهُذَا الْعَالَمِ الْفَاضِلِ تَصَانِيفُ عَدِيدَةٍ ۲ جَاءَ الشَّابُ الْمَشْهُودُ لَهُ بِالْإِسْتَقَامَةِ
كَتَبَتْ بِحِبْرٍ أَسْوَدٍ عَلَى قَرْطَاسٍ أَيْضُ ۳ جَاءَتْ رَجُلَيْنِ حَلْوَانِ حَدَّ يَثْهَمَا
حَانَ الْمَوْعِدُ الْمَضْرُوبُ وَالْيَوْمُ الْمَشْهُودُ ۴ جَاءَتْ نِسَاءٌ حَلْوَانِ حَدَّ يَثْهَمَا
هَذِهِ نَعَمَاتُ هَطْرِبَةٍ (أَوْ مَطْرَبَاتٍ) ۵ هَذَا ثَوْبٌ مَهْزَقَةٌ اَطْرَافُهُ
الْجَنْدُ الْمُنْظَمُ يَسْتَخْدِمُ الْحَمَامَ الْأَجْلَ ۶ الرَّجُلُ الشَّرِيفُ الْمَقْصُدُ مَحْتَرُمٌ
جَاءَ رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ عَالَمَانِ ۷ جَاءَ نِي الرَّجُلُ الْفَضَلَاءُ آبَاؤُهُ

رأيت طائراً يصبح ولداً يضحك ۸ رأيت رجلين كريئي الادب
رجعت من سفري اعرف بأحوالهم من قبل ۹ رأيت رجلاً حسان الوجه
كسرنا أقلاماً عديدة من بين صفيحة ۱۰ رأيت الفتاة الكريمة النسب

نوشیحات

- ۱- در وقتیکه موصوف جمع مكسر یاجمیع مؤنث سالم و یامتحق بجمع مذکر سالم باشد صفت جایز است بطور مفرد و بطور مؤنث ذکر گردد
(شاهد مثال - ۱-۲-۵ ردیف اول)
- ۲- در وقتیکه موصوف جمع غیر عاقل باشد بهتر این است صفت مفرد مؤنث باشد.
(شاهد مثال - ۵ ردیف اول)
- ۳- اسم جمع و شبه جمع صفتیش مفرد است
(شاهد مثال ۶ ردیف اول)
- ۴- موصوف اگر متعدد باشد (مذکر او مؤنثاً) صفت تابع مذکراست
(شاهد مثال - ۷ ردیف اول)
- ۵- در وقتی که صفت از اسماء غير منصرف باشد لفظاً در اعراب باموصوف مطابقت ندارد
(شاهد مثال - ۳-۳ ردیف اول)
- ۶- علت تغییر اعراب در صفت تغییر موقعیت در موصوف است موصوف اگر از مرفوعات باشد صفت مرفوع ، از منصوبات باشد صفت منصوب ، از مجرورات باشد صفت هم مجرور و رخواهد بود ؟

پس با این تغییر میتوان گفت صفت آن تابعی است که معمول معمول است
(شاهد مثال ۱-۸-۱۰ ردیف اول)

- ۷- قبل اگفته از صفات «اسم فاعل، اسم مفعول ، صفت مشبهه ، افعال التفضيل» وصف واقع میشوند در این امثله هم نمونه هایی از هر یک ذکر شده در مورد صفت مشبهه باید توجه داشت اگر وزن فعل باشد «مانند صبور» صفت در تأثیث باموصوف مطابقت

ندارد «رجل صبور» و «امرأة صبور»

(شاهد مثال ۱-۲-۹-۴- ردیف اول)

۸- افعـل التفضـيل چـنانچـه باـمن تمام شـود يـا بنـکـره اـضافـه شـود بـطـور مـفرـدـومـذـکـر ذـکـر هـمـگـرـدد . (مثال نهم «اعـرف» حال است جـملـهـامـیـتوـان صـفتـگـرفـتـ) (شاهد مثال ۹- ردیف اول)

۹- صـفتـگـاهـی مـفرـدـاست (بـتشـیـهـوـجـمـعـهـ هـمـدرـایـنـمـوـردـمـفـرـدـگـفـتـهـ مـیـشـودـ) مـانـندـ مـثـالـهـائـیـ کـهـ بـآنـهاـ اـشارـهـشـدـ وـ گـاهـیـ جـملـهـ (جمـلاتـ بـیـشـترـپـیـسـ اـزـمعـارـفـ حـالـ وـپـیـسـ اـزـ نـکـراتـ صـفتـنـدـ) وـ گـاهـیـ شـبـهـ جـملـهـ: اـبـصـرـتـ هـزـارـاـفـوـقـغـصـنـ اوـعـلـیـ غـصـنـ.

(شاهد مثال ۸- ردیف اول)

۱۰- در جـملـاتـیـ مـانـندـ الـحـمـدـلـلـهـ الـحـمـیدـ اـرـحـمـ عـبـدـكـ الـذـلـیـلـ صـفتـ رـاـ مـیـتـوانـ مـرـفـوعـ خـواـنـدـ بـنـابـرـایـنـکـهـ خـبـرـ باـشـدـ بـرـایـ مـبـتـدـایـ عـجـزـوـفـ وـمـنـصـوبـ خـواـنـدـ بـناـ بـرـایـنـکـهـ مـفـعـولـ باـشـدـ بـرـایـ فـعـلـ مـقـدـرـ درـهـرـیـکـ اـزـایـنـ دـوـ صـورـتـگـفـتـهـ مـیـشـودـ نـعـتـ اـزـ تـبـعـیـتـ مـاقـبـلـشـ درـاعـرـابـ باـزـهـانـدهـ . (۱)

۱۱- در تـعرـیـفـ صـفتـ سـبـبـیـ گـفـتـیـمـ آـنـ صـفتـیـ کـهـ اـسـمـ ظـاهـرـ رـاـ رـفعـ دـهـدـ (افـظـاـ یـاـ مـحـلاـ) آـنـ صـفتـ سـبـبـیـ اـسـتـ بـنـابـرـایـنـ درـاـمـثـلـهـ ردـیـفـ دـوـمـ دـقـتـشـودـ هـرـصـفتـیـ مـعـمـولـیـ اـزـ اـسـمـاءـ ظـاهـرـ دـارـدـ.

در مـثـالـهـائـیـ اـولـ مـعـتمـدـ کـهـ اـسـمـ مـفـعـولـ اـسـتـ وـمـانـندـ فـعـلـ مـجـھـوـلـ عـمـلـ مـیـکـنـدـ جـارـ وـ مـجـرـ وـرـبـعـ رـاـ رـفعـ دـادـهـ اـسـتـ مـثـالـ دـوـمـ نـیـزـ مـانـندـهـ مـثـالـ اوـلـ اـسـتـ الاـیـنـکـهـ درـاـلـیـ اـسـمـ مـفـعـولـ اـزـ نـلـانـیـ مـزـیدـاـسـتـ وـدرـدـوـمـیـ اـزـ نـلـانـیـ مجـرـدـ .

در مـثـالـهـائـیـ سـوـمـ-چـهـارـمـ-پـنـجـمـ وـهـفـتـمـ (ردـیـفـ دـوـمـ) مـرـفـوعـ اـسـمـ ظـاهـرـ اـسـتـ وـلـیـ درـ بـقـیـهـ مـرـفـوعـ مـضـافـ الـیـهـ اـسـتـ زـیرـ اـضـافـهـ اـضـافـهـ لـفـظـیـ اـسـتـ يـعـنـیـ مـضـافـ الـیـهـ مـعـمـولـ مـضـافـتـ .

درـحـقـیـقـتـ بـرـایـ صـفتـ سـبـبـیـ دـوـ حـالـتـ هـسـتـیـکـ حـالـتـ مـقـرـونـ بـضـمـیرـمـنـعـوتـ (درـ مـثـالـهـائـیـ (۳-۴-۵ـ) وـیـکـ حـالـتـ غـیرـمـقـرـونـ بـضـمـیرـمـنـعـوتـ (مـثـالـهـائـیـ (۶-۷-۸-۹-۱۰ـ) اـزـ جـهـتـ اـیـنـکـهـ

(۱) در مقامی هم که قرینه در کلام باشد صفت یا موصوف را ممکن است حذف کرد.

حالت دوم تطابقش با منعوت عیناً مسانند صفت حقيقی است.

بعضی این نوع از صفات راهم صفت حقيقی ملحاق کرده و گفته اند:

النعت الحقيقی هو مادل على صفة في نفس منعوته او ما أضيف الى المتصف به معرف بالحكمه مطابقة منعوته في التصريف. والنعت غير الحقيقی هو مادل على صفة في شيئاً يتعلق بمنعوته او ما كان له نائب فاعل مجروراً بالحرف وحكمها حكم منعوتهما في الاعراب

فَأَكِيدُ

فَإِنَّ إِلَيْنَا النَّجَاهُ بِغَلَتِي أَتَاكَ الْلَّاحِقُونَ احْبَسْ احْبِسْ

دراین بیت کلمه اتاك و جمله احبس بمنظور تأکید تکرار شده است در اتاك چون فاعل اسم ظاهر است تکرار فعل است و مفعول و چون در احبس ضمیر فاعل است تکرار فعل است و فاعل چون با فعل و فاعل جمله تشکیل میشود بنابراین تکرار اول تکرار لفظ و تکرار دوم تکرار جمله است.

موضوع تکرار کلیه زبانها معمول و متداول است چون منظور از آن تمکین

معنی در ذهن مخاطب واژه الله ابهامی است که در محاورات پیش می‌آید.

چون استعمال الفاظ بعنوان مجاز در غیر معانی اصلی شایع است گاهی استعمال تأکید از این نظر می‌شود که متکلم بر مستمع ثابت کند که مرادش همان است که عنوان کرده در حقیقت با این تعبیر تأکید جلوگیر ظن مخاطب است از اراده مجاز و بهمین جهت است که گفته اند.

فَائِدَةُ التَّأْكِيدِ تَمْكِينُ الْمَعْنَى فِي نَفْسِ الْمُخَاطَبِ وَإِذَا لَمْ يَلْفَظْ فِي التَّأْوِيلِ

«ترکیب» فاء، عطف، این ظرف مکان محلام منصوب مفعول فيه برای فعل مقدر (انجو) ای این جار و مجرور خبر مقدم، النجاهه مبتداً مؤخر، به بله جار و مجرور مضار، یا مضار ایه، اتاك فعل و مفعول، اتاك دوم تأکید، اللاحقون فاعل فعل اول (فعل دوم چون برای تأکید است فاعل ندارد) احبس فعل ضمیر فاعل جمله دوم (احبس) تأکید «ترجمه) مراده ای چکونه میسر است، با این استرچ گونه مرانجاتی هست، بکجا میتوانم بکریزم، تخفیف کنند گان مراد را دریافتند نزدیک است بچنگ آنان گرفتار شوم، باید توافق کنم و از فراد در گذرم.

تاؤ کیڈ لفظی = تا کیڈ معنوی

تاکید را توکید هم میگویند استعمال هر دو در این موردیکسان است تاکید ریشه‌اش اکند و توکید و کید میباشد هر دو به معنای بستن و محکم کردن است (استعمال توکید را در این باب فصیحتر میدانند) اصطلاحاً تاکید با آن لفظی گفته میشود که در عبارت ذکر شده و مجدداً تکرار میگردد اعم از اینکه آن لفظ اسم، فعل، یا حرف بوده باشد (زید - زیدجاء - جاء - جاء زید - زید، نعم) این نوع تاکید را که کلمه یا جمله ماقبل تکرار میشود تاکید لفظی میگویند. التوکید اللفظی هوایاده اللفظ بعینه او بمرادفعه.

تأکید معنوی بالفاظ خاصی است که عبارتنداز :

نفس - عین - کل - کلا - کلتا - جمیع - اجمع - جمع - جمیعاء - عامه۔
قاطھے - کافھے ۔

۱- جاء زید نفسه او عینه ۲ - رأيت زيداً نفسه او عينه ۳ - هررت بزيد نفسه او عينه

- تاکید نسیت - تاکید شمول -

دروقتیکه جمله با کامه نفس یاعین مؤکد شود آن تأکید را تأکید نسبت و در صورتیکه تأکید باقیه صورت کیرد آنرا تأکید شمول خوانند . بنا بر این سه جمله فوق تأکید نسبت و این جمله :

جاء القوم كلهم .. تأكيد شامل است .

این سه کلمه «آگتیع - آبتع - آبصع» را بعنوان تأکید اجمع میتوان استعمال نمود

جاء القوم اجمعون اكتعون ابتعون ابصرون بهتعيری میتوان گفت این سه

کلمه تابع اجمع هستند.

کلمات اجمع و جمع و جمیع انواع معمولاً بعد از کامه کل ذکر شده و به تعبیری مسوان اینها را نیز تابع کل نامید.

١- جاء الرجال كلهم اجمع٢- جاءت العشيرة كلها جماع٣- جاءت العشائر كلها جم

وَبَعْدَ كُلِّ أَكْدُوا بِأَجْمَعِهِنَّ ثُمَّ جَمِيعًا

از سه جمله فوق کل را نمیتوان حذف کرده و به تابع بعدی اکتفا نمود.
وَدُونَ كُلِّ قَدِيجَيْهِ أَجْمَعُ جَمِيعًا جَمِيعُهُنَّ ثُمَّ جَمِيعًا

کلا و کلتا در تأکید اسم مشتی مورد استعمال دارند اولی برای تشییه مذکر دومی

برای تشییه مؤنث .

۱- سَافَرَ أَخْوَاهُ كَلَاهُمَا سَافَرَتْ أَخْتَاهُ كَلَاتَاهُمَا

۲- رَأَيْتُ الرَّجَالَيْنِ كَلِيهِمَا رَأَرَتْ بِالْمَرْأَتَيْنِ كَلَاتِيهِمَا

مثال اول حالت رفعی است و مثال دوم حالت نصبی و جری در هر دو حال کلا و کلتا

مضاف هستند به ضمیر مؤکد خود .

النَّكَرَاتُ لَا تُقْرَأُ كَدْ بِالْتَّأْكِيدِ الْمَعْنُوِيِّ

اسم نکره را باید باتأکید لفظی مؤکد نمود ذکر تأکید معنوی دنبال نکرات صحیح نیست بنا بر این نمیتوان گفت قَرَأَتْ كَتَابَكَلَهُ صحیح این است که گفته شود قَرَأَتْ كَتَابَكَتَابًا علت این است برای نکره در خاطر هنوز حقیقتی ثابت نیست و تأکید معنوی هم برای تمکین معنای اسم و تقریر حقیقت آن است، تمکین چیزی که هنوز حقیقتش ثابت نیست اصولاً محال است .

امر دیگر اینکه الفاظی که بعنوان تأکید معنوی است عمال هیشوند معرفه هستند (سبب تعریف اضافه) است بعضی تقدیراً مضارفند «اجماع و نظری آن» و بعضی لفظاً «کل و عین») معرفه متابعت از نکره نخواهد کرد زیرا تأکید از توابع و مانند صفات است باید در اعراب ، افراد ، تشییه و جمع ، مذکر و مؤنث و همچنین معرفه بین آن دو مطابقت حاصل باشد الا اینکه در موضوعات اخیر مطابقت روی ضمائری است که این اسماء بر آنها مضاف هستند بهمین جهت است که گفته شد «جَاءَ الْرَّجَالُ كَلَاهُمْ » .

یا اینکه گفته میشود «جَائَ هَنْدٌ عَيْنَهَا وَالنِّسَاءُ عَيْنَهُنَّ . (۱)

(۱) ذوق تیکه لازم باشد ضمیر متصل مؤکد شود بهمان ضمیر باید تابع را متصل کرد با آنچه متبع با آن*

= نظر گو فیین =

در این باب کوفین با استناد بعضی اشعار (**) از شعرای عرب مؤکد نمودند نکره را بتأکید معنوی در صورتی که مؤکد از اسماء نکره محدوده باشد (معلوم المقدار) جایز دانسته اند بنا بر این با این نظر شهر، فرسخ، میل، ضربه، حول، و مانند آنها را میتوان بتأکید معنوی مؤکد نمود یا لیست عده حول کله رجب (**)

وَ إِنْ يَفْدِ تَوْكِيدُ مَنْكُورٍ قَبْلَ وَ عَنْ نَحَّةِ الْبَصْرَةِ الْمَنْعُ شَمِيلٌ

ترکیب شود

وَهُذَا مَسِيرُ الْعَالَمِينَ جَمِيعَهُمْ وَمَا النَّاسُ الْأَرَاحِلُ بَعْدَ أَرْاحِلٍ

أَيَا صَاحِبُ الدَّنْبِ لَا تَقْطُنْ فَانَ الْأَلَّاهُ رَوْفٌ رَّوْفٌ

وَ لَا تَرْ حَلَنْ بِلَا عَدَةٍ فَانَ الطَّرِيقُ مَخْوَفٌ مَخْوَفٌ

عطاف (عطاف نسق)

در مقدمه مبحث توابع و عده کردیم که در این مبحث عطاف به حرف رانیز عنوان کنیم . وقتی بین دو کلمه یا دو جمله حرفی از حروف عطف واسطه شد معطوف و معطوف علیه تشکیل یافتد آن عطف را عطف به حرف یا عطف نسق گویند لغتاً عطف بمعنای میل و اعوجاج لکن در اینجا مقصود از عطف اشتراک معطوف است در تأثیر عامل و عطف از اصطلاحات بصریان و نسق از اصطلاحات کوفین است (۱)

* متصل است . «مررت بـكـكـ»

ضمیر متصل تأکیدش با ضمیر دفع متصل است .

«كنت أنت هنا» «عـنـكـكـانتـ» «مررت بـكـكـانتـ»

دو قوییکه خواسته باشیم ضمیر مرفاع متصل با نفس یاعین تأکید شود اول آنرا با ضمیر دفع متصل مؤکد نموده سپس با نفس یاعین تأکید میشود :

«ضرـبـتـأـنتـنفسـكـزـيـداـ» «سفرـتـهـنـدـهـنـسـهـاـ»

نه کرـ۱ـ در ضمیر منصوب و مجرور با تیان نفس یاعین احتیاجی نیست تنها ازوم آن با ضمیر رفع متصل است .

نه کرـ۲ـ جمیعـ قاطـبـهـ کـافـهـ عـامـهـ اـکـرمـضـافـ بهـضـمـیرـ بـنـاشـنـدـتـرـ کـیـاـ حـالـخـواـهـنـدـ بـودـ . بـناـ بـرـایـنـ

جمیعاً حـالـ اـسـتـ .

(۱) از تاریخیکه سیبویه در بصره و کسائی در بغداد و کوفه مقیم شده و از ایندو و جاشینان آنها

(اخفـشـ وـکـیـاـیـ) آـرـادـ خـاصـیـ درـعـلـمـ بـجـوـبـ جـوـهـ آـمـدـهـ نـهـاـ بـدـیـوـ قـیـمـتـ کـوـفـیـ وـبـصـرـیـ تقـیـمـ شـبـهـاـ اـنـدـ .

گفته شد در وقتی که بعضی از جمله به بعض دیگر بوسیله یکی از حروف عطف مربوط شد آن عطف را عطف نسق گویند «نسق الشیء عطف بعضه علی بعض» در این نوع عطف بین معطوف و معطوف عليه ممکن است اشتراک در حکم و اعراب باشد : **جاء المعلم والتميذ** (معطوف بامعطوف عليهم در عمل متابعت دارد هم در اعراب) و ممکن است تنها اشتراک در اعراب باشد **جاء المعلم لا التلميذ** (تنها متابعت در اعراب است)

چون در عطف نسق عموماً متابعت در اعراب است لذا آنرا چنین تعریف کردند .
عطف النسق تابع يتواتطئنه وبين متبعه احداً الحرروف العاطفة و حكمه
حکم متبعه في الاعراب

آن تابعی که بین آن و متبعش یکی از حروف عطف واسطه باشد و در اعراب بامتابوع خود مطابقت کند آنرا عطف نسق مینامند .

اقسام عطف فسق

عطف نسق رادر بدو امر میتوان چنین تقسیم کرده «عطف اسم بر اسم - عطف فعل بر فعل - عطف جمله بر جمله» و سپس آنرا بدین ترتیب تفکیک کرد .

- | | | | |
|----------------------|----------------------|-----------------------|----------------------|
| ۱ - عطف ظاهر بر ظاهر | ۲ - عطف ظاهر بر ضمیر | ۳ - عطف ضمیر بر ضمیر | ۴ - عطف ضمیر بر ظاهر |
| ۱- جاءني زيد و عمر و | ۲- انت وزيد قائمان | ۳- اياك اكرمت و عمر آ | ۱- انت وهو قائمان |
| ۴- رايت زيد او عمر آ | ۵- اياك واياه ضربت | ۶- ضربت زيد او اياك | ۷- زيد و انت قائمان |

قسم اول عطف ظاهر بر ظاهر بدو قسمت عطف مفرد بر مفرد و عطف جمله بر جمله تقسیم میشود غرض از عطف مفرد بر مفرد اختصار در عامل و اشتراک دومی است در تأثیر اول و غرض از عطف جمله بر جمله ربط و اتصال بعض است به بعض واعلام اینکه هنوز متكلم اراده قطع جمله دوم را از اول نکرده است .
 (در چهلاد هشتم ذیل جمله بر جمله مربوط است)

۱ - قَامَ زِيدٌ وَقَعْدَ عَمْرُو (فعلیه برفعلیه) ۲ - زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ وَعَمْرٌ وَقَائِمٌ (اسمیه بر اسمیه)
 ۳ - مَرَّتْ بِرِجْلِ يَقُومٍ (فعلیه برفعلیه) ۴ - مَرَّتْ بِزَيْدٍ يَكْتُبْ (فعلیه برفعلیه)
 در عطف جمله برجمله اگر جمله دوم اجنیبه وغیر ملتبس باولی بوده باشد و
 متکلم نیز اراده اتصال کرده باشد حرف عطف را برای ربط حتماً باید ذکر کرد اما
 اگر ملتبس باولی و اجنیبه نباشد (حال یا صفت باشد) احتیاجی به ذکر حرف عطف
 نیست . (جمله ۳ و جمله ۴)

آنکه ۱ = جملات بعد از نکرات صفات و بعد از معارف احوالند (جمله ۳
 صفت، ۴ حال است).

عطف به ضمیر متصل و قواعد آن

مرفوع الموضع منصوب الموضع مجرور الموضع

۱ - قَمَتْ أَنَا وَزِيدٌ ۲ - ضَرَبَتْهُ وَزِيدٌ ۳ - مَرَّتْ بِكَ وَبِزَيْدٍ

در مورد عطف بر ضمیر باید رعایت این قواعد را کرد اگر عطف بر ضمیری
 است که مرفوع الموضع است باید قبل آنرا بضمیر منفصل مؤکد کرده سپس اسم
 بعدرا با آن عطف نمود (مثال ۱)

اگر معطوف منصوب الموضع باشد بدون تأکید عطف جایز است (مثال ۲)

چنانچه معطوف مجرور الموضع باشد عطف صحیح نیست مگر باعده جار
 (مثال ۳)

آنکه ۱ = چنانچه بین معطوف و معطوف علیه کامه فاصله شود عطف بر ضمیر
 متصل جایز است.

۱ - فَاجْمَعُوا الْأَمْرَ كَمْ وَشَرْكَانْتُمْ (امر کم فاصله شده) ۲ - مَا اشْرَكَنَا لَا آبَاؤُنَا (لا فاصله شده)

آنکه ۲ - در مورد عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار بین بصر بین و
 کوفین اختلافی هست بصر بین آنرا قبیح میدانند و میگویند فقط در مقام ضرورت
 در شعر جایز است اما کوفین شواهدی از آیات آورده و آنرا جایز نمیشنند

میحققین برای تحقیق پیاو رقی صفحه ۷۸۴ جزء سوم جلد اول شرح مفصل هیتوانند مراجعه کنند.

اقسام عطف از نظر اهراب =

۱- لیس زید بقائم ولا قاعد ۳ - لیس زید بقائم ولا قاعد ۳ - لیس زید

بقائمه ولا قاعده .

درمثال اول معطوف مجرور است معطوف عطف شده است به لفظ .

درمثال دوم معطوف منصوب است معطوف عطف شده است به محل .

درمثال سوم معطوف مجرور راست معطوف عطف شده است تو هما (توهماً)

اینکه باه بر خبر لیس داخل میشود)

نظریات نحویین در درورد عامل معطوف

۱- سیبويه و جماعتي از بصریین میگويند عامل در آن عامل در اولی است و برای اين مدعای میگويند اختلاف عمل از جهت اختلاف عامل است اگر عمل از حرف میبود اختلافی حاصل نبود .

۲- عده دیگر میگويند عامل اول فعل مذکور و عامل در معطوف حرف عطف است که نایاب هناب عامل قبلی است . (قول ابن سراج)

۳- بعض دیگر عقیدشان این است که عامل ، فعل محدث است بعد از واو دلیل این عده این است که میگویند جایز است فعل اظهار گردد .

حروف عطف و معانی آنها

و او - فاء - ثم - حتی - او - آم - لا - لکن - بل

و او - و اعطاف که در زبان فارسی هم معمول است استعمال میشود بمنظور مشارکت معطوف و معطوف علیه در عمل بدون اینکه ترتیبی منظور باشد ممکن است معطوف و معطوف علیه عمل را در یک زمان انجام داده باشند و ممکن است یکی قبل و دیگری بعد انجام داده باشد .

الواو هي للجمع بدون تعین .

فَاعْطِفُ بُو اُوساً بِقَا او لَاحْقاً فِي الْحُكْمِ او مُصَاحِبَةٍ موافِقاً

فَاهْ وَهْ - فاء برای تعقیب و ثم برای ترتیب است باین معنا فاء برای مشارکت است با ترتیب بی فاصله و ثم برای مشارکت است با ترتیب با فاصله . الفاء للتعقیب بغیر مهلة و ثم للترتیب بمهلة .

وَالْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِالْتَّصَالِ وَهُنَّ لِلتَّرْتِيبِ بِالنِّفَاصِ

حَتَّى - حتی عاطفه برای مشارکت در حکم و متنضم منعای تدریج است و همچو اند حکم را از عالی بدانی و از دانی عالی بر ساند و در آن وقتی که عطف است باشد معطوف جزء یاما نند جزء معطوف علیه و اسم ظاهر باشد و در این موقع میتوان بجای حتی «او» در جمله گذارد - قدم الحجاج والمشاة . مات الناس والانسیاء (در مبحث حروف

جاره راجع به حتی مفصل بحث شده است)

او = اور این معانی مورد استعمال دارد :

۱ - (شک) لَبَثْنَا يَوْمًا اوْ يَوْمِينَ (یک روز یا دو روز در آنجا

متوقف بودیم)

۲ - (ایهام) نَحْنُ اوْ انْتُمْ عَلَى الْحُقْقِ (یاما بر حق و یا شما بر حقید)

۳ - (اباحه) جَالِسِ الْعُلَمَاءِ اوْ الزَّهَادَ (در میجاست با علماء و زهاد آزادی

هر کدام خواهی اختیار کن)

۴ - (تغییر) خَذْمِنْ مَالِيْ دِرْهَمًا اوْ دِينَارًا (مختاری که از مال من در همی با

دیناری برداری)

۵ - (نقسیم) الْكَلِمَةُ اسْمٌ اوْ فَعْلٌ اوْ حَرْفٌ (کلمه باسم و فعل و حرف تقسیم

شده است)

۶ - (هُر ادْفَ الَا) لَا قَتْلَنَ الْعَدُو وَ اِي خَصْبَعَ (مَگر دشمن خاضع و تسليم شود و

گرنہ البتہ اورا میکشم)

فظ گفر - در این معنا فعل مضارع باضم اران بعد از «او» منصوب است .

۷ - (هُر ادْفَ بِل) در این معنا در کتب زهويین استشهاد بگفته جریر شده وی

«او» رابعه‌ني «بل» در اين شعر بکار برد است .

مَذَاتِرِي فِي عِيَالٍ قَدْ بَرَّتْ بِهِمْ لَمْ أَحْصِ عَدَّهُمْ إِلَّا بَعْدَهُ

كَانُوا ثَمَانِينَ أَوْ زَادُ وَ اثْمَانِيَةً لَوْلَارْ جَاقْوَكْ قَدْ قَتَلْتَ أَوْ لَادِيَ (۱)

ابن هالك تمام معانی اورا (با استثنای معنای ششم «الا») در این بیت جمع کرده است .

خَيْرٌ أَيْحَ قَسِيمٌ بَافُ وَابِيهِمْ وَاشْكَكُ وَاضْرَابُ بِهَا يَضَانِيَ

۸۱ - ام را بدو قسم تقسیم کرده اند ۱ - ام متصل - ۲ - ام منقطع - متصل آنرا

میگویند که بعد از همزه تسویه (سواء علینا حجز عن ام صبرنا) یا بعد از همه استفهمام

(ازید فی الدار اَمْعَرْ وْ) واقع گردد .

در مورد اول فعلیکه بعد از همزه تسویه واقع میگردد مؤول بمصدر است تامبتد ا

باشد برای خبریکه در ما قبل آن گذشته است در واقع جمله بالا بدین صورت خواهد

بود - سواء علینا حجز عن ام صبرنا - (در این امر شکیبائی وجزع ما از جهه عدم فایده

برای هاینکسان است)

در مورد دوم یعنی در وقتیکه ام بعد از همزه استفهام واقع است جواب باید به تعیین

داده شود در واقع گفتن «لا» در جواب سؤال بالا صحیح نیست یا باید گفت زید فی

الدار و یا باید گفت عمر و ، علت تسمیه این ام بام متصله برای این است که ماقبل و ما بعد ام

ازهم بی نیاز نیستند . (این ام را معادله هم میگویند) .

(۱) چریر در در صدیقه ای هشام بن عبد الملک را مخاطب قرار داده پس از ستایش چنین میگوید: مذاتری الخ . ترجمه سای هشام در مورد اهل بیت من چه تدبیر کرده و چه نظر میدهی من بواسطه فرزنداتم ساخت دل تنگم شماره آنان را چز بکمک محاسبین زبردست نمیدانم . نقر بودند بلکه نقر نیز بر آنان اضافه گردید اگر امیدم بتونی بسیود هر آن به فرزندان خود را میکشم .

ام منقطع آنست که مسبوق به خبر مخصوص (۱) یا مسبوق به همه غیر استفهام (۲) و یا مسبوق با استفهام یعنی هم زمینه بوده باشد (۳) یعنی گاهی ممکن است به تهائی ذکر گردد و گاهی ممکن است بالاستفهام انکاری ناطابی همراه باشد و بآن از آن جهت منقطعه میگویند که محتضمن معنای بل اضراب بوده و میان دو جمله واقع میشود که بهم مربوط نیستند.

ابن هشام در مغنى برای ام در وجه دیگر ذکر میکند ۱- زائد ۲- مراد لام تعریف

مثال از زائد: :

يَالِيَّتْ شِعْرِيَّ وَلَا هُنْجِيَّ مِنَ الْهَرِّمِ أَهْلَ عَلَى الْعِيشِ بَعْدَ الشَّيْبِ مِنْ نَدِمٍ (۴)

مراد لام تعریف:
لَيْسَ هِنَّ أَمْبِرٌ أَمْصِيَّمٌ فِي امْسَفِرٍ .

نسبت بوجه دوم نظر میدهد که شاید این استعمال از بعض اهل یمن بوده باشد میگوید شنیدم یکی از اهل یمن گفت من این جمله را خود از یک یمنی شنیده ام خذ الزم واركب امسفر.

لام - معطوف به لا در اعراب مطابقت از مطوف عليه دارد ولکن در حکم ندارد یعنی لاحکم را برای ماقبل اثبات واژه مابعد نفی میکند و در وقتی عطف میتواند باشد که بر مفرد داخل شود: **هُوَ شَاعِرٌ لَا كَاتِبٌ**.

لگن - لکن در آن وقتی حرف عطف است که مقرر ون با او نبوده و بعد از آن جمله نباشد و بر آن مقدم باشد نفی یا نهی یعنی با این سه شرط (بعد از آن مفرد باشد - بعد از نفی یا نهی باشد - با او همراه نباشد) میتواند حرف عطف بوده باشد اگر چنانچه مسبوق با بحاجب شد یادا خل بر جمله گردید یا با او ذکر شد در این موقع حرف ابتداء خواهد بود.

(۱) «تنزيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين ام يقولون»

(۲) «الله ارجل يمشون بها امام لهم ايد بيطشون بها»

(۳) «هل يستوى الاعمى وال بصير اهل يستوى الظلمات والنور»

(۴) ترجمه: در آن وقتی که چوانی سپری و به بیری که از آن مفری نیست گرفتار هستم یکاش میدانستم برای من ندانم خواهد بود؟

لَكْن (حُرْفُ ابْتِدَاء)
وَلَكْن كَانُوا هُمُ الظَّاهِرُونَ

لَكْن (حُرْفُ عَطْف)

لَيْسَ زِيدُ كَاتِبًا لَكْن شَاعِرًا

بَلْ - در تعریف بل چنین نوشته اند :

بَلْ حُرْفُ عَطْفٍ لِلأَضْرَابِ عَنِ الْمَذْكُورِ قَبْلَهَا وَجَعْلُهُ فِي حُكْمِ الْمُسْكُوتِ عَنْهُ

در وقتیکه نظر این باشد که حکمی را از اسمی با اسم دیگر منتقل و نسبت به اسم اول حکم مسکوت باشد از حرف عطف «بل» استفاده میشود .

الْأَضْرَابُ هُوَ أَبْنَاثُ الْحُكْمِ لَمَّا بَعْدَهَا بَعْدَ ثُبُوتِهِ لِلأَوَّلِ

در وقتیکه گفته شود ذهب زید بل عمر و حکم ذهاب در مردم اسلام است

اما در مورد زید جایز است ثبوت وجایز است عدم ثبوت بسته براینکه چهارده بشهود

بدیهی است موضوع فوق در جمله ای است که مسبوق به نفی یا نهی نباشد چنانچه

بل در جمله واقع باشد که مسبوق به نفی یا نهی باشد اثبات منحصر میشود با اسم بعد از بل .

۱-قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بِلْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ۲-مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بِلْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

نه گر ۳- قطعاً از امثاله فوق استنباط شد که معطوف به بل باید مفرد باشد

نه جمله .

**قَدْ كَوَافَرُ ۲- دَرَائِبَاتُ حُكْمٍ نَسْبَتْ بِهِ مَعْطُوفٌ «بَلْ» مَانِدُ «لَكْن» اَسْتَ بِهِمْ يَنْجِهُتُ
ابن مالک میگوید .**

**وَ بَلْ كَلْكَنْ بَعْدَ مَصْحُوْبِيهَا
كَلْمَمْ أَكْنَ فِي مَرْبَعِ بَلْ تَيْهَا
وَ اَنْقُلْ بِهَا الثَّانِ حُكْمَ الْأَوَّلِ
فِي الْخَبَرِ الْمُبَشَّتِ وَ الْأَمْرِ الْجَلَّى**

عَطْفٌ (عَطْفٌ بِيَانٍ)

گفته شد یکی از توابع عطف بیان است عطف بیان آن تابع جامدی است که اشهر از متبع خود باشد : **قَالَ كَسْرِي : أَنُوْشِرْ وَانْ (عَطْفٌ بِيَانٍ)**

عَطْفٌ بِيَانٍ هُوَ تَابِعٌ جَامِدٌ اَشْهَرٌ مِنْ مَقْبُوْعَةٍ

اگر متبع عطف بیان معرفه باشد آنرا توضیح واگر نکره باشد آنرا تخصیص خواهد داد .

عَطْفُ الْبَيَانِ وَهُوَ التَّابِعُ الْجَامِدُ الْمُوْضِحُ لِمَتَّبِعِهِ فِي الْمَعَارِفِ وَالْمَخَصِّصِ

لَهُ فِي النَّكَرَاتِ .

۱- آنماه **المسيح عيسى بن مریم رسول الله** ۲- من و رائه جهنم و يسقى من ماء صدید در مثال اول چون متبع معرفه است (المسيح) تابع (عيسى ﷺ) آنرا توضیح میدهد و در مثال دوم چون متبع (ماء) نکره است تابع (صدید) آنرا مخصوص کرده است .

عده از نحوین نکره بودن عطف بیان و متبع آنرا جایز نمیدانند و عده جایز نمیدانند این مالک از جمله کسانی است که جایز نمیداند و روی همین نظر میگوید .

فَقَدْ يَكُونُ ثُانٌ مُنْكَرٌ

قدگو - هر عطف بیان را میتوان در محل معطوف عليه قرار داد بنا بر این در جمله بالا میتوان گفت قال انوشروان و چون در تعریف بدل کل از کل خواهیم گفت: **هُوَ كُلُّ ثَانٍ كَانَ عَيْنَ الْأَوَّلِ** (بدل کل از کل آن تابعی است که عین اول است) پس میتوانیم انوشروان را بدل از کسری فرض کنیم (بدل کل از کل) .

عطف بیان چون تابعی است شبیه به صفت درجهار امر از امور ده گانه یعنی در اعداب ، افراد ، تشیه و جمع ، تعریف و تبکیر و تذکیر و تأثیث باید با متبع متابعت کند .

فَذُو الْبَيَانِ تَابِعٌ شَبِهُ الصِّفَةِ

کتفه شد عطف بیان مانند صفت است باید بخاطر داشت که صفت متنضم حالی از احوال موصوف است که بسبب آن موصوف تمیز داده میشود در صورتی که عطف بیان چنین نیست بلکه تفسیر اسم اول است با اسم دیگر مراد آن که در عرف واستعمال اشهر از آن است .

فالصَّفَةُ تَضَمَّنُ حَالَاتِ الْأَحْوَالِ الْمُوصَفِ يَتَمَيَّزُ بِهَا وَعَطْفُ الْبَيَانِ لِيُسَمِّي
كَذَلِكَ أَنَّمَا هُوَ تَفْسِيرُ الْأَوَّلِ بِاسْمِ آخَرَ مَرَادِهِ لَهُ يَكُونُ أَشْهَرُ فِي الْعُرُوفِ وَ
الْإِسْتِعْمَالِ مِنْ غَيْرِهِ يَتَضَمَّنُ شَيْئًا مِنْ أَحْوَالِ الْأَذْاتِ.

وَجْهُ الْخِتَالَفِ صَفَتُ بِاعْطَافِ بَيَانٍ

- ۱ - صفت مشتق یا نازل بمنزله مشتق است در صورتی که عطف بیان جامد است .
- ۲ - عطف لازمه اش این است که معرفه باشد این ملازمه در صفت نیست .
- ۳ - صفت اعم از موصوف است نمیتواند اخص باشد این شرط در عطف بیان نیست بلکه عطف بیان باید اعراف و اشهر از متبع باشد .
- ۴ - صفت را میتوانیم باضماء فعلی نصب (عنوان هفعولیت) یا به تقدیر اسمی رفع (عنوان ابتدائیت) دهیم در صورتی که در عطف بیان این امر صحیح نیست .
قد گویی از آنجایی که بین عطف بیان و بدل کل از کل چندان تفاوتی نیست ذکر امثله این باب بخاتمه مبحث بدل موکول میشود .

بدل

لغتاً بدل بمعنای عوض است در این مبحث منظور از بدل آن اسم یا جمله ایست که بمنظور ایضاً بعد از اسم یا جمله دیگری ذکر شود این جمله یا اسم در اتابع و آنرا متبوع گویند (علت این است که در اعراب لاحق از سابق تبعیت دارد) این تابع و متبوع راه را این باب بدل و مبدل هنرهای نامند یعنی تابع را بدل و متبوع را مبدل منه .
باید توجه داشت بدل اسم مصدر است و از ذکر اسم مصدر دو اینجا اسم مفعول (بدل) همراه است .

در توابع قبلی یعنی صفت - توکید - عطف بیان اگر دقیق شود این معنا بدست میآید که آن توابع هیچکدام در جمله مقصود در حکم نبودند یعنی اگر در جمله حکمی بود هر بوط به صفت تأکید با عطف بیان نبود بلکه هر بوط با آن اسمی بود که اینها

مکمل آن بودند، این تابع بعکس آنها است مقصود در حکم است یعنی اگر بگوئیم قَامَ الرَّجُلُ أخْوَكَ حَكْمٌ قِيَامٌ بِرَأْخُوكَ که بدل است حمل میشود در صورتیکه اگر بگوئیم قَامَ الرَّجُلُ الْعَالَمُ حَكْمٌ قِيَامٌ بِرَأْالْعَالَمِ که صفت است محمول نیست بهمین جهت

در تعریف بدل گفته اند:

البدل هو تابع مقصود بالحكم بدون واسطة و الفایة منه هي اپضاح

المبدل منه

بدل آن تابع بی واسطه است که مقصود در حکم و بمنظور توضیح مبدل منه ذکر میگردد. ژنگو - قید بدون واسطه در تعریف فوق برای این است که عطف نسق از این تعریف خارج شود زیرا عطف نسق مقصود در حکم است منتهی با واسطه، قام زید و عمر و حکم قیام بر عمر و حمل میشود همانطوری که بر زید حمل شده است)

فَخَرَجَ بِقَوْاْهُمُ الْمَقْصُودُ بِقِيَةِ التَّوَابِعِ وَبَقْوَاهُمُ بِالْوَاسِطَةِ الْعَطْفُ
التَّابِعُ الْمَتَصُودُ بِالْحَكْمِ بِلَا وَاسْطَةٌ هُوَ الْمَسْمُى بِالْبَدْلِ

اقسام بدل

۱- کل از کل ۲- جزء از کل ۳- بدل اشتغال ۴- بدل خلط

۱- جاءَ الْأَمِيرُ أَمِيرُ الْقَوْمِ ۲- طَابَ الْأَمِيرُ قَلْبَهُ

جاءَ فعل الامير فاعل ، امير القوم مضاف
ومضاف اليه بدل کل از کل

۳- اعْجَبَنِي الْأَهْيَرُ حَلْمَهُ

اعجب فعل نون و قابه باء مفعول الامير فاعل ، رأیت فعل ضمير فاعل ، زیدا مفعول ،
حلمه مضاف ومضاف اليه ، بدل اشتغال

قوصیه حات

بدل کل از کل که بآن بدل مطابق هم گفته میشود آن بدلی است که بامبدل منه
پیچگونه تفاوتی نداشته و عین همان است، هر مثال اول منظور از امیر القوم همان امیری

است که بالalf ولام باحالت دفعی بدنیال فعل جاء ذکر شده است .
بدل جزء از کل آن بدلی است که جزء یا بعض یا قسمتی از مبدل منه است در مثال
دوم قلب جزء و بعض از امیر است ، در این نوع بدل برای ارتباط باید در بدل ضمیری که
ارجاعش بمبدل منه است موجود باشد .

بدل اشتمال آن بدلی است که جزء مبدل منه نبوده بلکه از متعلقات مبدل منه
است و زوال آن از مبدل منه امکان دارد در مثال سوم خلم از امیر ممکن است زائل
گردد اما قلب امکان ندارد در این نوع بدل نیز ضمیری برای ارتباط در بدل موجود است .
بدل غلط آن بدلی است که مغایر بامبدل منه است و هیچگونه نسبتی بین آن
و مبدل منه موجود نیست ذکر این نوع بدل ممکن است از روی سه و نیمیان بوده باشد
متکلم اراده اسم دوم را داشته بغلط اول را عنوان کرد است (رَأَيْتُ زِيدَ حَمَارًا)
درین فصحاء واهل ادب ذکر این نوع بدل معمول نیست
این عبارت خلاصه ایست از آنچه در بالا گفته شد :
وَالْبَدْلُ إِمَانٌ يَكُونُ الْأُولُ فِي الْمَعْنَى أَوْ بَعْضُهُ أَوْ مُشْتَهِلًا عَلَيْهِ أَوْ يَكُونُ
علی وجه الغلط .

احکام بدل و مبدل منه

قبل اذکر دادیم که بدل تنها با مبدل منه در اعراب باید مطابقت داشته باشد
تطبیق دو سایر موضوعات شرط نیست ، بنابراین ممکن است بدل معرفه از معرفه ، نکره
از نکره ، معرفه از نکره ، نکره از معرفه ظاهر از ضمیر یا ضمیر از ظاهر بوده باشد و حتی
ممکن است جمله بدل از جمله دیگر ذکر شود .

نحویه های مختلف از بدل

- ۱- بدل معرفه از معرفه - اَهَدَنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطُ الَّذِينَ انْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
- توضیح مبدل منه (الصراط المستقیم) معرفه است بدل (صراط الذين)
- بنزه بشبب اضافه معرفه است - نوع بدل کل از کل :

۲- بدل نکره از نکره - آن ^{لِمَّا} مُفَازًا حَدَائِقَ وَاعْنَابًا ^{۳۲}_{۷۸}

توضیح مبدل منه (مفازاً) نکره است، بدل (حدائق و معطوف آن

اعناب) نیز نکره است - نوع بدل اشتمال یا بعض از کل (۱)

۳- بدل معرفه از نکره - وَإِذَا لَتَهَدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطُ اللَّهِ ^{۵۲}_{۴۲}

توضیح مبدل منه (صراط مستقیم) صفت و موصوف نکره است، بدل (صراط الله) بواسطه اضافه معرفه - نوع بدل کل از کل .

۴- نکره از معرفه - لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةً كَاذِبَةً خَاطِئَةً ^{۱۶}_{۹۳} - (۲)

توضیح مبدل منه (بالناصیه) معرفه است بسبب الف ولام، بدل (ناصیه)

نکره است - نوع بدل کل از کل - این نوع بدل را در وقتی نیکو میشمارند که بدل دارای صفت باشد (کاذبة خاطئة هردو صفتند و لا یحسن بدل الفکر مِنَ المَعْرِفَةِ حتی توصف - ریشه فعل «سفع» از جهت اینکه مؤکد بنون تأکید است «لنسفعن» بصورت الف باتنوین نوشته شده است .

نمودهای دیگری از بدل

ظاهر از ضمیر ضمیر از ظاهر ضمیر از ضمیر

۱- رأيته زيدآ ۳- رأيته زيدآ ۳- رأيته ایاه

رأیت فعل ضمیر فاعل، هامفعول رأیت فعل ضمیر فاعل زیدآ هامفعول رأیت فعل ضمیر فاعل ایاه
زیدا بدل کل از کل ایاه بدل کل از کل ایاه بدل کل از کل

از تمام ضمائر بدل هیتوان ذکر کرد مگر از ضمیر مخاطب و متکلم اگر گفته

شود : «مررت بک زید» (بدل از مخاطب) یا «مررت بی زید» (بدل از متکلم) این بدل صحیح نیست زیرا ضمیر مخاطب و متکلم در نهایت وضوح است احتیاج به بیان ندارد .

(۱) این بیت نیز برای شاهد در این نوع بدل عنوان شده است :

و کنت کنی رجلین رجل صمیحة * و رجل رمی فیها الزمان فشت

ترجمه: من بمنداد فرادی بود که دو پای دار ندیم ای سالم و پایمی که حوارد دهر آنرا آسیب زده ننگ میبود.

(۲) این آیه مراد است با این آیه «فبُؤْخَدَ بِالنَّاصِيَةِ وَالْأَقْدَامِ» ترجمه البته وی را به پیشانی ، آن پیشانی عاصی خطا کار رو باش کشند .

وَاعْلَمُ اَنَّ الْمُضْمِرَاتِ كَلَّهَا لَكَ اَنْ تَبْدِلَ «الْاَخْضَهِيرَ الْمُتَكَلِّمَ وَالْمُخَاطِبَ»
فَلَا يَحْسُنُ الْبَدْلُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عِنْدَ اكْثَرِ النَّحْوَيْنِ .

نَهْوَهُهَايِ دِيَگْرِي از بَدْل

۱ - فعل از فعل - قام زید ذهب ترکیب : «قام فعل زید فعل، ذهب فعل
ضمیر فاعل ، بدل از قام»

توضیح (این نوع بدل در وقتی صحیح است که هر دو فعل معناً و
زماناً متفق باشند)

۲ - فعل از اسم - زید متق یخاف الله ترکیب : «زید مبتدا ، متق خبر ،
یخاف فعل ضمیر فاعل، الله مفعول جمله فعلیه بدل از متق»

توضیح (جمله فعلیه بدل است از شبه فعل (متق))

۳ - جمله از جمله (اسمیه) قل هو والله احد الله الصمد ترکیب : «قل فعل
ضمیر فاعل ، هو ضمیر شأن مبتدا ، الله مبتدا احد خبر ، جمله مبتدا
و خبر خبر برای هو ، (ضمیر شان) الله مبتدا ، الصمد خبر بدل»
توضیح (در جمله آخر میتوان صمد را صفت الله گرفت والله خبر
مبتدای محدود (هو) بوده باشد (هو الله الصمد) و میتوان الله الصمد (صفت و موصوف)
را خبر بعد از خبر گرفت).

۴ - جمله از جمله (فعلیه) ارحل عن الاتقیمنَ عَنْدَنَا ترکیب : «ارحل فعل
ضمیر فاعل ، عنا جار و مجرور ، لا ناهیه تقیمن فعل ضمیر فاعل
مؤکد نون تأکید تقیله ، عند ظرف مضاف نامضاف اليه ، جمله
بعد بدل از جمله قبل »

هُوَ رَدًا خِتَالُ عَطْفٍ بِيَانِ بَدْلٍ

چون در بسیاری از موارد عطف بیان و بدل یکی هستند و کمتر ممکن است که
نتوان عطف بیان را بدل را عطف بیان فرض کرد و حتی گفته شده :

کلمه‌جازان یکون عطف بیان اجازان یکون بدلاً هم‌وارد اختلاف بشرح زیر درج

میگردد تادر تعیین آندو اشتباہی نشود.

۱ - بدل ممکن است جمله باشد عطف بیان جمله نمیشود.

۲ - ضمیر عطف بیان نمیشود و از ضمیر هم عطف بیان ذکر نمیشود بخلاف بدل که ممکن است هم ضمیر باشد و هم تابع از ضمیر (مثالهای از این نوع بدل ذکر شد).

۳ - بدل نکره از معرفه و معرفه از نکره جایز است در صورتیکه عطف بیان

باید با متبع‌ش مطابقت کندا گر معرفه است معرفه‌واگر نکره باشد نکره ذکر شود.

۴ - بدل از جمله صحیح است لکن عطف بیان از جمله صحیح نیست.

۵ - عطف بیان جمله نمیشود بدل ممکن است جمله باشد.

۶ - عطف بیان در نیت نیست که بجای متبع ذکر شود اما دو بدل این نیت هست.

۷ - بدل ممکن است فعل یاتابع از فعل بوده باشد در صورتیکه عطف بیان نه

ممکن است فعل و نه ممکن است تابع از فعل بوده باشد.

شو‌اهدی از آیات در مورد بدل

۱ - اللہ نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً ^{۱۰۰} - ترکیب: «اللہ»، مبتداً نزول

فعل ضمیر فاعل، احسن مفعول مضارف، الحدیث مضارف، الیه، کتاباً

بدل، متشابهاً صفت جمله خبر برای مبتدا»

توضیح - (در این جمله بدل منه معرفه و بدل نکره است راجع

با این نوع بدل اشاره شد بهتر این است که بدل دارای وصف باشد - متشابهاً را حال هم

میتوان گرفت - بغير از این دو کامه در بعد آیاتی هم هست که برای کتاب و صفحه)

۲ - ان يوم الفصل كان ميقاتاً يوم ينفتح في الصور ^{۱۰۰} - ترکیب: «ان از حروف

مشبهه بالفعل، يوم اسم ان مضارف، الفصل مضارف الیه، کان از افعال

ناقشه، ضمیر اسم کان، میقاتاً خبر، يوم بدل از يوم الفصل، ینفتح فعل

مجہول فی الصوز جار و مجرور نایب فاعل جمله کان میقات ام حلا
مرفوع خبر برای ان *

توضیح - (بدل منه در این جمله معرفه است بسبب اضافه و بدل
نیز معرفه است بسبب اضافه بدل منه باسم معرف بالف و لام مضاف است ، بدل بر
جمله فعلیه)

۳ - ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون ۲۹ ترکیب : « ضرب فعل الله »

فاعل همثلاً مفعول ، رجلاً بدل ، فیه جار و مجرور خبر مقدم ، شرکاء
مبتدای مؤخر ، متشاکسون صفت برای شرکاء »

توضیح - (بدل منه (مثلاً) نکره است بدل (رجلاً) نیز نکره الا
اینکه بجمله بعد وصف شده است)

۴ - فاخُرْج لَهُمْ عِجْلًا جَسْدَهُ خَوَارٌ ۲۸ ترکیب : « فاء عطف اخرج فعل

ضمیر فاعل ، لهم جار و مجرور ، عجلان مفعول ، جسداً بدل ، لهم جار
و مجرور خبر مقدم ، خوار مبتدای مؤخر »

توضیح - (بدل منه « عجلاء » نکره است بدل « جسداً » نیز نکره
است الا اینکه بجمله بعد توصیف شده)

۵ - وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرٍ ۲۷ ترکیب : واو عاطفه ينزل

فعل ضمير فاعل ، من السماء جار و مجرور ، من جبال جار و مجرور
بدل اذ من السماء ، فيهما جار و مجرور ، من برد جار و مجرور »

توضیح - (جار و مجرور « فيهما » در مقام وصف است برای بدل ،
جار و مجرور « من برد » نیز در محل جر است بعنوان صفت دیگر - مفعول فعل ينزل
محذوف است - در واقع تقدیر این است - ينزل من جبال سماوية بردیه برد)

۶ - وَمَا أَنْسَاهُ إِلَّا شَيْطَانٌ أَنْ أَذْكُرَهُ ۲۶ ترکیب : « واو عاطفه ، ما نافیه

انسی فعل یاه مفعول اول ، هاه مفعول دوم ، الاداة حصر ، الشیطان

فاعل ، ان حرف نصب ، اذکر فعل ضمیر فاعل هامفعول ، جمله مؤول
بمصدر بدل ازها »

توضیح - (قبل اشاره کردیم آوردن بدل از ضمیر بخلاف عطف
بیان جایز است در این آیه جمله ان اذکره بدل احت ازها در انسانیه و جمله بدین
صورت تغییر شده است : **وما نسانی ذکرہ الا الشیطان**)

۷ - لجعلنا لمن يكفر بالرحمن ليبيو لهم سقفاً من فضةٍ ^{۱۰۰} _{۴۴} ترکیب : «لام حالیه
جعلنا فعل ضمیر فاعل ، لمن جار و مجرور مفعول ، يكفر فعل
ضمیر فاعل ، بالرحمن جار و مجرور ، ليبيوت جار و مجرور مضاف ،
هم مضاف الیه بدل اشتمال از لمن يكفر بالرحمن «سقفاً مفعول
دوم برای جعلنا ، من فضة جار و مجرور »

توضیح - (بدل منه لمن يكفر بالرحمن لفظاً مجرور و روما محالانصوب
است بدل نیز لفظاً مجرور و روما محالانصوب است)

۸ - ثم تاب الله عليهم ثم عموا و صموا كثيرون منهم ^{۱۰۱} _{۷۱} ترکیب : « ثم عاطفه
تاب فعل ، الله فاعل ، عليهم جار و مجرور ، ثم عاطفه ، عموا فعل ضمیر فاعل
و اعطف ، صموا فعل ضمیر فاعل ، كثيرون بدل از ضمیر ، منهم جار و
مجرور »

توضیح - (بدل عنده در آیه ضمیری است که رو بوطبه فعل عموا و صموا
است (واو) و بدل (کثیر) که اسم نگره است بدل اذاین و اذ است ، دو وجهه دینگر برای
کثیر بیان شده یک وجهه فاعلیت در این صورت و اقتضیت اعلامت جمع شواهد بود (رجوع شوه به
صفحه ۱۰۹) وجہ دینگر خبر برای مبتدا محدود ()

۹ - و اسر والنجوى الذين ظلموا ^{۱۰۲} _{۷۲} ترکیب : « واو عاطفه ، اسر و ادا فعل
ضمیر فاعل ، النجوى مفعول ، الذين محالا مرفع بدل از واو در
اسر و اظلموا فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (الذین در محل رفع است بنابراین که بدل باشد از و او در اسر و او، سه وجه دیگر میتوان فرض کرد ۱ - واو در اسر و اعلامیت جمع باشد به تنهائی الذین در محل رفع باشد، یعنوان فاعلیت (صفحه ۱۰۹) ۲ - در محل رفع باشد تا خبر باشد برای مبتدای محدود «هم الذین ظلموا» ۳ - در محل نصب باشد بنا بر ذم بفعل مقدر «اعنی»)

۱۰ - هل هذل الاش هتلکم ۲۱ ترکیب : هل از ادابة استفهام (در این آیه مجازا از آن اراده نفی شده) هذا مبتدا ، الادابة حصر ، بشر خبر ، مثل صفت مضائق ، كم مضائق اليه ، تمام جمله در محل نصب بدل ازنجوی (در آیه قبل)

توضیح - (بدل منها این آیه مفرد است و تمام آیه که بدل واقع شده جمله است)

۱۱ - و هن ی فعل ذاتک یلق اثاما یضاعف لـ العذاب ۶۸ ترکیب : « و اعطا فه

هل یکی از ادوات استفهام است: ادوات استفهام عبارتند از: هم، من، متى، ایان، کیف، این، ای، لم، ای. چون استفهام بدوقسمت «طلب تصور و طلب تصدق» تقسیم شده استعمال این ادوات در این دو قسم استفهام بدلین ترتیب است :

۱- هر منحصر استعمالش در طلب تصدق است .

۲- همه چون عمومیت دارد. در استفهام هم برای طلب تصور بکار میرود هم برای طلب تصدق .

۳- غیر از این دو بقیه در استفهام استعمال الشان منحصر است در طلب تصور .

المعرفة ترد طلب التصور نحو (ازید قائم اعمرو) و طلب التصديق : (ازید قائم) و هم مختصه

لطلب انتہای تقدیم (غفل بقائم زید) و بقیه الادوات مختصه لطلب التصور .

موضوع تصویر و تصاویر در قیسیه مورد شک و تردید در استفهام عامل فعل یا شد (در و قوع فعل تردیدی نباشد)

روی آن جهه استفهام بشود استفهام طلب تصور است : (على و سعید را در حال سفر میبینم و میدانم یکی از این دو

با یکدیگر فوت برآورده اند) بعدها میگشود که گذاشته ایک اذاین دو مسافر نمیتواند میگشود آن غیر تکمیم آن یا همان مسافر است یا سعید

(اعلی مسافر ام سعید) چون در و قوع فعل تردیدی نبوده تردید در عامل است استفهام طلب تصور است .

فلا استفهام عن التصور یکون عند التردید في تعيين اجدا الشيئين .

چنانچه مورد شک و تردید و قوع فعل بوده باشد (تردید نسبت به عامل نباشد) روی آن جهت استفهام بشود

استفهام طلب تصدق است .

علی را در حال سفر میبینم تردیدی نسبت به سفر او برای ماحاصل میشود سوآل میگشیم آیا علی مسافر است

«اعلی مسافر» چون در نسبت و قوع سفر تردید شده استفهام طلب تصدق است .

والاستفهام عن التصدق یکون عن نسبة تردد الذهن فیها بین ثبوتها و اثباتها .

من شرطیه مبتدا ، یفعل فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، ذالک مفعول یلق
فعل ضمیر فاعل جزای شرط ، اثاماً مفعول ، جمله در محل رفع خبر
برای مبتدا ، یضاعف فعل معهول ، لهجار و مجرور ، العذاب نایب
فاعل ، جمله بدل از جمله یلق اثاماً

توضیح - (در این آیه مبدل منه جمله است بدل نیز جمله است
مبدل منه مجزوم است بدل نیز مجزوم شده است . جمله دیگری هم بعد از این آیه هست
که آن نیز مجزوم است)

۱۳ - **فِيَهِ آيَاتٌ يَنِّيَّاتٌ مَقَامُ ابْرَاهِيمَ** ^{۹۶} _{۹۷} ترکیب : « فیه جار و مجرور خبر مقدم

آیات هبتدای مؤخر ، بینات صفت ، مقام ابراهیم بدل بعض از کل
(بدل از آیات) یا عطف بیان بنابراین که متضمن همه آیات باشد »

توضیح - (در این آیه در مرور موقعیت مقام ابراهیم بین نحویان
اختلاف نظر هست عده آنرا بدل جزو از کل میدانند زمخشری میگویند عطف بیان
است ، بقول زمخشری ایراد میکنند میگویند اشتباه کرده است زیرا عطف بیان با
متبع خود در معرفه و نکره باید مطابقت نماید در اینجا مقام ابراهیم معرفه و آیات
بینات نکره است)

۱۴ - **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ** ^{۹۸} _{۹۹} ترکیب : « جعل فعل

**الله فاعل ، الکعبه مفعول اول ، البت الحرام عطف بیان ، قیاماً
مفعول دوم ، للناس جار و مجرور »**

توضیح - (در این آیه البت الحرام از آن جهت عطف بیان گرفته
شده که جهت مدح در آن ملاحظه نظر باشد)

۱۵ - **بِمَا قَلْتَ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمْرَتُنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُ وَاللَّهُ رَبِّيْ وَرَبِّكُمْ** ^{۱۰۰} _{۱۰۱} ترکیب :

مانافیه ، قلت فعل ضمیر فاعل ، لهم جار و مجرور مفعول ، الااداء
استثناء ، ما موصوله مستثنی ، امرت فعل ضمیر فاعل ، بون و قایه
یاه مفعول ، بهجار و مجرور ، ان مفسره اعبد و افعل ضمیر فاعل ، الله

مفهول، ربی مضاف و مضاف الیه بدل (از الله) و او عاطفه ربکم مضاف
و مضاف الیه عطف بر ربی « جمله ان اعبدوا الله محلا مجرور بدل
ازهاء دربه »

توضیح - (جمله «ان اعبدوا الله» راز مخشری عطف بیان از ها
در به گرفته با این که گفته شد عطف بیان ضمیر نمی شود و از ضمیر هم عطف بیان ذکر نمی شود
زمخشری می گوید اگر جمله ان اعبدوا الله را بدل فرض کنیم از آنجایی که مبدل منه در
حکم سقوط است ممکن است موصول بدون عائد به آن داد قاضی بیضاوی می گوید
در بدل این شرط نیست که مبدل منه آن جایز باشد در همه جاساقط شود .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطٍ الْبَدْلُ جَوَازٌ طَرْحُ الْمُبَدِّلِ مُطْلَقاً

موضوع دیگری که در اینجا باید مذکور شد این است که حرف «ان» در این
ایه در وقتی صحیح است که مفسره با آن اطلاق شود که ماده قول که در قبل آن گذشته
به امر تأثیل شود (ما امر تهم الابها امر تهی به) زیرا ان اعبدوا الله را نمی توان مقول
قول قرارداد .

۱۵ - اَنَّمَا اَعْظَمْتُكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنَى وَفَرَادِي $\frac{۴۶}{۴۴}$ ترکیب : «ان»
از حرروف شبیهه بالفعل ملغی از عمل ما کافه ملغی از عمل، اعظکم فعل
وفاعل مفعول، بوحدة جار و مجرور، ان مفسره « تقومو افعال ضمیر
فاعل الله جار و مجرور، جمله محلا مجرور بدل یاعطف بیان از
واحده، مثنی حال، و او عاطفه، فرادی عطف به مثنی »

توضیح - (جمله ان تقوموا الله را) نمی توان عطف بیان نمی توان
بدل گرفت چون متبوع مجرور راست تابع نیز محلا دزه رد و حال مجرور راست - نمی توان
آنرا خبر گرفت برای هبتدای محدود (هو) در این صورت محلا هر نوع است - نمی توان
آنرا با ضمنار فعل «اعنی» منصوب گرفت .

وَمَحْلَهُ الْجَرِ عَلَى الْبَدْلِ أَوِ التَّبْيَانِ أَوِ الرَّفْعِ أَوِ النَّصْبِ بِاضْمَارٍ هُوَ أَعْنَى
پایان مجرورات

فصل پنجم

ملحقات

موضوعاتی که در این فصل ذیل عنوان ملحقات از آنها بحث می‌شود (خبر بالذی - اشتغال - تنازع) موضوعاتی هستند که در نحو کمتر از آنها بحث شده علت این است عبارات و جملاتی که متنضم این مباحث هستند کمتر است چندین صفحه عبارت را ممکن است مامطالعه کنیم و به یکی از این مباحث برخورد نکنیم ولی از آنجاییکه عنوان کتاب با اختصار منافات داشته و از هر بابی هم که تا کنون بحث شده است بتفصیل بحث شده لازم است اولاً از ذکر آنها خوداری شود و درثانی بتفصیل بحث شود و چون این ابواب از مباحث مشکل علم نحو است باید بادقت بیشتری آنها را مطالعه کرد.

أخبار بالذی و فروع آن والفالام

الذی یکی از اسماء موصول است مقصود از فروع تثنیه، جمع، و مؤنث آن «الثُّقَى» است و مراد ازالف واللام الفولام موصول است که بر اسم فاعل، و مفعول داخل می‌شود.

این باب وضع شده است بجهت تمرین و آزمایش محصلین تاملوم شود در این زمینه معلومات آنها تاچه حداست.

اگر بکسی گفته شود خبر بد بالذی (خبر بالذی) مقصود نه این است که بسبب الذی خبر بد بله نظر این است که الذی را مبتدا قرار ده و از آن بوسیله اسمی گه مورد نظر است خبر ده با اینکه ظاهر عبارت حکایت از معنای اول می‌کند مع الوصف منظور موضوع دوم است.

نوعاً این سؤال در وقتی پیش می‌آید که اسمی در جمله گذشته باشد و طرف بخواهد از آن اسم خبر بگیرد جمله گفته می‌شود باین مضمون «قام علی» یا «رأیت علی»

سؤال کننده میخواهد جمله تشکیل شود که «علی» در آن جمله خبر باشد بطرف میگوید اخیر بالذی او باید بگوید **الَّذِي قَامَ عَلَىٰ** (در مورد جمله اول) و **الَّذِي رَأَيْتُهُ عَلَىٰ** (در مورد جمله دوم) — الذی در هر در جمله مبتداً علی در هر در جمله خبر است عائد موصول در جمله اول ضمیر مستتر است و در جمله دوم ضمیر باز متصل.

در حقیقت اگر کسی در خصوص اسمی گفت اخیر بالذی باید آن اسم را خبر والذی را مبتدا قرار داد یعنی جمله‌ای باید تشکیل داد که مبتدای آن الذی و خبر آن اسم مورد نظر باشد در مورد جمله بالا اگر گفته شود بسبب الف و لام خبر ده باید گفت **الْقَائِمُ عَلَىٰ**.

مَاقِيلَ أَخْبِرَ عَنِ الَّذِي مُبْتَدَأٌ قَبْلُ اسْتَقْرَأَ

چند مثال مختلف

بعد از اسناد

الَّذِي ضَرَبَتْهُ زَيْدٌ

الَّذانْ ضَرَبَتْهُمَا الزَّيْدَانْ

الَّذِينْ ضَرَبَتْهُمُ الْزَيْدُونْ

الَّتِي ضَرَبَتْهَا هَنْدٌ

قبل از اسناد

ضَرَبَتْ زَيْدًا (مفرد)

ضَرَبَتْ الزَّيْدَيْنِ (ثنیه)

ضَرَبَتْ الزَّيْدَيْنِ (جمع)

ضَرَبَتْ هَنْدًا (مؤنث)

در تمام این چهار جمله اسماء موصول مبتدا و اسماء بعد خبرند و آنچه از فعل و فاعل و مفعول در سطواقع شده صله وعائد هستند در واقع قاعده این است که فعل جمله قبل در سطح مبتدا و خبر قرار گیرد و عائدی هم که لازم است بدنبال آن فعل ذکر شود.

وَمَا سِوَا هُمَا فَوْسِطَهُ حَلَةٌ عَائِدَهَا خَلْفُ مَعْطِي التَّكْمِيلَةِ

از امثاله بالا این موضوع استفاده میشود چنانچه در جمله قبل اسم مورد نظر مفرد باشد باید موصول مفرد باشد اگر ثنیه باشد باید موصول ثنیه و چنانچه جمع

باشد باید هوصول هم جمع باشد چه مذکور و چه مؤنث یعنی در عدد و تأثیت و تذکیر مطابقت لازم است.

وَبِالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِي اَخْبَرَهُمْ رَاعِيًّا وِفَاقَ الْمُشَبَّثَ

در مرور خبر بوسیله الف و لام باید توجه داشت هر آن اسمی که از آن میتوان بالف و لام خبر داد به الذى هم میتوان خبر داد لکن چنان نیست هر اسمی که از آن به الذى میتوانیم خبر دهیم بتوانیم بالف و لام هم خبر دهیم .
 فکل ما يخبر عنه بالالف واللام يصح أن يخبر عنه بالدى وليس كل ما يخبار عنه بالدى يجوز أن يخبر عنه بالالف واللام فكان الاخبار بالدى اعم .

در این باب الف و لام قائم مقام الذى است (اسم است در حقیقت) محلی که در این باب برای الذى هست (ابتدا ایت) عیناً برای الف و لام هم هست در واقع الف و لام هم محل بعنوان ابتدائیت (مبتدا) مرفوع است «القائم على» باید ترکیب شود اما موصول مبتدا، قائم قائم مقام فعل ضمیر مستتر «ائده» علی خبر .

اسمی که میخواهیم بوسیله الذى از آن خبر دهیم در هر جمله که باشد اسمیه یا فعلیه (زید قائم - ضربت زیداً) از آن اسم میتوانیم خبر دهیم (الَّذِي هُوَ قَائِمٌ زَيْدٌ - الَّذِي ضَرَبَتْ زَيْدًا) اما شرط خبر دادن بوسیله الف و لام این است که آن اسم در جمله فعلیه بوده باشد و فعل آنهم از افعالی باشد که صحیح باشد صیغه سازی صله الف و لام از آن (جامد نباشد بتوانیم اسم فاعل یا مفعول از آن بنوکنیم)

در واقع بالف و لام از اسمی که در جمله اسمیه است و یا یعنی که در جمله فعلیه است و فعلش غیر متصرف است (مانند الرجل در نعم الرجل) نمیتوان خبر داد (۱).

(۱) نعم فعل مدح است چهار صیغه هست که بنام افعال مدح و ذم خوانده شده اند و فعل برای مدح «نعم و حبد» و دو فعل برای ذم «بس و ساع» این افعال جامدهستند جز ماضی صیغه دیگری از آنها نمیشود، اسم مرفوعی هم بعد از فاعل بنام مخصوص بدح یا مخصوص بدم با آنها ذکر میگردد . در حبذا فاعل است و در بقیه هم فاعل باید معروف باشد (جنسی) باشد یا مضاف بر اسمی باشد که آن اسم دارای الف و لام است .

«نعم العبد انه او اب » «پس الشراب و سائمه من تقفاً» حبذا استان بحمل فی خرج «انت نعم المتع المتع لو كنت تبقى * غير ان لا بقاء للانسان *

رُمْخُشْرِي مِيكُوِيد :

وَمَحَالُ الَّذِي فِي بَابِ الْأَخْبَارِ أَوْسَعُ مِنْ مَحَالِ الْأَلَامِ الَّتِي بِمَعْنَاهُ حَيْثُ دَخَلَ فِي الْجَمْلَتَيْنِ إِلَّا سَمِيَّةً وَالْفَعْلِيَّةَ جَمِيعًا وَلَمْ يَكُنْ لِلْأَلَامِ مَدْخُلٌ إِلَّا فِي الْفَعْلِيَّةِ .

دراین باب میدان عمل برای الذی وسیع تراست، الذی هیتواند مبتدا باشد برای دواسم، اسمی که در جمله فعلیه است و اسمی که در جمله اسمیه است، الف ولا متنها هیتواند مبتدا باشد برای آن اسمی که در جمله فعلیه است .

وضع عَاقِلٍ در أخبار بالف ولام

صله الف ولام اگر اسم ظاهر را رفع دهد عائدش ممکن است ظاهر گردد و ممکن است بحال استئثار باقی باشد .

الْوَاقِيُّ الْبَطَلُ اللَّهُ (خَبْرُ ازْفَاعِلِ عَائِدِ مَسْتَترِ) الْوَاقِيُّ اللَّهُ الْبَطَلُ (خَبْرُ ازْمَفْعُولِ عَائِدِ ظَاهِرِ)
 ال موصول مبتدا، واقی قائم مقام فعل صله ضمیر ذاعل، (عامد مستتر) البطل مفعول، الله خبر،
 الله فاعل برای واقی، البطل خبر،
 واگر ضمیر را رفع داده باشد چنانچه بر گشت ضمیر بالف ولام باشد عائد بحال استئثار باقی خواهد بماند .

بِلْغَتْ مِنَ الْأَخْوَيْكَ إِلَى الْعُمَرِ وَبِنِ رِسَالَةِ الْمُبْلَغِ مِنَ الْأَخْوَيْكَ إِلَى الْعُمَرِ وَبِنِ رِسَالَةِ أَنَا
 بلغت فعل ضمیر فاعل، من اخوین، جار و مجرور،
 ال موصول مبتدا، مبلغ قائم مقام فعل، ضمیر فاعل، صله
 ال، من اخوین جار و مجرور؛ کاف مضاف اليه، الى
 العمر و بن جار و مجرور، رساله مفعول، لنا خبر
 رساله مفعول،

واگر بر گشت ضمیر بغیر الف ولام بوده باشد باید از صله منفصل و بارز آذ کر گردد .
بِلْغَتْ مِنَ الزَّيْدِيْنَ إِلَى الْعُمَرِ وَبِنِ رِسَالَةِ الْمُبْلَغِ إِنَّمَا مِنْهُمَا إِلَى الْعُمَرِ وَبِنِ رِسَالَةِ الزَّيْدِيْنِ
 بلغت فعل ضمیر فاعل، من الزیدین جار و مجرور،
 ال موصول مبتدا، مبلغ قائم مقام فعل، انا فاعل، منهما
 جار و مجرور، الى العمر و بن جار و مجرور، رساله مفعول،
 الزیدان خبر

اسمهایی که برای الذی خبر واقع نمیشوند

بعملی که بعداً ذکر میشود این اسماء را نمیتوان برای الذی خبر قرار داد ،

۱ - اسماء شرط و استفهام ۲ - حال و تمیز ۳ - ضمیر عائد ۴ - ضمیر شأن ۵

۶ - موصوف بدون صفت ۷ - مضاف بدون مضاف الیه ۸ - مصدر (۱)

اسماء شرط و استفهام - اسماء شرط و استفهام در هر جمله که بوده باشند باید

در مصدر جمله قرار گیرند (صدارت طلب هستند) اگر بخواهیم آنها را برای الذی مسند قرار دهیم لازمه اش این است که در آخر جمله ذکر شوند ذکر آنها در آخر جمله برخلاف موقعیت آنها است بهمین جهت نمیتوان از آنها خبر داد .

حال و تمیز - این دو اسم چنانکه شرح آنها در قبیل گذشت و بدونه هائی هم از آنها ذکر شد میباشند اگر بنا شود به الذی از آنها خبر دهیم لازمه خبر دادن معرفه شدن است بهمین جهت از این دو اسم هم نمیتوان خبر داد .

ضمیر عائد - لازمه خبر دادن از ضمیر عائد این است که مبتدایا موصول بی عائد بماند اگر بخواهیم از این جمله «زید منطلق» خبر دهیم باید بگوئیم «الذی زید منطلق هو» مرجع این ضمیر اگر الذی باشد مبتدایا عائد است و اگر مبتدایا باشد موصول بی عائد است بدین جهت ضمیر عائد هم نمیتوان مستدق قرار داد (یعنی خبر قرار داد) .

ضمیر شأن - جای ضمیر شأن و حدیث در اول جمله است اگر از ضمیر شأن خبر دهیم اولاً لازمه اش این است که از صدارت یافتد و در نهایی مرجعش ظاهر شود (ضمیر شأن غیر عائد بظاهر است) جمله آنرا تفسیر میکند بنا بر این ضمیر شأن مسند واقع نمیشود . موصوف بدون صفت - اگر از موصوف به تنها بی به الذی خبر داده شود لازمه اش این میشود ضمیری که جای موصوف مینشیند تو صیف شود .

در این جمله رأیت رجلاً ظریفاً اگر بخواهیم از رجل خبر دهیم باید بگوئیم الذی رأیته ظریف ارجل در اینجا ضمیر به ظریف وصف شده و حال آنکه گفته ایم برای

(۱) باید در نظر داشت غیر از اسماء فوق آنچه ذکر ضمیر از آن صحیح نیست در این باب مستدق قرار نمیگیرد یعنی فعل، جمله، جار و مجرور، حرف، تکرات بطور کلی صلاحیت این موضوع را ندارند .

ضمائر صفت نمیتوان آورد «اَنَّ الضَّمَائِرَ لَا تُوَصِّفُ

اگر از موصوف با صفت خبر داده شد این محظوظ پیش نخواهد آمد «اَلَّذِي ضَرَبَهُ

رجل ظريف»

مضاف بدون مضاف الیه - از مضاف به تنهایی اگر خبر دهیم باید ضمیری را که بجای مضاف ذکر کرده ایم اضافه کنیم چون ضمائر اضافه نمیشوند از مضاف هم به تنهایی نمیتوان خبر داد اما اگر مضاف با مضاف الیه همراه شد این محظوظ در پیش نبوده میتوان از آن خبر داد ضربت غلام زید - اَلَّذِي ضَرَبَهُ غَلَامُ زَيْدٍ.

مصدر - اگر از مصدر خبر دهیم ضمیری که بجای مصدر مینشیند لازمه اش این است که عامل شود یعنی معمول بعد را بآن ضمیر نسبت دهیم چون کنایه مصدر (ضمیر از مصدر) عامل نیست لذا از مصدر هم نمیتوان خبر داد.

در این جمله ضربی زیداً قائمًا زیداً مفعول و قائمًا حال است اگر بخواهیم از آن خبر دهیم باید بگوییم اَلَّذِي هُوَ زَيْدٌ قَائِمًا ضَرَبَی با این ترتیب هو که کنایه از مصدر است عامل میشود وال مصدر اِذَا اضْمِرَ لَا يَعْمَلُ

محل عائد و وضع آن در اخبار به الذهی

ضمیری که بعنوان عائد در اخبار به الذهی ذکر میشود اگر آن ضمیر مربوط به مبتدا ویا خبر است باید منفصل از گردد ، اگر مربوط به مفعول یا مضاف الیه است باید متصل بفعل بوده باشد، و در محل ضمیر منفصل نیز باید توجه داشت که ضمیر مربوط بجای اسم مربوط ذکر شود یعنی اگر از مبتدا خبر داده شد ضمیر بجا باید بجای مبتدانشانید (۱) فاگر از خبر خبر داده شد ضمیر باید بجای خبر ذکر شود (۲)

(۱) زید قائم (مبتداو خبر) «الذی هو قائم زید» (ضمیر بجای مبتدا ذکر شد).

(۲) زید قائم (مبتداو خبر) «الذی زید هو قائم» (ضمیر بجای خبر ذکر شد).

اشتغال

اسمی که دنبال آن فعلی باشد و آن فعل عامل در ضمیری باشد که راجع بآن اسم است یا عامل باشد در اسمی که آن اسم مضاف بر ضمیر آن اسم است آن اسم را «مشغول عنہ» میخوانند (۱)

الاشتغال هو ان يتقدم اسم ويتأخر عنه فعل عامل في ضمير عائد اليه او في اسم
مضاف الى ضميره .

اعرابی که آن اسم دارد گاهی وجوہاً نصب است و گاهی وجوہاً رفع و ممکن است در مواردی رفع و نصب هر دو جایز باشد اختلاف اعراب از جهت موقعیت اسم و از جهت ادواتی است که با آن اسم ذکر میگردد .

انَّ مَسَائِلَ هَذَا الْبَابِ عَلَى خَمْسَةِ أَقْسَامٍ۔ أَحَدُهَا مَا يَجِبُ فِيهِ النَّصْبُ، وَالثَّانِي مَا يَجِبُ فِيهِ الرَّفْعُ، وَالثَّالِثُ مَا يَحُوزُ فِيهِ الْأَمْرَانِ وَالنَّصْبُ أَرْجَحُ، وَالرَّابِعُ مَا يَحُوزُ فِيهِ الْأَمْرَانِ وَالرَّفْعُ أَرْجَحُ، وَالْخَامِسُ مَا يَحُوزُ فِيهِ الْأَمْرَانِ عَلَى السَّوَاءِ .

اگر گفته شود زیداً ضربته (بنصب زید) برای زید باید عاملی از جنس فعل بعد در تقدیر گرفت و نصب آنرا بسبب آن عامل پنداشت یعنی باید فرض کرد جمله فوق اصلش این بوده است «ضربت زیداً ضربته» چون فعل بعد فعل قبل را تفسیر میکنند و بی نیاز از ذکر آن هستیم آنرا ساقط میکنیم بهمین جهت در بعضی از کتب نحوی برای این مبحث این عنوان را ذکر کرده‌اند .

بَابٌ مَا أَضْمَرَ عَامِلَهُ عَلَى شَرِيعَةِ التَّفَسِيرِ

قد گر - جمله فوق را برفع هم میتوان قرأت کرد در این صورت احتیاجی به تقدیر فعل نیست زیرا زید بعنوان ابتدائیت مرفاع است زید ضربته .

(۱) زیداً ضربته مثال از نوع اول - زید ضربت غلامه مثال از نوع دوم

عده از نحویین (کوفین) نظرشان این است که نصب مشغول عنہ بواسطه فعل مذکور در بعد است باین معنی فعل بعد، هم در اسم قبل عمل کرده و هم در ضمیر . دیگران میگویند این نظر صحیح نیست زیرا اگر چه از لحاظ معنی اسم و ضمیر هر دو یکی هستند و حکایت از یک فردی میکنند لیکن از جهت لفظ این دو مغایرند (آن اسم است این ضمیر) .

فعل مفعول خود را گرفته و مشغول به ضمیر آن اسم است دیگر مورد ندارد که بگوئیم زید نیز بعنوان عفعولیت منصوب است برای اثبات این مدعای این جمله را ذکر میکنند : زَيْدٌ أَمْرَتُ بِهِ میگویند اگر عاملی برای زید مقدر نباشد نصب آن بهجه فعلی خواهد بود فعل بعد مشغول به ضمیر قبل است و بیش از این مفعول هم نمیتواند داشته باشد .

نباید از نظر دورداشت که در جمله اول «زید ضربتہ» فعلی که مقدراست از جنس فعل بعد بوده و در جمله دوم «زید مررتہ بی» آن فعل مقدرا از جنس فعل بعد خواهد بود بهمین جهت درمثال دوم رفع اقوی از نصب است .

سیبويه میگوید درمثال «زیداً ضربتہ» از نظر فصاحت کلام عرب نصب بهتر است لکن رفع اجود از آن است زیرا در رفع احتیاجی باضماء و تقدیر نیست . آن التنصب فی زیداً ضربتہ عربی فصیح فی کلام العرب والرفع اجود لان الرفع لا يفتقر الى اضمار ولا تقدیر محدود .

آخر آب مشجعوں عینہ

نصب و جواباً (۱)

در وقتی که قبل از اسم مشغول عنہ ادواتی باشد که معمولاً آن ادوات با فعل ذکر میشوند نصب مشغول عنہ واجب است .

۳- حیشما زیداً تلقه فاگرمک

ان حرف شرط، زید امشغول عنہ منصوب بفعل مقدر، حیشما اسم شرط، زید امشغول عنہ منصوب بفعل اکرمت فعل ضمیر فاعل، هامفعول، فعل شرط، اکرمک مقدر، تلقه فعل ضمیر فاعل، هامفعول فعل شرط، فاعل ابطحواب، اکرم فعل ضمیر فاعل، ها، مفعول فعل ضمیر فاعل، جزای شرط .

لَا تَجْزِعْنِي اَنْ مِنْفَسًا اَهْلَكْتَهُ
وَإِذَا هَلَكْتَ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَاجْزَعْنِي (١)

ابن مالک در این مورد میگوید:

وَالْنَّصْبُ حَتَّمَ اِنْ تَلَالَ السَّابِقُ مَا يُخْتَصُ بِالْفَعْلِ كَانَ وَحِشْمًا

رفع «وجوباً» (٢)

در وقتیکه بعد از اسم مشغول عنہ کلمه ذکر شود که نیگذارد فعل بعد در اسم قبل عمل کند در آن موقع رفع مشغول عنہ واجب است.

معمولًا این کلمات نمیگذارند مشغول عنہ معمول فعل بعد باشد.

اداء شرط - اداة استفهام - اداة تحضيض - لام ابتداء - کلم خبریه - حروف مشبهة بالفعل - موصول - و الحال - مانا فیه - اذافجاییه .

۱ - الصَّدِيقُ اَنْ زَرْتَهُ يَكْرَمَكَ ۲ - الْعَلِمُ هَلْ اَتَفْتَتَهُ ۳ - اَبُوكَ هَلَا اَحْتَرَمْتَهُ

۴ - الْاسْتَاذُ لَانَا مَكْرِمَهُ ۵ - الْفَقِيرُ کَمْ اَعْطَيْتَهُ ۶ - الْكَسْلَانُ اَنَّی عَاقِبَتَهُ

۷ - زَيْدُ الدَّى ضَرَبَتَهُ ۸ - سَافَرْتُ وَالشَّعْبَ يَنْهَا الْخَطِيبُ عَنِ الْحَرْبِ

۹ - زَيْدُ مَا لَقِيْتَهُ ۱۰ - دَخَلْتُ فَإِذَا الْوَلَدُ يَوْبَخُ اَبُوهُ

در تمام این امثله مشغول عنہ رفعش واجب است زیر الفعال بعد بواسطه موانع نتوانسته اند در اسم قبل عمل کند.

نصب «مختاراً» (٣)

در موارد ذیل مشغول عنہ بنصب خوانده میشود (مختاراً) اگر برفع هم آنرا بخوانیم جایز است.

۱ - در وقتیکه بعد از فعلی واقع شود که دال بر طلب است (در مورد امر - نهی - و دعا)
اَبَاكَ اَكْرِمَهُ اَسْأَلَ لَا تَهْرُهُ

(۱) ترجمه: ای زن برای اموال نفیسی که من ازین میرم جزع مکن، جزع تو باید در آنوقتی باشد که من ازین میروم .

شاهد در نصب مشغول عنہ است (منفساً) که به عمل مقدر منصوب است.

۲ - در وقتیکه قبل از آن ذکر شود اداتی که غالباً با فعل همراه است فهرام.

(اذا زمانیة - حرف نفي)

اَذَارِيدَاً صَرْبَتَهُ اَذَارِيدَاً تَلَقَاهُ فَأَكْرَمَهُ مَازِيدَاً لَقَيْتَهُ

۳ - در وقتیکه بعد از جمله فعلیه واقع شود مشروط باینکه بین عاطف و اسم

مشغول عنہ کلمہ فاصله نشود (۱)

قَامَ زِيدٌ وَ اَمَاعِرُ وَ فَاكِرْمَتَهُ قَامَ زِيدٌ وَ عُمَرًا اَكْرَمَتَهُ

(با فاصله بفتح)

(بی فاصله بنصب)

وَ اَخْتِيرَ نَصْبُ قَبْلِ فَعْلٍ ذِي طَلَبٍ وَ اَخْتِيرَ نَصْبُ قَبْلِ فَعْلٍ ذِي طَلَبٍ

وَ بَعْدَ مَا اِيلَاقُهُ الْفَعْلُ غَلَبٌ وَ بَعْدَ عَاطِفٍ بِلا فَصْلٍ عَلَى مَعْمُولِ فَعْلٍ مَسْتَقْرِي اَوْلًا

رفع «مختاراً» (۴)

در این جمله «زید ضربته» کلمه ذکر نشده که مشغول عنہ را از فعل بعد منصرف کند یعنی همراه آن ادواتی نیست که آنرا بجبر با بتداشت سوق دهد هم مرفاع اثر ایشاند و هم منصوب بالکن از آنجاییکه ترجیح در عدم اضمانت رفع را بر نصب مقدم میدارند. در اینگونه موارد یعنی موردی که با اسم همراه نباشد آنچه ایجاب نصب میکند و همراه نباشد آنچه ایجاب رفع میکند و نه آنچه نصب در آن ترجیح دارد مشغول عنہ مختاراً برفع قرائت میشود.

وَالرَّفْعُ فِي غَيْرِ الَّذِي مَرْرَجَ فَمَا اِيَّحَ اَفْعَلَ وَدَعَ مَالِمَ يَح

رفع و نصب برابر (۵)

رفع و نصب مشغول عنہ در آنوقتی یکسان است که در ما قبل جمله گذشته باشد دارای اسم و فعل (صدر جمله اسم - عجز آن فعل) مشغول عنہ بصدر عطف میشود

(۱) در این دو آیه مشغول عنہ منصوب است
یدخل من بشاء فی رحمة «والظالمين» اعبد لهم عذاباً ايماء .
فریقاہدی «وفریقا» حق عليهم العذاب .

(۲) عجز: جزء جمله

مرفوعاً قرائت میشود زید قام و عمر و اگر همه بعجز عطف میشود به نصب قرائت میشود
زید قام و عمر آگر همه

وَإِنْ تَلِّي الْمَعْطُوفَ فَعَلَاهُ خَبْرًا بِهِ عَنِ اسْمٍ فَاعْطُفْنَ مُخِيرًا

وضع شغول عنه باهواء میگذرد ای فعلاند

راجع به عمل اسم فاعل و اسم مفعول مفصل بحث کرده ایم اگر در جمله که عامل ایندو بودند و مشغول عنه وجود داشت اگر اسم فاعل بمعنای ماضی باشد در مشغول عنه عملی ندارد باید برفع خوانده شود و چنانچه بمعنای حال بالاستقبال باشند نصب مشغول عنه (بنابر اعمال) جایز است .

زَيْدٌ أَنَا ضَارِبٌ بِهِ الْآنِ زَيْدٌ أَنَا الضَّارِبُ بِهِ (غَلْط)

اگر در صفات الفولام باشد الفولام مانع است که صفت در مشغول عنہ عمل کند .

زَيْدٌ أَنَا الضَّارِبُ بِهِ (صَحِيح)

وَسَوْفَ يَرَى ذَالِبَابَ وَصَفَّاً ذَاعِمَ بِالْفَعْلِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَانِعٌ حَصَلَ

تفازع

إِذَا كَتَبْتَ تَرْضِيهِ وَيْرَضِيكَ صَاحِبَ جَهَارٌ أَفْكَنَ لِلْغَيْبِ حَفْظَ الْمَهْدِ (۱)

در بعضی از جملات دیده میشود که دو عامل بر یک معمول روکردند یعنی در جمله دو عامل هست و یک معمول و هر یک از آن دو عامل را از آن خود میدانند چون در هیچ موقع یک معمول بیش از یک عامل نخواهد داشت لذا این این دو عامل بر سر این معمول نزاعی هست و بهمین جهت این مبحث زمانی میجنوانتند .

ترکیب: اذ اشرطیه، کنت اذ افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ترضیه فعل و فاعل و مفعول، فعل شرط خبر آن (ضمیر بارز عائد است بر صاحب) و او عاطفه، بر ضمیلت فعل و مفعول، صاحب فاعل، جهار آن (عیاناً) منصوب بنا بر ظرفیت، فاء رابط جواب شرط، کن اذ افعال ناقصه ضمیر اسم آن، فی التیب جار و مجرور متعلق به کن (الفولام عوض اضافی الیه است غيبة) احفظ خبر کن، للعهد جار و مجرور متعلق باخطف .

ترجمه: همچنان که در ظاهر بر قرق خود اظهار اذ محبت کرده و او را از خود راضی میکنی و او نیز بتوجه محبت کرده و در بی ارضاع خاطر تو است در غیبت او نیز نسبت بهمی که با او دادی و فادر باش .

التنازع عِبَارَةٌ عنْ تُوْجَهِ عَامِلِيْنِ إِلَى مَعْمُولٍ وَاحِدٍ مُتَأْخِرٍ عَنْهُمَا^(۱)

۱ - ضَرْبَنِي وَأَكْرَمَنِي زَيْداً ۳ - ضَرْبَتْ وَأَكْرَمْتُ زَيْداً

۴ - ضَرْبَتْ وَضَرَبَنِي زَيْداً ۶ - ضَرَبَتْ وَضَرَبَ زَيْداً

در جمله اول دو فعل (ضرب و اکرم) احتیاج بفاعل دارند و عامل هست یک معنمول . در جمله دوم دو فعل احتیاج بدوم معنمول دارند یک مفعول بیشتر در کلام نیست . در جمله سوم یک فعل طالب مفعول است (فعل اول) و یک فعل طالب فاعل ، یک اسم مرفوع فقط در کلام ذکر شده است (زید) .

در جمله چهارم دوشبه فعل طالب دو مفعولند ، در کلام یک مفعول ذکر شده است (زید) در امثاله فوق نزاع دو عامل بر سر فاعل یامفعول بود ممکن است این نزاع بر سر اسم مجروری باشد « استئنَتْ وَارْتَشَدَتْ بِعِلْمِكَ » هر دو فعل طالب اسم مجرورند .

نظَرُ بَصَرِيْنَ وَ كُوْفِيْنَ

از آنجاییکه یک معنمول بیش از یک عامل نخواهد داشت در عورد عامل معنمول باب تنازع بین نحویین اختلاف نظر هست .

بنظر کوفین معنمول از عامل اول است زیرا عامل اول برای اخذاین معنمول اولی است .

وَقَالَ الْكُوْفِيْونَ أَعْمَالَ الْأَوَّلِ أَوْلَى لِأَنَّهُ أَوْلُ الطَّالِبِينَ وَ اِحْتِياجِهِ إِلَى

ذَلِكَ الْمَطْلُوبُ أَقْدَمُ مِنْ اِحْتِياجِ الثَّانِيِّ .

نظر بصرین این است که معنمول از عامل دومی است زیرا این عامل نزدیک بمعنمول است .

وَأَنَّهَا اِخْتَارَ الْبَصَرِيْوْنَ أَعْمَالَ الثَّانِيِّ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ الطَّالِبِينَ إِلَى الْمَطْلُوبِ

شیخ رضی مینویسد آنچه من تحقیق کرد ادام در کلام عرب اعمال عامل دوم بیشتر است .

وَالثَّانِيِّ أَوْلَى عِنْدَاهُلِ الْبَصَرَةِ وَ اِخْتَارَ عَكْسًا غَيْرَهُمْ ذَادَ اَسْرَةً

در این جمله « يَحْسِنُ وَيُسْعِي عَابِنَالْكَوْ » اسم مرفوعی که در آخر جمله است (ایناک)

(۱) قید آخر؛ جملات ذیل را از موضوع مورد بحث خارج نمیکند .
« ایا که ضرب و اکرم - بک قمت - بک همدت - زیدا ضرب و قتلت »

بعنوان فاعلیت مرفوع است دو فعل ماقبل احتیاج بفاعل دارند این فاعل بهریک از آن دو نسبت داده شود صحیح است الا اینکه با ید برای فعل دیگر فاعلی ازضما ئر بازد همتناسباً در نظر گرفت زیرا الصولا حذف فاعل جایز نیست و الفاعل ملتزم الذکر خالاً گرفاعل را بفعل اول نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود یَحْسِنُ وَيَسْيَّنُ
 اِبْنَاكَ وَأَكْرَبَهُ فَعَلَ دَوْمَ نَسْبَتْ دَادِيْمَ جَمْلَهُ بَدِينَ صَوْرَتْ خَوَاهَدَبُودْ يَحْسِنَانِ وَيَسْيَّنَانِ
 بِهِرَ حَالِ يَكِيَ اِزَايَنْ دَوْشَقَ رَا بَايَدَ اَخْتِيَارَ كَرْ دَزِيرَ اِجْمَلَهُ اَولَ بَداَنَ صَوْرَتْ صَحِيحَ نَيْسَتْ .
 قَذْ كَرْ ۱ - چون کسانی حذف فاعل را جایز میدانند از نظر وی نیز جمله اول صحیح است .
 قَذْ كَرْ ۲ - فراء همچون توجه دو عامل را بر اسم ظاهر جایز میداند جمله بنظر او صحیح است .
 قَذْ كَرْ ۳ - حکم نایب فاعل نیز در این باب عیناً مانند حکم فاعل است .

فَزَاعٌ، فَسَبَّتْ بَا سِمْ هَنْصُوبْ وَحَكْمَ آنْ

اگر مطلوب عامل غیر مرفوع بوده باشد (مثال ۲ - ۴) یعنی عامل طالب مفعول باشد اگر مفعول عمدہ در کلام نباشد (مفعول ظن و اخوات آن نباشد) که در اصل مبتدا وخبر بوده اند) و طالب هم فعل اول باشد اضماد در فعل جایز نیست یعنی لزومی ندارد ذکر ضمیر دنبال فعل بنا بر این میتوان گفت ضربت و ضربتی زید «یا» مرت و هر بی زید لزومی ندارد که گفته شود .
 ضربتی و ضربتی زید و مرت به هر بی زید .

لکن اگر طالب فعل دوم باشد اضماد واجب است (ذکر ضمیر در فعل دوم واجب است) باید گفت ضربتی و ضربتی زید و هر بی زید .

پایان کتاب



فهرست

- شبه فعل - اسم مفعول شبه فعل مجھول است ۱۳-۱۱
- فاعل صریح - فاعل مأول**
- ۳ مثال از فاعل مأول - ترکیب سه مثال -
تمیز یکه منافاعل است ۱۵-۱۴
- نایب فاعل**
- تعریف نایب فاعل - ذکر مثال شاهد از الفیه ۱۶۰
- احکام فعل میجھول و نایب فاعل**
- تطبیق احکام فعل و فاعل و فعل مجھول
و نایب فاعل، وجه اختلاف - شاهد از الفیه ... ۱۷
- عمل حذف فاعل**
- ذکر شش نظر راجع بحذف فاعل ۱۸
- شبه فعل مجھول**
- اسم مفعول و نحوه عمل آن -
ذکر مثال - ترکیب ۱۸
- نایب فاعل صریح نایب فاعل مأول**
- مثال از نایب فاعل صریح - ترکیب
و حالت جمله بعد از فعل مجھول - مجھول
شد انفعال دو مفعول طلب - ذکر مثال -
شاهد از الفیه - مثالی که فعل مجھول
در آن موجود است - ذکر پنج مثال و
ترکیب آنها ۱۹-۱۸
- مبتد او خبر**
- عملت ذکر مبتدا و خبر در یک جا -
کلام و جمله سچیکونگی تجمله - شاهد
از الفیه ۲۰
- مفرد و مرکب**
- اقسام ترکیبات - ترکیب اضافی -
ترکیب مزجی - ترکیب عددی - ترکیب
تفصیلی - ترکیب اسنادی - کدامیک از
ترا کیب کامل است ۲۱
- ترکیب اسنادی**
- مسند یاخیر و مسند الیه یامبتدا -
ذکر مثال و ترکیب آنها - چگونه جمله
فعلیه از معلوم و مجھول تشکیل می شود
ذکر چهار مثال باز جمه ۲۲-۲۱

- فصل اول - مقدمه - تعریف علم نحو**
- اقسام کلمه - موضوع ضرف و تعریف
آن - وقوعت کلمه «الرجل» در پنج جمله
بعنوان نمونه تشکیل جمله و موقعیت کلمات
و خرکات آخر آنها بحث علم نحو ۲-۱
- فااید علم نحو**
- وضع مصلحت و اطلاعات آنها از علم نحو،
نتیجه ای که میتوان از علم نحو کرت ۳
- اعراب یا حرکت**
- از رومنز - عامل و معمول - عوامل - انواع ۴
- معرب و مبني**
- وضع کلمات نسبت به عوامل - اعراب محلی
و اعراب تقدیری - ذکر بعضی از اسماء مبنيه -
شاهد از الفیه ۵-۴
- اقسام معرب و مبني**
- معرب بحرکت و معرب بحروف - اسماء
سته ، اسماء مشتی - اسماء جمع مذکر سالم -
حالات مختلفه این اسماء و تعداد آنها - شاهد از
الفیه - طریقه استعمال علامت جمع - مذکر سالمه
ذکر هفت موضوع راجع باین علامت - شاهد
باز بالفیه ۶-۵
- مبني به بناء لازم - مبني به بناء عارض**
- مبني از اسماء و افعال - شاهد از الفیه -
بيان بناء عارض و ذکر اقسام آن - در چه مواردی
معرب مبني است - حالت بناء فعل مضارع - شاهد
از الفیه - اعراب معرب - اعراب نعمتی ۷-۶
- فصل دوم - مرفو عات**
- تعریف فاعل - اقسام فاعل - فاعل ظاهری
فاعل ضمیر بازی - فاعل ضمیر مستتر (حالت فاعلیت
اسم ظاهر - ضمیر بازی - ضمیر مستتر) ۱۵ مثال
بعنوان نمونه ۸-۷
- بيان قواعد و تطبیق آنها با امثله فوق**
- ذکر در موضع راجع باین قواعد ۹-۸
- شبہ فعل و افعالی که فاعل نمیگیرد**
- بيان شبہ فعل و نحوه عمل آنها مثال از عمل
ذکر چهار مثال باز جمه ۱۰-۹

عامل رفع مبتدا و خبر

عامل لفظی و عامل معنوی - عامل

مبتدا معنی است - رفع خبر بسباب

مبتدا است - شاهد از الفیه - تعریف مبتدا -

کدام یک از عوامل لفظی با مبتدا سازش

دارد - دو مثال از مبتدا با عوامل لفظی .

چند قاعده کلی راجع به مبتدا و خبر

چه اسمای میتوانند مبتدا و چه

اسمایی میتوانند خبر واقع شوند - شاهد

از الفیه - محل مبتدا و خبر در جمله

شاهد از الفیه - خبر بچند صورت ممکن

است ذکر گردد - شش جمله دارای شش

خبر مختلف - شاهد از الفیه - تعلق شبه جامع

با اسمایی میتوانند شاهد از الفیه

جملات مختلفه از مبتدا و خبر

و توضیحات در ابو طه

ذکر ۳۷ جمله مختلف برای معرفی

مبتدا و خبر با ترکیب و توضیح - در

خلال این جملات چند شاهد از الفیه ... ۳۱-۲۵

نواسخ

اعمال ناقصه - افعال مقاربه -

اعمال قلوب - حروف مشبهه بالفعل -

ما و لاء مشبه بليس - لاء ثقی جنس .

اعمال ناقصه

تعداد اعمال ناقصه - نحوه عمل

ذکر مثال و ترکیب بعنوان نمونه ...

علم تسمیه این افعال بفعل ناقص

چرا این افعال را جامد وغیر

متصرف گویند - تقسیم این افعال از

نظر تصرف

معانی و خصوصیات این افعال

معانی کان - تقسیم آن بنامه مسو

ناقصه وزائد - درچه وقت تامه و در

چه وقت ناقصه است - ذکر مثال

از کیان تامه

مواردی که کان زائد است

مواردی که کان من غیر قیاس زائد

است - ذکر بنجع مثال با اشاره بنجع مورد
مورادی که قیاس زائد است - ذکر مثال ۳۳

فعل کان و اسم آن حذف میشود

ذکر مثال برای این مورد شاهد
از الفیه - معنای صاروت تقسیم آن بناقصه -

و تامه ذکر مثال با ترجیه ۳۳

اصبح - اضحت - ظل - بات - امسی

موارد استعمال افعال فوق - ذکر

مثال با ترجیه ۳۴

مازال - ما برح - ما انفاک - ما فتقی ع

خصوصیات این چهار فعل - نحوه

عمل آنها - ذکر مثال ۳۴

مادام - لیس

ذکر مثال از این دو فعل - نحوه

عمل مشتقات افعال ناقصه - شاهد از الفیه -

شاهد از آیات قرآن ۳۵

نحوه های مختلف از عمل فعل ناقص

ذکر ۲۰ مثال از نوع این افعال

ترکیب این امثله - ذکر سه بیت عنوان

شاهد ۳۵

افعال مقاربه

فرق این افعال با افعال ناقصه -

نوع خبر این افعال - تقسیمات این افعال ۳۸

رجاء، قرب و شروع

شاهد از الفیه - تعداد افعال

مقاربه - ذکر مشتقات این افعال - شاهد

از الفیه - ترک حرف نصب و جوابا از

هشت فعل از این افعال - شاهد از الفیه

خصوصیات عسی - حری - اخلاقی ۳۹-۳۸

نحوه هایی از عمل این افعال

مثال - ترکیب - مثال از این

- افعال سعی تامه - عسی ناقصه - ذکر

مثال - چهار ترکیب به چهار صورت - تیجه

- ذکر یک بیت بنمنظور ترکیب ۴۱-۳۹

افعال قلوب

طرز عمل این افعال - تقسیمات

این افعال - تعداد این افعال از نظر

میگردد-ذکر سه مثال-ترکیب و توضیع-
دو تذکر. ۵۰-۵۵

حروف مشبهه بلیس
ما-لا-لات-ان-طرز عمل این
حروف - ابطال عمل این حروف-شاهد
از الفیه-نحوه عمل و ترکیب دو مقول
این حروف-۱۲ مثال با ترکیب و توضیع
توضیعات دیگر راجع بامثله - موارد
زائد بودن باء - شاهد از الفیه ۵۶-۵۷

لاء نفي جنس
قسم آخر از نواسخ-چگونه این
حروف نفی میکند-ذکر مثال - تفاوت این
حروف بالاعمشبهه بلیس - حذف خبر لاء
نفی جنس - شاهد از الفیه - لاء با چه
شرایطی عمل میکند ... ۶۰-۵۹

حالات اسم لا
مفرد- مضاف - شبه مضاف - مقصود
از شبه مضاف - مثال - ترکوب توضیع مثال
با ترکیب ترجمه لاشر یک له ۶۰-۶۱

توابع مرفواعات

موکول نودن این موضوع با آخر مبحث
 مجرورات - پایان فصل دوم ... ۶۱

فصل سوم- منصوبات
مفاعیل - ذکر عدم تشابه بین
مفاعیل - قطعه از عبارت که دارای ۲۳
مفهوم است - استخراج مفاعیل از قطعه
مزبور بنظر آشناei بنوع مفاعیل . ۶۲-۶۳

لازم و متعذر

دو تعریف برای لازم و متعذر
ذکر مثال ... ۶۴

مفهول به

تعریف مفهول به- افعال سه مفهول
طلب ... ۶۴

فعل لازم را میتوان متعذر نمود
چگونه فعل متعذر میشود-ذکر
مثال ... ۶۴-۶۵

زمخشري - سیوطی و ابن مالک - شاهد
از الفیه در مورد تعداد آنها - نظر ابن
یعیش در مورد این افعال - ترجمه آن

نظر-مراتب ادراک ... ۴۳-۴۱

ملحقات افعال قلوب

معمول این افعال - افعالی که
شباهت با افعال قلوب دارد - نظر ابن مالک
(از والتی کبیرا)

افعال تحويل

تمداد این افعال ... ۴۲

عمل افعال قلوب و افعال تحويل

ذکر مثال - حروفی که افظاع باطل
عمل این افعال هستند - ذکر لایل بر عاملیت
این افعال معنا - الغاء، یاترک عمل لفظی
و معنوی این افعال - ذکر مثال - کدامیک
از این افعال غیر متصرفند - عمل مشقات
این افعال - شش مثال از شش نوع کلمه -
تذکر در مورد این افعال ...

دسته دوم از نواسخ

(حروف مشبهه بالفعل)

تمداد این حروف - طرز عمل - ذکر مثال
شاهد از الفیه - معانی این حروف - تفاوت
ان و ان - موقعیت معمول این (بقتی همه) -
شاهد از الفیه - موارد وجوب ان بکسر همراه
شاهد از الفیه - مواردی که هر دو وجه
آن جایز است - ابطال عمل این حروف
بدخواه کلمه «ما» - ذکر مثال ... ۴۵-۴۷

چند تذکر راجع باین حروف

ذکر مثال - بیان تذکرات ... ۴۷-۴۸

مثال- ترکیب - توضیع

ذکر ۲۵ مثال مختلف بمنظور
آشنایی بطرز عمل این حروف - ترکیب و
توضیع حالت تخفیف بعضی از این حروف -
ذکر مثال ...

ضمیر شان

ضمیر شان یا قصه - منظور از
استعمال آن - درجه مواردی استعمال

مفعول ۴۰۰-۷۹۸
فقدشرط و هجر و رشدن مفعول
 له بحرف تعلييل
 ذكر سه مثال - توضيحات و
 شرایط نصب - تذکر-شاهد ازا الفيه ۸۱-۸۰۰
مثال - ترکيب - توبيخ
 ذكر ۱۴ مثال بمنظور مرافق نوع
 مفعول له-ترکیبات ۱۴ جمله-توضیحات
 مر بوشه ۰۰۰ ۸۱-۸۶

مفعول فيه(ظرف)

ظرف و بيان آن - مفعول فيه
 منصوب است بتفعيل (في)-طرف مغرب-
 ظرف مبني- تعریف ظرف-شاهد ازا الفيه
 ظرف متصرف- ذكر مثال- شبه ظرف-
 شاهد ازا الفيه ۰۰۰ ۸۶-۸۷

طرف زمان و ظرف مكان هغرب

اقسام ظرف زمان- مهم- مختص
 محدود- ذكر مثال- اقسام ظرف مكان- مهم
 مختص- ذكر مثال- اعراب ظروف- ذكر
 مثال از انواع ظروف- خلاصه قواعد
 اعراب- ظروف به نظم - درجه مورد
 عنوان ظرف خلاف اصطلاح است . ۸۷-۸۹

طرف زمان و ظرف مكان همیني

اسماء زمان مبني- اسماء مكان
 مبني شدن بعضی از اسماء مكان هغرب
 ذكر ظروف غير متصرف ۹۰-۸۹
اسمائیکه نایب مغایب ظرف واقع
 میشوند

مصدر (۱) ذكر مثال- شاهد ازا
 الفيه- صفت (۲) ذكر مثال- اسماء عدد (۳)
 ذكر مثال- ترکیب اسماء اشاره (۴)
 ذكر مثال و ترکیب- تذکر- کل و جزء (۵)
 ذكر مثال و ترکیب . ۹۰-۹۲

نمونه های چند از ظروف

با ذكر مثال

(زمان) ذكر مثال-(مكان) ذكر
 مثال- ترکیب توضیح- ذکر ۱۵ مثال

تقديمه وتأخير مفعول به
 موارد تقديم مفعول به- ذكر مثال ۶۵
مفعول صريح يا بواسطه
 ذكر مثال از هر دو مفعول- ذكر
 مثال از مفعول مائل عوامل مفعول به ۶۵-۶۶

شبه فعل يا اسمائیکه فاعل

ومفعول میگیرند
 اسم فاعل- عمل اسم فاعل- ذكر مثال
 و نوع عمل- ترکیب جملات- توضیحات-
 شش موضوع اشاره بشش مثال- اسم مفعول
 - ذكر دو مثال- طرز عمل اسم مفعول- صفت
 مشبه- ذكر مثال شbahat آن با اسم فاعل-
 صیغه مبالغه ذكر مثال- طرز عمل آن- نظر
 ابن يعيش در مردم صیغه مبالغه- افعال التفضيل و
 عمل آن ذكر مثال- ترکیب امثله- حالات
 افعال التفضيل- ذكر سه حالت- مصدر طرز
 عمل مصدر- ذكر مثال- ترکیب و توضیح
 اسم فعل- طرز عمل- ذكر مثال ۰۰۰ ۶۶-۷۱

حذف عامل مفعول به

مقام تحدییر- مقام اغراق- شرح
 تحدییر نوع آن- ذكر مثال- اغراق- ذكر
 مثال- حذف عامل مفعول به از جهت کثرت
 استعمال- ذكر مثال ۰۰۰ ۷۱-۷۲

حذف مفعول به

نظر از حذف مفعول به- ذكر مثال
 موارد يکه حذف صحیح است - شاهد از
 الفيه ۰۰۰

۷۲

مثال- ترکیب- توبيخ

ذكر ۲ مثال بمنظور مرافق اقسام
 مفعول به- ترکیب ۲ جمله- توضیحات
 مر بوشه ۰۰۰ ۷۲-۷۹

مفعول له - (الجله)

بيان مفعول له- ذكر مثال بعنوان
 نمونه- تعریف مفعول له- ذکر مثال-
 ترکیب- حالات مفعول له- سه حالت برای

اجتماع فاعل ظاهر و ضمير در يكجا -
نظر يات نحوين در اينگونه موارد او
قسم - ذكر مثال - واوزايد - شرح -
ذکر مثال و اوصاف . . . ۱۱۸-۱۰۷

و او معیه - مفعول معه

ذکر مثال - ترکیب امثله - شاهد
از الفیه - تعریف مفعول معه - مقصود
ابن مالک از لابالاو فی القول الاحق
شارطی که برای مفعول معه هست - ذکر
شرط - درجه مواردی و او معیه است
ذکر موارد - ذکر امثله شاهد از الفیه
فائده - نظر ابن مالک - شاهد از
الفیه . . . ۱۱۲-۱۱۰

چند مثال با و او عطف و او معیه
ذکر مثال - طرز تشخیص این دو
و او - ۱۲ مثال از هر دو ترکیب امثله
توضیحات مر بوطه . . . ۳۱۱-۲۱۱

حال -

بيان حال - ذکر مثال بعنوان
نمونه - حال از فاعل مفعول و مجرور
تعریف حال (۱) تعریف حال (۲) تعریف
حال (۳) تشییه حال به مفعول وجه
مشابه مقارت حال با ذی الحال شرط
حال و ذی الحال تأویل حال جامد
به مشق - ذکر ۶ مثال - نوع اسم جامد
ترکیب جملات - حال جامدی که تأویل
نمیشود - ذکر مثال عامل حال - ذکر
مثال - عامل منوی حال - اسم اشاره
طرف - جارو مجرور - حروف مشبهه
بالجمل - حرفاً تنبیه حرفاً
نداء - ذکر ۸ مثال ترکیب
امثله . . . ۱۱۸-۱۱۳

حال در مفاعیل خمسه

از مفعول به - ذکر مثال و ترکیب
از مفعول مطلق - ذکر مثال ترکیب -
از مفعول فیه - ذکر مثال و ترکیب از
مفعول له - ذکر مثال و ترکیب - از
مفعول معه ذکر مثال و ترکیب . . . ۱۱۸

تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال
تقدیم (جوازاً) ذکر مثال -

بنظرور تعریف و تشخیص ظروف -
ترکیب امثله - توضیحات مر بوطه -

ذکر قسمهای برای ترکیب . . . ۹۹-۹۲

مفعول مطلق

مصدر و تعریف آن - مدلول فعل -
مصدر یکی از دو مدلول فعل است -
تعریف مصدر - انواع مصدر - عادی میمه -
نوع - ذکر مثال از هر چهار . . . ۹۹-۹۷

مصدر و اسم مصدر

تعریف مصدر بنظرور تعریف اسماً
مصدر - نونهایی چند از مصدر و اسم
مصدر - تائیجی که میتوان بعنوان قاعدة در
این مورد از آن امثله گرفت - ذکر ۷ موضوع
عنوان قاعده - شاهد از الفیه در مورد
مصدر و مفعول مطلق - نوع مفعول
مطلق . . . ۱۰۱-۹۹

حذف عامل مفعول مطلق

موردنegation و تأسف - اطاعت و
اجابت دعاء و نداء، تنزیه و تسبیح - نفرین -
استعاضه و التجاء - شتم و توییخ - عامل
اسماء و مصادری که محفوظ است -
ذکر اسماء و مصادر - وضع سجحان
. . . ۱۰۲-۱۰۱

نایب مفعول مطلق

عدد - صفت - کل و بعض - اسم
اشارة - اسم آلت - ای - ذکر مثال از هر
یک - ترکیب - ۳ مثال از ای (استفهامیه
شرطیه - وصفیه -) . . . ۱۰۳-۱۰۲

مثال - ترکیب توضیح

ذکر ۱۲ مثال مختلف بنظرور
تعریف و تشخیص مفعول مطلق - ترکیب
جملات - توضیحات مر بوطه . . . ۱۰۷-۱۰۳

مفعول معه

اقسام و اوها - و او عطف - شرح
و او عطف ذکر مثال معانی انتزاعی از
عطف - ذکر قاعده در این مورد . . .
و او استیناف - شرح آن - ذکر
مثال - و او حالیه شرح آن - و او جمع
مذکور - با او ضیدالذکور - ذکر مثال -

مر بوطه - تمیز غیر محوول (یا غیر منقول) ذکر مثال - ترکیب ۰۰۰ ۱۳۴-۱۳۳ عدد و تمیز آن	شاهد از الفیه تقدیم (وجوہا) ذکر موارد ذکر مثال - تأخیر (وجوہا) ذکر موارد - ذکر مثال ۰۰۰-۱۱۸ حذف عامل حال
عدد صریح - عدد غیر صریح - عدد صریح کدام است - اصول عدد اصلی - ذکر مثال - کدام بات از اعدام ذکر نند - تقسیمات عدد اصلی - مفرد، مرکب، عقود، معطوف، اصول عدد ترتیبی ذکر اعداد ترتیبی - (اعداد وصفی) ذکر مثال از اعداد وصفی - بناء اعداد مرکب ... ۱۳۶-۱۳۴	ذکر موارد - ذکر امثله - ترکیب جملات - خلاصه موارد ۰۰۰-۱۱۹ اقسام حال و ارتباط آن با ذی الحال
احکام تمیز در اعداد صریح ذکر قواعد آن - ذکر مثال - ترکیب امثله - شاهد از الفیه ... ۱۳۶	حال از انواع جملات - حال با واو حالیه - طریقه تمجیص - تذکر - از روم رابط در جمله حالیه ۰۰۰-۱۲۱ نمونه های دیگری از حال با ذکر
عدد غیر صریح کم - کاین - کذا - ذکر مثال تقسیم کم - تمیز کم ... حالات کم است فهمایه و خبریه در جمله مثال - نوع و ترکیب کم - توضیح - ۱۶ نمونه از کم - تعیین موقعیت کم در جملات مذکوره - ترکیب ۰۰۰-۱۳۷ کاین بچند وجه خوانده می شود - معنای کاین - وضع تمیز آن - ذکر مثال از آیات - ترکیب آیات ... ۱۳۹-۱۳۸	ذکر ۰۰۰ مثال اشاره بنوع حال - ترکیب جملات ۰۰۰-۱۲۴ شواهدی چند از آیات مثال - ترکیب - توضیح - ذکر ۰۰۵ آیه - ترکیب آیات - توضیحات مر بوطه ۰۰۰-۱۲۴ تمیز عنوان تمیز در مآخذ کتب نحوی - ذکر تمیز از چه لحاظ است - تعریف تمیز (۱) ترجمه تعریف - تعریف تمیز (۲) ترجمه تعریف - تعریف تمیز (۳) ترجمه تعریف - ذکر مثال - ترکیب امثله - بیان ابن مالک در مورد تمیز - شاهدان الفیه ۰۰۰-۱۳۲
تمیز کذا - ذکر مثال - نوع تمیز آن - شاهد از الفیه - کیت و ذیت ... ۱۴۰-۱۳۹	تمیز هفت یا تمیز ذات ذکر مثال عنوان نمونه - ترکیب امثله - حالات مختلفه تمیز مفرد - تمیز را بچند وجه میتوان عنوان نمود - ذکر امثله - ترکیب - موردی که تمیز واجب است منسو با ذکر گردد - شاهدان الفیه ۱۳۲-۱۳۳
فرق تمیز با حال وجه اختلاف - وجه تشابه - ذکر بیتی که تمیز در آن مقدم است - ترجمه بیت ... ۱۴۱-۱۴۰	تمیز جمله یا تمیز نسبت تمیز نسبت چیست - تقسیم آن به محوول و غیر محوول - ذکر مثال از تمیز محول - ترکیب جملات - توضیحات
نمونه های دیگری از تمیز ذکر ۱۲ جمله مختلف - ترکیب جملات ... ۱۴۲-۱۴۱	

اصطلاحات باب استثناء تام موجب - تام غیر موجب - منقطع موجب - منقطع غیر موجب-غیر موجب مقدم - غیر تام غیر موجب-تعیین موارد نصب در مستثنی - تعیین مورد اختیار-ذکر خلاصه احکام در طی ۷ موضوع... ۱۵۳-۱۵۲	شواهدی چند از آیات در موردنمیز ذکر ۱۹ آیه - ترکیب آیات توضیحات مربوطه ... ۱۴۶-۱۴۲
مستثنای مجرور ذکر ۵ مثال-ترکیب امثاله-بیان استثنای غیر موجب-ذکر تعریف ... ۱۵۴	استثناء ثنی متضمن چه معنایی است - معنای استثناء - تعریف استثناء (۱) (ترجمه) تعریف - تعریف استثناء (۲) (ترجمه) تعریف-مستثنی-مستثنی منه-آلت استثناء ذکر ادوات استثناء-نوع ادوات استثناء - ۳ مثال بعنوان نمونه ۱۴۸
لیس ولا یکون ذکر مثال-تند کر-حذف مستثنی ذکر مثال... ۱۵۵-۱۵۴	مستثنای منصوب (در کلام تام موجب) مورد نصب مستثنی و جواب سه مثال انو کلام تام موجب - ترکیب سه جمله - ذکرسه جمله با خلا - ترکیب سه جمله-ذکر سه جمله باعدها - ترکیب سه جمله - حکم مستثنی بالا - حکم مستثنی به عداو خلا - تند کر... ۱۴۹-۱۴۸
شواهدی از آیات ذکر ۱۱ آیه برای تشخیص و تعریف مستثنی-ترکیب آیات-توضیحات مربوطه - ذکر یاک بیت بعنوان شاهد- ترکیب-توضیح ... ۱۵۹-۱۵۶	مستثنای منصوب (تقدیم هسته هسته) ذکر ۷ مثال - ترکیب امثاله ۱۵۰-۱۴۹
منادی عنوان منادی در مآخذ کتب نحوی- (ادوات منادی) اعراب منادی - استشهاد سیبويه - منصوب فی اللفظ-منصوب فی محل... ۱۶۰-۱۵۹	مستثنای منصوب (در مستثنای منقطع) ذکر ۷ مثال - ترکیب امثاله ... مستثنای معرب (مرفوع-منصوب مجرور) در کلام تام غیر موجب - ذکر ۹ جمله-ترکیب جملات-تند کر-در کلام غیر تام غیر موجب-ذکر ۶ مثال-ترکیب امثاله. تند کر ...
مندادی مضاف ذکر مثال-تعیین اعراب... مندادی شبہ مضاف حکم اعراب - ذکر مثال-ذکر توضیح ...	گلیه اقسام هسته هسته بالا ذکر ۱۳ جمله - برگشت ۱۳ جمله به ۶ جمله- اعراب غیر در ۶ جمله- تعیین جواز و وجوب اعراب در مستثنی ۱۵۲-۱۵۱
مندادی نکره (نکره غیر منصوب) ذکر مثال - مقصود از نکره غیر مقصوده - استشهاد از کفته این یفوتو ۱۶۱-۱۶۰	

منادای مندوب مورد ذکر منادای مندوب - ذکر مثال - طریقه قراءت منادای مندوب - ذکر مثال - شاهداز الفیه - تذکر ۱۶۸۰۰ - ۱۶۸	منادای مفرد معروف (معروف قبل از ندا) ذکر مثال - تبیین اعراب محلی - مبنی بودن منادی - مقصود از مضارف و شبه مضارف چیست ...
منادای مستفات مستفات - مستفات له - حالات مستفات و مستفات له - ذکر مثال - ترکیب امثله - توضیحات - چند تذکر - ذکر حرف ندا برای تجرب - شاهد ۰۰۰ - ۱۶۹	منادای نکره مقصوده (متعرف در ندا) ذکر مثال - علت - وجه تسمیه ... ۱۶۱
حذف حرف نداده منادی مورد حذف - ذکر مثال از آیات - ترجمه آیات ۰۰۰ - ۱۷۰	اقسام منادی مضارف - شبه مضارف - نکره غیر مقصوده - مفرد معروف - نکره مقصوده اشاره باینکه منادی پنج قسم است - نظر سیبیویه در موردنادی و ناصب آن - نظر مبرد - آخذ تجربه ... ۱۶۱ - ۱۶۲
منادای هر خم موضوع و معنای ترخیم - شرعاً طبق ترخیم - ذکر شرعاً طبق اعراب و رخص - ذکر مثال ۰۰۰ - ۱۷۱	توازع منادی صفت - تأکید - عطف بیان - بدل - معطوف - تابع منادی مفرد معروف (حال مفرد آن) ذکر ۸ مثال - تبیین نوع - ترکیب جملات - تابع منادی مفرد معروف (حال مضارف آن) ذکر ۸ مثال - تبیین نوع - ترکیب جملات - نظر ابین مالک - شاهد از الفیه - بعض توضیحات - تابع منادی مضارف (منادی معرب) ذکر پنج مثال - تعیین نوع - ترکیب جملات ... ۱۶۲ - ۱۶۴
قواعدی چند که میتوان از ذکر این اعلام بخاطر سپرد ذکر قواعد - بیان ده موضوع ۰۰۰ - ۱۷۴	منادای همه و تابع آن ذکر ۶ مثال - ترکیب امثله - الفولام و حرف ندا - بالله - اللهم - ذکر بعض خصوصیات این منادی ۰۰۰
اختصاص موضوع اختصاص - عامل اختصاص - اسامی که بشرط را اختصاص بکار میرند - مقایسه اختصاص با ندا - وجه اختلاف - وجه مشابهت - ذکر وجود ۰۰۰ - ۱۷۵	وضع این وابنه اعراب این و ابنته - متابعت منادی از حرکت نون این - قراءت نون این بدوز حرکت - ذکر مثال - ترکیب امثله ذکر علت ...
نموده چند از اختصاص ذکر ۷ مثال - ترکیب امثله - توضیحات مر بوشه ۰۰۰ - ۱۷۶	نداء المضاف الى ياء المتكلّم منادی مضارف به ياء - قراءت اسماء معتله و صحیحه در منادی مضارف به ياء متكلّم - ذکر مثال - شاهداز الفیه طریقه قراءت دواسم «اب و ام» ۰۰۰
بقیه مقصود بات خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه - اسم حروف مشبهه بالفعل - ۳ اسم لاء	

<p>واو- حرف ابتداء- نظر یات نحوین (سیبویه - خلیل - کسامی - فراء) نظر مؤاف - ذکر مثال - نونه چنداز عمل حتی- توضیحات- ذکر ۱۰ موضوع عنوان توضیح ۰۰۰ ۱۸۷-۱۸۴</p> <p>خلافاً</p> <p>علت ذکر این سه کلمه در این باب - نظر سیبویه در حاشا - وجود مختلفه حاشا- عدا- خلامثال از هرسه وجه - وجه حرفی - ذکر مثال - وجه فعلی - ذکر مثال - وجه اسمی - ذکر مثال ترکیب ۰۰۰ ۱۸۸-۱۸۷</p> <p>في</p> <p>موارد استعمال «فی» - استعمال بحقیقت- و مجاز ذکر مثال از حقیقت- ذکر مثال از مجاز- معنای دیگر فی مصاحب (۱) ذکر مثال- ترکیب و ترجمه تعلیل (۲) ذکر مثال ترکیب و ترجمه - مقابسه (۳) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه - مرادف معنای باء (۴) - ذکر مثال- ترکیب و ترجمه - مرادف معنای ای (۵) ذکر مثال- ترکیب و ترجمه - مرادف معنای من (۶) ذکر مثال- ترکیب و ترجمه ۰۰۰ ۱۸۹-۱۸۸</p> <p>عن</p> <p>وجه اسمی - وجه حرفی - معنای دیگر عن - مجاوزه (۱) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه بدل (۲) ذکر مثال - ترکیب و ترجمه تعلیل (۳) ذکر مثال- ترکیب و ترجمه- مرادف بعد (۴) ذکر مثال ترکیب و ترجمه- مرادف علی (۵) ذکر مثال- ترکیب و ترجمه. ۱۸۹-۱۸۹</p> <p>على</p> <p>علی در معنای حقیقی و مجازی - معنای مختلفه علی - ذکر مثال- ذکر دو بیت - ترجمه دو بیت - استعمال علی به عنای اسمی ... ۱۹۱-۱۹۲</p> <p>مذوہبہ</p> <p>نظر نحوین در مورد رب - مقابسه کم و رب - مذ و مند - پاورقی صفحه ۹۲ ۱۹۲</p>	<p>نفی جنس - ذکر صفحاتی که این موضوعات عنوان شده- پایان منصوبات ۱۷۷</p> <p>فصل چهارم مجرورات</p> <p>مجرور بحرف جر- ذکر مجرورات . تعریف اسم، فعل و حرف - تعریف کلمه - نظر زمخشری در مورد حرف ۱۷۹-۱۷۸۰۰</p> <p>حروف مبانی - و حروف معانی</p> <p>تعریف حروف مبانی - تعریف حروف معانی ۰۰۰ ۱۷۹</p> <p>حروف حجر یا حروف اضافه</p> <p>وجه تسویه حروف حجر - بیان یک نظر- نظر دیگر - معنای اضافه- ذکر عبارتی در این خصوص ۰۰۰ ۱۸۰</p> <p>تعداد حروف جاره و معانی آنها</p> <p>بیان معروف - نظر ابن مالک - نظر سیبویه - شاهد از الفیه ۰۰۰ ۱۸۱-۱۸۰</p> <p>من والی</p> <p>معنای من والی - ذکر مثال - معنای غایه- ذکر عبارتی در این خصوص - معنای دیگر از من - تبعیض (۱) - ذکر مثال - ترکیب و توضیح - بیان جنس (۲) ذکر مثال ترکیب و توضیح تعلیل (۳)- ذکر مثال ترکیب و توضیح - بدل (۴) ذکر مثال ترکیب و توضیح مرادف معنای عن (۵) ذکر مثال - ترکیب و توضیح ترکیب و توضیح- مرادف معنای فی (۶) ذکر مثال ترکیب و توضیح- زائد (۷) ذکر مثال ترکیب ۰۰۰ ۱۸۳-۱۸۱</p> <p>الی</p> <p>انتهاء غایة زمانا (۱) ذکر مثال ترکیب و توضیح- انتهاء غایه مکانا (۲) ذکر مثال- ترکیب و توضیح- مرادف معنای مع (۳) ذکر مثال - ترکیب و توضیح تبیین (۴) ذکر مثال- ترکیب و توضیح مرادف معنای لام (۵) ذکر مثال- ترکیب و توضیح ۰۰۰ ۱۸۴-۱۸۳</p> <p>حتی</p> <p>جاره بمنزله ای - عاطفه بمعنی</p>
--	---

<p>۲۰۲ وضع اسم مضارف اضافه لفظی کدام است - ذکر مثال - اضافه اسم فاعل، صفت مشبه؛ اسم مفعول، بمفعول خود... ۲۰۳-۲۰۲</p> <p>۲۰۳ عبارات ذیل بدقت خوانده شود ذکر چند خط از امماء مضارف ذکر ایاتی در این مورد - ذکر قواعد در مورد اضافه - شاهدی از الفیه ۰۰۰ ۲۰۴</p> <p>۲۰۴ حالات مختلفه بعضی اسماء در اضافه ذکر اسماء مضارف - ذکر خصوصیات اسماء در اضافه ذکر مثال - تذکر ۰۰۰ ۲۰۵</p> <p>۲۰۵ توابع یکنای تابع و متبع - شاهدی از الفیه - ذکر مثال - تکرار در حرف - تکرار در اسم و فعل - ذکر عطف بیان و بدل - ذکر مثال. ۲۰۷</p> <p>۲۰۶-۲۰۶ نعت یا صفت نوع صفت - ذکر مثال - نعت حقیقی نعت سببی - تعریف نعت (۱) بیان نعت و بیان صفت - ذکر مثال - تعریف دیگر از صفت (۲) - تعریف دیگر از صفت (۳) تعریف دیگر از صفت (۴) متابعت صفت با موصوف ۰۰۰ ۲۰۸</p> <p>۲۰۷ نعت هشتق و نعت هُوقول بهشتق ذکر اسماء مشتقه - ذکر آنها بهنوان صفت - ذکر بعضی از اسماء جامده - ذکر آنها بهنوان صفت... ۲۱۰</p> <p>۲۰۸ مثال از اسماء مشتقه ذکر مثال - ترکیب - توضیحات - بیان مطابقت صفت با موصوف ۲۰۹-۲۱۱</p> <p>۲۰۹ مثال از اسماء جامده ذکر مثال - ترکیب و توضیحات - وضع ضمیر در مورد صفت - ذکر عبارتی در این خصوص - اسماء اعلام و وضع آنها - تذکر - راجع با اسماء موصول - تذکر - راجع با اسماء عدد... ۲۱۳-۲۱۱</p>	<p>مدخول رب و حالات آن ذکر ۸ مثال - ترکیب ۸ مثال - توضیحات - ذکر مطالی در مورد رب ۰۰۰ ۱۹۴-۱۹۲</p> <p>لام جاره لام عامل جر - لام عامل جرم - لام غیر عامل - معانی مختلفه لام - استعمال لام در چهارده معنی - ذکر ۱۴ مثال - ترجمه ۱۴ مثال ۰۰۰ ۱۹۶-۱۹۴</p> <p>گی نظر نحویان در مورد کی - ناصبه وجاره - نظر اخشن - نظر کویین - قول ابن سراج - ذکر مثال - وجه اسمی کی ۰۰۰ ۱۹۷-۱۹۶</p> <p>واو - باع - تاء استعمال این حروف در قسم - خصوصیات آنها در مورد قسم - واو بعنای رب - معانی مختلفه باع - ذکر ۷ مثال - ترجمه امثله - باع زایده ۰۰۰ ۱۹۸-۱۹۷</p> <p>باءزائد و موارد آن در مبتدا - در خبر - در فاعل - در مفعول - در خبر لیس - در مامشهبه بایس ذکر ۶ مثال - دو تذکر - ۰۰۰ ۱۹۹-۱۹۸</p> <p>كاف تشییه - تعلیل - زایده - ذکر مثال - کاف بعنای مثل - تذکر ۰۰۰ ۱۹۹</p> <p>لعل و همتی علم ذکر این دو حرف در این مبحث - ذکر یک بیت از کعب - ذکر یک بیت از ذوب - تقسیم حروف جاره به قسمت - ۰۰۰</p> <p>۲۰۰ حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها متعلق فعل است یا شبه فعل - متعلق مخدوف - ظرف لغو - ظرف مستقر ذکر مثال ۰۰۰ ۲۰۱</p> <p>۲۰۱ اضافه (مجرور با اضافه) اضافه لفظی - اضافه معنوی - کسب تعریف و کسب تخصیص - شاهدی از الفیه ۰۰۰ ۲۰۱</p> <p>۲۰۲ اضافه معنوی ذکر مثال - توضیحات امثله -</p>
--	--

<p>حروف عطف و معانی آنها</p> <p>تمداد حروف - واو - بیان موضوع شاهد از الفیه - فاء و نم - بیان موضوع شاهد از الفیه - حتی بیان موضوع - ذکر مثال - او - موارد استعمال - ذکر مثال شاهد از الفیه - ام - متصلو و منقطع - ذکر مثال - نظر ابن هشام - شاهد - ذکر مثال استعمال ام بجای الفولام - لاء - حکم معطوف به لاء - ذکر مثال - لکن - حرف عطف - حرف ابتداء - ذکر مثال - بل تعریف - ذکر مثال - تذکر - شاهد از الفیه ... ۲۲۶-۲۲۲</p> <p>عطف (عطف بیان)</p> <p>تعریف - ذکر مثال - تعریف دیگر ذکر مثال - شاهد از الفیه - تذکر - شاهد از الفیه - صفت و عطف بیان - وجه اختلاف صفت و عطف بیان - بیان موضوع تذکر ... ۲۲۸-۲۲۶</p> <p>بدل</p> <p>معنای لغوی بدل - حکم بدل مقایسه آن با سایر توابع - ذکر مثال - تعریف - تذکر - شاهد از الفیه ... ۲۲۹-۲۲۸</p> <p>اقسام بدل</p> <p>کل از کل - جزء از کل - بدل اشتمال - بدل غلط - ذکر مثال ترکیب - توضیحات - تعریف دیگری از بدل ... ۲۳۰-۲۲۹</p> <p>احکام بدل و همبدل منه</p> <p>مطابقت بدل با همبدل منه - بدل معروفه از معروفه - بدل نکره از نکره - معروفه از نکره - نکره از معروفه - بدل جمله از جمله - ذکر مثال ازان ا نوع بدل ... ۲۳۱-۲۳۰</p> <p>نحوهای دیگری از بدل</p> <p>ظاهر از ضمیر - ضمیر از ظاهر ضمیر از ضمیر - ذکر مثال - موارد استثناء ... ۲۳۲-۲۳۱</p> <p>نحوهای دیگری از بدل</p> <p>فعل از فعل - ذکر مثال - فعل از اسم - ذکر مثال - جمله از جمله - ذکر مثال ... ۲۳۲</p>	<p>نحوهای مختلف از صفت و موصوف</p> <p>حقیقی - سبیی ذکر ۱۰ مثال از هر دو - توضیحات - بیان قواعد راجع به صفات - تعریف دیگر از صفت حقیقی سبیی ... ۲۱۶-۲۱۳</p> <p>تأکید</p> <p>ذکر بیتی بنوان شاهد - تکرار لفظ - تکرار جمله - موضوع تأکید و منظور از آن - تعریف ... ۲۱۶</p> <p>تأکید لفظی - تأکید معنوی</p> <p>تأکید و توكید - ذکر مثال از نوع تأکید - الفاظ تأکید معنوی - ذکر مثال ... ۲۱۷</p> <p>تأکید نسبت - تأکید شمول</p> <p>ذکر مثال - تاکید به اکتف وابع وابصع - شاهد از الفیه - کلا و کانا - ذکر مثال ... ۲۱۸-۲۱۷</p> <p>النکرات لاتوکد بالتأکید المعنوی</p> <p>بیان موضوع - ذکر مثال - علت امر - ذکر مثال - نظر کوین - شاهد از الفیه - ذکر ایاتی برای ترکیب ... ۲۱۹-۲۱۸</p> <p>عطف (عطف نسق)</p> <p>موضوع عطف نسق - اصطلاحات بصرین و کوین - ذکر مثال - تعریف عطف نسق ... ۲۲۰-۲۱۹</p> <p>اقسام عطف نسق</p> <p>عطف ظاهر بر ظاهر - عطف ظاهر بر ضمیر - عطف ضمیر بر ضمیر - عطف ضمیر بر ظاهر - عطف مفرد بر مفرد - عطف جمله بر جمله - ذکر مثال - تذکر ... ۲۲۱-۲۲۰</p> <p>عطف بضمیر متصل و قواعد آن</p> <p>مرفاع الموضع - منصوب الموضع مجرور الموضع - ذکر مثال - بیان موضوع تذکر - ذکر مثال ... ۲۲۲-۲۲۱</p> <p>اقسام عطف از نظر اعراب</p> <p>ذکر مثال - عطف به لفظ - عطف به محل - عطف توهماً - نظریات تعویین در مورد عامل معطوف - نظر سبویه - نظر ابن سراج ... ۲۲۲</p>
--	---

محل عائد ووضع آن در اخبار به الذى ۲۴۴ . . .	موارد اختلاف عطف بیان با بدل ذکر ۶ موضوع - شواهدی از آیات - ذکر ۱۵ جمله بعنوان تمرین - ترکیب ۱۵ جمله - توضیحات مربوطه ... ۲۳۸-۲۳۲
اشتغال موضوع اشتغال - تعریف - تقسیمات آن - ذکر مثال - عنوان دیگری برای این آن - نظر سیبويه . . . ۲۴۶-۲۴۴	فصل پنجم - ملاحظات اخبار به الذى - اشتغال - تنازع ذکر مطالی در مورد این مباحث . . . ۲۳۹
اعراب مشغول عنه نصب و جوایا - ذکر مثال - ترکیب - ذکر بیشتر عنوان شاهد از الفیه - رفع و جوایا - ذکر موارد ذکر مثال نصب مختار آذکر موارد - ذکر مثال شاهد از الفیه - رفع مختار آذکر مثال شاهد از الفیه - رفع و نصب برابر . . . ۲۴۸	اخبار به الذى و فروع آن والفالولام الذى و فروع آن - تدوین این باب - تعریف - ذکر مثال - شاهد از الفیه - چند مثال مختلف - قبل از اسناد - بعد از اسناد - ذکر ۴ مثال شاهد از الفیه مطابقت موصول باخبر - ذکر بعضی خصوصیات راجع به الفولام - ذکر مثال بیان زمخشری . . . ۲۴۲-۲۳۸
وضع مشغول عنه با عواملی که جاری مجرای فعلند بیان موضوع - ذکر مثال - شاهد از الفیه . . . ۲۴۹	وضع عائد در اخبار بالف ولام بیان موضوع ذکر مثال - ترکیب جملات . . . ۲۴۴
تنازع بیان موضوع - ذکر مثال . . . ۲۵۰	اسمهائیکه برای الذى خبر واقع نهیشو ند اسماعلی طا و استفهام - حال و تیز ضمیر عائد - ضمیر شأن - موصوف بدون صفت - مضاد بدون مضاد الیه - مصدر - ۲۵۱
نظر بصریین و کوفین بیان نظره شاهد از الفیه - ذکر مطالی در این مورد . . . ۲۵۱	
نراع، نسبت با اسم منصوب و حکم آن بیان موضوع - ذکر مثال - پایان کتاب ۲۵۱	



فهرست اسماء واعلام

زمخشري - ۱۹۴	- ۱۷۹-۸۱-۶۸
	۲۴۲-۲۳۸-۲۳۷
س	
سببيوه - ۱۸۰	- ۱۶۷-۱۶۱-۱۰۵-۷۳
۲۴۶-۲۲۲-۲۱۹	- ۱۸۹-۱۸۷-۱۸۴
سيوطى - ۴۱	
سيراني - ۷۳	
ش	
شيخ رضي - ۲۵۰	
ع	
عبديفغوث - ۱۶۰	
عيسي بن عريم - ۲۲۷	
ف	
فراء - ۲۵۱-۱۸۵	
ق	
قاضي يضاوى - ۲۳۸	
ك	
كسرى - ۲۲۶-۲۰۸	
كمب بن سعيد غنوى - ۲۰۰	
كسائي - ۲۵۱-۲۱۹-۱۹۲-۱۸۵	
ل	
ليلى - ۱۴۱	
م	
محمد بن الحجاج - ۱۹۵	
محسن - (ه) از مقدمه	
مسیح - ۲۲۷	
ه	
هشام بن عبد الملك - ۱۲۴	
ى	
يوسف - ۱۸۴	

الف	
ابن مالك - ۵-۶-۱۱-۵۸-۴۱	- ۱۰۰
۲۴۷-۲۲۷-۱۸۰-۱۶۴-۱۶۳-۱۱۲	
ابن هشام - ۲۲۵	
ابن سراج - ۲۲۲	
ابن عقيل - ۸۳	
ابن عيسى - ۱۶۵-۴۲	
ابن سينا - (صفحه (د) از مقدمه)	
ابولهب - ۲۰۲-۱۷۹	
ابوالعباس (مبرد) - ۱۶۱-۱۵۵	
ابوالملوار - ۲۰۰	
ابراهيم - ۱۹۵	
آربري - (د) از مقدمه	
اخفش - ۲۱۹-۱۸۱-۷۳	
انوشيروان - ۲۰۸-۲۱۲۶-۲۲۷	
ام جميل - ۱۷۹	
امرؤ القيس - ۵۵-۶۹	
ب	
بابا - (باباطاهر) - ۱۹۲	
بلقيس - ۱۸۴	
ج	
جرير - ۲۲۴	
خ	
خليل - ۱۶۷-۱۸۴	
ذ	
ذويب - ۲۰۰	
ز	
زجاج - ۱۵۵	